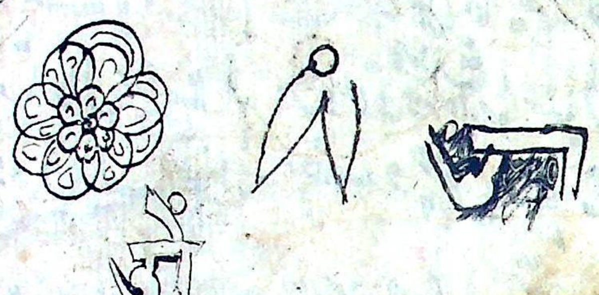

بنام آنکه هو
بتجلی معرفتش کن دیده روشن   که تا بینی
بسم ظهور سرّی نراین
بر هم بر هما نور قدرت خویش   بجسم بنمای ز آن حدث خویش

بنام آنکه او نامی ندارد   بهر نامی که خوانی سر برآرد
بهر صورت که بینی صورت اوست   بهر رنگی که خواهی
صورت اوست   بتاییدات حضرت ربانی
و توفیقات درگاه سبحانی و بامداد طبع حق شناسی
حق نشان و استعداد کلک دو زبان محرر این کتاب معتبر
مهاپوران شریف بهاگوت مشتمل دوازده اسکند
چون حقایق و معارف دستگاه آگاه کشف و کرامات
دستگاه عمده حق شناسان رموز الهی و مجموع پرستاران
سر نامتناهی واقف اسرار الوهیت کاشف مکاشف
وحدت و حقیقت دانای احوال ماضی و مستقبل شناسای
معرفت آخر واقف و دانندهٔ گردش فلک شناینده سیر
ملک سر آمد خیل عابدان پاک سر دفتر دریافتگان ادراک
زاهد خاص الخاص حق پرست و حق شناس مدام حی و قائم
سری بید ابیاس مفصل بزبان سنسکرت با خاطر تصنیف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در آورده بطول کشیده بزبان عذب البیان فرموده
هر کس که این پوران عالی بیان انجام اندیشه گوش صفا
نماید مکت یافته نجات ابدی قایم مقام گردد لهذا
باید که تا حال سنه یکهزار و نود و شش سال است و سنه
هندوی یک هزار و هفتصد و چهل سه رایج است
ترجمه بزبان فارسی چنانچه مها بارته و جوگ و گیتا
وغیره معرفت و حقیقت آگاه فضیلت کمالات دستگاه
علامی و فهامی ملا ابو الفیض بنوک قلم در آورده
بنا بران منظور مانده بجهت دریافت سعادت دارین
کمترین مخلوقات چندر سین ابن کاشی داس قوم
ساکن مهتر پور که در سواد دهلی بطرف مشرق دو نیم کروه
واقعست مفصل را مجمل اختصار نموده آنچه خلاصه مقصود
مفصل است مجمل بنوک قلم در آورده از تفصیل مفصل
تحصیل حاصل است در مجمل نیز آنرا دریافت مشتمل دو
من نمیگویم زبان حق بگو پایی دو است ؛ از شنیدن
گوش هوش عابدان را زیور است ؛ زاهدان را در حقیقت
تاج اخلاص آمده ؛ عاقبت محمود بادا در جهان ۵ هر که
خواند و شنود این داستان ۵ بهره ور باشد همیشه در جهان
ناقل و شارح تذکر آسمان ؛ راویان اخبار ناقلان قیل
و بسیار چنان آورده اند که چون حقیقت ذات پاک
حق تعالی که بیچون و چگون است و بی شبه و بی نمون لهذا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بعلامات انسانی که خلاصهٔ خلقت کاینات است شرف کرفته اند
الانسان سری و انا سره سمیع و بصیر است ولا تا وحی
که چیزی پنهان نیست از علم وی ❁ اوصاف حمیده
او از عهدهٔ انصاف و قیاس و مقدمهٔ تحریر و تقریر میره
کر بیج کیش بزبان عذب البیان و کلک دو زبان نیا
نکرده است ❁ ای در ره عشق چه هشیار و چه مست
سر بر زانو نهاده بر کف دست ❁ بس نامه سیاه
گشته پس خامه شکست ❁ حرفی نه نگاشتیند
زانگونه که هست ❁ چنانچه معارف عارف حقیقی
صاحب اعجاز تحقیقی واقف اسرار و آغاز و انجام
مکاشف معانی صبح و شام دانای ظاهر و باطن
و شناسای رموز ماضی و مستقبل حق پرست
و حق شناس بندهٔ ابیاس را بچهار زبان برهما جیو
و بار در لیے بیان فرموده است شوک قلم و قاق
رقم حواله میکرد و امید که بلغ احابت معروف ایاد
میکویند که چون حق پاک خارج الادراک وجود با
عابد خاص برهماجیو را با چهار زبان چهار دهن چهار
سر هشت چشم و هشت کوش چهار دست و دو پای
بقدرت کاملهٔ خویش از ناف نیلوفر پیدا نموده
چهار اشلوک بزبان مبارک تعلیم فرموده آن چهار
اشلوک برهماجیو نارد منی را آموخت نارد رشی
به بیاس منی بیاس نیز همان چهار اشلوک چهار بید بچهار
زبان خلاصهٔ مضمون استخراج فرمود کتاب سری بهاگو
مهاپوران مزین و مرتب ساخت چنانچه حقیقت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ذات پاک حق سبحانه تعالی که از احاطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است بمقتضد ور در یافت خود بیان
میفرماید که ای خالق خلقت گوناگون ای حاکم حکمت
بوقلمون کلث محیط را در اول و اوسط و آخر ذات
پاک شما موجود بود و خواهد بود ای وجود تو
اصل هر موجود هست و بودنی تو خواهی بود
در زمان قیامت که فنا در فنا خواهد شد تنها ذات
مجمع الصفات شما خواهد ماند جمیع مخلوقات
کائنات بجلوت فنا خواهند شد قیامت بقدرت
کامله از سر نو طلوع خواهد فرمود چنانچه درین
درین ذکر هژده پوران مذکور خواهد شد و در آخر
آن چهار اشلوک اسم مبارک این کتاب
شری مها پوران نهاده چنانچه بزبان مبارک میفرماید که
خلقت کائنات زمانهٔ آخرین که کلجگ باشد از شنیدن
این مها پوران از وجود انسانی و سه علت تردو که بر طرف
میشود او هیاتم واذ و یاد و بهوت او هیاتم آنکه هر علت که از وجود
پدید آید بر طرف خواهد شد و او دو یعنی هر ستاره نحس که در طالع
میآید مطلقا اثر نخواهد کرد و بهوت هیچ خوف ظاهر و باطن
روی نخواهد داد و این نسخه خاص درختیست که در باغ جنت
مقیم است ثمرهٔ آن امرت پهل میگویند باشنده گان جنت
از خوشبوی او ذهن کامل میکنند خوردن و نوشیدن علما
دیگر در انجا نیست ترمیگویند که بر سر شیشه ناگ که در زیر
زمین استقامت دارد جواهریست چنتامن نام او است
اثر او اینست اگر بر وجود مرده گذارند باز زنده میشود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هرچه از وی درخواست کنند بدست بیاید بمچنان این نسخه
اصل مهاپوران است لهذا حق پرست حق شناس
بید ابیاس پسر زند خلف عمده حق شناسان باسم سکهدیو
تعلیم فرموده سوت پورانک نام از سکهدیو تلقین نموده
طلبه خود دیگر را خوانید القصه حکایت سوت پورانک سوت پورانک روزی
در منزل نم کهار که نشستگاه عابدان و زنار داران
هنگام اراده از انجا عبادت میکردند آنها بتعظیم تمام
تواضع بجا آورده ببالا نشانیدند از روی نیاز التماس
نمودند ای حق حقیقه ای عالم علم حق شناسی شما تمام
پوران را خوانده اید بمطالعه در آورده اید بدرس تعلیم
گفتن علوم حق ممتاز ید امیدواری از التفات عام شما
ما را نیز بشنوانید سوت پورانک بجانب آنها گفته که شما
برهمنان و عابدان اید من سوت پورانک ام چگونه بشما
درس کنم باز ایشان از راه ارادت گفته اند ما را با ذات
شما کار نیست مطلب خود مطلوب است القصه
چون پدر سوت پورانک برهمن بود مادرش از قوم ویش
از جهته سوت میگفتند فی الجمله سوت از راه مهربانی تمام
مذکور هفت پوران بعابدان بیان فرموده باز عابدان
اظهار نمودند که اکنون از این هفت پوران وجود ما پاک شده
حالا هشت پوران شری مهابهاگوت که از زبان ... حص
بید ابیاس جیو یاد گرفته اید بما بشنوانید که از برکت
آن و بطفیل شما که سست زمانه آخر که کلجگ گویند
بما آن وصل کلید معرفت حق بدست آید ... سوت پورانک
از روی عنایت میفرماید ای عابدان حق پرست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

این چهار قوم برهمن کهتری ویش و شودر که موافق
کتاب بعمل می آرند فی از صواب ظاهری در
سمیات عالم بهم رسد اجر اعمال و امن گیر و از غسل
و صواب وجود آدمی پاک میشود لیکن نجات یعنی
مکت دست نمیدهد اگر مهاپوران شری مهابا کوت
باعتقاد و تمام گوش میکنند از آمد و رفت دنیا نجات یابد
درین سخن شک شبهت باز عابدان باعتقاد و تمام
از روی نیاز و عجز گفتند که ای سوت پورانک در
کلجوک عمر انسان تا صد سال وفا نمیکند بلکه لحظه بلحظه
اعتبار ندارد و از شنیدن هفده پوران و مهاپوران
بالجزم معرفت پیدا شده از راه مهربانی و توجه فرموده
از قرار واقعی بمایان ارشاد فرمایند که صورت نجات
یعنی مکت بهم رسد در ضمن اینها هم صواب کلیه حاصل خواهد
شد سوت پورانک میگوید که ای عابدان بزرگ منش
و ای برهمنان نیک کردار خوب بخاطر آورید چون
مهاپوران البته معرفت حق پاک پیدا میکند چون
بخاطر گیرد در تمام جانداران بسوای حق پاک چیزی نگرند
اما وقتی که این معرفت بدل نقش دار شدن امید گورو
مهاشیح حق پاک که در هر زمانه برای محافظت بیکسان و ما
و عدم بدفعالان بظهور پیوسته جزای عمل هر یک اقتضا نمود
باعتقاد تمام و صدق نیت شنیدن او شمارا لازم ست
باید که بگوش هوش دل و جان را یکجا کرده بشنوند که
البته بهم رسد صورت نجات یعنی مکت مشاهده مینماید تمام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

عابد ما ۱۵

ادهیای دوم مشتمل بر پیدایش جهان و تفصیل اوتارها بیان میکند

عابد خاص الخاص حق پرست و حق شناس شری شکدیو
ابن بید بیاس بیان تناسخ حق پاک میکند که در اول
تناسخ [illegible] سروپ باید خواست که جهان را پیدا کند مظهری
بظهور آمد که مثل عکس در آئینه ابتدا آدپورکه گویند در تمام
عالم ظهور او هست هفت طبقه افلاک هفت طبقه زمین
در شکم او هست از ناف آن گل نیلوفر بر آمد از آن گل
برهما جیو پیدا شد از برهما جیو خلقت آفرینش عالم و عالمیان
صورت پذیرفت من بعد سنت کمار و نارد جیو امچه و تار
پدید آمد بعد ازان رکهب دیو که اعمال ظاهری او دین
[illegible] نام شخصی که قوم [illegible] اول را رواج داد و معرفت
باطنی او بشناخت تناسخهای دیگر حق پاک بید بیاس مضمون
چار بید بطول و عرض کشیده و استفسار نموده چنانچه
[illegible] بعده پوران مها بارته مفصل بنوک قلم
حواله کرده درین ضمن حق پسند و حق شناس نارد جیو که
چهار اشلوک بنام مها بهاگوت در بدرکاشرم شنیده بود
[illegible] باید که خود تناسخ ورا و اوتار شد زمین را که برناخه دیو
دزدیده برده بود از وی آورده بر دندان خود نگهداشته
بعد ازان تناسخ سنگ [illegible] که او را کرم میگویند [illegible] کوه
بر پشت خود قرار داده و من بعد موهنی روپ [illegible] از دست
دیوان بر ور آبحیات گرفته به دیوتا داد و بعد ازان دانونتر حکیم
برای طبابت رنجوران [illegible] یکدست جوک [illegible]
زانو گرفته پدید آمد من بعد نر و نراین که در بدرکاشرم عبادت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بهین

میکنند بعد ازان راجه بهرته از راجه مبین تولد شده و بعد
ازان نرسنگ اوتار و وامن اوتار و پرسرام که یک فرقه
کهتریان راجه گروه بعبادت حق پاک مشغول گشت عابدان
بان پسران که زنان کهتریان برضا و رغبت خود با برهمنان
صحبت داشته از آنها حمل گرفته زاییدند من بعد در آخر دوا
جوگ بوده اول کلجوگ سری کشن اوتار گرفته بار زمین
برانداخت جون سلطنت دیوان معزول شد از سلطنت
خود پرسیدند که مقدمه سلطنت ما باز چگونه بدست خواهد
آمد شکر بوهت بجانب دیوان گفته که از عمل جک بجهت
سوم سلطنت رفته باز یافته میشود چنانچه دیوان شروع
جک نموده دیوتا از ملاحظه دیوان بحق پاک التماس نمودند
حق پاک بموجب التماس ایشان بوده اوتار بصورت برهمن
در جک دیوان آمده از و پرسیدند که شما کدام کس اید و در
دست چه دارید بوده اوتار گفت در دست من جاروب است برای
آنکه در راه رفتن و در جای نشستن جانداران ضعیف
مثل مورچه بنظر نمی آیند و میمیرند من جاروب کرده پیر
میروم و میترسم که از عذاب نتیجه آن در دوزخ افتاده
است میترسم دیوان گفتند شما آتش نمیسوزانید چراغ
روشن نمیکنید بوده اوتار گفت در آتش سوختن جانداران
در هیزم میباشند بسیاری سوخته میشوند و در روشن کردن
چراغ پروانه های بسیار سوخته میشوند عذاب غایت
که اهل دوزخ هم ازان انکار دارند عامل این عقیده لابد
اهل دوزخ است باز پرسیدند که جامه های شما که کهن از

[illegible]

بهر چیست

بهرجهت گفت از شنیدن رحمت جانداران بدی میسرند
چنانچه از استماع این سخن دیوان ملاحظه بخاطر آورده از
عمل جنگ باز ماندند مقدمهٔ جنگ برهم خورده بود او تار ورش
دیوتاها آمده اظهار نمود که دیوانرا از جنگ کردن مانع آمدیم
حالا شما بخاطر جمع دیوانرا برنید بینت و نابود گردانید
یک روزی در آخر کلجوگ تناسخ بهکلنک خواهد شد از
سر نو عبادت عابدانرا رواج خواهد بود و مفسدانرا خواهد کشت
سوت پورانک میگوید که در تناسخهای بعضی اوتار جزو
و از بعضی کل این ده تناسخ که مشهور بقدرت کامله بظهور
آمده اگرچه تناسخ حق پاک میتوان گفت اوتار شریکرشن
پورن اوتار است امّا اینهمه جانداران از جزو کل همه تناسخ
پاک حق اند که بجلوه ظهور آمدند نهایت ندارند هرگاه معرفت
جزو و کل عارف را دست دهد بحر عان ذات موصوف صفات
حق سبحانه تعالی جز دیگر معاینه و مشاهده نمیکنند تمام شد

ادهیای سیوم [illegible] در ستجوگ و دواپر و کلجوگ و [illegible]

حیان میگویند که سنکادک وغیره عابدان بخدمت تمام التماس
نمودند که ای سوت پورانک شما توجه فرموده بیان تناسخ
مجمل گفتید از استماع این سخن دل مایان پاک شده سعادت
دارین حاصل گردید امید از عنایت و مهربانی آنست
که اعمال خجسته ایشان مفصل بیان فرمایید که خواهش مایان
بمرتبهٔ کمال است بشما صواب گویان حاصل خواهد شد پس
سوت پورانک خجسته عاقبت آنها شروع در بیان لهیل
لیلای اوتار یاکرد عابد خاص حق تناسخ بید ابناسن میخواهم
که چون نرائن جیو دیدند و دانستند که در ستجوگ عمر انسان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یک لک سال بود در ترتیا جوگ ده هزار سال در دواپر جوگ
هزار سال و ازین معهود ما هیچ کس بیش و پیش فوت شده اند
در آنوقت رواج جگ نمودن و عبادت کردن و بید
خواندن بسیار بود در کلجوگ عمر انسان اگرچه صد سال است
اما اعتبار یکساعت ندارد بنابران اوتار بید ابیاس شده
خواست که صورت صواب را رواج دهد حسب الامر زبانی
بید ابیاس در چهار بید سنک و شاکها نموده معانی بید کام
و کمال در آن درج نموده اند چون این فکر بسیار بطول کشیده
بخاطر ایشان رسید که عمر ایشان درین عهد کم است و
بخواندن تمام شاکها کفایت نخواهد کرد و شاکها محملی بخاطر
آورده بقلم آوردند چون مجمل کشیده هم بطول کشیده
مضامین شاکها و شاکها انتخاب نموده هژده پوران و
مهابارته یک لک اشلوک منظوم و جابجا بیان فرمودند
اگر تمام مهابارته کسی بشنود گویا که هژده پوران و معانی
چهار بید را شنیده باشد بصواب جمیع علوم میرسد الحاصل
خوشتر آن باشد که سر دلبران ❁ گفته آید در حدیث دیگران
هر که افسانه بخواند افسانه ایست ❁ هر که معنی دید خود مردانه است
القصه عابد حق شناس بید ابیاس میگوید که هژده
هژده پوران مهابارته مفصل گفتم تسکین خاطر [illegible] دمی
روزی بوقت [illegible] الضحی وقتیکه من بر کنار دریای
سرسوتی عبادت میکردم ناگاه نارد منیشر خود را آنجا رسانیده
آوردند بید ابیاس میگوید که حقیقت تصنیف خود چنانچه
فرموده بیان نمودم نارد منیشر فرمودای بیاس تو ثنای
اوصاف و اعمال اجتماع مال حق تا کی بیان کردند که تعالی

شود احوال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خاطر ما مشوش الحال مفصل ذکر شری مهاپوران بتقریر و تحریر
در آرید که تسکین باطن خواهد شد از استماع تصنیف مهاپاکو
بزبان مبارک شما عالم و عالمیان نجات یعنی مکت خواهد یافت
سوای ذکر حق پاک حرف دیگر گفتن اوقات خود ضایع کردن
ای بیاس جیو شما خود فرمودید جگ یعنی هوم و شرادهه
متوفی از گوشت و پوست شکار آهو و گوسفند باید کرد از مثل
شما حق دان و حق پرست بغایت دور است و در نیست و
بی شبهه عامل این امل دوزخ خواهد شد زیرا که همین گفته
بزرگان که غیبت بگوشت خوردن دارند دست آویز
کرده گفته تراشیده سخته گوشت خوانند خورد بر این معنی نجات
که مقصود بیاس جیو از فرموده گوشت شکار خوردن از چه
بود اینقسم [illegible] وبال یعنی عارفان و مرتاضان نمی پسندند
نوعی که نفس را آن جانور بست پاکیزه معاش که ترک آزار
با نفس در میباشد مرواریدوانه میخورد و زاغ را با قانه و زارت
نجاسات والفت است همانا عابدان و زاهدان را از استماع
مقالات شما رفع جمعیت و نفور حاصل است الدنیا
و انزاع مناسبت داد و ندشنیدن کلامی که لهو لعب میباشد
مطبوع بود آنچه گفتند در ضمن قصه حکایات است بدانکه
آنچه که غیر تو بگوید بی فایده است بعضی حرفها از ینقسم در بیدو
پوران بسبب گمراهی بعضی از کم فهمان میشود ای بیاس جیو
وجود انسانی یافتن بغایت دشوار است عبادت حق و حق
شناسی و نجات یعنی مکت از انسان بوجود می آید از جاندار
دیگر که حیوان بی زبان اند صورت پذیر ندارد نتیجه عبادت و
حق شناسی بمرتبه کمال است اگر از قوم زبون هم باشد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

حق شناس شود عیان خواهد گردید چون بجز حق شناسی نجات
یعنی ملت ممکن نیست شاید اینمعنی منم چنانچه نارد منیشر میگوید
اول من از تخم داه یعنی باکنیز نوچو دآمدم چون ما در من خدمت
عابدان میکرد پس خورده عابدان میخوردم مذاکره یعنی بحث
علم که عابدان باهمدیگر میکردند من میشنیدم واز استماع ذکر
پاک وجود اول گذاشته فرزند برهما جیو شدم و من
باینخیال که همیشه حیاتم شب و روز در عبادت و ثنا
خوانی حق میگذرانم و در یکجا زیاده از دو نیم ساعت نمیباشم
واحوال عالمیان می بینم و مشاهده مینمایم ای ویاس جیو
شما هم صاف و پاک از آن میشود که هردم و هر لحظه
وصف بار تعالی و عبادت حق تعالی بجا میآورده باشید
اینمعنی را نارد منیشر جیو به ویاس جیو تلقین نموده
ادبیای چهارم مشتمل بر گفتن بیدابیاس مها پوران و حقیقت اشنو تنها
عابد حق پرست سوت پورانک میگوید که چنانچه عابد خاص
ویاس جیو در بدریکاشرم رفته در دل خود نقش حق
برنخ بسته حق پاک را قدرت کامله را در همه جاندار ان
و در وجود خود معاینه نموده تسلی خاطر و تسلی دل دریافت
بخاطر آورده که حالا چنانچه نارد منیشر ارشاد فرموده‌اند
ثنا سخنهای حق پاک بیان نماید اگرچه اینمعنی از احاطه فهم
و عقل بیرون است اما اگر الله تعالی زبان الهام عطا فرماید
بمقدور دریافت خود در تواند کرد درین عین پرتوی از نور
الهی بر خاطرش یافت بنابر گفتن آن توفیق یافت چنانچه
از طفیل نارد منیشر اینقدر گویایی و فصیح زبانی به ویاس جیو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نارد

نازل شد

که در شرح نگنجد مانند دریای عمان نقل کرفت هرچه از دوس
بابر می آمد راست و درست مستلز اوصاف خداوندی
بود آنرا اباکوت کویند لهذا بعز زبد خود عابد پاکس ایشان الاعلی
بشری شکنهد لوچهو نام مقدمهٔ مذکور تلقاین فرموده چنانچه
بشری شکنهد بر راجه پرچهیت میگوید که چون در مهابارته
هژده اکهونی لشکر جمع شد یازده اکهونی از کوروان و هفت
اکهونی از پاندوان تا هژده روز جنگ عظیم واقع شد
بهیمسین زانوی دریودهن شکست بسبب آنکه دریودهن را
در وقتی تعدی و بحرمتی کرده ناسزا گفته بود در مجلس زانوی
خود نشیند موکشن آورده همانجا بهیم سین با خود عهد
کرده بود که زانوی ترا اگر زخواهم شکست چنانچه دریودهن
در اثنای زمان زخمی افتاده بود پاندوان فتح کرده در
منزل خود آمدند اسوتهاما برای دیدن دریودهن آمده به
از روی اخلاص مندی مندی گفت ای راجه در میان ما تو
از ابتدای خورد سالی اتحاد تمام است حالا از دست من
اگر خدمتی آید بفرمایید بجان منت دارم دراجه گفت که ما را یکصد
برادر و اینهمه لشکر کشته شدن افسوس نمی آید اما حیف است
پاندوان زنده باشند و سلطنت نمایند اسوتهاما گفت مرا
تیک شمشیر آتش یعنی اکن دارم که برهما صاحب مرا داده بود اگر
بفرمایی آنرا بر پاندوان زده آتش بسوزانم سوای این قوت
قدرت عالی دارم که در همه شب تاریک شبخون زده سر پاندوان بیارم
اگرچه این طور جنگ در اصل ناصواب است اما بخاطر شما خواهم کرد
دریودهن گفت ازین چه بهتر باشد القصه در منزل پاندوان واقف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اسرار ماضی و مستقبل شری کرشنه جیو بوده پاندوان فرمودند
که شما هر پنج برادر امشب در انجا باشید یک خیمه بر لب آب
سرستی برپا کرده بخوابید دیگران همین جا باشند پاندوان اندر ان شب
مهمان کردند همت اشوتهاما شبخون نموده سرهای پسران دروپدی
که در خانه خوابیده بودند بریده پیش دریودهن آورده دریودهن
بخوشحالی تمام بدیدن سرهای پاندوان آمده هر یک سر را در دست
کرده می افشرد تا سر بهیمسین پیش آمد افشرد با اشوتهاما گفت
این سر بهیمسین نخواهد بود که سر بهیمسین بدست من افشرده
نمیشود تو سرهای پسران دروپدی ماتا آورده این بیچاره
ها را ناحق کشته نسل ما را منقطع ساختی دریودهن ازین واقعه
اعلان گشت چون براهمه دریودهن شخصی دعای بد کرده بود
هرگاه خوشوقتی و غمگی برابر در یکجا یک ساعت عاید گردد بدانکه
بدانکه علامت مرگ شت آورند دریودهن در همان ساعت وفات
یافت اشوتهاما چون دید که اشوتهاما دریودهن ازین عالم درگذ[شت]
و بدار البقا شتافت بخاطر آورد پاندوان ازین صورت ما را جان
نخواهند گذاشت ازینجا باید گریخت دروپدی ماتا از فوت فرزندان
گریه وزاری نمود بارها میگفت تا آنکه سر اشوتهاما بریده [illegible] پیش
من نمی آرید آب و طعام نخواهم خورد تا که انتقام ازو [illegible]
زندگی بر من وبال است کشتن اشوتهاما بتو تعلق دارد
این قسم با عتقاد مردانگی تو خورده ام ارشد تو از صورت اشوتهاما
بغصه شو قهر تمام [illegible] برادران که ارادت آن شری کرشنه جیو خود بدولت
بودند سلاح خود بسته بخانه شری کرشنه جیو عرض کرد ارادة راجه
بر این بشتاب که اشوتهاما را بگیرم شری کرشن صاحب القدیر
سرعت نمود که در ساعت سر اشوتهاما رسیدند چون او

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دید که از راه غضب قهر تمام می آیند یک شمشیر آتش
که از برهما صاحب یافته بود آنرا بطرف ارجن دیو سرداد
ارجن دیو به سری کرشن جی عرض کرد که این آتش مهیب
که بر ما می آید چیست سری کرشن جیو گفت این شمشیر آتش است
که اسوتهاما بر شما انداخته شما هم شمشیر آتش دارید بیندازید
که هر دو شمشیر بجنگ خواهند پیوست فتح شما خواهد شد ارجن دیو
بموجب فرموده ایشان شمشیر آتش بر اسوتهاما انداخت
هر دو شمشیر در راه بجنگ پیوستند اسوتهاما بکردار خود
گرفتار گردید و دستگیر اسیر شد تمام لشکر

ادهیای چهارم مشتمل بر انداختن شمشیر دوم و تدبیر بجهت محافظت [illegible]

سری کرشن جیو میفرماید که ای ارجن دیو اسوتهاما افسون
یعنی منتر انداختن شمشیر میداند که باز طلبیدن آن نمیداند
شما این هر دو افسون یعنی منتر انداختن و باز طلبیدن میدانید
هر دو شمشیر را در پس خود طلبید ارجن دیو را بموجب ارشاد
سری کرشن جیو هر دو شمشیر را در پس خود طلبید چنانچه هر دو
شمشیر باهم جنگ میکردند هر چند بو آمدند اسوتهاما را دستگیر
کردند ارجن دیو میخواست که اسوتهاما را بکشد سر او را از تن
بردارد سری کرشن جیو فرمودند این مرد زنار دار است و
پسر درناچارج است که اوستاد شماست و کشتن او بسیار
ناسزا است و صواب ندارد ارجن دیو گفت اگرچه من هم
میدانم کشتن او البته عذاب است اما در پی قسم یاد کرده ام
تا آنکه سر اسوتهاما از تن او جدا نه بینم آب و طعام نخورم و تا
بضرورت اسوتهاما دست بسته بحضور درو پدی ماتا آورد و
گفتند این گنهکار شماست اگر بفرمایند این را بقتل رسانم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

انتقام از او میگیریم در زندگی گفت این را در همان جا که دستگیر
شده بود باید گفت حالا از کشتن این پسران من باز
نمیشوند بهر طریق بگذارید چون اعمال ناصواب سنجیده خواهد
نخواهد است کشتن زنار دار یعنی برهمن عذاب است بنا بر این
موی یا سر و ریش و بروت اشوتهاما تراشیده از شهر بدر
کردند سوت پوران میگوید که چون تمام لشکر در مهابارت
بقتل رسید شری کرشن جیو بر راجه یدشتر فرمودند حالا هیچ
دشمن شما بر روی زمین زنده نمانده است بخاطر جمع تمام
پادشاهی کنید لیکن از فراغ خاطر امور سلطنت را سرانجام
راجه یدشتر بجانب شری کرشن صاحب گفته هرگاه من برای
همان سلطنت تمام قبیله را کشته باشم این همه عذاب
بر گردن من است چگونه بهر حال کرده سلطنت تمام
حکم الهی بعمل آرم اینکار از من نمی آید حالا در بیابان
رفته بعبادت حق پاک اشتغال نمایم شب و روز در ذکر
و فکر باری تعالی بسر برم که از این گناه عظیم نجات یابم
شری کرشن جیو بجانب مارکاندی رشی نگاه کردند مارکاندی
حسب الاشاره بر راجه یدشتر ارشاد فرمودند ای راجه
شما بر تخت عدالت بنشینید حکومت را
و الو عهد حکم را شروع نمایید که تمام گناه از شما بر طرف خواهد
القصه اشوتهاما را که سر و ریش تراشیده بودند لیکن
کرده او قابو یافته یک شب دیگر که بر همه صاحب زاده
ها پنج و پان بر پاندوان انداخت یک بان دیگر واسطه
کشتن راجه پریچهت که در شکم اوترا حمل بودند انداخت تا
محو است که بینا و پاندوان بالکل از بیخ برافکند نابود کرده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چنانچه آن پیمان مذکور از آتش خود شکم اوتر را سوختن
گرفت دختر را بهمان حال سر برهنه در پیش گوسنتی ماتا آمده
اظهار ساخت چنانچه هر دو کس از مشاهدهٔ این معنی شتاب شده
نزدیک شر نگر شنه چیو آمدند اوتر اقربا و کرد من میسوزم
از آتش وجود من میسوزد و غیر از مهربانی شما از کسی
پناهی ندارم چون شر نگر شنا چیو اوتر را از حال ماضی و
مستقبل آگاه بودند سودرشن چکر حکم فرمود که شما نگهبانیها
یادوان بکنید که شمشیر ... دهن بر ایشان نرسد آسیب نرساند
خود وجود پاک بغایت ضعیف ساخته در شکم اوتر را رفته
محافظت بر تخت کرحل نموده بود گرد باز از شکم بر آمده
بصورت اصلی وجود گرفته این معنی را گوپش گوستی ماتا اظهار
نمود و رخصت خواست که بدارکا بروم گوستی ماتا از روی
نیاز عرض کرد ای کارساز بیچارگان وی دستگیر درماندگان
من شما را خداوند استم برادرزاده خود خیال میکردم و
گمان میبردم که فرزند منت الحال یقین من شد که خود ذات
پاک هستند محافظت فرزندان من گردیده والا فتح بی توجه
شما ممکن نیست حالا تمام شرم و ناموس و البته بقدوم
مبارک شماست و غم خوارگی مایان بر التفات ذات
شما تعلق دارد و اختیار مایان با اختیار شماست اگر میگویم در قدوم
تشریف شریف فرمایند محافظت فرزندان من بکنید نموم
عرض کرده اگر بگویم در اینجا باشید نگهبانی یادوان که کم کس
زنده مانده بغایت بیکس اند جای گفتن ندارد حکم حکم شماست
اختیار آن اختیار شماست من چه قدرت دارم که بر زبان
آرم اما همین قدر التماس دارم که تو ای مارا از والسکی فرزندان

برادران و قبیلهٔ یادوان یک قلم بر داریدکه من از طفیل
آنها آزار بسیار کشیده ام اعتقاد ما را از دل و جان بقدم
مبارک خود مستحکم سازند خاطر ما را بجانب دیگر نبرند و
محافظت ما را چنانچه کرده اید حالا نیز بهمان طریق مهربان باشید
سری کرشن جیو فرمودند که بسیار خوب گفتید و آینده هم
همان طور خواهد بود و ما را یک لحظه و لمحه از خود جدا و تصور نکنید

ادهیای هم مشتمل از ترک کردن راجه پدشتر حکومت و گفتن کشن برای راجه

عابد همه دان و حق پرست حق شناس سوت پورانک
میگوید چون کرشن جیو از کوستی ناپور رخصت گرفته میخواستند
که متوجه بد آرکا شوند عابدان و زنار داران و یادوان
التماس کردند راجه پدشتر هنوز در فکر است با عدا
قبیله کشی از من ساقط گردانید سلطنت نکنم و در تصرف کار
سلطنت باز بر هم خواهد خورد و بهتر این است که خود بدولت راجه
را بر تخت نشانده باید در دوار کا تشریف فرمایند سری کرشن جیو
فرمودند که راجه از گفتهٔ ما عذر پیدا میکند لایق آن است که
پیش بیشم پتامه که در جنگگاه زخمی افتاده است تا ایشان
ما را نه پند از وجود نجات یعنی مکت خواهد یافت در سو وقت
او را به پیشم راجه بود پشتر در آنجا بیرم آنچه بفرماید خواهد گفت
راجه عذر نخواهد کرد و همه را همه قبول نمودند سری کرشن
به راجه فرمود که شما از صلاح ما انکار میکنند باید که در پیش
بروم هر چه او میفرماید منظور است چنانچه سری کرشن و راجه
پدشتر جمع یادوان و عابدان در مکان کوروکشتر که بیشم پتامه
زخمی افتاده بود آمدند زنار داران یعنی برهمنان بجانب
راست نشستند یادوان و غیره بطرف چپ سری کرشن جیو برابر

بسم پتامه است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بشمه تیامه نشست برای آنکه بشمه تیامه مجروحست در روی
خود سنماد زیر و اگر طرف دیگر بنشینم او را روی گردانیدن
دشوار خواهد بود کرشن جیو گفت ای مهاراجی اوستاد و جمیع کار فرمان
راجه یدهشتر سلطنت قبول نمیکند میگوید من از عذاب کشتن
بزرگان و تمام قبایل تا آنکه فارغ نشوم سلطنت نمیکنم نخواهم کرد
حالا اختیار بحکم شماست هرچه بزبان مبارک میفرمایید العمل خواهد
بشمه تیامه اسلوک چهار طریق براجه گفت اول اشلوک
سلطنت دوم اخلاص سوم خیرات چهارم نجات یعنی راجه
ارتهه دهرم کام ورم سوکهه درم چنانچه در مهابارته در شانت
پرب مسطور است هر چهار اشلوک را از قرار واقع خاطر
نشان راجه نموده اما هیچ یکی خاطر نشان ازین چهار اشلوک
بخاطر راجه قرار نگرفت باز بشمه تیامه گفت ای راجه شما از خورد سالی
هیچ روز رنگ و بندیه نا فهمیده بودید که پدر شما و نعیت حیات
بسر برده باز کوروان آنقدر تعدی و ظلم بر شما نمودند که تا آن
دست بدست با شما رسید شما خود بهتر میدانید اول میخواستند
که شما را در آتش بسوزانند بهیم سین را زهر دادند ملک و مال را
بقمار بازی بردند سیزده سال در جنگل و بیابان آواره گردند
بر دربدری با ناجه بحر مهتا که نگردند ای راجه دشمن مالی و جانی
را کشتن سلطنت موروثی خود را گرفتن عوض و معاوضه
نمک ود نمودن عین صواب است اگر شما نکرشته چه مدد و معاد
شما میکرد و حقیقت شما یک بیک معلوم میشد المحال رضا
بقضای حق تعالی دهد زاده هرچه سر نکرشته چه صلاح دیدید
در آنچه حکم ایشان بوده باشد عذر بیارند سعادت دو جهان
خود را شناخته بهبودی شما در انست خون هر که وجود گرفته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بموجب اعمال خود را نیک و بد دیده در دار البقا خواهند رسید
احوال عالم و عالمیان یکسان نمیگذرد و خواهش ربانی از همه
زور آور است هر چه بار ان میخواهد میکند

ادیای ششم متبر و فات یا فتن بشمه با مه وکدون [illegible]

عابد نیکو کردار شیرین گفتار خوش وقت بود اکثر مشهور بشمه بیا مه
از روی نصیحت بار بار به راجه پریکشت گفت که خواهش ربانی
هیچکس مبدل نمیشود و هر چه شد میشود و خواهد شد و وابسته
بحکم اوست جزای عمل لا چار است عارفان همه چیز
از طرف حق میدانند و نادانان از جانب خود میپندارند
و دیگر تعلق ندارد و این راجه هر چه میشود حکمت اوست
سخنانکه آنرا شنیدی گوید شنودن چند کس را که نام برده
کار های عنایت سری بهگوان پیش میبرند از الجمله
یکی سرمهاو تو صاحب است که بسیم ورز گوشه نشسته
بتصور ذات اقدس سری نرائن جی اشتغال دارد و
دیگر نارد منیشر است که دایما خوش وقت بوده هر جا که
دلش میخواهد میان ساز لت مشهور در بغل گرفته سیر میرود
و بمدح سری مهاراج مشغول میباشد و دیگر کپل دیو دیگر سنکادیو
پسر و یاس منیشر که تا از تسلط مادر بر آمده از متعلقات دنیا
میل نه نمود و تجرد میکشد اند دیگر راجه بل که سلطنت لنکا
بسکشن سری مهاراج نمود این راجه پریکشت اوو در سخن یکی
که من حوت ان خود را گفته ام تو گفتی هر چه سری مهاراج
شد لسمه بیامه مکرر در مکر و بر اجه بیر شیر النصیحت مینمود
در بعض حقایق و معارف آگاه نارد منیشر درانجا تشریف
آورد و بند لسمه بیامه بجانب نارد منیشر نگاه کرد و
حقیقت ورود آنجا را از زبان نمود نارد منیشر بیان نمود ای راجه آنکه

ملکیم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بشم پتامه که اوستاد بزرگ شماست حکم او بی اثر نیست
هرچه میفرماید صلاح دولت درآنست عابد را عبادت کردن
بهتر باشد از سلطنت شما چرا از لازمهٔ خود انحراف میکنید صلح و
خصومت و نیک و بد همه از طرف حق میداند اختیار بر شما و
بر دیگری نیست هر کسی مصلحت خویش نکو میداند یک
وقتی است که خواهش آدمی صورت میبندد و یک وقتی
بر عکس میشود هر گاه اختیار بدست خود ممکن نیست چرا
بر رضای حق راضی نباید بود اگرچه شما هم بی اختیار خود را
قرار داده از بشم پتامه که بزرگان شماست اجازت
درخواست نموده بر تخت سلطنت بنشینید که پیش شما
همین است معطل نکنید که وقت همین است کاروبار سلطنت
را چنانچه بشم پتامه بشما نصیحت فرمود رضای حق دیده
و دانسته از روی مروت و اعانت بجا آورید عالمیان
شکرگذار شما گردند از نیکوئی عمل خود سازید امید قدمه از
عبادت حق بر حق شما رسید القصه بشم پتامه از گفت
وشنود آراسته روی بجانب سری کرشن آورده
گفت ای سری کرشن صاحب جلال وقت نزع است
و دولت حیات در رسید کرم فرمودید که روبروی من
نشستید همین قسم باشید که تا در وقت گذاشتن این قالب
تصور شما در دل من میباشد شما خود دانائید لیکن دور
کردن بار زمین و دفع ظالمان اوتار گرفته اید در اصل بنا
خلاصی عاصیان که تصور شما را در دل گذارند و رستگار
شوند کرم شما بر مخلصان خود آنقدر است که رسته باید
ارجند بود اختیار فرمودند میگویند که در وقت رحلت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

٦٠ لله

چنانچه شصت لک مار وگرشم بکمر بسته وجود او میرا می گزند او
آه از و بر نیاید دم از و بر نیاید حد تصدیعه میکشید تا قسم دم
تصدیعه رو نمیدید شمار و پیروی ما باشید که سرتا پای شما را بهم
جلوه شما را در باطن خود نقش بندم جان بحق تسلیم نمایم این
قدر را بشمه پتامه بر زبان آورده چشم خود را بهم نهاد او واصل
حق گردید سری کرشن [illegible] مبارک بر سینه او نهاده
فرمودند که بدار البقا شتافت راجه یدشتر وغیره که در اینجا
بودند گریه و زاری بسیار کردند شری کرشن جو فرمودند ای راجه
گریه بر کسی باید کرد که عمر خود رایگان صرف کرده باشد [illegible]
عابد پاک صاحب سخاوت و شجاعت بوده در جنت منزل
او تیار کردند ای راجه شما خود ایشان به منزل مقصود رسانید
راجه یدشتر [illegible] بشمه پتامه در جائیکه زخمی افتاده بود در
همین کورکهتر باتش رسانیده سوزانید آنچه رسم و رسوم
متوفی لازم بود بجا آورده من بعد شری کرشن جو فرمودند
که ای راجه حالا بخاطر جمع بر تخت سلطنت بنشینید یا د
چنانچه [illegible] سلطنت بجا آورید سوت پورانک میگوید که حسب الحکم
شری کرشن جی و راجه یدشتر بر تخت سلطنت نشست و
کار و بار سلطنت از قرار واقع و درستی جاری شده چنانچه
میگویند در عمل راجه یدشتر باران بر وقت خاطر خواه
میبارید جمیع آفات سماوی و ارضی بر طرف شده زراعت
دو چندان چند در افزایش بوده فتنه و فساد در خواب
زمانه ما بنان در خواب رفته فارغبال در کارهای صواب
از قسم جگ و بید خوانی بخاطر جمع اشتغال داشتند و از
هیچ جهه غباری بر اموون خاطر کسی نمیگردید ملالی در دل راه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ملاقات کرده
در دوارکا
اوپای هفتم در بیان آنکه رفتن شری کرشن جیو با پدران پسران

عابد فرخنده اثر سکو سیر سوت لورانک میگوید که چون شری کرشن جیو
متوجه دوارکا شد در راه بهر منزل هر جا که بدولت و اقبال نو
میرسید لکوکها می آمدند باهم مذکور میکردند زهی طالع مایان که
دیدار مبارک ایشانها را بچشم ظاهر بین خود معاینه کردیم
یکی میگفت طالع این سرزمین قابل تحسین کنید که بپای برهنه
در تمام مرتع چرانیدن گوسالهای گوجریان سیر مینمودند و
تماشای هر محل و مکان مینمودند و زمین را از بار خلایق
سبکباران ناپرهیزکار سبک ساخته اند دیگری میگفت که سعادت
زنان یادوان بخاطر آورید همراه ایشان چه توقع بازیها خصیصه
نسبت برادری و خویشی و اخلاص تمام قرار دادند امداد
یادوان و معاونت نموده از دست ظلم و تعدی آنها را امن
و امان تحت آوری شانزده هزار یکصد هشت متورسته گوپیها
به بند که با آنها کتخدا شده بود فرزندان فرزند زاده های بسیار بهم رسیده
اند اگر دند بدین گونه حرف و حکایات ایشان که دور از قیاس
بظهور آورده در میان می آوردند چون نزدیک بدوارکا رسید
جمع مردم خورد و بزرگ باستقبال آمدند شهر دوارکا چهل و هشت
کروه قلعه طلا و زبان مرصع بود از قدوم اقبال ایشان زینت
تمام پیدا کرده ساکنان آن شهر با برکت اهتمام از استماع
تشریف آوردن ایشان در دروازه خود آیینه بندی نموده بودند
با پایهای از پارچهای زری طلا که مفرح بر آن داشتند در هر کوچه
و بازار زینت و رنگینی وافر که از تحریر تقریر بیرون است مرتب
کردند کوچه ها پر از آب و گلاب و مالیدند گویا گون بوی مشک چون
شهر زنان بنیاد شوای این زینت های بسیار کردند چنانچه شری کرشن
بلبدر جیو و جمع یادوان بر فیلان و اسپان و ارابه ها سوار شده و

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

با لشکر تمام داخل شهر دوارکا شدند خانه بخانه کوس شادیانه
و خوشحالی نواختند سری کرشن جو با هر کس چنانچه رسم ملاقات
و مواصلات است بجا آوردند موافق مراتب هر یک را اعزاز
و اکرام و مدارا فرمودند مطابق خواهش هر کدام را چنانچه مطلوب
دلهای ایشان بوده بما نعم لطف و مهربانی نمودند بعد از آن
اندرون محل سرا تشریف آوردند اول نمبرل و لیهمتان و سندیو
و دیوکی مادر رفته قدمبوسی آنها بجا آوردند عذرت خواستند
و سندیو از ایشان پرسید که در سفر [illegible] کار با گردید
سری کرشن جو ذکر نمودند که اول جنگ کوروان و پاندوان را
معاینه کردیم چون تمام کوروان بمقام فنا در رسیدند پاندوان را
حکومت سلطنت دادیم و در خدمت سرا سر سعادت شما شتافته
ملاقات رسیدیم از انجا رخصت شده بمحلخانه قدم اندازی نمودند
با شانزده هزار و یکصد و هشت گوپی جدا جدا در هر خانه ملاقات
دریافته همه را از قدرت کامله خود راضی و رضامند ساختند
چنانچه هر یکی بخاطر آوردند سری کرشن جو در منزل منت جاوید بکار
رفته است القصه سوت پورانک الحقیقت بعابدان بیان نمود
سنکادک التماس نمودند که تو از راجه پرکهت محمل در میان آوردی
امیدوارم که مفصل استماع نمایم سوت پورانک گفت که ای
عابدان پاک چون راجه پرکهت را ده ماه در شکم او ترا رفته
محافظت او سری کرشن جو در شکم او کردند چنانچه پیش از این هم
ذکر شده که راجه پرکهت در شکم مادر خود صورت سری کرشن
از چشم معرفت مشاهده نموده که شخصی نگهبانی من میکند
آن شکل موزون و نیز اور و دیده دل جا داده صورت زیبا را فراموش
نکرده است تولد شد چشم وا کرده بهر طرف نگاه میکرد و آوردند که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

زادن پسر چشم واکرده رطلن کو بنتی وزنان دریش گرفته جو بر آوردن

طلب نیکو خصال خجسته مآل شوت پور انک میگوید که او تر او وکنتی ماتا فرزند را چشم واکرده دیدند کنتی ماتا و زنان دیگر گفتند طفلی که چشم واکرده متولد میشود خوب نیست از همین متوحّل حیران شدند کسان بخط دریش راجه یدشتر آوردند راجه پسر را در بغل گرفته پسر بر چهار طرف میدید که آن شخصی که ما را با چهار دست در شکم مادر محافظت میکرد و نجات راجه پسر را در پیش شر بکرشنه جو آورده پسر چون شری کرشن جهو را دید بشناخت لبکلان گرفت و دریافت که این شخص همان شخص است که نگهبان من بود بسیاری بجانب او و دیده بخوا برفت از گریه باز ماند راجه یدشتر منجمان را طلب داشته ساعت تولد از ایشان پرسید منجمان حقیقت شناس عرض نمودند که در وقت سعید و ساعت نیک این پسر تولد یافته که پادشاه هفت کشور میشود ولی نهایت حق پرست و حق شناس خواهد بود که تا حال با این طالع هیچکس در قبیله راجه متولد نشده و نخواهد از همین راجه یدشتر چنانچه رسم تولد فرزند است بخورمی و حور رسید تمام بجا آورد القصه راجه حسب الفرموده شری کرشن جیو سلطنت قبول کرده بود اما و ایا در فکر بود که از عذاب قبیله کشی نجات یابد از تولد راجه پرکشت مقرر شد که پسر چون کلان میشود حکومت و سلطنت را باو داده عبادت حق پاک بجا باید آورد القصه بعد از کشتن کوروان دا تراشت و گندهاری زن نور چشم پدر و مادر دریودن وغیره که بعد از وفات زنده مانده بودند راجه یدشتر هر دو را در خانه خود آورده با عزاز و اکرام تمام که حق پدر و مادر بر ذمه فرزندان است ایشان را نگاه میداشت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر روز اول از آنها خبر گرفته آنها را امید بد بعد آن بکار
دیگر میپرداخت مدام عذر میخواست و معذرت میکرد
القصه در هنگام جنگ بیدر بکوروان میگفت که جنگ مکنید
بر سلطنت نصفا نصف راضی شوید دهرتراشت قبول
نکرده بنابران بیدر برنگ درویشان پوست آهو پوشیده
بطواف تیرتها رفته بود چون از طواف تیرتها فارغ شده
به هستناپور باز رسید از مردم آنجا پرسید که حقیقت کوروان
و پاندوان چه صورت یافت مردم اظهار ساختند
که کوروان کشته شدند پاندوان سلطنت مینمایند و دهرتراشت
و گاندهاری هر دو در خانه راجه جدهشتر میباشند خوش وقت میگذرانند
بیدر از شنیدن این مذکور بسیار تعجب کرد و افسوس تمام
بخاطر آورد که دهرتراشت را با وجود وقوع اینهمه حوادث
دل بمرگ و تجرید نمیگراید بهتر آنست که او بترک تعلقات
ترغیب نمایم بغایت متفکر و متحیر شده هراسیمه و پراگنده
خاطر گشته گفت هر که از آسمان افتد علاج دارد و هر که از
مصلحت افتد علاج ندارد کوروان سزای خود رسیدند

اندیای هم مستعد بردن بیدر دهرتراشت و گاندهاری برای عبادت

عابد پاک طینت و پاکیزه سیرت سوت پوران میگوید که چون
بیدر داخل شهر هستناپور شد اول بخدمت راجه جدهشتر
رفته ملازمت کرد آداب بندگی بجا آورد راجه جدهشتر او
اعزاز بسیار نموده معذرت درخواست از نیکوییهای بو
بیدر در روبروی بهیکم شکرانه بجا آورد و پرسید ای بیدر
خبری از کرشنه جو که بدوارکا رفته بودند خبر دارند
بطواف کنهتر رفته بودند خبر حرت الشان بواقعه شنیده باشید

بهیکم گفت

بهدر گفت از ایشان هیچ خبری ندارم بعد ازان بهدره
ورتش واترانشت وکاندارتی رفته احوال پرسید واترانشت
گفت راجه بدشتر خبر داری و دلجوهی باز برار واقعی بود
رحم میکند خوشوقت میگذرانیم بهدر گفت هیچ از گذشته
یکصد پسر و دول شما میگذرد واترانشت گفت خواستن این
بیجان بود چه علاج بهدر گفت ایشان و هنوز هم یاد حق و بندگی
حق بخاطر ندارد ادعیم زنده کانی را غنیمت میتار و بهتر
آنست که فکر آخرت ایشان و بر اصل باید کرد و میگویند که بهدر
اوتار در متهرا جابست القصه در یک وقتی پاندت عابد
همراه دزدان بدار کشیده اند درم راجا با وفرمود که در ایام
خورد سالی شما یک جانور نهتری نام که در ایام برسات
پیدا میشود اورا به خار کشیده بودند لیب آن شما را عدا
بدار کشیدند پاندت گفت که گناه خورد سالی که ایام نادا
نادانسته راجز انمید بند شما هم از دعا یمن در وقت کلجوک
از شکم داه یعنی کنیز بیدا شوسوت پورانک میگویند که ودر
رنجنده شده بدا اترانشت وکاندارتی گفت حالا وقت است
که بعبادت حق سبحانه تعالی مشغول شدند که تمام عمر لغو و
وفسون گذرانیدند هنوز هم میعهد بهتر اینست بر خیزید همراه من
بیایید همه عمر را در یاد آوری حق بر حق صرف کنید نجات یعنی
مکت یابند واترانشت وکاندارتی گفتند مایان نابینایم از خانه
چطور بر آییم ودر گفت حالا ایام پیران سالیست و باین
احوال شما در خانه راجه بدشتر میباشند اوقات میگذرانید
میگویند خوش میگذرانیم یعنی بغایت ناراست این نهیم ساش
که صد پسر شما کشته است الحال شما را طعام میخورانند بدوق

مثلا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تمام بخوزید مگر دستقدر هم شرم نمی آید تا چند زندگانی وفا خواهید
کرد دیگر حیف می آید که مثل راجه درنوکان که فلک در
بنده گی خود آورده بود فوت شده میگویند که خوش وقت
اوقات میگذرانیم بهتر انست در صحرا رفته عبادت حق
بجا آورید چنانچه تمام عالم میگویند که آدم با سن بسیار پیدا
میشود پیر و شرم نمیباشد شما با تمامت لسانه نعمت وحق
شد باید از این زندگانی مرگ جاودانی اولی است آن تمام بنده
رفاقت داتر است وکاندرا پری با بهید رسد وفات تا فلان کوه
عابد شیرین سخن سوخت نور آنک میگوید بهدر به داتر
گفت اگر شما ناپدید ما پدر او در کلان ما اگر میشوید من قبول
میکنم تا باقی عمر خود را در خدمت شما بسر میبرم پیوسته
شما باشم از هیچ جهه بنده گی شما را دریغ ندارم بعد از
فوت من شما هم معذور خواهید داشت اگر در حضور
شما را دیوه نوک شدن میسر شود آنچه لوازمه فرزندان
بجا می آرم لما شما را در اینجا نخواهم دید که بگذارم راجه بد
هرگز به جدائی شما یعنی و رضامند نخواهد شد در نیم شب
تاریک همراه من بیائید در او تر اکهند رفته در یکجا
عبادت حق نمائیم شاید که کارساز حقیقی مهربان شود غرض
کس را نجات یعنی مکت سازد القصه و بدر وقت یافته
در نیم شب تاریک دست داتر است وکاندری گرفته
از شهر نشت بور برآمده شبا شب بدر رفت در او تر اکهند
رفته بعبادت حق پاک مشغول شدند چنانچه بعد از چند گاه
بقضای زمانی داتر است وکاندری برحمت حق پ

پیوستند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پیوسته شدند از رسمیات و لوازمهٔ متوفی فارغ شده باز
بطرف ترتها رفت القصه روز دیگر در هنگام
برآمدن آفتاب برآمد راجه بدشتر بعادت قدیم عمل
کرده و رجعت نموده بمنزل داترآشت آمده جای ایشان را
خالی دید افسوس خوردن گرفت بخاطر آورد که ایشان
از غم و غصهٔ فرزندان در وقت نیمشب در آتش در باغ غرق
شده باشند اما حیف است که ما را بجای پدر و مادر تصور بودند
آیا چه تقصیر از ما بوقوع آمده که در کم خدمتی سر زده که ما را
نادیده خود بمرگ مفاجات قرار داده‌اند و سنجی که او را
آشنا بوده از وی پرسید که برآمدن این نابینایان چگونه واقع شد
سنجی بجانب آشنا اظهار نموده که تا نیمشب ما و ایشان
در یکجا بودیم بعد از آن نمیدانم که چه حالت روداد چون در
همین فکر بود که نارد منیشر هویدا شدند راجه بدشتر لوازم
تعظیم بجا آورده پرسید ای نارد منیشر هو شما مطلع احوال
حال و استقبال هستند هیچ میدانید که داترآشت و گندهاری
کجا رفتند آنها را چه صورت واقع در پیش آمده نارد منیشر
بجانب راجه ارشاد فرمود ای راجه هر چه رو میدهد از طرف
حق پاک است رضا بقضای ربانی باید داد لیکن بهدر ایشان را
در نیمشب تاریک از انجا بر آورده در همان جنگل کوه بر بود اشت
راجه بدشتر استماع این معنی از زبان نارد منیشر بتحقیق دانسته
صابر شد و تسکین گرفت نارد منیشر رخصت گرفته
سیر مقامات خود راهی شدند
ادهیا [illegible] مسمی برفتن ارجن برای [illegible]
عابد سیر این حرکات نموت پور رانگ میگوید که چون نارد منیشر

از راجه بدشتر رخصت شده و راجه بدشتر چون حکومت
و سلطنت رایج و بورج دانسته بهر طریق اندیشناک بود
و کامروای مینمود درین ضمن ارجن دیو که برای خبرگیری
شری کرشن جیو در شهر دوارکا رفته بود تا متعلقان شری کرشن
و زنان یادوان که بیوه مانده بودند همه را با مال و منال همراه
آورده در اثنای راه قوم کابه که قطاع الطریق اند راه
بر ایشان تاخته تمام نقد و جنس و زر و مال و متاع غارت
کرده بردند ارجن دیو هر چند تیر و کمان خود را که کاندیو نام داشت
کار فرمود لیکن هیچ اسلحه بکار بر نیامد تمام حشم و خدم خوار
یغما شد هر چند بخاطر گذرانید همان اسلحه در مهابارته
یازده اکهوهنی لشکر کوروان را نابود کردم و مثل بهیشم پتامه
وغیره بهادران بخاک در آوردم الحال هیچ بکار نمی آید
معلوم شد که اسم دلاوری و دلیری و شجاعت و
مردانگی با مدد شری کرشن جیو بوده در تیولد همه لشکر
دیگران حاضرند و پای شری کرشن جیو در میان نیست برای
همان این همه نامردی بار و میدهد افسوس ها خورده و
دست خود میگزید بعد از چند گاه همان احوال در بیشه
ملازمت راجه بدشتر نمود و راجه پرسید ای برادر
احوال شری کرشن جیو را بگوئید در لحاظ شریف و
شما چگونه از ایشان جدا شدید پسران و مردم قبیله
و شد بود و بوده که ماتم تعزیت است ارجن دیو هیچ جواب
نداد و گریه کرد راجه بدشتر گفت ای برادر چرا دلگیر
میباشید آیا از شما تقصیری واقع شده که ما از ناراض

وعابدان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

عابدان از شما تعدی بوقوع آمده یا هیچ بخل مستحقان
بجا آورده با ملکی قرار کرده بودند نداده باید از شعبان
نرسیدند آیا صورت اسمی چیست بگویید از حرم دلبوه
عرض کرد از مقدمات اثری نیست در میان بهانه
های میگریست از شومی طالع ما سر گشته جو چال
باحوال خود بهفند ودیعت حیات بسپرند بخیت کبیر
فرمودند من از تقویت الشان فتح مهمات سهتر گرفتم
کارهای دشوار را آسمانی صورت یافته من میدانم
بسیر عمه منت زحایت ندانستم که حق پاک ازرقه
از ما مخفی ماند افسوس است مال الشان از اجها پچه لوا
شناخت بار تعالی است شناختم و هیچ خدمت
بجا نیاوردم در بنولا که متاع نقد و جنس و زنان و
پادوان که همراه بوده بودند بخدمت شما آوردیم در
راه کابه های رهزن غارت کرده بردند بهمان تیر و
کمان و اسلحه و همان زر آنه و همان من اما هیچ تردد
از من نیامد بسیار خجالت کشیدم و مکیم از همان تیر و کمان
دریدی را از شمشیر بشابه را زده از پیش الغدر را جا
که در شبابکی و دکری مهتا بودند منزل خود آوردم
در ولسار پیشی را باتیت و جهار شاگرد در نشست
کردن برای خوردن طعام و درپیش راجه بدستن
فرستادند از توجه بشری کرش جو همه خبر را تیناو
مستحقان مذکور در تاثر ف صورت سر انجام یافت
چون واژگ ارلیحی از واقعه از واقعه حالستور قصه
نامرضیه الشان خبر رسانید بمان ساعت میخواستم که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خود را در آب غرق ساختم اما وارث ادراکی بزبان
پیغام ایشان را فرستاده بودند اظهار نمودای ارجمند تو
فکر خواهید کرد لحه شما را درگنها فرموده ایم موافق امر ما
عمل نموده دستور ما را در دل راسخ داشته بر رضای حق
راضی شوید ای راجه حال سلطنت ما بان ورزند با تدبیر
ما بجز ذات پاک شریک گشته چون بغایت نا مناسب است او
بیفایده ضایع کردن بهتر است ما ها نیز عبادت حضرت
چنانچه بزبان مبارک در گنها ارشاد فرمودند بجا و
با نجام می آریم واصل حق شویم ❀ ❀ ❀ ❀ تمام رسید

اوهار ردوپتل دهم در بیان انکه زنان پاندوان در جنگل و حکومت سلطنت

عابد سجده ان حق بیان سوت نو را نک میگوید که چون قصه
نامرضیه بشر پکیرشته چو پاندوان این زنان ارجمند بوشیدند
دینو واقعه ها که را استماع کردند راجه یدشتر و دیگران
باواز بلند ناله و افغان کشیدند گریه های بسیاری کرده
گرفتند و نعره زده دست بدندان میگزیدند زار زاری
زار میگریستند از مشاهده این صورت گوتیتی با آرزو
مهلحانه ارجن دیو را دیده احوال پرسید ارجن دیو بجا
رو اظهار نمودند که بقضای ربانی تمام یادوان با هم
جنگ کرده بدار البقا شتافتند از دار فنا رحلت اقامت
برداشتند بعدم پیوستند سر یکرشنه چو بدیوه کوه کی نشیر
فرمودند از استماع این حادثه کو تیتی ما ما ماندم جان بحق
تسلیم نمودند یادوان دیگر و شتری و شتیو و راجه
او گرسین حامی در دوارکا بودند ودیعت حیات
سپردند راجه یودشتر تاب و طاقت نیاورده و

حکومت و سلطنت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شری مهابا گوت پهاپوران

حکومت و سلطنت را براجه پریچهت تفویض فرموده
و او را ولیعهد گردانیده خود بطرف کوه همانچل متوجه
شدند و دروپدی نیز همراه شد چنانچه در چند گاه بعبادت
حق پاک اشتغال نموده واصل حق شدند و سلطنت
هستناپور براجه پریچهت صورت پذیرفت و حکومت
شهر هستنا به بجرناتهه حواله کرده القصه چون راجه پریچهت
بادشاه وقت شد بخاطر آورد و سلطنت راجه یدشتر
دور دواپر جوگ بوده دریولا اندر کلجوگ رونداده
کاری باید کرد در عهد من و در عمل من هیچ کس دخل
نیابد چنانچه با لشکر تمام از هستناپور بر آمده در هر شهر
و هر مکان میرسید ساکنان انجا را در عبادت حق و رحم
و کرم مشغول دیده شکرانه باری تعالی بجا می آورد و میدانست
در انجا دخل زمانه نیست همان طور در تمام عالم ممالک
محروسه خود را ملاحظه نموده تا بکوروکهیتر رسید لمحه نیز در جنبت
نماند و آرام گرفت بعد از ملاحظه و معاینه فرمود یک گاو نر
با سه پای شکسته بیک پای عاجز افتاده است یک ماده گاو
همراه او گریه میکند و راجه پریچهت در یک گوشه نهان
شده ایستاده میدید چنانچه نر دو گاو با هم حرف زدن گرفتند
راجه بگوش خود گفتگوی آنها میشنید میگویند که گاو نر
دهرم بود و پاسخ ماده گاو زمین گاو نر پرسید ای ماده گاو
تو چرا گریه میکنی مگر بواسطه انکه پایهای ما شکسته بود آزرده
داری یا از جهت مردم بسیار عاجز شدند آیا نهای نیک
زنهار بر خاسته مردم متحول شدند که زر گرفته دختر را بکسی
بدهند طفل را بابن ملاحظه هر و رس نمیکنند که جوان جوان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شود با بدر دستے میکند و یا برہمنان در خواندن بید کاہلے میکند
و مردم شود در خواندن بید قصد و از ند با راجہ ہر دو حصہ از
رعیت میگیرد دستور تقاضا دارند کہ بسیر بود خر فروختہ خرو گیر
بر بدہ مادہ گاو گفت کہ یہ من از ینصورت آ اول شکل سم چو
کہ نگہبان من بود بجنت تشریف فرمودند مارا بیکس شوند
دیگر انکہ چہار پای من راست بود یہ پای من شکستہ
راستے و تحمل و مروت کہ خیریت عالم و عاقبت من است
شکستہ شد عافیت و رفاہیت مردم بدرم است ہرگاہ
درم خلل یافت عافیت چہ قسم باشد مردم میگویند کہ
گناہ یعنے دریافت آفرید کار ما حاصل میشود منداند کہ
گناہ وابستہ بدرم است میگویند دلہا پر از زر دنیاہ
نمیشود الحال آمدنی کلجوگ ناپاک است بنا بر ان صورت
احوال بغایت اسکالنا بہ لہذا گریہ و زاری میکنم درین حین
سخصے شود را رانہ سوار با لشکر بسیار بعلامت پادشاہانہ
پیدا گشت چوب با بگاو نر و گاو مادہ زدن گرفت و گفت زود
بر خیزید و الا در و بیشمار البضرب شمشیر و خنجر میکشم آنہا از جای
نتوانستند برخاستند آن اراہ سوار باشند در تعدی و تلفیق
در بیان آنکہ راجہ پرہنت کلجوگ را ہمراہ برادران رفتن بسوی ہند
عابد حق شناس دقیقہ یاب سوت بورا نک میگوید چون
راجہ پرہنت در گوشہ نہان بود از انجا تیر و کمان در دست
گرفتہ روبروی شخص کہ گاوان در تلقین بود آمدہ گفت تو
کیستے کہ با نخالت گاوان را میزنی پادشاہ ہفت کشور منم
تو چرا گاوان را میزنی من بعد بخود دیگر نہ ترا بہ ہر میکنم
از گاوان پرسید در عہد من ہیچکسے را التعدی و از ار نمیکند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نمبر ست

راست بگوئید پای های شما که شکسته است من انتقام از او
میگیرم گاو گفت ای راجه بر تو آفرین باد که ترا پرورش مظلومان
لازم است که بیکے همیشه عالی همت خود را مصروف مشغول
خاطر فاطر خستگان داری من گرایش تو بگویم هر گاه بگویم تو
از راه ادب خواهی فرمود چند نوع زبان روا است که این کس
آزار میکشد بعضے میگویند هر چه میشود بارادت او است اما فیاض
باید کرد اند ذات مقدس راجه بر این آورده که اراده او
مصروف آزار کسے باشد این نسبت دادن بحق لے ادبی
دارد و بعضے میگویند جزای اعمال آنکس است پس راجه
درین هم اختیار نیست که جبری میگویند و جبری میشود بعضے
میگویند آزار دشمن میرسد و الا وقت مجبور آزار رسانید
درین صورت بهم رسانیده و دشمن هم خود شده تا در عالم
مادر بود با هیچ کس دشمنے نداشت پس دشمن را هم خود
بهم رسانید آزار دهنده خود خود باشد ای راجه این احوال
شنیدی هیچ کس مشخص نمیشود باعث آزار من گشته من
که را عوض بگیرم عوض اعمال ناشایسته خود گرفتارم این
مثل دارد که از افواه خاست ۵ هر چه شکست بر ما هم
ز ماست بعد ازان راجه بر حقیقت نا شنوا گفت که اصلیه
بگاوان میرسانند پرسید بو کشته رو هیچ جواب نداد
راجه از قیاس دانست که همان شخص علامت کلجوگ است
فلکے نیز عالم دارد باز فرمود من از خود میدانم که تو کلجوگ
هستے تحقیق آن سعد کننده هژده هزار عالم است ترا همان ساعت
بجان خواهم کشت و زنده نخواهم گذاشت که تو در عمل من

[illegible]

دخل کنی کلجوگ گفت ای راجه سنجوگ ترتیا جوگ و دواپر جوگ
تا حال عمل داشته الحال دور من رسیده بعد ما بید کجا بروم
هرگاه تمام عالم در تصرف شماست مارا کجا میفرمایند من کجا
بروم راجه گفت جاییکه میفرمایم همانجا باش که در عمل من
کارهای ناصواب ممکن نیست که جاری توانند شد بغیر تو باشند
که ترا نیست و نابود خواهم کرد جبر کردن شرط نیست و کلجوگ گفت
هر جاکه بفرمایید در انجا بروم راجه گفت در پنج جا جای تست
اول در جاییکه خمرخانه بود مردم در انجا شراب خورند و بنگ
دوم در قمارخانه که هر پنج مال خود را برباد میدهند سوم در جاییکه
جانداران را میکشند و فسق و فساد در خاطر آنها میگردد
چهارم در جاییکه مردم با زنهای بیگانه بازی میکنند پنجم
در خانه دولتمند ناحق شناس همین پنج جا جای تست در جای
دیگر دخل نداشته باشی اگر ترا خواهم دید سنگسار و تنبیه
خواهم کشت و زنهار فرصت نخواهم داد همینکه کلجوگ قبول نمود
در خاطر آورد که بالفعل مصلحت همینست چند روز باید بهر گونه
گذرانید تا وقت یافته در دل راجه دخل خواهم کرد کلجوگ
در مقاماتی که راجه فرموده بودند مراجعت نمود بعد از ان راجه
با آن ماده گاو و بیل نمود فرمود شما بخاطر جمع اوقات گذرانید
که عمل کلجوگ بشما دخل نخواهد کرد و راجه از انجا برگشت بخانه
خود تشریف فرمود لوکلای و امرای خود فرمود منادی دهند
در عمل من هیچکس شراب نخورد و قمار بازی نکند و فسق و فجور
بخاطر نیارد و کشتن جانداران جایز ندارند و کارهای زبون
و ناشایسته بعمل نیارد و دولتمند بقدر حاجت و مقدور

بغربا برسد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خیرات بدبدر راجه پربخت بهمان دستور مدت مدیدی حکومت و سلطنت و کامروایی فرمودند تا زمانیکه ایام جوانی بود همواره بعدالت و انصاف بسر میبرد و چون هنگام پیری رسید چون خواست خداوندی چنان بود روزی بخاطر راجه گذشت که بسیر و شکار رفتن و گوشت شکار خوردن پادشاهانرا فرمود کلجوگ فرصت یافته درین باب استمداد نمودند راجه بشکار سوار شد در بیابان تا بسیار گردید و شکار وافره کرد و جانداران قبل رسانید از قضا یی روزی آهویی دید از لشکر جدا افتاد و چون هوا گرم بود تشنگی تمام براجه رو داد و در تفحص آب شد مردم نشان دادند که درین نزدیکی خانه ایست نام عابد نیست یعنی که آب در آنجا خواهد بود بمنزل او رفته راجه مهمان کرد چون بمقام عابد رسید عابد را دید در عبادت مهاراج مشغول است از روی تشنگی او از بسیار دو آب طلبید عابد از آنکه در استغراق بود از وجود خود هم خبر نداشت براجه هیچ جواب نداد کام بد

شاپ دادن ایبر رهیشر روانه کردن ... برجرکه

عابد شیرین کلام سوت پورانک میگوید چون راجه پربخت پادشاهی حق شناس و با عدل و انصاف بود بخواهش الهی و اطوار کلجوگ بخاطرش راه یافته بران عابد تعرض کرد القصه در آنجا یک مار مرده بود بگوشه کمان برداشته در گلوی عابد انداخت چون عابد از وجود خود را خبر نداشت از خیر دیگر چکار میشد از آنجا راجه برگشته بدولتخانه خود رسید القصه در آن بیابان بیرون آنخانه طفلان بازی میکردند پسر عابد مذکور شنکهی رکهه مجیب الدعوات و مرتاض نیز با کودکان بازی میمود سخنها آن پسر گفت که راجه پربخت در گلوی پدر تو

مار مرده انداخته بمنزل خود رفت پسر عابد بر آشفت فی الحال
براجه پریحشت دعای بد کرده که از امروز تا هفت روز راجه
را تحتک مار بگزد و از آن فوت شود من بعد پسر برای خبر در
امده دید که مار مرده در گلوی او آویخته با آواز بلند گریه کردن
گرفت و ناله و فریاد بر آورد عابد از نوحه پسر خبردار شد پرسید
تو چرا گریه میکنی پسر گفت از تعدی راجه پریحشت که بر شما کرده
او را دعای بد کردم که تا یک هفته تحتک مار او را هم بگزد و بمیرد
از شنیدن آن عابد بر آشفت

پسر را اعتراض کرد و سرزنش بسیار نمود که تو چرا بهچنین
پادشاه عادل را دعای بد کردی بعد از ان معلوم نیست
که چطور کسی پادشاه وقت خواهد شد ای پسر راجه عادل
و نیک بخت را که در سلطنت خود راه کلجوگ را راه نداده
شر نگرفته چو او را در شکم مادر از زهر استر اشوتهاما
محافظت کرده از نسل کوروان و پاندوان همین راجه
آمدن او بخانه من ضیافت لازم داشت چه جای آنکه دم
زدی از من تواضع نشد چون عابد دانا بود یک شاگرد خود
که گورمک نام داشت فرمود که زود رفته براجه خبر بد اطلاع
که در این هفت روز برای خلاصی عقبی و برای محافظت خود
هر اندیشه تدبیری که تواند کرد بکند و شمال رو انداز و جانب
راجه بخانه خود آمده افسوس میخورد که اینکار بد کردم که برهمن را
رنجهت بیازردم و بعث مار مرده در گردن او انداختم
در همین شاگرد آمد که پدر مار راجه رسید دربانان بر اطلاع
حضور گردند که یک زناردار می خواهد برهمن بر در ایستاده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دولتخانه آمده دعا میرساند و میگوید در خدمت راجه بکطرف ضروری
گفتنی دارم عرض نمایم راجه از استماع این معنی اورا بحضور طلبید گفته
از وی پرسید شاگرد مذکور عرض کرد ما را فلان عابد بخدمت شما
فرستاده دعا گفته که شما عرض نماید که پیشتر من از راه نادانی
و نافهمیده گی بشما دعای بد کرده باید که راجه در این یک هفته
برای خود فکری بر اصل نماید که موجب نجات یعنی مکت باشد
راجه از شنیدن این مذکور تعجب نمود و متفکر گردید بگوید مکت گفته
حالا از نوران میخواهم آن بزرگ را از آزار من از خاطر بدر کنیده
پس اورا انعام داده رخصت نمود و با خود گفت در این هفته
روز از دست ما چکار می آید که موجب نجات یعنی مکت
تواند بود راجه شب و روز آرام نداشت در همین فکر ماند بود
چه علاج صورت بندد از پرده غیب چه روی می نماید صورت اهاد

[illegible] در بیان آنکه کردن راجه فکر بر نجات خود و زمان بر گنگا آمد

عابد پاک نهاد دوست تو را انک میگوید چون راجه هفت
بخاطر آورد که زیاده از هفت روز زنده گانی من ممکن نیست
بهتر است زن و فرزند را گذاشته بیاد شری بهگوان
مشغول میشوم آنچه نقد و جنس در هر کار من است آنرا
در راه خدا خیرات داده بمستحقان و محتاجان باید رسانید
از این صورت در اندرون لوک رفته بجای اندر میشوم همین
قسم فکرها و تدبیرها در دل راجه میگذشت هیچ رو از دست
او کاری نمی آمد من بعد بخاطر آورده بر لب دریای گنگا جی
که پاک کننده هر سه عالم است رفته این هفته ما لعبة الزیست که
در همانجا باید گذرانید حاصل آنکه بر همین دستور دل خود را استوار
کرده خاطر از همه جهت بر داشته محبت رمزی به سر خود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

که بخانه بود از دل بدر کرده پارچه کرپاسی برای ستر عورت
در کمر بسته بجانب گنگا جی با من تنها راهی شد مردم محل و
تمام مردمان شهر از خواص و عوام گریه کنان و نعره زنان
در عقب راجه میرفتند و زار زار میگریستند و آه و ناله مینمودند
دست افسوس بدندان میگزیدند راجه هیچ طرف نگاه نمیکرد
بجانب هیچ کس نمیدید چنانچه بر لب دریای گنگا جی در رسید
اول غسل کرده بر فرش پاک نشسته با دل خود قرار داد
که درین یک هفته آب و طعام نمیخورد و سر فراغت نهاده جانه
که بر یک تعبیه کرده بودند بصفه موزه راجه و را نجا گذرانید
بستر گوشه گسترانیده درین عابدان بزرگ منش بنشستند
عابدان پاک نهاد و نیک اعتقاد نارد منی و بشست منی و امثال آنهم
بشست و غیره که در اقلیم میشوند گرد اطراف آن نهانها
میگذرانند در پیش راجه آمدند راجه تعظیم و تواضع اینها چنانچه
شایان بزرگ کردنهای ایزدی است بجا آورده وفی
روبروی خود نشانیده بزبان عجز و نیاز التماس نمود که
تشریف ارزانی داشتن شما در ینوقت محض
از طالعمندی من است سعادت کونین و مکان بر امون
من گردیده چنانچه میگویند که در وقت نزع و هنگام دعوت
حیات اگر بزرگان دیدار بدهند هر آئینه موجب نجات
خواهد بود زهی طالع من که مرا درینوقت درشن همه شماها
میسر شد چون ایام زندگانی من همین روز است امیدوارم
تا دم نزع درینجا تشریف داشته باشند و ذکر و مذکور
حقائق با همدیگر بیان فرمایند من بگوش هوش استماع
نمایم از زبان مبارک شما متمتع نموده از آلایش از بن برهد

موفق گردانم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سوفاماک شوم وسوای این کار دیگر درینوقت ممکن است پی
شده نجات بخاطر من رسیده شما برای نجات من تشریف
شریف ارزانی فرمودند بفرمایید حالا کدام کار باید کرد که ازو
صورت خلاص میشود برای شما صواب افزاید عابدان
هر یک را بطول هر لحظه بخاطر داشتید بطول انجامید گفتن
گرفتند یکی بهترین صواب اشنان تیرتهاست دیگری میگفت
جگ کردن بهتر است چون رکهیشران و برهمنان را هم
شدند گفتند جگی بکن از همه مکروهات پاک شوی دیگری گفت
جگ و رسالهای بسیار و ورتهای بیشمار صورت پذیر شوند و
راجه ازین صورت متفکر و متحیر شد که هر یکی یک گفته از عمر در
میان است اما چه روی خواهد داد از پرده غیب چه ظاهر خواهد
در همین از غیب عابد خصال وجه مال عارف خاص [illegible]
شرنگهند پو پیدا شد راجه از دور ایشان را دیده مانی هر [illegible]
باستقبال دور رفته و از همه تعظیم و تواضع بجا آورده جمیع
عابدان که در آنجا حاضر بودند همه با بتواضع تمام بخدمت او
از دور برخاستند و قدمبوس شدند بر فرش صاف پاک
از همه بالاتر نشانیدند راجه هر لحظه و هر ساعت با آواز بلند
شکرانه تشریف ایشان از خود طالعمندی خود بر زبان
آورده شرنگهند و از راه مهربانی و قدردانی بر راجه مدد
میکردند راجه از راه نیاز التماس کرد من یک حرف ضروری
در دل دارم اگر متوجه شوید بعرض مبارک میرسانم اگر
میفرمایید اظطراب چیست اضطراب من همین است
باقی عمر من همان هفت روز است که چنانچه در خدمت تو سپرده
و مهمان نیست از روی مهربانی و کمال التفات بفرمایید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ادوم نهو نهو و اسلادت

که صورت نجات یعنی مکت بمن رو نماید و مقصد بحصول انجامد
باعث افزایش صواب شما باشد تمام شد

التماس کردن برهت پتبری نشو کهه و نو مرای گفتن حریکه از روی

عابد فرح سروش سوت پورانک میگوید چون راجه پرهت
مکرر و متواتر بخدمت سری شکدیو عرض کرد که با مردم
سراسر نادان و کوته اندیش دارم محبت زن و فرزند
گرفتار شده هرگز بخاطر نمی آرم که فکر آخرت هم باید کرد
مثل انکه گوسفندان را قصاب یکجا میکند هر روز یکی را
میکشد و دیگر گوسفندان هرگز بخاطر نمی آرند که روزی
نوبت کشتن ما میرسد بخاطر جمع آب و دانه میخورند برای
همان عمر کوتاهی صورت یافته میدانم و می بینم که جد کلان
و پدر کلان وغیره همه فوت شدند ما را هم همین راه در
پیش است درین راه البته طی باید کرد هیچ کار عاقبت نکردم
که بکار آخرت من بیاید تا بحدی غفلت در سر ما پیچیده است
که کار با نجام رسانیده و دانسته و دیده سرمایه عمر خود برباد دادیم
و میدهم حالا امید داریم که شما از راه توجه و تفقد تشریف
ارزانی داشتند موجب نجات ما از نظر آورده
نوعی ارشاد فرمائید که از مقدمه خوف و رجا ست
مخلص روی دهد شما صواب کلیه حاصل گردد مثل آفتاب
ماه کارتک اگر کسی تمام ماه بکند فایده بر آن مرتب
میشود و الا خبری نشان بدهید که نتیجه او فلفور باشد
سری شکدیو جیو فرمودند که ای راجه سری مها بهاگوت
و مها پوران شما بفهمانم و بشنوانم شما از همه چیز و از هر

دل بر داشته بگوش هوش بشنوید لعاین که رشته
صورت نجات یعنی ملکت روید بد الحال و وقت تطویل کلام
نیست وقت خیر و خیرات است و شنیدن اوصاف پاک باری تعالی
و دیدن روی عابدان حق شناس که از یک نظر ایشان نجات
عالم و عالمیان بحصول انجامد شمرده شده بود گفت اگر کسی
اراده باشد از زادن و مردن خلاص شود برای او بهتر
از شنیدن مهاتم گوت حر دیگر نیست کسیکه گرفتار محبت زن
و فرزند است اگر شنیدن سهر مهاتم پوران مداومت نماید
البته او را شوق درست بعبادت شر مهاراج بهم رسد

آغاز اشکند دوم مشتمل گفتن شکدیو مهاراجه بحث خلیفه
راجه ها که چون ملک یا محبت و دیدا ایشان خلافت منتسب بود ادبا

راویان اخبار و ناقلان شیرین گفتار و محرمان حق کردار
چنین آورده اند که شری شکدیو عابد پاک به راجه پریکهت سعید باید
ای راجه حق پرست چون پرسیدند که مرگ نزدیک رسیده
باشد برای نجات خود کدام عمل بکار برد از طفیل آن
باعث خلاص او شود ای راجه یاد حق هر دم و هر لحظه اولا نماید
حکایت و محامد با صواب بگوش هوش بشنود و خیر و
خیرات مردم محتاجان و مستحقان و برهمنان و درماندگان
و گوشه نشینان که لب بخواهش حق نمیکشایند بقدر حالت
خود بدهد دل از جمیع اسباب چه مال و چه متاع چه اهل و
چه عیال و خواهشهای سلطنت که همه بوقت کار بکار
نمی آید بر داشته از تعلقات حق جل اعلی تعالی
جا بیزندارد شنیدن کتهای سهر مهاتم گوت و مدایح دیال
پور که بهر دارد تا دل او را محبت رو یاشتی پور که پیدا
اتباع منی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از همه منزه باشد که صورت نجات یعنی مکت بهر شنید ابراهیم
من شری مهابا گوت پهاپوران شما میشویم از استماع
این مقدمه سنک و شبه نجات خواهد شد واصل حق میشوید
اگر بگوئی که پیش ازین نور کیشران جمع بودند چرا اینچ
نگفتند و ترغیب شنیدن مهابا گوت نکردند بنوکه دل ایشان
جمع نیست گاه به تن تنها گاه بعبادت مشغول شدند من تنها
خود را مشغول تصور جمال باکمال شری کرشنه جیو واز همه
از تعلقات دیگر بیگانه ام و دل خود را مطالعه مهابا گوت
سپرده یاد تو تا و مهاده شری نراین جیو کرده مسافر وار
در دنیا بسر میبرم چون بزرگان پیشین همین عمل را
بکار برده نجات یعنی مکت یافته اول خوف تحکت باد
رانجا طرراه ندهید و از دل خود محو سازید اگر گفته
از زندگانی شما باقی مانده هست و حیات شما
زیاده ازین نمانده چه مضایقه خواست خداوند
چاره نیست هفت روز هم بسیار است و یک لحظه هم
از روی اعتقاد درست و یقین راهیچکار مطلوب بمقصود
میانجامد و صورت می پذیرد و چنانچه راجه کهتوانگ
در دو ساعت نجات یعنی مکت یافته اینحکایت را
در پیش تو میگویم بگوش هوش بشنوید و همین را
یقین دانید آنچه مقدر است مبدل نمیشود تمام شد ادهیای
ادهیای هم [illegible] راجه کهتوانگ و مکت یافتن او در یک ساعت میگوید
عابد خاص الخاص شری شکدیو جیو میفرماید که ای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بدار سلطنت شما بیاید

راجه بر بخت دربهولوک کوانک دلیپ نام راجهٔ عالیجاه
با عدل و انصاف و حق بین و حق گزین و با صواب در
امور سلطنت از قرار واقع باحتیاط درست که در
عهد من بر کسی حیف مایل نشود در سعی ان جهد وافر
بجا می آورد اوقات خود بخوشی و خورمی بسر میبرد ناگاه
در میان دیوتاها و دیوان باهم جنگ و جدل و نزاع و خصومت
روی داده مقدمه بطول انجامید ده دیوتاها از دست دیوان
مغلوب شده دیوان بر دیوتاها غالب آمدند و راجه اندر پرورست
خود یعنی بر بهسپت پرسید که فتح ما چگونه باز روی دهد چه نوع
دیوان را زیر دست خواهیم کرد بر هسپت گفت اگر راجه کوانک امداد
شما بکند و مددگاری نماید باز سلطنت بشما دست می آید
بر حکومت خود کامروا میشوید القصه تمام دیوتاها و راجه اندر
در بهولوک آمده در پیش راجه مذکور رسیدند راجه الحق
نوازش بر بزرگان رست تعظیم و تواضع ایشان چنانچه
شرطست بجا آورده گفت تشریف شریف آوردن و
قدم رنجه فرمودن بنده نوازی کردن شما چگونه دست و
مندانم کدام سعادت دارین منت دیوتاها التماس
کردند دیوان بد عاقبت بر ما تاآن غلبه آورده اند کار ارکان
سلطنت بیدخل نمودند اگر راجه توجه نمودن با دیوان
جنگ نموده نگهبانی بر حال ما یان نماید وقت امداد و
از التفات و مهربانی بعید نیست و نیت راجه خیرات
و راجه کوانک اظهار نمود از سخن که از همه کار
همان کار اول باید کرد بما اشاعت اسلحه خود را بدست
آورده و رخت پوشیده روان شد نزد همان منزل اندر

رسید دیوان خبر یافتند که راجه کوانک از بهوتوک با مدد و
ومدد کاری دلوتا آمد و دیوان را و استقامت شوانستند و
رو بکبر نهادند از انجا گریختند راجه مذکور فتح یافته و جمع دلوتا
که فراری شده بودند باوری خود نارسانیده بجاهای خود قرار
یافتند راجه کوانک چون از دلوتا خاطر جمع نموده لذتفرقه انها
انها بر امده که دلوتا بجاهای خود فارغبال اند از هیچ جهت
بخاطر آنها نمانده است و رخصت طلبید راجه اینددر فرمودند
زیرا راجه شما مهربانی فرمودند بمنزل ما تشریف آوردید
اگر خدمتی سزاوار ولایق ما باشد از روی التفات فرمایید
که بجان منت داشته ممنون وقت خواهم شد راجه کوانک
التماس کرد ای راجه ایندر از عنایت مهربانی
شما همین چشم دارم توقع من چنان است
حدر مانده است و زنده کالی من تا چند است مهربان
شده از مقدمه خاطر این من بفرمایید دلی
من بکنید راجه ایندر گفت لعنته عمر شما یکی
راجه التماس کرد برای زنده کالی چهار ساعت
حرطلب نایم چه مطلب در خواست کنم اما اینقدر میخواهم
که مارا در بهوتوک که کرم بوم است مرا رجوع اعمال است
رود برسانید در همان چهار ساعت احوال قبیله خود را
دید که هیچکس از فرزندان و مردم محل و متعلقان وغیره
نیست و نمانده راجه فکر هر اصل کرد و شری ناگوت و
مهالوران که بخشنده بی شبه و شک است بگوش
نیوش شنیده نجات یافت در دو ساعت قایم مقام
جنت کردند این راجه بر نحفت مردم حق شناس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در دو ساعت هم کار خود ساختند شمار اهفت روز در
میان است باید که دل خود را از همه جهت بر داشته
از هر باب وا رسته در یاد آوری حق پاک مشغول شوند
حقیقت حق را و بر جمیع جانداران معاینه کنید از خوف و خطر
اندیشه مدارید معنی سند و پوران را دریاب که بر همه جو
برای دریافت حق پاک چیز دیگر در عالم موجود نیست
همه حق بر حق است هر که در آخر وقت بعبادت مشغول
شود بعد نزع واصل حق خواهد شد چنانچه آیینه را از
خاکستر روشن میکنند و دل را به برکت عبادت کردن
فرموده اند اندیشه دیگر موقوف بر وقت است لیکن و
صورت نخواهد گرفت این معنی را بخاطر آورده در یاد
حق بکوشش یعنی که در یکساعت و در یک لحظه واصل
خواهند شد دل خود را از همه بگسل به شری نراین جو
پیوند حواس خمسه را که بخواهشهای متنوعه میدواند
ضبط کن تصور سروپ شری بهگوان که محیط عالم است
در صفت طبقه بالا و صفت طبقه پایین آن نور که هست
هیچ چیز از موجودات او بیرون نیست در دل آورده
بدان نوری که آفتاب و مهتاب است نور اوست او بمعارف نیست
خود در همه جانداران محیط و ساریست غیر او موجودی
هر که او را همه جا می بیند از ترس وهم دشمن و توقع
نیکی دوست فارغ میشود هر که را می بیند مظهر او میداند
مطلب شکهدیو حواس بود تو هم همین طور عمل کرده باش
باعث نجات تو همین است
عابد حق دان سوت پوران گ میگوید که شری شکهدیو بر آن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پر بحثت فرمود کای خواجه حق سبحانه تعالی بزبان وید
فرموده که من برای عابدان همه چیز در وجود ایشان
مهیا کرده ام حاجتی نیست که برای احتیاج بدیگری
رجوع نمایند چرا که فاعل مختارند هرگاه از استعمال
عبادت و از فضل حق میشود وجه دیگر معلوم که چه خواهد
بود خانه زمین فرش ایشانست و از آنجا که امر آنچه
دم مانع خواب میکنند برای خوردن و پوشیدن
ظروف و دست داده ام از افتادن و شکستن و
در دزدیدن ایمن است که با هر دو دست الطعام بخورند
آب نجاست فراوان است و خوردنی هم که بیابان چه
در بیابان میوه های درخت بسیار است و پوشش
همین پوست وجود که با خود آورده بود همین را تمام
خواهد برد اگر برای چنین قناعت کنند هیچ چیز در بند نخواهد
بی لقمه و خرقه هر ساعتی نشاید کشیدن زحلقی کرنده
لشالی بود خشک نانی کفاف بعمری بود کهنه دلقی بسند
برای نمود مردم زر نقد واقفته کاردو لتمندان نیست
که ایشان را همه رحمت خواهد بود که بهار محنت و مشقت
در تمام عمر جمع میکردند ایشان حسرت و افسوس
میگذرانند که خواهند گذاشت اول آنهائیکه در رحمت
در حرمت خواهد بود از دیدار حق محروم خواهند ماند
عابدان که دل خود را در یاد حق دارند حسرت دنیا در
دم نزع ایشان نخواهد بود ٥ بدنیا دل نه بندد هر که مرد است
که دنیا سر بسر اندوه و درد است ٥ بیا ای دل بگورستان
نظر کن که این دنیا چه لقمان را که گذاشت ای خواجه تو هم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دل خود را از جمع امور سلطنت و جدایی فرزندان
بر دار و بعبادت شری مهاراج اشتغال نمایی از جهت
هیچ هراس و وهم مطلق بخاطر میار و عشق الهی را در
دل ثابت نگاه بدار رخ داشته برضای حق پاک مرتکب
شو که جای بهتر از عالم سلطنت مقام امنیت در جنت
تیار میشود و سوسه ها را بگذار که آخر همه را در البقا باید ساخت
در معنی خوف و رجا لغایت معنی است ای راجه هر که
وجود انسانی یافته ذکر حق پاک در هند و پوران و شیرکی
مهابارت و گیتا و غیره مندرج است بگوش نکشد هوس شنو
که گوش او مانند سوراخ مار است و دهان او که حرف
و حکایات شری مهاراج بر زبان نیاورده دهان غوک است
که هرزه غوغا میکند و زمانه ای که راجه در تردد بالها
صورت نجات یعنی مکت ممکن نبود و درین زمانه از کوه کلی
یکساعت هر کس که از هر قوم باشد خواه برهمن خواه شودر
اگر بجان و دل در عبادت حق پاک سعی نماید لیکن شبه
دلکند حق معبود را که

گفتن شو که دیو حقیقت بر ما که بنا ر دیو مبر در فقد

بجهت
عابد خوش کردار سوت پورانک میگوید که ای راجه بر
شری بیشکهندیو میفرماید که عارف حق آنست در هر جا
و همه وقت باریتعالی را حاظر و ناظر داند از عبادت
یکلحظه هم در یوقت با جابت مقرون میشود بلکه در نیم
لحظه مستجاب گردد ای راجه دل و جان از هر طرف
باز داشته بخاطر جمع در یاد حق اشتغال نمایی و در ذکر
او مشغول باش چه جای هفت روز است که در یک
نفس هم کار ساخته میشود درین هیچ اشتباه است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

راجه پریخت بجانب شر بشکند بو گفت از فرموده شما
معرفت ربانی در دل من نقش بسته است امیدوارم
که از التفات ارشاد شما لحات هم روشن میدید حالا
هیچ نسبت وابستگی با فرزندان و متعلقان نیست و نانکه
حق تعالی را کل شئ محیط گفته اند و در هر جاندار ظاهر
و من انشمش است می بینم و معاینه میکنم حالا جان
خود را بر گردن خود میدانم این هفته که گفته زندگی
که خوف و رجا در میان است هر چند زود تر می آید
از همه بهتر مینماید تجلیات باطنی شما که رهنمای بدا
صورت گردیده واصل حق خواهم شد امید وارم که
متوجه شده تبدا اش عالم و صورت قیامت که
انرا پرلی گویند حقیقت ظاهر و هویدا و بدایع اعمال
و هشت الف اموریه که شری بهگوا جیو دراو تار با فرموده
بیان فرمایند شر بشکند بو گفت کای راجه شر مهها بهاگوت که
از حق پاک شری برهما جیو ارشاد شده برهما جیو بعابد
حق آگاه نارد منیشر تعلیم کرده نارد منیشر بعابد حق
شناس بید ابیاس تعلیم نموده شما را بگو کم بگوش
هوش بشنوید شر بشکند بو راجه پریخت گفت چون
نارد ریشی از برهما جیو پرسیده است یک روز برید
برهما در مراقبه است از برهما صاحب پرسید که شما بر
رخ کدام کس در دل نگاه میکنند هر گاه منظر ما بید
هر چه خواهش حق است خواهد شد از شما هم کسی بر رفته
هست ما میدانم که پیدا کننده مخلوقات شما هستید
دیگر در میان عالم و عالمیان نیست اگر کسی هست

دقیق

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دور کم

و درا کین نشان بدبید برہما چو فرمود ای نارد منیشر
از ما بزرگتر حق تعالی است پیدائش چندین برہما و
و برہماند یعنی آدم و عالم از حکم اوست ما که خلقت مسلم
وقتی از ناف نیلوفر من پیدا شده ام هر چند فکر کردم
که پیدائش خود را بدانم ندانستم را ما معلوم من نشد که
که پیدا کننده ما و مخلوقات کس دیگر است آفتاب و
مهتاب و ستاره ها وغیره هر چه بوجود آمده است همه
از وی پیدا شد او بارادت و قدرت خود که آنرا مایا گویند
خلائق را از عدم بوجود آورده اند آن ذات مقدس
بنور خود نور است و نیست یعنی لا انتہا ماہیت او را کسی
نمیداند چون من بر آدم بمن حکم شد چهار وید پیدا کن
از آن ماہا سه گن ستاتک و راجس و تامس بهم رسید
آن عبادت است از قوت اسمی و ملکی و منشی من از آن
سه گن یعنی قوای ثلاثه موجودات را آفریدم حواس و حسیه
را پیدا کردم از پنج عناصر خاک و باد و آب و آتش و هوا
باشد اجسام را آفریدم و زمانی را پیدا کردم چنانچه بحضور
عرض نمودم من این همه عالم و عالمیان خلقت کردم که
این را برہماند گویند مانند بیضه است اما بحز دستگیری
شما کار با فضل ام نمیشد این برہماند بالای آب است
استقامت ندارد و بحسب قدرت حق پاک که از همه چیز
منزه است در هر شی موجود شد زمانی قایم ماند و نمودار
نمود در گت با هزاران هزار روی دست و چشم و گوش که
چنانچه در وید نوران گفته اند بظهور جلوه نما باشد جمیع
که در دلو تاها مانند حباب وغیره همه در وجود انسان بدید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اوم

تمام شد گفتن حقیقت ویرات سروپ و جمع بست و چهار اوتار

عابد خوش بیان سوت پورانک میگوید که بر همه چون نارد
ویرات سروپ گفت که این اتش دهان حق پاک است
هر که درین فکر می افتد پاک میشود درخت و استخوان
و کاه و موی و دریای عمان در شکم او ست ده طرف
پهلوی آن تورکهه است تمام روی زمین وجود او هیچ چیز
از و جدا نیست غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم
عین جمله اشیا شد عارف است که جمیع مخلوقات را
عین ذات حق پاک دانسته هیچ کس را مضایع نگرداند
پذیرنده و قبول کننده آنچه در جگها میدهند او ست
رسانند آنچه در شرادهه پیتران داده میشود چون مرا
با فرینش عالم مامور شدم بعبادت و قدرت او و حق
را یاد کردم تا او و واسطه آفرینش شده تمام و کمال
را مظهر خاص بدانند بهر طرف مشرق و مغرب او جا
الله تعالی را حاضر و ناظر شناسند و قدرت کامله او را
ناسخ باید فهمید اینهمه سر انجام و کار ها دور از حیا
مینماید این زبر دستی ها از دست اوست از و فکر نیست
زبر دست بر دست دست آفرید الحال بست و چهار
تناسخ گفته اند بشما میگویم بشنوید از شنیدن آن دل هما
جمعیت تمام حاصل خواهد شد چنانچه مضمون این چهار
که حق پاک بهر همه جو تلقین نموده همین است حق تعالی
کلش محیط باید فهمید بست و چهار تناسخ بوجود آمده است
اول وراه اوتار برای آوردن چهار بید که نر ناخن دو
دزدیده بود پیدا شد و نر ناخنه دلور است و نابود گردانیده

راجهارا بجنگ کردن ترغیب نمود سیوم دتاتری که بست
و چهار هنر کرد و راجه جد راگنیان گفته عارف کامل
کردند و چهارم بدری نرائن بتخم سنت کمار مدام بجا
مانده و خواهند ماند پنجم ششکیند و تا از اشکم مادر برآمده
مجرد میباشند هفتم گوپی ناتهه که برای نجات در ورهه
اوتار گرفته هشتم راجه بر تهته که چون زمان وجود
نباتات را در خود فرو برده بود از آسمان کا و دوشیده
بیرون آوردند نهم مچهه اوتار برای التماس راجه ستیه
که ظهور پهرلی مشاهده نماید دهم کرمه اوتار که چهار دو
ردن بالای پشت خود آورده یازدهم هیگریو یعنی گردن
اسپ و صورت انسان دوازدهم هنس اوتار سبب چهار
گنیان فرموده سیزدهم نرسیم اوتار برای کشتن هرنه
کشف و محافظت و نجات پرهلاد بهگت چهاردهم
هری اوتار برای خلاص فیل گج اندر از دهان نهنگ و
پانزدهم وامن اوتار که بل را به پاتال فرستاد و شانزدهم
کپل دیو که مادر خود گنیان گفته مکت کرد هفدهم اوتار
منونتر برای محافظت دهرم و دفع ادهرم هژدهم اوتار
دهنونتر برای علاج بیماران نوزدهم اوتار پرسرام که کاتا
را از زمین پاک برطرف کرده بستم اوتار رامچندر که
راون را کشته بیست و یکم اوتار اشتر بلبهدر کشن جیو که بار
زمین برطرف کرده بیست و دوم اوتار بیاس که بید
و لوان را تفسیر کرده و بیست و سیوم بوده اوتار که دنیا
را از جنگ کردن باز داشته و بهمه ناستیک بوجود آمده و
بیست و چهارم کهلنگ که در آخر کلجوک در قصبه سنبل بوجود آمده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ورفع ادهرمی کرده بعوت درم خواهد کرد تمام شد

ادهیای ششم مشتمل معانی چهار اشلوک که حق پاک بزبان خود فرموده

عابد ننک سیرت سوت پورانک میگوید عابد خاص پیدا شدن پیدایش بت و چهار تناسخ براجه پرچنت بیان فرموده که سوای آن جمیع خلقت بی شک و شبه تناسخ حق پاک است چنانچه برهما جیو و شن جیو مهیش جیو آن هرسه فرزند خود اند برهما جیو خلقت میکند و شن جیو پرورش مینماید و مهیش صاحب معدوم میسازد باز برهما جیو بنارد منی گفت تمام جانداران که مایای شری بهگوان بسته شده اند در بند تعلق زن و فرزند مانده هرکس از فضل و کرم شری مهاراج شامل حال شود از مایا خلاص میآید و بلا کشیدن این بندها مسکنت او را برای خلق بهتر از عبادت و شنیدن داستانهای اوتار چیز دیگر نیست مضمون آن چهار اشلوک که حق پاک فرمودند مفصل میگویم بگوش ساو هوش بشنود هرکه این ذکر بست و چهار اوتار و مضمون این چهار اشلوک هروقت که باعتقاد تمام و بصدق نیت بشنود بی شک و شبه نجات یعنی مکت خواهد یافت تمام شد

ادهیای هفتم مشتمل پیدا کردن شری نراین برهما را کردن برهما خلقت

سوت پورانک میگوید که راجه پرچنت سیدای سر سکهدیو اوصاف پاک و قدرت کامله حق سبحانه بتفصیل بیست و چهار تناسخ فرمودند شنیدم و در دل خود قرار دادم تا دم آخر سوای مذکور لیلا اوتارها نشنوم که از استماع آن دل صاف میشود چنانچه راجه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اگر در خانه کسی بیاید خانه اوصاف و پاک میشود و رونقی
بهم میرسانند همچنان در دلی که کتهای رو تار شری بهگوان اگر
وارد شود از سینه او آتش شهوات وغیره زایل گردد
حال میفرمایند شری مهاراج بذات مقدس همه مراتب
ظهور کرده خود همه چیز شدند یکی هزار شدند او راجه پرسش
داشت اگر بگویند ترا در رسیدن چه کار است من
میخواهم که بطریق و ترتیب حکایات شری بهگوان با
بشنوم او قانت تهی گردانم شری شکدیو فرمودند
ای راجه وجود اشیای ما جان بغایت ولی نهایت دشوار
بار خدا دانا است که صورت پذیر شود یا نه موافق الهه
اعمال اعلم کدام و چه نصیب گردد باید که هر وقت و
در هر جا همیشه و پیوسته در ذکر و فکر اوصاف پاک
پرورد گار اشتغال باید داشت و صورت نجات و
بعضی مکت بغیر ازین ممکن نیست درین قالب اگر لیلا های
شری مهاراج بشنود حیف کلی کرده باشد شنیدن ک
کتهای شری بهگوان بچهار وزن مناسب است مخصوص
کسی نیست باز شکدیو فرمودند که ای راجه حق تعالی را خواهش
کرد که عالم را پیدا کند و خود را در تمام جانداران مشاهده
نماید چنانچه شخصی آیینه را روبروی خود میگذارد و میخواهد
دران عکس در آیینه ببیند همان طور حق تعالی خود را در
وجود انسانی که اسبه توزصاف ست ملاحظه کرده و معاینه
میکنند ای راجه تا آنکه شخصی از معرفت ایزد خاص آگاه
آگاه نیست ست و چهار شاستر را بر حق دانسته عمر خود را
صرف کند من بعد در کل وجود جانداران در حقیقت ب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ذات خاص الخاص دانسته است نجات یافت وجهو
حق شد بشنو چون برهما چو از گل نیلوفر و ناف نرائین
پیدا شد خواست که بداند از کجا پیدا شدم دریافت نتوانست
کرد متحیر وا زماند از انجا توان دانست که هر گاه برهما
بمایای شری بهگوان نبسته شده است در دریافت
او سخت عاجز است تا بدیگران چه رسد باز برهما جو
از عقب چهار اشلوک که اصل شریمهابهاگوت است بشنید
بدان اگهی یافت خلاصه مضمون چهار اشلوک این هر برهما
پس از همه بودم بودم غیر من کسی نیست انچه دیده
میشود همه منم انچه بعد فنا باقی ماند منم انچه می بینی اصل
همه منم مانند انکه چند زیور متنوعه از طلا ساخته باشند
همه طلا باشد و قوت دیدن و شنیدن و ادراک خیر تا
در جانداران منم بهمه مخلوقات محیط منم مثل اکاس
که بهر جا محیط است هر چه غیر من دیده شود از اثر انسان
یعنی عدم دریافت مثل انکه یکی را دو می بیند وقتیکه
عناصر خمسه که محیط جانداران است چون دیده شود
همه عناصر و جانداران درمیان یکدیگر هستند همچنین
فهم منم و در همه عالم ساری و محیطم آنها فانی
نیستند اینقدر مراد در همه جا خیال کرده با فرشته مثل
سو در بند عمل بجوائی ماند و فارغ خواهی بود شری
شکدیو فرماید که خلاصه شریمهابهاگوت همین بود گفتم
این را شری برهما نارد منی شر و نارد جیو به بیاس و
بیاس جیو بمن فرموده همین را و تدرو بشری پریکهشت
بر کنار جمنا جی گفته همین را تو میگویم ۞ ۞ تمام شد ۞

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آغاز اشلوک سیوم مشتمل کردن ویدر بستری باهم حکایات گفتن بستری احوال ...

عابد حقیقت شناس سوت پوران میگویند روزی
بهدر در مجلس کوروان نشسته بود ذکر تقدیم
پاندوان درمیان آمد بهدر بجانب دریودن اظهار
نمود که صورت صواب اینست سلطنت این ممالک
میراث پاندوان است که وارث سلطنت ایشان
اند اگر تمام ممالک در تصرف ایشان نمیدهید
نصفا نصف راضی شوید اگر نصف هم بخاطر شما نمیرسد
حصه چهارم قسمت نمایید اگر بدین قدر هم رضامند
نشوند اختیار شما دارد چون صلح دولت دارین است
بد سلوکی و نفاق ناصواب و شوم است دیگر نتیجه
نیک نخواهی دید ما راضی وراثت آنچه حق ورای
باشد بخدمت شما التماس کنم که نفاق و عناد بسیار
شوم است از استماع این معنی راجه دریودن بسیار
خشمگین گردید بجانب بهدر گفت اگرچه تو هوی
هر گاه مذکور سلطنت درمیان می آید جانب
داری پاندوان مینمایید از طرف آنها طرفداری
میکنید بر اصل خود نمیروید بجا جهان خود گفت من بعد
ویدر را درآمدن در مجلس نمانید چون بهدر ویدر
دریودن در قهر و غضب آمده غصه بخاطر رسانید
از آنجا برخاست اسلحه خود گرفته از مجلس بیرون
آمد بخاطر رسانید اگر با سلاح خواهم رفت دریودن
خواهد گفت بطرف پاندوان رفته بنابر آن اسلحه
را در همانجا گذاشت لباس درویشانه آمده بطرف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تیرتھا رفت چون دربودن انحرف شنید که بهدر با
بدر رفت گفت خوب شد منافقی بود بهدر تیرتھا را
طواف کرده بهیرتھاس خبر رسید از مردم
هعت کوروان و باندوان چگونه رو داده
هستند مردم آنجا با و گفتند شری کرشن چون تمام
با لشکر عظیم بطلیل رسانیده است حکومت سلطنت
به باندوان امر فرموده خود را بیدار کار متوجه گردیده
و بیدر از همه خاطر اندوه گین شده گفت حواسش
چاره نیست تدبیر را تقدیر بکار نمی آید حالا بجز صبر
شکیبائی علاج دیگر نیست رضا بقضای الهی در
باز بطرف تیرتھای دیگر راهی شد بعد از ایام روز
بکنار دریای جمنا رسیده از مانته کی راه لحظه
گشت و لحظه در آنجا قرار گرفت در آن چمن دید
بلباس فقیرانه مدهوش و سراسیمه از طرف
می آید بهدر بعد از مدت آشنا را دید بسیار رفت
نمود باهمدیگر ملاقات و بغلگیری نمودند بر کنار جمنا
بر لب آب آرمیدند و بدر از ایشان پرسیدند ای
اودهو شما مفارقت شری کرشن بر خود قرار کردند
که مقرب الحضرت و مزاجدان بودند و یکدم از
ایشان جدا نمیشدند موجب احوال پراگنده گی
چیست بگو شری کرشنه چه طور بکجا تشریف بردند اودهو
گریه بسیار کرده زار زار گریستن گرفت از روی
ظاهر کرد که ای بهدر حق میهربی (?) که شری کرشن
بدار البقا تشریف فرموده از دار فنا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مارا بیکس نمودند خود بخت آرام گرفتند کم طالعی مارا
بہ بند کہ ایشانرا از واقعی بسناختیم حالا بسیار افسوس
می آید کہ ہیچ خدمت ایشان چنانچہ بایستی نکردم و
حقیقت باطنی در دنیا مثیم ہر روز بچشم ظاہر بین خود میدیدیم
کہ بقدرت کاملہ اینہمہ دیوان مہیب را چہا جہانی را بہ سیج
زمان را کشتند و روند تمام عالم مسخر کردند ۱۶ ہر دو ہر
یکصد و بیست زن لکار خود در آوردند مطلب ازین کارہا
این بود تا مثل ما مردم خاصی از مذکورات آن معدن زہر
ہا داوردہ ناحق در سکار شویم تو بنا برای زہر دادن
اوامدہ بود اورا اہل جنت ساختند ماکہ تمام عمر در خدمت
ایشان ظلم کردیم و ایشان را حق پاک نفہمیدیم جزای
آن اینست کہ از تحت اقدام خود جدا ساختند و امر نمودند
کہ بطرف شمال در نیستان ہا بروید بعبارات خوب ما
مشغولی کنید وجود عاریتی را ہمانجا بگذرانید و اصل
حق شدہ در جنت خواہید رسید حالا خود را بقدرت کاملہ
کوروان را بالسنگ بخاہ ۵۵ کرور و شش کرور بدعای ہر ہمن یاد داشت
ہنف و نابود ساختہ ای بہندر از ابنا نیکہ شر نکشتہ خود
جمال باکمال خود از ما نہفتند لیکن ید انکہ در ہم ورایستی
از زیارت و ایشان بواسطہ دور کردن یا بزرمان آزار
گرفتہ بودند بہ ونید لوراجہ گفتند مارا در خانہ بندہ کو جرہان
کنید انہمہ بیلای ایشان است والا از کہ میتر سیدند چہ
کف ہا ہوز ہر دستی تا وعلمای مہیب بر وی کار آیدند
اینہمہ صفہای ایشان بخاطر می ایدلے احصار ضرور
جان کندن بنظر می اید در وقت مفارقت ہر چند التماس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کردم و گفتیم ما را همراه خود بگیرید هرگز قبول نکردند هر چو
کوارا نکرموند ما را هم بهمان طور لے سر و پا گذاشته هزاران
نصیحت فرموده در پنولا عم و عضه ازان نصلح بخاطر
هر و رخصت کردای بهدر حالا ما را یکلحظ زنده کانے کر
نانده است کی باشد ازین زندگانے نجات یا هم حالا
رخصت فرمایند که وقت میگذرد عقب ما مشرتو هم
خواهد آمد با هم ملاقات خواهید کرد چنانچه او و دهو از وید
مرخص شده بمقام بدرکاشرم رفته در انجا بدهیان
سری بهگوان مشغول بود بعد ازان بچوک ایاس
قالب خود را گذاشت من بعد ویدر در انتظار مشرتو
برهمن بود و جابجا طواف کرده میگردید القصه در
هردوار هر دو با هم ملاقات نمودند با هم گرم یافته
بحرف و حکایات حال گذشته مشغول شدند و از احو
و سرگذشت همه در میان آورده با هم خاطرداری و
غم خواری مینمودند تمام شد ادهیای دوم مشتمل گفتن مشرتو
عابد نیک نهاد سوت بوراتک میگوید چون مشرتو و
با هم ملاقات کردند بهدر بجانب مشرتو گفت چند گاه
بر کنار دریای جمنا او و دهو اتفاق ملاقات افتاد و از
استماع دوه لوک شدن سنبکشته صونا لود شدن کور
بالشکر و کشته شدن بالکل یادوان بهر خدا ظاهر است
چه صورت میگذرد از خواست ربانے چاره نیست معلوم
هم نیست که این بد زندگانے کردامنگیر است تا کی همنان
خواهد بود او دهو گفت در وقت مفارقت هر چند در خدمت
سری کرشنه جیو التماس نمودیم ما قدکم خادمیم از خدمت

خود مارا

[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خود ما را جدا انسان زید ارشاد فرمودند که نور ظاهر باطن ما در تمام
جانداران جلوه نماست مشاهده میگردد باشید ما را از خود
جدا نه بینید چنانچه مشهور تو هم در انجا حاضر بود بنشستن خواهد گفت ولد
در خدمت شما اتفاق افتاد انچه اشتباه در دل بوده است
خاطر نشان فرمایید اول آنکه این جانداران همیشه برای
راحت وجود خود تردد میکنند بر عکس محنت پیش می آیند
وسده این راحت و وسعت نیست و پاسخ حق پاک برآه
صورت گرفت کدام صنعت های خود را آشکار ساخته
برهما خود چگونه خلقت آدم عالم و عالمیان و آدمیان ساخته
بشن صاحب که پروردگار بر حق است چه نوع پرورش
فرمودند مهادیو خود چگونه معدوم میگرداند شر نیکیه آن جو
حسم باز پیدا و کشف ها با مردم هم وقت خود نمودند مشهور
گفت کانی بهدر اگر شما از خورد سالی ها در بندگی
حق پاک مشغول اید هیچ کدورت در دل شما راه نیابد
در سکار باشید اما مطلب شما اینست که مردم کلجوگ هم
ایحکایات بسنده نجات یعنی مکت یابند خوب من شما میگو
بگوش هوش قبول مشهور گفت چون حق پاک که بحسم
نوان دید خواهش نمود که عالم را پیدا کند خود را جابجا
هست معاینه کند مثل انکه شخص میخواهد که صورت خود
را در اینه ببیند آینه را در پیش رو نهد مشهد شکل خود را
ملاحظه کند چون آینه را از میان بر داشت تنها خواهد ماند
این عکس در میان آینه بوده بر طرف شده همین نوع
قسم اول یک شخص پیدا شد آنرا اول کهتری
مهتت پیدا شد که اصل همه اوست

ساتک و راجس و تامس از ساتک دیوتا ها پیدا شدند
از راجس عواس جنس از تامس پنج عناصر بهم شدند
از پنج عناصر جنس اجسام پیدا شدند هر جسمی بدیوتا
قرار یافت چنانکه دیوتای ماحده آفتاب است دیوتای
اطراف و دیوتای [illegible] اشنی کهار دیوتای [illegible]
هرن و اینها چون تهم سیدند اگرچه با فرمش ز [illegible] عالم
مامور بودند اما درین کار درماندند بسر انجام این [illegible]
پس بجناب مهیا [illegible] عرض وزاری کردند [illegible]
و کرم [illegible] مهیا [illegible] بالتماس دیوتا [illegible]
شده در آن شان درشت فرمودند [illegible] و وید [illegible]
اینها [illegible] شدند مثل مقنعه کوئی نام [illegible]
پور کهه شد ان پور کهه محل ظهور [illegible] لوک شد [illegible]
و [illegible] گه لوک و پاتال لوک آن پور کهه گو [illegible]
و دسها شد یعنی از یکرنگی ابهر رنگ شد چنانکه [illegible]
آن پور کهه نیلوفر پیدا شد از ان نیلوفر [illegible]
آمده اند و [illegible] [illegible] از [illegible]
ساق ویس و از پای شدر خلقت یافت من بعد از چهار [illegible]
که مذکور شده عالم و عالمیان صورت پیدایی [illegible]
خلقت گوناگون بظهور آمده تمام ادهیای دوم مشتمل کردن خلق چها[illegible]
عابد [illegible] و [illegible] سوچ و ان وچ اکاه [illegible]
اول [illegible] خلقت چهار پایه بعضی سم [illegible]
[illegible] و میش و [illegible] و غیره بعضی سم دار چون [illegible]
و [illegible] و غیره بعضی [illegible] اندار آن پنج انگشت بعضی [illegible]
خلق کرده من بعد [illegible] نیک و بد [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

حالا مقدار حیات بر هما صاحب مشتر بو بجانب بهدر منغوبا
تا یک صد سال عمر بر هما جیو قرار یافته بفضل چنین یافته که
در یک روز بر هما چهار ده منو ترقی میشود بعد انقضای
هفتاد و یک چوکری جوگ استقامت دارد و بعد از عبور
اینمدت مدید یک روز بر هما می شود موافق آن سی روز
یکماه و دوازده ماه یکسال بهمین حساب تا یکصد سال
زندگانی بر هما جیو گفته اند در تمام روز خلقت پیدا میکند
در شب عالم خواب است نابود میشود چنانچه گفته اند
چون صبح شود پدید می آید باز بر هما جیو همان خلقت را
اعمال هر یکی بوجود می آید چون صد سال عمر او باخر رسد
قیامت یعنی مها پرلی رو میدهد کاینات را معدوم میکند
بر هما جیو یک ذات واحد حق تعالی بحال خود میمانند و
حقیقت بر هما اینست که کرور در کرور از قیاس و لی اشیا
بر هما صاحب در هر موی آنداست پیداست مدام حی
بهیچ وجه فوت و گذاشت در آن وجود موجود را
همواره بطریق یکسانست این عالم مثل گرمی که در زیر
کولر وجود میگیرد همان ثمره کولر است که جاندار ان درین
جمع اند این را بر هما جیو میدانند ایند دم عالم هم همچنان میدانند
هر که عابد معبود است بفعل موصوف باشد این و
را نیز بر هما نند گفته اند که ازین سبب اختلاط انداز و می
باشد از دسر اهر فانی است این حی قایم از افراد قوام
وجود است باقی است دیگر چون بر هما جیو خلقت از ان
و چهار با به و چرند و پرند وغیره ذالک پیدا کرده خاطر
بیکر فت من بعد از وجود چهار وجود یعنی سه سنک

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وسنندن وسنانن وسنت کمار را موجود آورده حل
فرمود شما یان خلقت عالم و عالمیان سر انجام کنید
سنت کمار خاموش ماند و بخاطر راه داد برهماجیو اگرچه
من اطاعت است اما چه اندیشم من نیست که از عبادت ما
بخدمت برهماجیو التماس نمود سر انجام خلقت از ما
میسر نمیشود ما میخواهیم از هدایت شما در عبادت حق تعالی
مشغول باشیم عمر ما از پنج سال که برون نباشد درین عمر
پیری و خواهی اقسام اعمال نباتات لیست را دخل نیست
و نباشد خواص جمیع را از قوت میرسد مهربانی کنید
برهماجیو فرمودند همچنین خواهد بود لیکن بخاطر برهماجیو
اینها حکم ما قبول نکردند از میان دو ابروی خود یک طفل
سیه فام را سرشت تموگن بوجود آورد آن طفل را گریه
دید برهماجیو فرمودند ای پسر گریه چرا میکنی طفل گفت
من خود را نمیدانم که کیستم و چکاره میکنم چه نام دارم
اول نام مرا بمن نشان ندهید من بعد خدمت بفرمایید
برهماجیو فرمودند که چون تو گریه میکنی نام تو مهارود رست
سر انجام خلقت عالم و عالمیان بعهده تست چنانچه
آن طفل سرشت تموگن داشت یعنی قهر و غضب را
بوجود آورده برهماجیو بخاطر آوردند که این خلقت خوب نیست
که خلق ازار خواهند رسانید فرمودند بالفعل شما چندگاه
عبادت حق پاک بجا آورید از طفیل آن در وجود شما
اثر ست گن پیدا خواهد شد بعد از ان مردم ستوگن از شما
بوقوع خواهد آمد من بعد برهما خلقت دیگر شروع کرده
باسم نارد و بسشت و انگرا و عابدان دیگر که نام آنها

درمها کرد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در مهابهاگوت مذکور است از چهار دهان و چهار زبان
بید و اسلحه مثل شمشیر بازی و تیر اندازی وغیره
و لوازم سپاهگری و علم طبابت و عمارت پیدا گردد چون
برهما جیو دید خلقت افزون نمیشود از وجود خود طرف
راست ستهومن و از طرف چپ ستروپا نام عورت
خلق کرد فرمودند شما پیدایش عالم بظهور آورده
ستهومن التماس کرد من حکم شما قبول دارم و
خلقت بسیار پیدا میکنم اما برای ماندن آنها جای باید
که باشد برهما جیو فرمودند بالفعل چند گاه عبادت حق تا
کنید من فکر جای بودن میکنم چنانچه برهما جیو نفس حق تا
در دل خود نگاه بر تیغ بسته التماس کردنی بر ورد گار
عالم حسب الحکم خاص الخاص خلقت موجود میشود
لیکن برای بودن آنها جای وسیع درکار است چون
درانجا بالفعل سرا سر آب عالم در آب غرق خواهند شد
درین اثنا وحی آسمانی نازل شده که زمین را هرناخه دیو
زیر آب برده است ازانجا کشیده می آرم در بینی
از طرف راست برهما جیو از سوراخ بینی یک پشه برابر
نخی انگور آن پشه برابر یک انگشت وجود گرفت
بساعت بطول و عرض کشیده و کلانی برابر فیل گردید
اما بشکل وراه اوتار صورت پذیرفت برهما جیو بخاطر
شریف آورد که این تناسخ حق پاک است برای
کاری پدید آمد وراه اوتار مذکور در همان وقت در قعر آب
فرو رفت زمین را در زیر آب دید اما هرناخه دیو هم رسید
به وراه اوتار جنگ پیوست بخصومت در آمد آخر الامر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر ناخنه دیو را گشته زمین را از آب بر دندان گذاشته
از آب فرو رفت بیرون آمد همانوقت برهما چهو ولشن
تعریف و توصیف بر زبان آورده عرض کرد این صورت
بغایت مستحسن افتاد زمین از آب بر آمد حالا از توجه
خاص کارهای صواب مثل جگ وغیره صورت
خواهد یافت چون وراه اوتار زمین را از دندان فرو
آورد ته آب گذاشت زمین در آب غرق شدن
گرفت وراه اوتار یک قوت قوی بآب بخشید
زمین بالای آب استقامت گرفت چون هر خلق
از شهومن وست او باهم رسیدند بر روی این زمین
ساکن شدند احکامات مشتو بجانب وبید تمام کمال
بیان کرده وبید هر سید حق پاک برای کشتن هرنامه
وهرنه کشف تناسخ گرفته اند و سبب چه بود موجب
چه باشد مشتر تو گفت ۹ کچی نام دو کس در زمان
جنت بودند از عبادت تقویت داشتند چون کشت نام
برهمن عابد از برهما جیو پیدا شد و دو زن در خواست
یکی دت نام دیگر ادت نام از ادت اولاد دیوتاها
بهم رسیدند از دت دیوان بوجود آمدند در انوقت
سلطنت دیوتاها مقرر بود دیوان مغلوب بودند دت
نام زن خدمت کشت شوهر خود را بسیار بجا آورده
باهم فرزندی حاصل شود که دیوتاها مغلوب سازد و
خود سلطنت نماید روزی ادت زن خود را پرسید
مطلب تو چیست از من درخواست کن دت گفت
پسران ادت بزرگ دیوتاها پادشاهی میکنند باهم

ممتحن

فرزندی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وزندی حاصل شود که دیوتانا را مغلوب سازد و سلطنت
نماید کشف اگرچه میخواست که دیوتانا پسران آدیت
بودند مغلوب شدند لیکن چون دت خدمت بسیار نمود
کشف قبول کرد از قضای ربانی روزی دت حایض
شد برای صحبت داشتن پیش شوهر آمد کشف فرمود که
از شام تا چهار ساعت وقت عبادات است و صحبت
داشتن جایز نیست که درینوقت مهادیو با پاروتی تا
بر بیل سوار شده جا بجا سیر میفرماید هر که را در
عبادت می بیند بر و مهربان میشود هر که را برنگ دیگر
معاینه میکند دعای بد با و میدهند دت گفت شما و
و مهادیو که خود از ید بسیند باهم اختلاط و انجا دشنام
دارند ما را یقدر گناه خواهند بخشید کشف فرمود انقضای
چهار ساعت شب تحمل کن چون دت بغایت استیلای شهوت
مضطرب گردید لاعلاج با او صحبت داشت و گفت درینوقت
ناشایان مجامعت داشتی از تو دو پسر تولد خواهد شد
که مردم آزار و تصدیعه بسیار خواهند رسانید از دست
هیچ کس بقتل نخواهند رسانید از استماع این حرف دت
بغایت دلگیر شد گفت این طور پسران مردم آزار من
نباید تو خود مطلب من سلطنت پسران بود نه بهم رسانید
چنان پسران مددات اینهم اولاد نیکار می آید
کشف فرمود خاصیت این وقت همین طور است و
برای عدم اینها بنا شنج جی تاک بوجود خواهد آمد
استغفار خواهد نمود تمام ادهیای ششم مشتمل حقیقت پیچیده دریا ...
عابد فرخنده سیرت و نیکو شریعت شوتی کونک را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

میگویند شهری شکند لو براجه هر بخت میفرمایند ابراج
از قضای ربانی و بقدرت سبحانه تعالی از شکم دت
دو پسر تولد شدند نهایت زورمند وحی ناشناس صحبت
دیوان و عمل ناشایسته بکار میبردند تا به برهما عرض
کردند این دو پسر از پشت کشب بظهور آمدند ازین صورت
بملاحظه بسیار رو داده و وسوسه خاطر شده اند حقیقت
اینها شما بهم میدانید که اطلاع بخشید که بلی این چه کس اند
در اینجا چگونه آمدن ایشان واقع شد برهما جواب
ایشان فرمودند این دو پسر در زمان سابق جی نیکچه نام
داشتند دربانان جینت بیکنته بودند از دعای بد سنتکمار
برنگ دیوان پدید آمدند ~~[illegible]~~ شدند دیوتا را گفته
ب کنان و یکنت از زدن و مردن فارغ آمده جا
در فرقه ذات اینها چرا پیدا شدند برهما گفت روزی
سنت کمار نهایت قدیم برای دیدن ذات پاک
در جنت میرفت و دربانان مذکور او را مانع شدند سنت کمار
از عدم رسم قدیم از بیمعنی بر آشفت با اینها دعای بد
کرده که شماها سه مرتبه در بهولوک در شکم دیوان تولد
شوید از استماع این حرف جی نجی بپای سنت کمار
افتادند عذر میخواستند از ایشان بیزار شدند و
ازین صورت حق پاک آگاه شده فی الحال از جنت
بدر آمده برای خاطر سنت کمار فرمود عذر در حق
این دربانان نفهمیده و ناسنجیده گستاخی بعمل آوردند
و بی ادبی کردند چنانچه جزای خود یافتند بهر صورت
از تقصیرات اینها درگذرند و معاف فرمایند سنت کمار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

عرض ۱

عرض کردمن برای قدموس خاص الخاص بر سم قدم
بخدمت عالی میرسیدم آمده بودیم خواست الهی چنین بود
بوقوع آمد امیدوارم درباره این خیراندیش توجه کمال
فرموده توفیق بدهند من بعد انتقام غصه از من ظهور نیابد
الهام غیب یافت در آینده بمهاتما خواهد بود شنت کمار
رخصت یافته بمقام خود متوجه شد ** تمام شد اوتار هم

اوتار ششم متولد شدن برنه کشف و برناچه دیو حقیقت او

جانب شمیرن کلام نیک سرانجام سوت پورانک میگوید
بقضای کار بانی ندای غیب بظهور آمد که ای کجی ستیا
از دربانی معزول شدید سه مرتبه در بهولوک از شکم
دیو تولد خواهید شد من شمارا اوتار نموده خواهم کشت
من بعد بنات تغیر کرده خواهید یافت القصه جی بجی را از
جنت کشیدند و به بهولوک اندا ختند چون خواست حق سبحانه
چنان بود هردو در شکم دت کوج کشت توام تحمل در آمدند
برهما جو بدیو تا هم فرمودند انتقام بنا سنح حق جی بجی صورت
گرفت شما از همقدمه هیچ فکر بخاطر راه ندهید بدستور سابق
در عبادت حق پاک مشغول باشند و از استماع این وجه
دیو تاها رخصت یافته بجاهای خود در رفتند بجاوای خود سکونت
نمودند من بعد دت کوج کشت حامله شده در فکر بود
دو دیو توام تولد خواهد شد زندگانی ما کاهش که درمیان
بحو اید ماند و خلق را تیر از ازار خواهند رسانید عذاب این هر
برگردن من خواهد شد میگویند تا یکصد سال دت اینها
را راه برامدن نداده و زاییدن آنها معطل داشته بود
بعد از صد سال لاچار توام هردو پسر تولد شدند هر گاه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از شکم مادر بر زمین افتادند زمین در لرزه در آمد و زلزله
بهم رسانید و از آسمان در روز روشن ستاره تارنجین
گرفت و شگونهای ناشایسته ناموافق بوقوع آمده و در
دل عابدان حق شناس دغدغه و شوانش پیدا شد
و اشکنهای متعبدان از آباء و اجداد بهم گرم فرو از
بودند افسرده گردیدن گرفت نام هر دو پسر یکی هر نه کشف
و دیگر هرناخه اشتهار یافت چون وقت مادر ایشان را
میل سلطنت بود و آرزوی پادشاهی پسران خود دوات
پسران حکومت و سلطنت یافتند من بعد هرناخه دلو
با تن تنها از خانه بر آمده بی آنکه لشکر بهم رساند بضبط
ممالک گرز بدست اور و تن تنها از خانه بیرون بر آمده
او لگد ملک راجه هرن که میر آسته رفته بهر دروازه باشا
دراینجا ماند بدربانان فرمود که براجه خبر بدهد اگر ذوق جنگ
کردن باشد سر انجام جنگ بروی کار آرید تا آنکه
متابعت حکم ما بکند راجه هرن باستماع این صورت
متابعت قبول نکرد از قسم نقد و جنس بیش قیمت
و جواهر وغیره آنچه خلاصه دریای عمان بود پیشکش کرد تا
هرناخه ازین صورت خاطر خود جمع نموده از انجا عزم
کبیر که خوانچه مهادیو است رسید کبیر ملازمت ایشان کرده
در امر و اطاعت راضی شده متابعت قبول کرد که هر چه
از خزانه مهادیو در تحویل بود بخدمت گذرانند
بعد از ان در مقام یمه به ... در پیش ... راجه
رفته چون در انجار رسید ... راجه لوازم و انعام
بجا آورد هرناخه باین طریق نه هشته لوک را فتح کرد

به تسخیر در آورد و درین ضمن عابد پاک نارد منیشر هدایت
هر ناخنه از ایشان هر سید سما در هر جا دخل دارید در هر
مکان میرسید درین هر سه طبقه مذکور در لطف سماقیست
با مارد بر و توانند شد با من رفور از مایی تواند کرد نارد
از همچو لهیج جواب نداده خاموش گردید ؛ تمام بداو نای
ادمای سفهم متنکر زیر آب بردن زبان هر ناکهه دیت و برآمدن
عابد ستوده صفات ستوت تو رانک میگوید شری بکهید
هر احه هر جهت میسر ماید چون هر ناخنه بنارد منیشر گفته که
ما را از رهبری دستهای عالم نشان بدهید خود هم اطاعت
من قبول بکنید نارد منیشر گفت بالفعل در هر سه مکان طبقه
مذکور بمقابله شماکسی نیست مگر حق پاک نظم زهر دست بر دست
دست آفرید قضا از پرده غیب بظهور آورده با شما روبرو از مایی
نماید هر ناخنه دو گفت من هر چند حق پاک را هر چند تلاش میکنم
و در جهان او وسعت مینمایم اما او را در جایی نمی یابم و روبرو
ظاهر نمیشود اگرچه در عابدان و زاهدان بسیار ایذا رسانده بودند
تا بجماعه نیز آزار بسیار رسانیدم اما از ترس من ظاهر نشد
القصه در یکوقتی هر ناخنه بحق پاک عرض کرده بود برای بود
خلقت موجودات جائی وسیع میباید در آنوقت وراه اوتار
زمین را که هر ناخنه دزدیده در آب غرق کرده بود بر دندان مبارک
خود گذاشته از آب بالا آورده بود در آنوقت نارد منیشر چو
هر ناخنه گفت ایشان در قالب وراه اوتاره برای آوردن
زمین در آب رفته اند اگر توانی برو با ایشان جنگ کن و هر
باستماع این حرف گرز خود در دست گرفته رو بروی ایشان
شد بمقابله ایستاده شد گفت ای وراه اوتار دزد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کجا میروی ایستاده شو با من جنگ بکن ورآه اوتار چون
او بار دید ایشا نیم گرز خود بر داشته بر هرناخه دیو آمده دیدم
هرناخه دیت بدمست است گرز ایشان گرفت چون عمر هرناخه دیو
بسیار بود از بد گفتن و ناسزا خواندن او رو بکوتاهی آمد و عمر او
کم شد وراه اوتار بسیار تحمل فرمودند هیچ نگفتند نام سه داد یا کم
اوتار نام منتقل نابود شدن هرناخه دیت و حقیقت ری اوتار
عابد معرفت شناس سوت پورانک میگوید چون هرناخه دیو
از راه زور آوری و غروریت در سر داشت به وراه اوتار
بشوخی تمام و خیره سری مالا کلام حرف بی اندازه ولی
ادبانه گفتن گرفت گرز خود بجانب وراه اوتار انداخت
معرکه جنگ و جدل در میان گرم ساختند با همدیگر مشت
هو ستند روز نهم تا آخر رسید هرجا در پیش وراه اوتار آمد
تعریف و توصیف ایشان با چهار زبان بیان نموده عرض کرد
حالا هرناخه دیو زبون شده قوت او را بالکل زایل شده است
الحال معطل در کار نیست او را زود بجنگل اجل گرفتار شاید
که موجب امن و امان عالم و عالمیان و دیوتاها در پیش است
وراه اوتار ازین صورت بر آشفته اند و هرناخه دیو را بیک
ضرب گرز بیجان و نابود ساخت از ین واقعه دیوتاها خوشحال
شدند زمان بمع دیوتا گشادند توجه کرم شما این شدید
دفع شد حالا هر زمان جگها و عبادت ها خواهد شد انشاالله
اینصورت خاطر جمع نموده بمنزل خود ها رفتند وراه اوتار
بجهت تشریف فرمودند مشر بو گفت ای دیوتا هر شما
هرچه فرمودید بیان کردم حالا شاستر هری اوتار میگویم
بشنوید در یکو قصه فیل بزرگ و تنها در روز صد آورده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گج اندر نام داشت با ماده فیل و بچه ها برای خوردن آب
بر لب تالاب کلان رفت در آن تالاب نهنگی قوی بیکر
سیر میکرد ناگاه پای آن فیل در دهن گرفت فیل هر چند زور
کرد که از دهان نهنگ خلاصی یابد صورت نگرفت فیلان دیگر
که فرزندان او بودند لا علاج شده فیل مذکور را که در دهان
نهنگ گرفتار بود همانجا گذاشته رفتند بیچاره گاه خود در وا
شدند گج اندر چون هیچ صورت راه نجات نیافت تا
یکهزار سال بدین گونه در کشمکش بود آخر الامر هم در آن
در آنوقت توصیف کارساز بیچارگان و دستگیر درماندگان
و مشکل کشای عالمیان عالمیان بر زبان آورد بعجز و نیاز
زبان بر گشاد ای کار گشای بسته کاران وای رهاننده
گنهکاران درین وقت بجز ذات پاک تو هیچکس نیست
کار از دست رفته پای در دهان نهنگ بسته شده چنانکه
در هر جا و هر وقت محافظت مظلومان و نگهبانی بیچارگان
فرمودند بر ما هم مهربان شوید از شنیدن این عجز حق پاک
در همان لحظه پای برهنه از جنت برآمدند گرڈ و سواری
خاصه ایشان مستعد شد بسرعت تمام سوار شد بر فیل
گج اندر آمده بسدرشن چکر دهان نهنگ را دو پاره
ساخته پای فیل از آنجا خلاصی یافت مشهور گفت این بنا شیخ
هم ای بدر بخدمت شما بیان کردم القصه چون ورد او هر
به بر شما حو فرمودند حالا هر ناخنه بجهم رفت زبان هم استقامت
یافت در خلق کردن خلقت کردن آسیبی تا تید برهما طبیعه
حسب الامر جلیل القدر اول خلقت شوکن بر همنان
پیدا نمود در خلقت مذکور ملک نیچی راکشسکی بهم رساند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گفت ای برهماجیو برای ما وجه خوراک وغیره درمیان نیست
کار از دست رفته بیتابی کردن گرفت چون هنوز غذا پیدا
نشده بود قصد خوردن برهماجیو نمود برهماجیو ازین خلقت
برآشفت از موجودات سابق از دست لوث شده بود من
از دست حب رفت او با وجود گرفته بودند تا آنها فرمودم
شما سر انجام خلقت نمایید چنانچه ارشاد فرموده برهماجیو
از شستومن دست او با دو پسر و سه دختر بوجود آمدند یکی
پسر باسم اوتان پاد که آن دو در نام ستاره که آن قطب
گویند دوم ابرپته ترت که از نارد منیشر ارشاد یافته
برای عبادت راه بیابان گرفته او را برهماجیو از بیابان
عبادت بازداشته حکومت و سلطنت داده و داده تا
هفت اقلیم ساخت همین قسم خلقت شدن گرفت از
جمله سه دختر یکی باسم دیوهوتی بود او را کردم رشی حاجت
کنند اکرده چنانچه آن هر دو شوهر و زن تا ده هزار سال
در بیابان عبادت حق نمودند از طفیل آن و اصل حق
الهام غیب با آنها نازل شده هر چه مطلب شما است
بخواهید هر دو عرض کردند ما میخواهیم جمعیت کمال دست
بهم هیچ شما فرزند از شکم دیوهوتی بظهور آید که از طفیل آن
خاطر شود نام نهادیم اوپایی تنهم مقطع زادن کپل دیو و گنیان
عابد حق شناس سوت ... میگوید التماس کردم
بخراجابت مقرون شد و الهام غیب در رسید که بیگانه
شما که مثل ندارم من بعد خود تولد خواهم شد الغصه
کردم رشی حاجت بجانب دیوهوتی کرج خود را فرمودند که تو
خدمت ما بسیار کردی حالا بشو راحت انسانی که مطلوب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

موجودات عنایت نمایم دلوهوتی التماس کردم اهٔ
خواهش راحت وشادی بنیت خدمت شما درکار آ
گردم بر حاجت فرمود امروز در تالاب غسل کن که عمر
شما اینزده ساله وحسن وافره بوجود تو صورت خواهد گرفت
دلوهولی بموجب ارشاد شوهر خود در تالاب رفته و
غسل کرد عمر شانزده ساله وجوانی تمام پیدا گرد از
قدرت الهی در همانجا و همانوقت حویلی ولطافت تمام
پیدا گرد از محلهای پسندیده بعمارات عالی و باغات
خوش فرا و اقسام خوردنی و پوشیدنی و زر و زیور
مرصع و خوشبوهای گوناگون فرشهای بوقلمون مانند
مانند پادشاهان مرتب و مطبوع مانند بهشت پیدا شد
گردم بر حاجت مذکور نیز در آن تالاب غسل کرده بعمر
شانزده ساله و نوجوان و خوش شکل و خوش اندام بو
صورت پذیرفت در همان محلات بعیش و عشرت اوقات
بر داختند چنانچه مدت متمادی بخوشی و خورمی میگذرانیدند
برای سواری و کمان از غیب بهم رسید بر دو زن و شوهر
بر آن سوار شده بر جا که میخواستند میرفتند در [illegible]
سیر میکردند تماشای عالم و عالمیان و قدرت ایزد
مینمودید هر طرف که بخاطر می آوردند میرفتند روزی
دلوهولی التماس نمودند که فرزند و اولاد تمام معیشت
بهره لوح است آرزو از خدمت شما همان دارم فرزند
پیدا شود بمجرد خطور این خطره در شکم دلوهولی اثر حمل پیدا
القصه در ایام مذکور بر همچو حاضر شد بجانب دلوهولی
ارشاد فرمود از شکم تو کپل دلوتا تسبیح حق پاک ظهور خواهد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ترا سرخیل جنت خواهد کرد بظهور تولد ایشان نام شما ابد…
خواهد ماند از قضای ربانی بعد چند ماه از شکم دیوهوتی کپل…
اوتار گرفت بوجود آمد کردم پرجاپت پدر ایشان صفت بر…
ایشان بر زبان گرفت بیان نمود که خوبی طالع ما زیاده از…
چه باشد همچو شما فرزندی بخانه من ظهور کرده مطالب مقصود…
ما سرانجام خواهد بخشید حالا میخواهم در بیابان رفته عبادت حق
بجا می آرم از یمن برکت شما اهل جنت میشوم کپل دیو گفت
ای پدر بزرگوار دیدار ما را که آرزوی عالم و عالمیان است
معاینه نمائیم کلشی محیط است بچشم خود دیدی که بی شک…
اهل جنت شدی الحال خواه در صحرا خواه در خانه خود…
بدانکه تا این کس وجود خود را و وجود زن و فرزند از خود…
او را از مرگ همه کس بیم است اما وقتی که کسان شما…
بمرتبه عرفان رسیده از همه بیم ناایمن شده این وجود
را که گذاشتنی است اعضا هیچ کار نمی آید این وجود فانی…
قابل الفت مدان دل خود را با وی بند همیشه باقی و بای…
پرجاپت بجانب دیوهوتی ارشاد فرمود تو هم از ایشان…
هرچه مطلب داری درخواست نمای ما از کرامت…
خود اهل جنت فرمودند سرخیل جنت گردند تمام شد ادیای…

ادیای دوم مشتمل گفتن کپلان یعنی دریافت حق کپل دیو با…

عابد شیرین منطق معرفت نشان سوت پورانک میگوید
چون کردم پرجاپت دیدار کپل دیو دریافت بجهت عدم
وجود فانی که از گذاشتن آن اهل جنت خواهد شد چنانچه وجود
موجود عاریتی ملک ممکن نیست در بیابان رفته بعبادت
حق پاک مشغول شد دیوهوتی به کپل دیو گفت چنانچه بدیه

خود را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خود را معرفت حق بخشیده اهل جنت فرمودند ما در مستحق
را نیز ارشاد فرمایند که موجب نجات یعنی مکت تواند بوده
مرا خواهش های جسمانی نمانده کرم کرده مرا هم تلقین
گیان بکنند تا پیدا شود گیان از من برود این اگیان از
عالم غفلت و تاریکیست چنانچه کسی در تاریکی افتاده و
حیران راه میرود و هر جا پا خورده بر زمین می افتد همان
هر کس که گرفتار اگیان است با همان حالت است اما کسی که چراغ
گیان بدست دارد آن از تاریکی میگذرد و در معا
د گام و گرد و دوب و غیره نمی افتد کیکی دل گفت ای مادر
مهربان خوب پرسیدی در واقع حال آدمی بدون گیان
از تعلقات ممکن نیست و دوست و مشفق هالت
ملقاین گیان بکنند اگر مادر و پدر گیان نگویند و دوست نیستند
هرگاه شما دوازده هزار سال عبادت کردند که مثل من
فرزندی از شکم خود آورده بدیلی شک و شبه اهل جنت
خواهی شد بر معرفت حق یعنی گیان هم یعنی میاموزانم
که مردم کلجوگ هر که خواهد شنید بی اشتباه اهل جنت
خواهد شد ای مادر مهربان من حق تعالی در جمیع موجود
خواه انسان و خواه حیوان وغیره اظهر من الشمس است
موجود است و ظاهر است چون این معنی بالجزم بالتحقیق
در دل نقش بست از علامات لد یعنی اعمال لد معنی و
یافت خود را خود چنانچه گویند معاینه کرد نتیجه صواب و نا
صواب معدوم شد در آمد و رفت عالم نجات یعنی
مکت حاصل کرد هر که این حالت دست نداده بالفرض
و بر هر کردالی تمام عمر بسر برد بعد نزع اهل دوزخ است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri.

باید که اول ایشان با عابدان حق شناس نشست و
نکند از صحبت ایشان بهره مند گردد و خصلت دانایان
حق پرست و حق شناس بیاموزد و اگر بمقتضای وقت
شادی و غمی و نیک و بد رو دهد نباید ارا ثت
هر دو اعتباری و اعتمادی نباید کرد و بخاطر خود در راه نباید داد
عارف را میباید باین صفات موصوف باشد که همه
درشتی یعنی آن ذات مطلق را در همه جا بیند از آن معاینه
کند عصمت والٰی ذات شده باشد چون از همه تعلقات
منزه میگردد و اهل جنت خواهد شد هر گاه سوال ادهم
ادهمی یازدهم منکر گفتن عبادت حق چگونه باید کرد
عابد خوش کلام سوت نورانک میگوید کپل دلو گفت
باز کار در خود گفت ایشان تا دانند از بد گفتن و
دشنام دادن غضب بوجود می آید عارفان بهمین ند
میدانند با هیچ تعلق ندارد و دهان و زبان خود را نا
میت زد عارفان بجز ذات پاک حق تعالی دیگری را نگاه
نکنند هر که در صحبت ایشان نشیند اعمال نیک
اینها شعار خود میسازد و خدمت بزرگان و عباد
حق پاک بجا می آرد بیشک اهل جنت است دیو
التماس کرد عبادات حق پاک چگونه باید کرد بیان
آن این کس گوش نباید کپل دلو گفت عبادت حق
چهار طریق است اول سالکی یعنی با عقاید درست
چون آب صاف است و در آن غیر از نکته مدعای نباشد
دوم راجسی یعنی دولتمندی و خودنمایی برای خواهش
زن و فرزند و مال دنیا سوم تامسی یعنی بغض و

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وبدو ماغی پروازد وفلان دشمن بمیرد وچهارم بد باخصلت
پاک وخویش خلقی که از همه چیز مبراست دران هیچ
حاجتی مدعای نخواهد بلکه مکت هم آرزو نکند بغایت پاک
مانند آب بهر رنگ که آمیزد همان رنگ پیدا میکند رضا
بقضای الله تعالی درو باد خود را در میان نیارد حق پاک
ازو نهایت ممنون است عارف کامل او را گویند تا ز
کیل دیو گفت وقتی ازین همه چیز که مذکور شد یک وجود
هیولا طور بظهور آمده تا ده هزار سال مدهوش افتاده وجود
بحق پاک ظاهر شد از دست این هیولا طور هیچ کاری سرانجام
نمیتواند یافت قدرت خود را در وانداخت جمع اعضای
انسانی دست و پا و چشم و گوش فطرت و هوش هیچ
علامات پیدا شدن گرفت چون آن وجود را نیز بر نهاد گویند
موجود شد بعد نطفه زمانی در وجود او پدید آمد آن وجود را
ویرات سروپ شهرت یافت تا زمانیکه هیولا طور موجود
مانند نطفه بی رنگ بود من بعد حقیقت حق در وی هیئت
وصورت گرفت چنانچه کسی در خواب چیزی می بیند میدید اند
همین طور است چون بیدار شد دانست همین قسم وجود
هیولا هم مانند خواب است چون اثر ورود پیدا شد هرچه که
دیده حق ها دانست این معرفت نیز از روی نادانی است
کفر فانی است علم حق مدام باقی است چنانچه عکس آفتاب
ومهتاب تابنده است و در ظروف آب مینماید چون
ظرف آب شکست نور آفتاب ومهتاب تابنده است
همان صورت جاندار است تا آنکه جان در قالب است
بکارها مشغول است چون فوت شد وجود عاقبت زائل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اوم

80

گفت همان ذات حق بی زوال بحال ماند باز دیو بولی
کرد حقیقت ما باز بالنی که آنرا خواهش گویند بنا بر استقلال
بیان فرمایند کپل دیو گفت این هم سه نوع است
ست یکی و راجس و تامس است ساتکی بکار های نیک
وصواب پرداز و راجس بسلطنت و خود نمایی
بغضب و غصه خود در قهر است اما از ان هر سه نجات
یعنی مکت ممکن نیست موافق اعمال نتیجه میدهد عبادت
حق بی ریا از همه بالاتر است بی شبه هرچه در دل آن
عابد میگذرد میابد نجات یعنی مکت هر در آخر وقت
ان عابد بی ریا بغایت پسندیده حق است همواره بی مطلب

کام بذ ادبار بار دوم اعریاجی د ولوبردم مشغول خفیف

عابد حمیده صفات سوت پوزانک میگویند کپل دیو بار کار
مهربان خود را میگوید تا هنگامیکه معرفت حق پاک
باید که آدمی از رسم و رسوم و اعمال بزرگان که شده
قدیم است باز نماند با عابدان حق شناس پیوسته صحبت
نیک از بد امتیاز نموده از افعال راست و از اعمال
احتراز نماید آب و طعام و خواب و خورش را کم
که بدعملی و بیچارگی وغیره از همین رو میدهد چنانچه
درین باب مبالغه نموده بسیار زیشان بصدیع بسیار
و بسیار خوردن و خوابیدن علت وجود پیدا کردن
عارفان آزاده بی ریا فرموده اند بر قلیل و کثیر
بر همان قانع شود برای بهرشانیدن بسیار تردد
در جاییکه سکونت نماید هیچ صرف در انجا نباشد اگر
الکه عمل تر تنها باشد محل صواب است در انجا خللی و

در میدن نهاد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در میان نباید ورا انجا نابود و همیشه بعبادت حق نگاه بر تیغ
بسته نقش خیال او در دل و قدرت کامله او را که در ظاهر
و باطن جلوه گر است ملاحظه نموده حق پرست و حق دان
حق گوی و حق شناس خود را قرار دهد و در دل خود او را
بارنگ پادشاه با زیب و زینت تمام و سلطنت عالی
معاینه کند و مجسم شناسند آنقدر مشق این معنی نماید که خود را
فراموش کند و حق پاک را در هر شی موجود داند بعد از
اشتغال این صورت یک لحظه غفلت نورزد و حاجات سعی نماید
و لوازم انسانی از قسم خوردن و پوشیدن وغیره بالکل از
خاطر محو سازد هرچه در این حالت رو دهد همه را از خدا بر حق
قیاس کند او را صاحب نجات و عارف با درجات و
ولی و ریا گویند و هیچ آلایش ظاهر و باطن در دل او راه نیابد
باز دیوتی پرسید این قسم محو شدن از من نباید عمل انجا
از وجه من ممکن نیست این قسم تردد نماید نوعی ارشاد فرمایند
بسهولیت کار ساخته شود زمین را با آسمان پیوند و باز
کپل دیو فرمود ای مادر مهربان هیچ چیز بآسانی دست نمیدهند
بی محنت و مشقت و راحت میسر نیست اگر اندک
اندک هم کسی اشتغال نماید بکمال میرسد چنانچه شخصی میخواهد
بیک شهری خود را برساند اگر یک قدم هم با این همت
بردارد یک روز البته بمنزل مقصود خواهد رسید علی هذا القیاس
بهمین دستور هرچه مطلب داشته باشد سر انجام یابد و
بر خلاف شخصی که بجای خود نشسته باشد حرکت نمیکند و
اگر کسی در راه مانده شود در آن حالت از کسی پرسید که
منزل چقدر دور مانده اگر بگوید نزدیک است او را تقویت

حاصل میشود قصد میکند هرچند مانده شدم زود بمنزل میرسم
اگر بگوید دور است همانجا در می ماند کپل دیو میفرماید
ای مادر مهربان پرستش حق پاک یک طریق دیگر هم هست
آن نیز سه قسم است ساتکی و راجسی و تامسی هر یک
مکرر در مکرر زند گور شده اگر ساتکی هست و با اعتقاد راست
و درست پرستش حق پاک نماید باندک فرصت واصل
حق میشود راجسی یعنی خودنمایی و خودپرستی از مردم بار
خواهد بگیرد خود لو شدت لگرام و غیره برای حصول دنیا بوجا
تامسی یعنی غضب و غصه برقرار ظاهر صورت داشته باشد
و خودنمایی از همه بدتر است برای نمود خلق تسبیح
یعنی مالا و غسل و متعبد و تقلید لغایت بمعنی است
کار نمی آید فایده نمی بخشد دیگر نرگن پوجا در آن
حکمت اینهم خواهش نکند چون نعمت است کام

ادبیای سیزدهم ... در سلم مادر جلوه

عابد فرخنده خصال سوت پولانک میگوید کپل دیو
گفت کای والده حق شناس مهربان سه نوع پرستش
حق تعالی در خدمت شما بیان کردم اما هر که از این سه نوع
احتراز نموده هیچ مقصود در میان نیارد عبادت حق
بر حق میکند اول بمطلب اعلی میرسد هر که بیان طویل
جنت و راحت میخواند هیچ اعتقاد ندارد خود را ناجهال
نشناخته بقوت لشکر یا دولت یا استقامت
توانایی عابد پاک قرار هفته عالمیان را بزور مطیع خود
سازد زهی بد و تیغ خواند رفت مدت مدید عذاب
دوزخ کشیده تا زد اقسام مخلوقات حیوانی و غیره
تناسخ یافته لبزای سرکردانی لبسیار مبتلاست تمام

اگر باز

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اگر باز بخلعت انسانی سرافرازی نیابد بکار حق پردازد
شاید که به نجات برسد یعنی مکت یابد چون وجود انسان
سزاوار حق شناسی است اگر همان حق پاک را بقصد
بکارهای صواب و منفعت خلایق و سلوک ابنای جنس با
دل میدهد میتواند شد که بجائی برسد اما اینهم وابسته
بحکم مسبب الاسباب و کارساز حقیقی است عالم
بی اختیاری چون آدمی در شکم مادر حمل میگردد یک پارچه
گوشت از خون مادر و نطفهٔ پدر از گرمی آتش شکم جوش شده
منجمد میشود همچنان در شش ماه اعضای واجبه وپا و
دست و پا وغیره پیدا میکند و ماهای هفتم و هشتم در بسیار لاطوری جان
پاک مییابد باندک شعور در وجود می آید سرنگون میباشد
دانوفت تکلیفات گرمی آتش شکم و سردی وجود
وغیره میکشد میداند من در شکم چگونه گرفتارم در آزار
بسیار چنانچه که در ظاهر و باطن در آزار است بی اختیار
نام نرائن را و پدر و مادر یاد میکنند همان حق پاک را بار
بزبان قدرت یعنی بزبانی التماس مینماید اگر اینمرتبه
ازین حبس شکم خلاص یابم هم بخشنده گی حق پاک کار دیگر
در دنیا نسازم چنانچه معیاد و عهد آراسته در ماه نهم از حجره
بادی که انرا بر شورت خوانند زور کرده از شکم مادر بدر می آید
بعالم بی اختیاری همانندم گریه می کند هوای دنیا یافته همه
گفتار فراموش کرده بمقام حیرانی در می آید در مانده است
چنانچه مگسی آمده بر لب و دیده میگردد دیگر تشنگی مگذرد و با
جانوران دیگر هم از وجود کرم و غیره پیدا شده آزار میرسانند
در جامهٔ خواب بول و غائط میکنند تا کسی برندارد واکه‌ها ساعه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

همان دم آزار خود کمیند اند چون در خواب رفت اینهمه از
یاد رفت همین قسم از آغاز خوردی تا وقت اشتغال
جزو کل وجوه که بهم رسند از هزار وجهه تکلیفات میکند باوجود
اینکه پدر و مادر و برادر منیانند خود را قبیله دار پندارد
آنوقت در غفلت میگذراند خود را خود خراب میکند
این هم باختیار حق تعالی است عالمی بی اختیار خود
و اختیار کس دست دوست جمله نابود بود و نیست
هست و بود و دوست اوقات جوانی تحصیل دنیا و لشکر
و دختران و لوازمه وجود انسانی همان حق ناشناسی
ضایع ساخت طریق منزل مقصود نشناخت وجود را
خود در حرکت بکام بد ادبار سپردم ادبار چهارم آدم مبتلا ضعیف آدم گفتار
عابد حق نشان سوت پولانک میگوید کیل و بوید
گفتگوی بسیار ارشاد نموده فرمود چون آدمی سال
جوانی و طفلی دیده بمقام پیری رسید و ضعیف اختیار
نااستواری معاینه گرد جمع اعضای قالب این جسم
و گوش و دست و پای بر عادت قدیم ندید روز
بروز روی سطافی در میان آمد و کر تیوا فاتی بر زبان
و گوش رسید صورت ناامیدی پدیدار گشت و
چنانچه گفته اند ای کف و دست ساعد و بازو
همه توقع بکار بکنند ای مادر مهربان اگر در وقت
پیری اگر در وقت از ناشایستگی توبه کرده باعتقاد
درست با حق پرداز میتواند شد که بجای برسند
اگر خلق در هر وقت شایل عجز و نیاز شده زبان
بند جواب خر گوش دالسته سزاوار عقوبت بیداد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باز کیل دیو فرمود ای دیو هوپی هرچه شما فرمودید بیان
کردم پرستش حق پاک بر سه طریق اظهار کردم شما
خود بعنایت الهی واصل حق و اهل جنت شدید حق
هم هستند در شما هیچ شبهه نیست اما از احوال عالم
اظهار کردم که عالمیان را همین قسم خود خراب کردند
مطلب از استفسار این ذکر اینست که هرکه ذرکلجوگ
میان ما و شما نسبت مادری و پسری خواهد شنید و
روی نجات خواهد دید از اعمال بد بخواهد ترسید بجایی
ما و شما صواب حاصل خواهد گردید نیز گفته اند هستند
حق بر حق بهر طریق بهر صورت هرکس اگر سعی خواهد نمود
اهل جنت خواهد بود این افسون یعنی منتر نیست اعلی
ادنی نخواهد بود البته تاثیری خواهد بود اگر بحث شری یهکو از
کی سنگام یعنی با مطلب با نسگام یعنی بی مطلب کرده باشد
مکت میشود بعد از آن همه گنیان به کیل دیو به دیو هوپی
گفتند و دیو هوپی از شنیدن این گنیان همه اگنیان دور
شد کیل دیو را شد تمهار لاج داشته وند وقت
نمود گنیان در دل داشته قالب عنصری گذاشته
به مکت رفت شد نشکید نو میغ باید ایراجه هر که به
دیو هوپی از کیل دیو همون ارشاد یافته نیک و بد را
ملاحظه نموده بقضای ربانی واصل حق و اهل جنت
گردید این گنیان کیل دیو که فرموده بود گفتم خلاصه آن
همین است آنها را پایدار و باقی دانسته او وجود
عنصری را فانی انگاشته دل از محبت وجود عاریتی
بردارد هرکه این ارشاد کیل دیو و دیو هوپی بگوش

هوش خواند فهمید بمنزل مقصود خواهد رسید تمام شد

آغاز اسکند سیوم مشتمل حقیقت برهم دادن جگ
شری مهادیو جیو و حقیقت بجه برهما که او تاربیود

راویان اخبار مخبران راست گفتار چنین آورده اند
عابد سعادت اطوار سوت پورانک بعابدان حق شناس میگوید که
چون مشر بوید رفرمود از هنهوم وست او یا دو پسر و سه دختر تولد
شدند بریه پت و ادتان یادو هر دو پسر و سه دختر از آنجا که یک دختر
باسم دیوه هوتی بکردم پرجاپت کاخیر کرد دوم بدخهه پرجاپت و دختر
سیوم به روح پرجاپت کتخدا کرده وادا و اولاد انها میگویند که
او ترا نام دختر تولد شد از وی سه پسر بوجود آمد و بید رسید که حقیقت
آن سه پسر که از اتری منیشر پیدا شدند بیان فرمایند مشر بو گفت چون با تر
حکم شد که عالم و عالمیان بظهور آرد بجا طرش رسید که اولاد
بحالت که نیکو کار و حق پرستار باشد والا بکار می آید تولد فرزند
عابد صاحب خصال و نیک افعال در دل آورده عبادت
حق پاک بجا آورد البته بکرم الهی اولاد نیک هم خواهد شد تمام

حقیقت بودن ... کاران

عابد حقیقت شناس سوت پورانک میگوید او ترا که شوهر
اولاد نیک نداد تا یکصد سال عبادت حق بجا آورده میگفت
اولاد نیک برای من حاصل شود اما نام هیچ دیوتا نمیگفت
کرا گفته ذکر میکرد حسب الالتماس او برهما جیو و بشن جیو و مهیش
هر سه کاران آمده حاضر شدند گفت هر سه کاران جو الشریف
آورده اند من سه کس را چه چیز طلب نمایم تسبیح حق فرموده اند
پاک دیگریست او ز وی ظاهر شود او بالجسم نه توان دید
که جهت وفارغ میداشت همه کار با مشیت او میشود
کس بحکم او خلقت میکنم چنانچه پیدا هم میکنم پرورش هم میدهم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بازنالود میب نرم سبب بار کارن بستم و هرچه میخواهی از ما مطلب کن اتری
تعظیم و تواضع بسیار بجا آورده عرض کرد که غرض من همین است
فرزندان نیک کردار و حق شناس برای من عنایت فرمایند ❊
اشاره داد ایشند همچنان خواهد بود میگویند در خانه اتری سه پسر تولد
شدند و تا تری و درواسا و مهتاب از توجه گلشن جیو دتا تری
از عنایت برهما جیو مهتاب از کرامت مهیشر درواسا بوجود آمدند
همان قسم جماعه که از برهما جیو پیدا شدند مفصل نام مرد و زن
و فرزندان در سشری مها باگوت مذکور است سوت تورا یک میگوید
یک دختر را که بدخه پرجاپت داده بودند از وشست دختر بوجود
آمدند یک دختری که ستی نام داشت بمهادیو جیو کتخدا کردند
روزی برهما جیو و مهادیو و غیره عابدان در یک مجلس نشسته بودند تا
دخه پرجاپت هم در آنجا آمده همه کس تعظیم و تواضع او کردند
مهادیو جیو نگاه در رخ حق پاک بسته چشم ظاهر را پوشیده
مشغول و مستغرق بود تواضع و تعظیم الشان بجا نیاورد
دخه پرجاپت از راه غرور و کوته اندیشی تو عدیگر بخاطر آورد
قدر بزرگ مهادیو جیو از شومی خود ندانست در خشم شد گفت
این مهادیو را مردم ستاده عارف دلاور روزگار میگویند
غلط است این را عبث مهادیو نام کردند من خطا کردم ❊
دختر خود را باو دادم اما الغرموده برهما این کار واقع شده
دعای بد کرد در جگ یعنی هوم کسے با ایشان حصه ندیند
این سخن را بالسم شندی خادم مهادیو شنید بسیار بر آشفت
تاب و طاقت نیاورده بدخه پرجاپت تمام عابدان ❊
و زاهدان نیز دعای بد کرده که شما را ان علوم خواندن بید
معلوم سبحه نیک نه بخشد برای قوت در بدر خواهید گردید

همیشه محتاج قوت لا یموت خواهید بود علم خود را که چهار بکوچه
برای یک آثار غله خواهید فروخت هرگز با آسوده گی و فراغت
خاطر نخواهید گذرانید عابد بهرگ زنار دار در انجا حاضر بود و فرمود
ای شندی تو برای چه برهمنان را دعای بد کردید ما هم
در جمیع خادمان مهادیو دعای بد میدهیم شمایان همیشه
در روی و بدن خود خاکستر مالیده باشید گوشهای شما
چاک باد چون اینه کور دخه پرجاپت استماع نموده روزی
بخاطر آورد نزول ما در خانه خود شروع جگ نام و تمامی
عابدان و برهمنان استند حاکم مهادیو را نخواهم طلبید
البته خجالت خواهید کشید چنانچه دخه پرجاپت جگ را
لوازمه آماده کرده و آغاز نموده جمیع مردم قبیله با اهل و عیال
طلب داشته تمامی دیوتا با گندربان و دیوتان مثل
بر وکان سوار شده از آسمان بجهة طواف جگ و تماشا
هجوم بمنزل او گرد آمدند و جمع شدند القصه دخه پرجاپت
ستی نام بمهادیو کتخدا کرده بود در خدمت مهادیو در مقام
کیلاس پربت که خوبی و لطافت و زیب و زینت او
ومن الشمس است خانه تمام عمارات از طلا و مروارید
بیش قیمتی مزین و مرصع کار بود که هیچ جنت بمقابله او
عیش و عشرت تمام نشسته بود بخاطر آورد که پدر من جگ
میکند جمیع دیوتاها و عابدان حق آگاه برهمنان بیدخوان با اهل
عیال بخانه خود آورده ما را یاد نکرده موجب آن چه باشد
شاید که از سهو فراموش شده باشم موافق حکم کتاب
یعنی شاستر در خانه بیگانه هم در جگ بی طلب باید رفت
خصوصاً در خانه پدر و مادر خویش و آشنا و دوستان

مخصوص

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مخصوص البته باید رفت خبر باید گرفت بخدمت آنجا رباید گویند
چنانچه در خدمت شری مهادیوجیو عرض کرد بخانه پدر من جگ
شروع شده اگرچه کسی بطلب ما ان نیامده نفرستاده است
بهتر آنست شما هم توجه فرموده بخانه خسر خود تشریف شریف
ارزانی دارید ما را نیز همراه ببرید مهادیوجیو فرمودند پدر شما دماغ
بسیاری دارید با ما نزاع آورده اگر اخلاص میبود میطلبیم
میرفتیم بموجب التماس شما تشریف میبردیم اگر جا لا بروم
اگر با من کدورت میکند خوب نیست جراحت شمشیر نیز هم
بوالصد نشد اما جراحت زبانی لا علاج است حالا مناسب نیست
شما هم بروید عزت شما بجا نخواهد آورد و بشما اعتراض خواهد کرد
صورت جگ زیر و زبر خواهد شد و بر هم خواهد خورد از قضای
ربانی فرموده مهادیو بخاطر ستی نرسیده و پسند نیامده باز عرض
کرد خانه پدر و مادر ماست جای تکلف و تواضع نیست خواهران
من همه در آنجا رفتند و گرد آمدند ما را هم اجازت دهید در آنجا
بروم مهادیوجیو مانع شد گفت ستی کاهی از گفته ما تجاوز
نکرده اینهمه مبالغه دارد سخن مرا نمی شنود و سبب اذیت
مصدر شده ظاهر خواهد شد رد نمیتوان کرد چون خواست الهی
چنین بود فایده نبخشید بی صلاح شوهر روان شد ستی بخانه
پدر خود رسیده و خادمان خاص مهادیو نیز همراه شدند چون
در آنجا رسید پدرش هیچ التفات نکرد و بجانب او نگاه لع
اعزاز او بجا نیاورده ازین واقعه ستی بر آشفت و ملال
خاطر بهم رسانید در عالم ملالت و تشویش یکدو وقت
نشست با خود گفت بد کردم بی رضای مهادیو در اینجا
آمدم حالا بهانه باشد که بروم القصه چون نوبت حصه جگ

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

رسید بعابدان مانع شد حصهٔ جگ مهادیو نه‌دهید بلکه
هم خواند ستی از نمیقدمه از مشاهدهٔ این صورت بیدل
از ناهنر اخوانی پدر راز انجا بر خاست بجانب پدر رگفت
بدکردید و میکنید قدر عاقبت چون کمینا شد مارا در اینجا ماند
و در پیش مهادیو رفتن مشکل شد و در پیش خواهران
عابدان باعث خجالت و شرمنده گیی ما گردید ای
تو از بزرگی شری مهادیوجیو اگاه نیستی ایشان دستگا
کهلی دارند باکسی دشمنی ندارد و تو عبث بگو تاهی دریافته
خود را با ایشان دشمنی شده با تو چگونه که بدر نیی ازین
از کمال قهر و غصه وجود خود را همانجا در آتش غضب سو
و خاکستر گردانید چون این صورت را خادمان مهادیو دیدند
خواستند و از قهر تمام جگ را زیر و زبر کرده بر هم دهند
مصالح جگ را تلف نمایند برگ عابد زود برخاسته
بنام شخصی در آتشکدهٔ جگ بدست خود انداخت حکم کرد
یک مردی ازین آتش وان پیدا شود محافظت
آهوتی تمام در آتش انداخت در همان لحظه از آتش
بر آمده برگ عابد را گفت که چه میفرمایید برگ عابد
خادمان مهادیوجیو را بزنید جگ را برهم دادن ندهید
آن شخص چنان کرد خادمان مذکور شده مهادیوجیو
فوت شدن ستی و بی حرمتی خود عرض کردند مهادیوجیو
استماع این واقعهٔ لغایت در قهر و غضب شده یک لحظه
موی سر باهم بسته بود بر کشیده بر زمین زد و از آن
لخت موی سر ابیر بهدر نام شخصی از زمین بر آمده و ایستاده
شد مهادیوجیو او را فرمود در جگ رفته سر دخه بر جا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

را بریده در آتشکده یعنی اگن انداخته موی سر و ریش بهرگ عابد
را نیز آتش زده عابدان دیگر که در آنجا حاضر بودند همه‌ها را شلاق داده
دست و پای آنها بشکنند بر بهدر حسب الامر شری مهادیوجیو
همچنان کرد اگرچه ازان نابود ساخته جگ را درهم و برهم و
زیر و زبر کردند چنانچه بالکل برهم خورد عابدان که از جانب
مهادیوجیو شلاق خورده بودند در پیش برهماجیو رفته استغاثه
شدند برهماجیو بجانب آنها فرمود سزای شماست که در
جائیکه غیبت مهادیو میشد نشسته ماندید حالا از دست ما چه
نمی آید در خدمت شری مهادیو قدرت من نیست خبرگی
بیشنو ایشان گفت علاج همان است که ما و شما در خدمت شری
مهادیوجیو رفته التماس همین است نمائیم و عذر تقصیر و
از ایشان درخواست کنیم شاید که مهربان شده از تقصیر ما
در گذرد و گناه شما ما ببخشند چنانچه برهماجیو و جمیع دیوتاها و
و عابدان را با خود همراه گرفته بحضور شری مهادیو در کوه کیلاس
که مسکن مهادیو است و سنگ ریزه آنجا جواهر است از ارتفاع
آن چهار صد جوجن و سه صد جوجن آنقدر هجوم اشجار است
که از انواع قسم اوراق درختان صندل آفتاب کمی تابد در آنجا
مهادیو در زیر درختی بر فرش پوست آهو نشسته بمریدان
خود گیان میگفتند رسیده زبان در تعریف و توحید شری
مهادیو بکشادند شری مهادیو بتواضع تعظیم آنها بجا آورده بر روی
خود دیوتاها ایستادند شری مهادیو از تن آن گفتگو هیچ در خاطر
برهماجیو آزاد برخاسته عرض کردند که هرجاییت نادانسته
نافهمیده خود را خود خراب ساخت آنچه دید از عقل ناشایان
خود دید شما برگزید امید از شما میدارم که ازین تقصیر دیده و دانسته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دو دانسته بر من معاف فرمانند عابدان را نیز بکرم خود به بخشند
خادم شما دوست و پای آنها شکسته یعنی ما را در آتش سوخته
فرمایند باز بحال خود بیایند دخنه برجاپت نیز از سر نو زنده شود
جگ را نیز با نصرام رسانند و شما خود در انجا تشریف
از زا داریه بنده نیز در خدمت عالی حاضر باشند
التماس نموده در انجا بیاریم تا می دیوتاها از حصه محروم شدند
از جگ حصه خود بیابند درین ضمن صواب عظیم شما خواهد رسید

ادهیای دوم **ادهیای سوم مشتمل بر آمدن شری مهادیو زنده کردن دخهه**

عابد حق دان و حق شناس سوت پورانک میگویند از التماس
برهماجیو مهادیوجیو قبول فرمود بزبان مبارک آورد ما را با
کس عداوتی و منافعی نیست لیکن از انکه ستی جان داد و
خشم آمده دخهه پرجاپت را بسزا رسانیدم چون خواهش
چنین بود چه چاره حالا رضای ما در رضامندی شما است
عرض کرد رضامندی خاص شما دانسته در کار خیر حاجت
استخاره نیست مهربان شده قدم رنجه فرمایند تا
دیوتاها از تمام بخشند چنانچه شری مهادیو و برهماجیو و
دیوتاها در جاییکه آتشکده جگ بود تشریف آوردند عابد
به حکم شری مهادیو و بالتماس برهماجیو بدستور سابق
دیوتاها سند موی سر و ریش بهرگ عابد بالتماس بر
باز سر نو پیدا شد اما دخهه پرجاپت که سر بریده افتاده بود
برهماجیو باز التماس نمود سر دخهه پرجاپت که در آتش
درین باب امیدوارم بر این هم کرم بخشش فرمایند تا
شری مهادیو بموجب التماس برهماجیو ارشاد کرد که
در آتش جگ سوخته شد حالا سر بک بز برای

براه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برلدشه او بگذارند بجای شر او بحیا بهند که بجای سر او
بزغو اید بود خادمان حسب الامر او همچنان کرد دخنه پرجا
از سر بوزنده گانی یافت در انجا شر مهادیو جیو و لشن جیو
و بر بهما جیو و عابدان دیگر را معاینه کرد بخاطر آورد از طفیل
مهادیو و استدعای بر بهما جیو سر بوزنده شدم گرد دگر ده
شر مهادیو گردیدند و کورنش وافره بجا آوردند بزاران بر
شکر و سپاس بر زبان آورده تعریف و توصیف ایشان
نهایت بر گفت عذر درخواست شرمنده گی خود بکار آورد و
من صاحب تقصیرم و شما بخشنده تقصیرات اید از راه
از راه بنده نوازی وافره پروری معاف فرمائید من
قدر شما ندانستم در خدمت شمایان بی ادبی کردم شما صاحب
با همه اید نظر بر بزرگی خود نموده مراد و باره زندگانی بخشیدید و
دخنه پرجاپت انادبر خاسته بر دو دست بسته العذر تو لقع توصیف
بیان کرد که بزبان سمسکرت اتراوتا گو بند نموده که در تحریر و تقریر
گنجایش ندارد حسب الامر ایشان از سر نو شروع جگ کردند
من بعد از اتشکده یعنی اگن تهاتیح حق پاک با چهار دست بحوه
و حسن تمام بلباس فاخره برنگ زرد با زیور مرصع پیراسته و آراسته
پیدا شد و تمام حاضران مجلس برخاسته تواضع بیحد و بی شمار
بجا آوردند اول دخنه پرجاپت تعریف و توصیف یعنی توتا کرد
گرفت عذرهای وافره درخواست اتی بزرگوار در حق من که
پر تقصیرم که بخدمت شر مهادیو گستاخی نمودم نتیجه آن دیدم
چنانچه بایستی دیدم جای جگ که تمام عالم زیر و زبر شده
اما صد شکر که بقدوم شما مشرف شدم حالا عرض همین دارم
که از روی مهربانی جگ بالاتمام رسانید تقصیرات بالکل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

معاف فرمایند من بعد این قسم از من چه از مجلس
نماید باز بهرگ رکهیشر التماس کرد و من خود را عابد میگیرم
بر غصه حاکم نشدم منکه به کنان یعنی خادمان ایشان به بدی
پیش آمدم بآزار رسانیدم کرم فرمایند رفع غصه من شود
از التماس دچهه پرجاپت آن شخص که با چهار دست ظاهر شد
در موداهی دچهه پرجاپت بدکردی در خدمت مهادیو
باین رنگ پیش آمدی بشنو در میان برهما و بشن و مهادیو
مهیشر هیچ تفاوت این هر سه یک وجود اند هر که
در میان اینها تفاوت خیال خواهد خورد و بی شبهه اهل دوزخ
مدام خدمت این هر سه وجود پاک از قرار واقع
و با اعتقاد درست بجا آورده باش که کار تو حسب المدعا
باتمام خواهد رسانید سر انجام یابد نیز جای خود رفتا
جگ هم باتمام رسید القصه چون ستی ماتا در آتش
بخاطر داشت من بعد از خدمتگاری و پرستاری
یک لحظه جدا نشوم از حکم ایشان زنهار انحراف
که ازلی حکمی و نامهربانی ایشان اینهمه غضب و عتوبت
بر من رسید این ندامت بر اموری من گردید از قضا
ربانی ستی ماتا در خانه هیمال کوه تولد شد و پدرش نام
پاروتی نهاد وقتی که بحد بلوغ رسید پدرش از وی پرسید
نسبت تو با کدام کس نمایم پاروتی ماتا گفت مرا بخدمت
شر سمهادیو جیو نامزد کن پدرش گفت ایشان دختر مارا
حضور قبول فرمایند پاروتی گفت مرا برای همین مطلب
که نام شر سمهادیو نسبت من قرار یابد غیر او کسی را
نخواهم کرد اگر اینمعنی میسر شود بارو خود را خواهم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بعبادت مشغول شد چنانچه مدت مدید درگذشت
روزی عابد پاک نارد منیشر در آنجا رسیده عبادت
ستی معاینه کرده پیش مهادیو حضور رفت حقیقت نارد
از سابق و حال معروض داشت تمام شد ادهیای سیوم

ادهیای چهارم مشتمل کتخدا شدن مهادیو با پاربتی و حقیقت دیگر

عابد خوب بیان عارف حقیقت دان سوت پوران که
میگوید چون مهادیو حقیقت پاربتی و عبادت او از
زبان نارد منیشر شنید که ستی در خانه هیمال جنم گرفته
بامید وصل من عبادت میکند شوق او از یکجا زیاده شد
مهادیو در پیش هیمال کوه رفت و او را استدعا
نمود دختر خود را با من کتخدایی بکند کوه مذکور سعادت دانسته
نارد ولد برهما تا شهر مهادیو کتخدا ساخت من بعد شهر بلکهد بود معو
ابراجه بر یکبخت حقیقت دیگر خانه نشستم من دست او پادشاه دختر تولد
شده بودند یکی را نگرد دم بر جایت و دوم را بند هیچه بر جایت
او شصت دختر بوجود آمدند از آنجمله یک ستی نام مهادیو
کتخدا کرد و دختر سیوم به رود بر جایت عقد بست از او تیر تولد
شده از دو پسر یکی ادمان یاد دوم بر هسپت که دیگر او در
هیچم اسکند مذکور عابد شد و در یک وقتی از او للد داد بان که
راجه شده با دو زن کتخدا گردید نام یکی سرچ و دیگر سونیت
از زن کلان او اوتم نام فرزندی پیدا شد از زن خورد دو
نام راجه اکثر با زن کلان و پسرش محبت تمام داشت و با زن
خورد و پسرش چندان الفت نداشت روزی راجه دربار
در محل زن کلان نشسته بود پسر او در بغل گرفته بازی میکرد
و دروپسر خورد در آنجا رسیده از راه خورد سالی آمده خواست که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برزانوی راجه بنشیند راجه بسبب کم التفاتی مادرش
بنا بر خاطر داری زن کلان در آغوش جا نداد زن کلان
غضب برو گفت ای پسر هنوز عبادت حق تعالی نکرده و
مرشد نگرفته قواعد آداب نمیدانی که قابل نشستن برزانوی
پدر شدی اول عبادت حق تعالی بکن و حق تعالی را
از خود رضامند ساز و در شکم من بیا بعد از آن برزانوی
پدر نشین درو از این حرف بر آشفت پیش مادر آمد مادر
ازو پرسید که ای پسر ترا آشفته خاطر می نمایی چه از سبب
بخاطر او روی پسر خاموش ماند گریه در گلوی او گره گردید
نتوانست جواب نداد چون یکدو ساعت در گذشت در گوش مادر
این معنی اظهار نمود که امروز من در خدمت راجه یعنی پدر خود
رفته بر زانوی پدر خود نشسته بودم زن کلان او بدگمان
بمن ناسزا گفت و مرا اجازت عبادت داد حالا در عالم
طفولیت عبادت حق پاک چگونه دست داد و مادرش
گفت ای پسر صحیح است گفت اگر تو در جنم سابق عبادت
شری مهالچهمی میکردی در شکم من نمی آمدی خوب فرمود
از درگاه الهی ترا توفیق حق پاک رفیق خواهی شد عبادت
حق برحق بجا آورده آنچه مطلب و مقصد شما باشد خواهید
البته خواهید یافت چه کلام سوز [illegible] چون از قدرت کامله
بوجود آمده حکم حق پاک در رسید شما طلعت پیدا کنید از حد
سر انجام نمی یافت آخر عبادت حق بجا آورده اینهمه خلقت
پیدا کرد عالم و عالمیان بظهور آورده شما هم چه تو از عمل
عبادت مطلب و مقصود خود رسید و اولاد [illegible]
تو هم عبادت حق پاک بمعه شری بهگوان نمایی رود بمطلب خود خواهی رسید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اندیای پنجم مشتمل بر ملاقات کردن درویش با نارد منیشر و امتحان ایشان

عابد نیک اعتقاد سوت پوران که میگوید لایق العبادت
درویش از هر دو مادر اجازت عبادت یافت فی الفور بر خاست
متوجه عبادت شد هیگی بعمر پنج ساله از شهر بیرون آمده
درین فکر بود که حق پاک یعنی شری بهگوان از کجا یابم و کجا
شناسم دران اثنا زبده عارفان خاص و عمده عارفان
با اخلاص نارد منیشر پیدا شد تا او را بیازماید که این پسر
از یک طرف مادر از خانه بر آمده در تپسیا یعنی ریاضت و
استقامت دارد و در الغایت مضطرب دید فرمود
ای پسر ترا سوقت درین عمر فکر الهی بهم رسید و این ایام
تا وانی تو را وار عبادت نیست و غصه بکار نمی آید حیف شاید
درین عمل تحمل بسیار درکار است بالفعل از دست او
کاری نمی آید تصدیعه بسیار خواهی کشید طفل را اگر کسی
بد گوید باز التفات بطلبید و طفل بیکینه پیش او میرود
تو همراه من بیا که ترا پیش پدر رسیم و هر چه مطلب تو باشد
اندراجه بدهانم اسم من نارد رشی است از حکم من
پدر و مادر تو بیروان نروند تو هم از فرموده من انکار مکن
تو د نزاین جبور امطلبی یافتن او آستان نیست بسیاری
از جوگیشران و عابدان وجود خود را سوختند و شری ایشان
را یافتند درویش بخاطر آورد که نارد منیشر مقرب خاص
درگاه شری بهگوان است همینقدر که بطلب شری بهگوان
از خانه بر آمدم با چنین بزرگی ملاقات دست داد بعد ازان
که بعبادت مشغول شوم چها که نخواهم یافت باز درویش گفت
ای نارد منیشر من مکرر شنیدم که ذات شما بغایت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مهربان دکار رسان بیچارگان است مارا چرا از عبادت حق
مانع میشوید درین عمن شما را هم صواب حاصل نمیشود
از راه مهربانی ارشاد فرمایند که از توجه شما بمطلب مطلوب
خود برسم چون کهتری زاده ام آنچه قول قرار بخاطر آورده
از آن برنخواهم گشت هرچه نصیب من است روی خواهد
داد شما مدد کار من باشید نارد منیر از اعتقاد [illegible]
متعجب شده بخاطر آورد حق تعالی درین شخص [illegible]
هدایت بخشیده است تعاین که لائق تربیت است
از ارشاد من شاید که بجای برسد بر من نیز صواب
حاصل خواهد شد فرمود رحمت خدا بر اعتقاد تو باد من
ترا امتحان میکردم حالا هرچه تو میفرمایم بر تو [illegible]
برهمان عمل خواهی بود و مقصود بظهور خواهد پیوست نارد
فرمود بالفعل تو پسری بجانب متهراجی رفته بطرف شمال
در کنار جمنا جی نشسته بر نخ سری [illegible] کید [illegible]
شده و خیال او را در دل داشته افسون یعنی منتر
که ارشاد میکنم آنرا بصدق دل از هر جانب چشم پوشیده
میخوانده باش تعاین که زود بمنزل مقصود خواهی رسید
چون مکان متهراجی برنگ جنت است شری کرشن جی
مدام و همواره دراینجا مقام دارند و هر روز بوقت صبح و
شام و دوپهر روز سه مرتبه در آب جمنا جی غسل کرده
جمع آلایش دنیا از وجود تو برطرف خواهد شد بر نخ سری کرشن جی
که بلباس پادشاهانه و رخت فاخره بلباس زرنگار مرصع
آراسته بکمال حسن و خوبی در دل نقش بسته این منتر
دوازده حرفی که نارد منیر بدروا ارشاد فرموده [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اوم بمو نگوتی واسدیوای نما تسبیح یعنی مالا دمبدم بخوان
تا وقتیکه حق پاک دیدار شما بشکل تشنه صورت و بروی نور
نظر آید و تا بعنایت خاص خود مشرف و محفوظ گرداند
و نیز واصل حق پاک میشوی ۞ ۞ ۞ تمام شد ادیای هشتم
ادیای نهم مشتمل بر رفتن نارد در پیش بیدرو و ملت یافتن وی
عابد شیرین منطق عارف بر حق سوت پوراتک میگوید
نارد منیشر بدرو فرموده اول طعام خوردن بگذار و آب
بخور و در عبادت حق چنانچه گفتم مشغول باش در وار
عنایت و مهربانی نارد منیشر خرسند شد عرض کرد که
بر من غریب نوازی فرمودند راه آسان نمودید من
میدانستم حق پاک در شهری و در موضع خواهد بود و در الحال
از کوشش و سعی خواهم یافت حالا شناخته ممکن نیست را
که در هر جا و هر مکان محیط و پوشیده است و لامکان است
و در دل متمکن فرمود بطریقی که ارشاد فرمودند همان قسم
بجا می آرم نارد منیشر ازانجا متوجه شدند و در رخصت
یافتن سخن متر روانه شده راجه نارد منیشر پیش راجه
اوتان پاد آمده راجه را با زن خود در گریه دید و مضطرب دید
و پرسید چرا اینچنان متفکر مینماید اینهمه بیقراری و اضطراب
از چه سبب است راجه اظهار نمود در وقت نخیاله و پیدان از ناهرا
گفتن ما فرزند ما دل کم ما در بیابان رفته و راه صحرا گرفته برای عبادت
در یوقت بدر گشته عبادت حق پاک بسیار مشکل است
بغیر از عنایت و مهربانی مثل شما بزرگواری و توجه باطن و
رهنمایی شما عبادت حق سبحانه میسر میشود نمیدانم احوال
او چه خواهد بود چه خواهد شد با زن کلان خود عتاب میکرد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و پسر ما را از ماجرا آگاهی نارد و منیشر فرمودند ای راجه دواز
پسر شما با من در راه ملاقات کرد و هر چند نصیحت کردم همراه
من بیا تا ترا پیش پدر برم هر چه مطلب تو باشد سرانجام کرده
میدهم که پدر و مادر شما را بدا شد هر چه با نها میگویم بنوید
او هرگز قبول نکرد گفت من کهتری زاده ام آنچه با دل خود
قرار کردم تا با نجا نرسانم از قول خود و از عبادت باز
باز نگردم چون دیدم بر حرف خود مستقل است با نفر ونر
افسونی یعنی منتر ارشاد کردم آنچه لوازمه تپ بود همه را
تلقین نمودم او در منتر رفته است بفضل الهی و راندک
مدت به تقویت عبادت بمنزل مقصود خواهد رسید
همچو بزرگ خواهد شد که انا ماوه اجداد او هیچ کس نرسیده
تا قیامت از یاد خود تغیر تبدیل نخواهد یافت نارد منیشر این
قصه موده بجنت تشریف فرمودند القصه دهرو از نارد
ارشاد یافته و در منزل و مکان منتر اجی رسید در کنار جمنا
بعبادت حق پاک بدستوریکه نارد منیشر ارشاد کرده بود
و تپسیا مشغول شد چنانچه یک یک روز طعام صبح
سه روز فاقه میکرد تا یکماه همچنان کرد من بعد میوه بیابان
و جنگل خوردن گرفت بعد از آن برگ درختان تناول مینمود
تا سه ماه این قسم اوقات خود را بفراغ خاطر گذرانید ماه
چهارم آب خوردن قرار داد ماه پنجم از آب هم گذشته تناول
باد و هوا شروع کرده در ماه ششم بر انگشت یکپای ایستاده
بعبادت حق بر حق اشتغال نمود و خود را فراموش کرده و منافذ
باد را بتصور علی حق شد هوا و باد جاری را در وجود خود
کشیده و بند ساخت القدر در ستم عبادت حق پاک

هوا

خود را محو ساخت بحیثیتی که از وجود خود خبر نداشت تمام شد ادهیای ششم

ادهیای هفتم مشتمل بر درشن دادن حق تعالی در روپ [illegible] شدن [illegible]

عابد برگزیده وششت نورانگ میگوید چون درو باد و هوا را
در وجود خود حبس نموده بعبادت حق تعالی مشغول شد و
خلق تنگ آمدند و دیوتاها در تعجب شدند باد و هوا را
کدام عابد بند ساخته و در ضبط خود کشیده و موجب چه باشد
و سبب چیست هاتف غیب آواز داد در عبادت
میکند باد و هوا در خود کشیده است از استماع الهام غیب
جمع دیوتاها بجناب حق تعالی التماس نموده اظهار کردند که
حکم ربانی نازل شده بموجب عرض شما او را بدیدار حق
مشرف سازیم و باد و هوا از قید رهایی بخشیم چنانکه
در همان ساعت برنگ پادشاه نارد منیشر بدرو ظاهر شده
نموده بودند همان صورت و همان روش لباس [illegible]
در [illegible] برگرد سوارش درآمد [illegible]
ماند در واقعه محو و حیران بود اصلا خبر نداشت سری
نرائن و مان خود از دل او کشیده در روی چشم وا کرده
چنانکه تصور در دل نقش بسته بود معاینه نمود گرد دیگر و
او قدم از سر ساخته گردیدن گرفت کورنشات وافره
بجا آورد تعریف و توصیف او بخاطر بیان نمود یعنی تو را
کرده سجدات و شکر بجا آورد باز بخاطر آورد که ای
سری بر همچو توصیف او نمیتواند کرد و من تا این
کی و قصور عقل چطور توانم گفت همان قسم متحیر ماند
بجمال با کمال سری [illegible] سیر میدید پس سری [illegible]
انگشت مرحمت و مکرمت دست خود بر سینه درو

نهادند چون درویشان سعادت بقوت گفتار
باو کنانده بعنایت خاص الخاص استقامت وجود
و قوت گفتار پیدا شد تعریف ایشان گفتن گرفتند
ای حق پاک خارج الادراک و توصیف شما برهما چو
باوجود چهار زبان بیان نمی تواند کرد و شما از اوصاف
بید و پوران و غیره مبرا و منزه اید چه جای من همدان
که از یک زبان شمه از تعریف و توصیف ادا توانم
کرد از عهده توصیف بی پایان شما بر نمی توانم آمد و در
اول و اوسط و آخر ذات پاک شما بود و هست خواهد بود
و خلقت بهم رسانیدن و پرورش آن کردن و نابود
ساختن عالمیان وابسته باختیار شماست زمین را آسمان
توانید کرد و آسمان را زمین خواهید ساخت هر کرا در بندگی
خود بلند کنید خلیفه طالب علم و زمین و زمان خواهید کرد
و مطلب و مطلوبه خود خواهد رسید و در آخر خود را به نجات
خواهید رسانید من از پدر و مادر رنجیده بطلب در پناه شما
آمده بودم مرا فضل فرموده درشن دادند زهی طالع
که بدعا و مطلب عبادت شما میکنند در یافت کنند و
بیچون شما نمیتوان کرد تا شما فضل و کرامت نفرمایید
حق تعالی یعنی شری بهگوان و از همه وصف و ثنای
درو خوشنود شده فرمودند ای درو هر چه بخواه در وقت
اینکه درشن شما میسر شد دیگر به ازین کدام مطلب باقی
ماند که بخواهم میخواهم محبت شما همیشه در دل من باشد
از شر بسیار رنج فرمودند برای خواهش سلطنت
عبادت ما آوردی ایعقد زند و صالح بکار بردی

حالا بوطن قدم خود برو تا سی و شش هزار سال سلطنت
حسب المدعا خود کن و کامروائی را بجا آر انها که ترا ناهنر گفته
بودند بحضور انها پادشاه وقت شو او هم پسر مادر کلان نور روی
بسکار خواهد رفت او را یک دیو بصورت خرس خواهد کشت
مادرش نیز از اعمال ناشایسته در آتش خواهد سوخت پدر ترا
بتو سلطنت داده در صحرا بعبادت حق مشغول خواهد شد
بعد انقضای سلطنت که وجود خود هی گذاشت ترا یک مقام
از همه نوک بالای انجم در ان مقام همواره و مدام با منیت کام
متنعم و مدام خواهی ماند و نام این مقام در مهتر ابکلی رحمتنا ها
در و اهکن شهرت خواهد یافت گرد اگرد تو آفتاب و مهتاب
و جمع ستارگان خواهند گردید بعد از مهاپرلی ترا نجات یعنی
مکت خواهم بخشید سوت پورانک میگوید چون باری تعالی
این نوع کرامت بدرو نموده بهمان و نموده بجنت تشریف
فرمودند و درو نیز بوطن خود روانه گردید با قوای خود راضی
شد اما بخاطر درو افسوس ماند من وقت خاص گذاشته
ناحق سلطنت قبول کردم تا سی و شش هزار سال خود را
از عبادت حق پاک باز داشتم خوب هر چه گذشت حالا
هر چه شنیدم بجا باید آورد کام اندها یعنی ادهیای ناتم مشتمل بر دن بدرو و
عابد خاص با اخلاص سوت پورانک میگوید که چون عابدان
بحکم باری تعالی درو بوطن مالوفه خود باز آمد بیرون شهر یک
باغی فرود آمده در انجا نشست باغبانان از آمدن درو به پدرش
خبر رسانیدند فرزند خورد شما که از غصه پدر رفته بود از الطرف
آمده در باغ فلان شخص نشسته بود در راه از نیکو صورت در
تعجب شد و اعتبار نکرد در همان اندیشه بود تا تو منتر

نزدیک راجه رسید و پیش او تشریف آورده و اظهار
نمود ای راجه در فرزند دیدار حق تعالی دیده بمطلب خود رسیده
مقصد خود را بحصول انجامیده در باغ فلان شخص فرود
فرود آمده است برخیزید که با عزاز تمام او را در شهر بیارید
راجه از فرمودن نارد منیشر یقین حاصل نموده در همان
ساعت بجز رسندی و خورمی تمام با خیل و خدم و
حشم و با استقبال در فرزند رفت او هم پسر زن کلان
و مادر پیش سوار شده با جاه جلال و با شوکت و حشمت
کمال نزد فرزند آمدند و مردم شهر بدیدن او در باغ مذکور
رسیده در فرزند گویان پوشیده و موی سر خاک آلوده
دراز روز دیده گشته برخاسته بقدم بوس مشرف گردید
در پای راجه افتاد و راجه او را برداشته بخوشحالی تمام پسر را
در بغل گرفت و سر و روی آنها بوسیدن گرفت
من بعد پیش مادر کلان که تا شهر نگاهته بودند و رفت با او
او را انجا آورده گفت که بگفته شما کامیاب دولت
دو جهانی شدم با مادر حقیقی نیز ملاقات کرده آنچه بود
فرزندی است بعد رسانیده بعد دریافت مواصلت
همدیگر راجه در و را بلباس فاخره و زر و زیور آراسته تاج
مرصع بر سر داشته بر فیل سوار کرده بدولتخانه خود رسیدند
بکار سلطنت و امور حکومت ممتاز فرماید میگویند
روزی راجه را بخاطر شریف رسید حالا وقت برای
بهر آنست در بیابان رفته عبادت حق تعالی بجا می
آرم برای نجات یعنی مکت حاصل کنم حکومت سلطنت
بدر و بعوض نمایم چنانچه با ارکان دولت و اعیان مملکت

مصلحت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مصلحت پرسید ایشان همه ناپسندیدند راجه از روی الطاف
درون را بر تخت نشانیده و استقلال داده خود در بیابان
رفت بعبادت حق پاک مشغول شد درون کاروبار سلطنت
را بدولت خود و با عدل و انصاف صورت سرانجام داده
و بلاد هفت ولایت میکرد احوال عالمیان را پرورش نیک
بر داشت اوتم برادر کلان را نایب خود ساخت او نیز
با اخلاص خدمت برادر میکرد چنانچه در عمل راجه درون خلق
جمعیت تمام بهم رسانیدند از همه جهت بفراغ خاطر در عبادت
حق تعالی و کارهای صواب بوجه احسن صورت یافت
القصه روزی اوتم برادر کلان راجه درون که نایب بود از
راجه رخصت گرفته برای شکار در یک بیابان مست که از
جانوران گزنده پر خوف بود رسید که در آن بیابان محل کبیر راجه
شهر سی متها دلوات نوکران کبیر گفتند در اینجا آمدن شما مناسب نیست
چنانچه با عمله و فعله بجنگ پیوست اوتم را کشتند از این واقعه همراهیان
اوتم به راجه درون خبر دادند و راجه اعتراضی شده با لشکر خود بر سر
عمله و فعله مذکور رسید تلاش(?) آمدند و میگویند و یک لک
و سی هزار کس از عمله کبیر که اچهه گویند به هر ولفنگ [illegible] شاخته
بکشتن داد من بعد مردمان کبیر به کبیر خبر دادند کبیر [illegible]
بر [illegible] رفته اظهار ساخت بر [illegible] سهو من جد راجه درون
شما خود رفته بصلح کار کنید فرزندان خود را مانع شوید یاد دنیا
پیدا نمودن درون مناسب نیست چنانچه سهو من جب اللذم
بر [illegible] از مقام خود رفته نزد راجه درون آمده از جنگ مانع
شد گفت ای راجه درون تو دلیر [illegible] غصه [illegible]
نیست کسی را که غصه در وجود داشته باشد نگوید سادهو [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ام غلط است زیرا که تمام اکنون داخل کرده است که نار
باز سنتوش میگوید ای درو چه شما انصاف هم نکردید
شما یک کس کشته شد و لو عوض او یک لک
کس کشتند و خوب نکردید لاجه درو دست از جنگ
باز سنتوش پدر درو گفت ای عزیز دل رنجه مدار تقدیر چنان
بود سهو من درو و کیر را اشتی کرده واد دتن و شروان گفت
ای درو از من چیزی بخواه درو گفت از شما همان میخواهم
بعد ازین غصه بر من غالب نشود کیر این دعا کرده به
خود رفت درو بموجب امر جد بزرگوار عقد کرت ت و
بندگی بجا آورده بالشکر بدولتخانه تشریف آورد سنتوش
بار رحمت متوجه شد تمام بد اوبار هم **احوال [illegible] مشتمل بر فلان [illegible]**
عابد سخندان نکته سنج سوت پولانک میگوید چون
درو کار و بار سلطنت هم میکرد و عبادت حق پاک هم
چنانچه عادت او بود بجا می آورد با هیچکس کاری بد
و آزار او طور میگذرانید روزی بخاطرش رسید علاقه دنیا
و سلطنت و اولاد و اهل و عیال همه مانند خواب خیال
و این عمر بی رنگ بازی است تا مدت سی و شش هزار
سال حکومت و سلطنت و کامروایی و دولت کردم
کدام کار آخرت سرانجام خود دادم در آینده از بنده چه خواهد
بهتر آنست سلطنت را با ولکل پسر خود مقرر باید کرد خود
به بدرکاشرم رفته بعبادت و بندگی باریتعالی مشغول
باید شد چنانکه از بعضی وکلایان خود مشاورت کرده
سلیقتی نیک وجهت دیده حکومت و سلطنت با ولکل
پسر خود حواله فرموده خود به بدرکاشرم رفته عبادت

باری

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بار تعالی کرد القصه شخصی شکهدیو برای راجه بر بجهت
مبلغ ماید چون بقایای عمر راجه بآخر رسید از عرش برین
ویمان خاص برای او حاضر شده هاتف غیب آواز
داد در رودولوک برای ماندن شما رخصت شده بمقام
خود تشریف ارزانی دارید دهرم گفت هر دو مادر من نیز
همراه من باشند با مکان توانم رفت باز حکم شد هر دو
مادر شما بر ویمان سوار شده پیش از شما بمحل معهود
رسیدند شما هم سوار شوید چنانچه راجه دهرم از استماع
این نوید بغایت خوشحال شده بر ویمان سوار شد
بدرودلوک تشریف فرمود عابد برگزیده نابهمنیشر
بحث مبارکبادی بهمانجا نزول فرمود و گفت ای دهرم
بگو تو را کام یعنی کامیاب شدی گفت بلی از توجه شما
کامیاب شده ام نابهجیو فرمود این فضل و کرم که شامل حال
با تو فرمودند با مجلس نکردند القصه میگویند اوتکل پسر
راجه دهرم سلطنت یافت تا مدت مدید پادشاهی
باصواب و انصاف نموده رعیه خلق الله را با امن و امان
رضامند و خوشنود گردانید روزی بخاطرش در گذشت
هیچکاری از ما سرانجام نیافت و کمی باید در کار نصرت بکار
خواهد آمد بزرگان ما را که اهل جنت شدند من هم کاری
میکنم موجب نجات من باشد این معنی را با ارکان دولت
درمیان آورده در پیش آنها اظهار ساخت چنانچه هیچکس
باو مصلحت نداده آخر الامر اوتکل راجه دیده و دانسته
خود را دیوانه قرار داده تا بحدیکه دیوانگی او بر همه محقق
گردید وزرایان سلطنت به متنفر برادر اوتکل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مقرر کرده وکار وبار جاری شد راجه او لکل از آنجا برای
تحت عبادت در صحرا رفت بکار آخرت پرداخت

ادیای دهم مشتمل حقیقت راجه پاین که از گوهر بهنه نام او

عابد پاک طینت وحمیده سیرت سوت بود آنکه
میگویند اولاد راجه مذکور در ششری مهابا گوت مفصل
مذکور است میگویند از اولاد راجه مذکور که انگ نام
راجه شد اما فرزندی نداشت بواسطه فرزند به همه
وعابدان ملتجی شده التماس نمود ما را واقع به سند
اسباب جگ شروع کردند چون جگ با نصرام رسید
بخانه راجه فرزند تولد شد پاین نام او گفته است لیکن
بخایت بد نهاد و بد خصلت و مردم آزار و ظالم پدید آمد و
راجه از منجمان وستاره شناسان وغیره استفسار کرد واز
ایشان پرسید در قبیله ما اجیان فرزندی بدخوی وسفیه
رهی نافرمان بردار تولد شد از چه سبب است چه
صورت دارد آخر الامر قرار یافت مادر این پسر از
اندوست فرشته مرگ است او را عزرایل میگویند و
آنچه معلوم است همیشه بر خصلت مادر مانده است چنانچه
همیشه آن پسر راجه شکار میکرد و جانوران میکشت و
اگر وقت طفلان را همراه گرفته بغسل میرفت وطفلان را
در آب غوطه میداد و غرق میکرد واینها اکثر مردم دریا
میشت والکد میکشت یعنی مردم در پیش راجه آمده فریاد
میکردند واستغاثه مینمودند راجه پیوسته پسر را عقاب
افعال ناشایان ملامت میشد و زجر و ملامت میکرد اما فایده
نداشت وسهوی میکرد یک روز راجه انگ از جمله

ناپسند بد پسر برآشفت در نصف شب راه بیابان گرفته
هر چه و بلا بصحرا آورنه آنچنان رفت باز هیچکس او را در جهان
نیافت من بعد ضبط و ربط راجه از ممالک کشور از دست
افتاد و نظم و نسق برهم خورد و فتنه و فساد از هر جانب
سر بر داشت و ارکان دولت و اعیان سلطنت لاعلاج
ملک را براجه پانن دادند چون راجه پانن بر تخت حکومت
نشسته فتنه و فساد ملک برطرف شد راجهها قبل
ازین سرکشی نموده بودند در اطاعت و متابعت در آوردند
از راه پایی چند روز در از کلکمت او آمدند راجه پانن
فرمود راجهها شما اگر متابعت قبول دارید آنچه
بر شما حکم کنم بجا آورید راجهها قبول کردند راجه فرمود
هیچکس در عهد ما از قسم جنگ و خیرات و عبادات
حق پاک نکند و برهمنان که عابدان اجازت داده
شما عبادت بار تعالی و رسمیات دیگر که لوازمه عابدانست
زنهار نمایید روزی عابدان با خود اتفاق کرده نزد یکدیگر
مشوره نمودند راجه خلاف حکم بید و پوران میفرمایند
ایمعنی با شما موافقت ندارد و یک تن از ما در پیش راجه
رفته اظهار مینماییم و بیان میکنیم اگر معقول شود بهتر والا
فکر دیگر باید کرد و عابدان در همین صورت یکجا شده و
در پیش راجه پانن آمدند و التماس نمودند راجه گفت
در بید و پوران فرموده اند پادشاه وقت نایب حق است
هرچه حکم کند باید کرد و اطاعت و امر او در کار است و
بشما هرچه میفرمایم بر آن عمل نمایید و من بعد ابهید و لوجه
در میان شما نرسید از استماع این ذکر از آنجا برخاسته بمنزل

خوکه آمدند و مصلحت کردند این راجه مذکور را کوته اندیش
را بر طرف باید کرد چنانچه هر عابد در باره راجه دعائی بد
کرده بعز اجابت مقرون شد و بفرمان حق تعالی ودیعت
حیات سپرد مادر راجه بین از همین معنی آگهی یافته از دغا
بر عابدان و برهمنان راجه یافت فرمود راجه بین را
در آتش بسوزانند این عابدان او را کشتند باز که
خواهند ساخت راجه مذکور چون فرزندی نداشت برای
حاکم امور سلطنت برهم شده عابدان قرار کردند
مرده او را زنده کردن حسب ما هیچ ناحق شناسی را خوب
مناسب نیست از وجود این راجه بزور افسون یعنی
منتر فرزندی پیدا کنم عابدان این معنی را قبول کردند اول
ساق بین از پای کاویدند از آن ساق یک مردی
کوتاه قد و سیه فام و لیت گردن و زشت روی
و بدخوی و حقیر اندام و تنگ چشم و بدکردار پیدا شد
عابدان از شکل و شباهت او قیاس کردند این چنین
شخص قابل سلطنت و امور حکومت نیست او
را موسوم ساختند سردار مهلان که او از آنجا در ملک مهلان
رفت باز عابدان بازوی راست او کاویدند از آنجا
شخصی بغایت شکیل و دراز دست و کشاده پیشانی
و فراخ چشم و نیک صورت بظهور آمد عابدان نام
او را پرتهه نهادند بر سر تخت سلطنت نشانیدند تا آن صورت
کنندا ساختند چون آن شخص تناسخ حق و الخورت
او تار رحمانی بود عابدان ممنون شدند به گمان گفتند فرستادند
بر این تخت راجه بین حق ناشناس نشسته بود لالوائی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

زینت یک تخت دیگر از مرصع و آلات تیار نموده با لوازمه
دیگر که شایان و شایسته و پادشاهی پادشاهان است
بیاورند چنانچه کبیر تخت دیگر با لوازمه سلطنت که
لایق بزرگواران است آوردن دیوتا برای راجه
چهتری فرستاده داد تو گیان جوتی یعنی باذرن او
همان قسم هر یکی از دیوتاها تحفه‌ها داده‌اند عابدان راجه
برهمنها را بر آن تخت مسلم فرمودند و عابدان و بادفروشان
دعاها و مبارکباد بر زبان آورده از حد گذرانیدند
راجه گفت ای بادفروشان هنوز کاری نکرده‌ام قابل
مدح و توصیف و تعریف باشیم در کسیکه وصف نه‌بسته‌ها
باشند او را ستایش کردن در معنی خنده نمودن است
هر که از شنیدن این مدح خوشحال شود او کم عقل است
هرگاه من کاری میکنم لایق ستایش باشد مرا خواهند
ستود حالا خاموش باشید همه مردم از شنیدن این
حرف براجه آفرین کردند باز راجه گفت که قابل مدح
و ثنا ذات شری بهگوان است تا آدمی را قابل هر گونه
افعال نیک ساخته و بلا از آدمی چه میشود سزاوار
مدح رزاق مطلق است بادفروشان عرض کردند که
ای راجه شما اوتار این هستید تعریف شما لطف او
شما جمع کارها خواهید کرد هیچ راجه نکرده باشد ما زبان هم
خود را از گفتهای بیهوده سابقه توصیف شما پاک میسازیم
راجه هر کدام را القدر حالت مراتب سرافرازی فرمودند
مدت متمادی کار فرمایی و کار روایی میکردند تا گاه
از قضای ربانی در ملک راجه قحط سالی رو داد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وزمین تخم غله را در خود فرو برده خلق الله براجه التماس
کردند از شومی راجه باین درین شهر باران نمی بارد و
تخم غله بر زمین نمی روید و درختان ثمره بار نمی آرند
از طفیل شما ترقد بکار آمده امثال زند کانی بسیار مشکل
راجه برنهه از استماع گفتگوی مردم و از صورت روداد
در غضب شد تیر و کمان خود در دست گرفته میخواست
زمین را زیر و زبر کند ناگاه زمین بصورت ماده گاو در
پیش راجه خود را حاضر ساخته از پیش راجه میگریخت و
زمین هر جا که میرفت راجه دنبال او میرفت تا آنکه
در هیچ جا پناه نیافته برگشته ایستاد بخدمت راجه بیان
کرد من برنگ ماده گاو ز منم کشتن ماده گاو بسیار
مشکل است و عذاب و ناصواب کلی است و
مار کشته عالم و عالمیان را کدام جا جای خواهید داد و
راجه گفت از کسیکه عالم آزار باشد کشتن او جایز است
ماده گاو گفت مارا شیخ حق یعنی وراه اوتار گرفته
از زیر آب بر دندان آورده برناخه ولو را کشته
مخلوقات را بر من جا داد اگر مرا معدوم میکنید و
میکشید مخلوقات را کجا نگاه خواهید داشت راجه گفت
من میتوانم بقوت عبادت مخلوقات را بالای
آب نگهداشت تا بتو محتاج نباشیم زمین دید انهم و
صاحب قوت و عبادت است تن نزنهار در داد و
گفت ای شهریار لعل تو او تا ر نزا این هستی هر چه مکوهی
میتوانیکم حالا بشنو من بشومی راجه باین خلقت
را در خود پنهان کرده بودم اکنون اگر میخواهی بهمه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نباتات ظاهر شود و مار بصورت ماده گاو بدوش انچه
در من پنهان است پیدا میشود و کوهای بسیار گران که بر
من افتاده است مرا تنگ کرده جای مزروعات
و بودن مخلوقات کم مانده است مرا هموار کن و
کوهها را دور گردان راجه حرف او را پسندیده کوهها را
بگوشه کمان برداشته جانب شمال انداخت زمین
خوشحال شده گفت حالا مارا بدوش پس برهمنان
زمین را بدوشیدند سیر آوردند بعده راجه خود دو
غله برآورد تمام مردم از آن سیر گشتند پس برتهه قلعه
و جای شهر و مواضعات بنا کرده و آباد گردانید این
معامله و مشاهده دیوتاها خوشحال شده بفراغ خاطر طاعت
حق تعالی در رفاهیت خلق الله پرداختند و زمان راجه
هر چه مردم میکاشتند حسب المدعای خاطر خواه سبز
گردیده بر و بار میداد و همه عابدان و دیوتاها و برهمنان
بکار و بار خود اشتغال مینمودند راجه با دل خود قرار داده
یکصد جگ اشمید را خواهم کرد چنانچه بعابدان اظهار همین
نموده در هر جگ اسپ او بسر میداد و لشکر خود همراه میداد تا
کسی نگیرد تمام شد ادهیای دهم

ادهیای یازدهم مشتمل بر گرفتن اسپ جگ اندر راجه

عابد خوشحالی شوت پوران میگوید ستری شکهدیو
براجه پرکشت میفرماید چون راجه برتهه نود و نه اشمید
را باتمام رسانید جگ صدم شروع کرد و اسپ را
بقصد اسمید داد بخاطر راجه اندر رسید اگر این جگ
را هم راجه پرتهه باتمام رسانید تعین که اندر را توقف را
از ما خواهد گرفت ایم پتهه اسپ او باید گرفت بفرزند

نمود امر کرد که اسپ راجه برهته از دست لشکریان او
کشیده بیارید پسر راجه ایندر بلاهته حسب الفرموده پدر
تلاش کرده بود چون لشکر بسیار در عقب اسپ
مذکور است از دست آنها نتوانست آورد و برگشته
باز آمده و پیش پدر اظهار نمود لشکر بسیار در عقب
او بود از دست آنها نتوانستم آورد چون راجه ایندر
دانست راجه برهته بقوت لشکر بسیار دارد و طرح طریقه
باید کرد و حیله باید انگیخت اسپ او بدست
بیاید القصه راجه ایندر خود را بصورت جوگیان ساخته
در نزدیک اسپ رسیده لشکر راجه برهته بخاطر آوردند
این مرد جوگیست برای تماشا آمده باشد راجه ایندر
از انجا اسپ گرفته در اینددره لوک رسانید چون
مردم و لشکر راجه برهته دیدند اسپ غایب شد
در پیش راجه آمدند و اظهار ساختند راجه بعابدان
اسپ را کدام کس برده شما از روی علم ملاحظه فرمایند
خاطر نشان من کنید و عابدان از راه علم دریافته اند
اسپ راجه ایندر برده است زیرای آنکه راجه برهته
اگر این مهته جگ را بانصرام رسانند ایندره لوک از من
خواهد گرفت راجه بجانب عابدان بیان نموده
خواهش ایندره لوک نیست اگر او این ملاحظه بخاطر
رسانیده همان دغدغه دارد من این جگ نخواهم
کرد راجه برهته به پسر خود فرمود نارد رشی عابد همه
راهمراه گرفته پیش راجه ایندر رفته اسپ را از
انشان بیا ورند چون پسر راجه ایندر عابد

کرداد

و رایندر ته بوک رسیدند و دیدند راجه ایندر را اسپ
رامیبر و تیر و کمان را کشیده خواست ایندر را بزند و راجه
ایندر را اسپ را گذاشته بگریخت و پسر راجه برتهه آن اسپ
را از انجا کشیده آورد و پیش پدر خود رسانید ازین
صورت راجه برتهه خوشحال شده فرمود ای عابدان
و برهمنان از توجهه و مهربانی شما نود و نهه جگ بامید
بانصرام رسیدند یکی تهه دیگر هم مصالح جگ صدم که باقی
مانده است در آتشکده جگ بنهند از ند و بید را
نیز بخوانید بید خوانان و برهمنان و عابدان بفرموده
راجه هرچه مصالح بود آنرا هم یکجا نموده در آتشکده جگ
انداختند از قضای الهی یک شخص از آتشکده برآمده
پیدا شده براجه برتهه و مود جگ صدم تو نیز باجابت
مقرون شد حالا چه دیگر اگر بخواهید طلب راجه برتهه
التماس کرد ما را بندگی خود عنایت فرمایید همیشه در
خدمت شما میباشم چیز دیگر نمیخواهم جگ پوریکه فرمود
همچنان خواهد بود لیکن تقصیر ایندر را معاف فرمایید راجه
عرض کرد از حکم شما که لائق و ناگزیر است تقصیر او را
بخشیدم من بعد آن شخص غایب شد و کیفیت
میگویند در عمل راجه برتهه صواب و حق پرستی بمرتبه
کمال بود از قسم جگ و بید خوانی بعمل می آمد تمام شد اودیای نوزدهم

رده

اودیای دوازدهم مشتمل ضیافت کردن برتهه و ود جکل و نارد

عابد نیک روش سوت پورانک میگوید روزی
راجه برتهه بخاطر آورد که جمع راجهای اصناف یکجا
همه را بخانه خود آورده اشند عا منعقد همه حاضر شدند

چنانچه باید و شاید ضیافت شاهانه بسر انجام داد و
بعد فراغ اینها راجه را التماس کرد ای بزرگان ما
یک مقدمه از شما مطلبم اگر قبول فرمائید همه ها
عرض کردند جان و مال ما همه از شماست زیاده ازین
چه خواهد بود بجان منت دارم بشنوید راجه گفت
اسعد میخواهیم تمام خلائق در عمل ما و شما بجز عبادت
و حق پرستی خیر و صواب وغیره بکارهای دیگر نه
پردازند شب و روز بکار خیرات و حق شناسی
اشتغال نمایند و معاملت دینی و دنیوی بخوبی
سرانجام یابد که از عبادت قوم بزرگ قرون ها
واصل حق میشوند و نجات می یابند چنانچه در ملکیکه
مردم رایج باشد صواب آن براجه میرسد دیگر نام
شر سهاریع بهر چهار ورن لازم است بر خلق و عالم
برای هر یک خدا است بخت شر سهاریع معلوم
دارند میخواهند هر که باشد میوه خورده شبر فریح نام
رن بهن بکمال اخلاص میداد و خوبعد و مثل نامد نبوده
و ورند اسن وغیره نام آنها تا قیامت بوسیله عبادت
حق تعیلی و مردم اوصاف حمیده همه وقت و هر جا
بر زبان خواهند آورد و اول صواب خواهند شد و در عهد
راجهای دیگر در مهای انواع رایج بود لیکن دای من
اینست در عهد من همان یعنی ذکر نام شر سهاریع
رواج داشته باشد ایمعنی همه ها قبول نمودند این
خبر بعالم بالا رسید میگویند در مجلس برهما شور و
سنت کمان رسید نشسته بود در آن اثنا بگور راجه

برهه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برهمه در میان آمد ذکر صواب و حق پرستی راجه شنید
و سنت کمار برای دیدن او در همان وقت در هنوک
آمده راجه برهمه اند در وی دیده بعد مبوس او استقبال
نموده باهم دیگر ملاقات کردند راجه شکرانهٔ تشریف آوری
ایشان بر زبان آورده گفت ای عابد پاک نهاد
تشریف آوردن شما طالعمندی ماست امیدوارم
ارشاد فرمایند چنانچه از آمد و رفت عالم فراغت
دست دهد چون سنت کمار این معنی استماع نموده و
از راه مهربانی ارشاد فرمودند ای راجه عمل شما همه مایه
همه مایه نجات شماست که دمبدم عبادت خالق و یاد حق بر
حق میکنید البته موجب نجات شما خواهد بود راجه گفت
من دعا کنید تمام رعایای من در بخت و بخش شری
مهاراج مشغول باشند چنانچه سنت کمار راجه برهمه را
ارشاد فرموده بجنت متوجه شدند و راجه نیز بکار و
بار سلطنت فرمان روایی با صواب و انصاف چند
مشغول شد در خانه راجه مذکور پنج پسر شایسته و نیکو
بودند روزی بخاطر راجه رسید بهتر آنست در وقت
آخر بصحرا رفته بعبادت حق سبحانه تعالی باید پرداخت
سلطنت را بفرزندان باید واگذاشت مذکور این معنی
بوکلای و وزرای سلطنت و مصلحت در میان
آورده همان کرد حکومت و سلطنت را بفرزندان خود
تفویض نماید خود با کوچ خود بصحرا رفت عبادت حق
بر حق بجا آورد چون عمر طبعی بآخر رسید ودیعت حیات
سپرد کوچ راجه نیز خود را با راجه با آتش سوزانید ممالک

زمینه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

محروسه را بعر زندان خود قسمت کرده داده بود که
در لیل و نهار ورد خواندن شری باگوت اشتغال [illegible]
من بعد میگویند از اولاد آنها در خانه چینا پر چتا نام [illegible]
پر چتا آن باشند چند کس از ابدان علیحده و دنیا [illegible]
طبعت و شعور آنها یک دستور و جهو جدا جدا و ده هزار
سال عبادت کردند من بعد شری مها دیو جیو ملاقات
شدند و بدیشان از مشر تو پرسید احوال اینها مشر و چاگیان
فرمایید مشر تو گفت اتر اولاد راجه بر هتر پر اچین بر [illegible]
نام و زندگی بود بایشان ده رخها فرمود که شما عبادت
حق پاک بجا آورید بعد آن خلقت پیدا خواهید [illegible]
رخهایی مذکور نزد یک دریای عمان یکجا بے برای
عبادت پسندیده در آنجا یک تالابے از گلهای نیلوفر
آراسته بود بر کنار دریا نیت بخاطر آورد حق پاک [illegible]
عبادت او چگونه باید کرد درین فکر بود شری مها دیو جیو [illegible]
دیوتاها تعریف میکردند گوینده و سرود میخوانند [illegible]
رخهها معاینه کردند نزدیک آمده شری مها دیو جیو فرمود
ای رخهها من مهادیو هستم برای درشن دادن شما [illegible]
آمدم رخهها ازین واقعه خوشحال شده از سعادت [illegible]
مندی خود خورسندی و شادمانی بکار آوردند چنانچه [illegible]
مها دیو افسونی یعنی منترها تعلیم کرده فرمود که بوقت صبح
غسل کرده هر روز میخوانده باشند البته واصل حق خواهند
شوند هر که صد جنم در دریا و درون آب [illegible] خالص [illegible]
[illegible] چهار ورز گفته اند دران [illegible] باشد [illegible]
برهما میشود تا صد جنم برهما شده بعد ازان تا صد جنم [illegible] میشود

بعد آن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بعد آن هر روز بنارا این میدیدهار که ایتقسیم میکند او
و هگر هیچ کردن نیت فارغ میشود و چنانچه رخهاها بموجب
ایشان دستور همها دیو بعبادت حق پاک مشغول شدند و
القصه رخها از برکت خواندن افسون یعنی منتر مذکور
از همه بالا گذشته مدت مدید بعبادت مستغرق بودند
روزی عابد پاک ناردمنیشر در امکان رسیده در
پیش رخها تشریف آوردند رخها تعظیم و تواضع چنانچه
شایان بزرگان است بجا آوردند ناردمنیشر از
ایشان دیر احوال پرسش آمده فرمود کاهی راجه من از حضرت
می ایم شما در جنگ جانداران را بسیار کشته اید انها
راه شما گرفته اید راجه عرض کرد راست میفرمایند بوقع
از عنایات شما فقط نوعی توجه نمایند از این عذاب نجات
رو [illegible] ناردمنیشر فرمود یک حکایت با تو میگویم
بگوش هوش بشنوید و ادراک [illegible] نمایند ایراجه
یک [illegible] نام راجه بود در هر چهار طرف عالم
میگردید و تماشای قدرت الهی میکرد آخر الامر در یک
جای بجانب جنوب آرام گرفت در آنجا یک شهری بعد
بانهه دروازه بخاطر آورد این شهر خوب است یعنی
و جای انسانی چون در آن شهر در آمد یک عورتی خوب رو
و عشوه فروش دید با او گفت تو دختر کیستی و نام تو
او جواب داد من نام پدر و مادر خود نمیدانم نه حرف گفت
اگر شما را بخاطر برسد این شهر خوب است یکجا گذران
میکنیم او همین قبول کرد گفت من یازده کس وکیل نوکر
دارم از هر طرف تمن بز مرسانند همراه من مدام میباشند

بهتر آنست از هر سو خبردار شده بی تکلیف ورزش ...
گذرا هم راجه در محلی که از اسینه گویند خوش کرده‌اند ...
برای خود پسندید آن محل را نه دروازه و ...
از عقل یعنی بد و یازده کس نوکران او هیچ حسن ظاهر
و هیچ حسن باطن و دل پاک همین یازده کس نوکران
او بودند هر حواس مطابق مطلب خود بر طرف میکشیدند
و اعمال خود بکار می آوردند چنانچه بر دو چشم بر دو گوش
وغیره نه دروازه قرار داده‌اند که در وجود انسانی کشیده
هرگاه راجه پرکهن میخواست با آن زن سیر کند چون نام
زن بد یعنی عقل بود عملهای ناپسندیده بکار میبرد و
با عمل بد سر می آورد راجه باتفاق او اختیار میکرد
آن ده کس که نوکر بودند و نوکر یازدهم که دل باشد و
او از بدعملی آن ده کس در تکلیف بود از آن بد ...
مایل بلذات جسمانی مسرور میشد راجه پرکهن از ...
او بغایت بیقرار و بی اختیار میگذرانید تمام شد ...

ادهیای سیزدهم مشتمل بر حقیقت پرکهن یعنی وجود انسانی ...

عابد خوشخوی سوت پوران میگوید راجه پرکهن ...
برای سواری خود یک ارابه تیار کرده یعنی وجود ...
هیچ اسپ که حواس خمسه باشد که آن ارابه را میکشیدند
هرگز مانده نمیشوند هر دو پایه ارابه یک عمل نیک و یکی عمل بد
راجه بران سوار شده و شکار کنان سیر و تماشا مینمود
جا بجا میگشت یعنی بلذات جسمانی مشغول میبود و هرگز
دلش سیر نمیشد و میگفت من اینقدر شکار میکنم و محروم
هیچ گاه گرسنگی از من نمیرود یعنی هر چند ...

فذق

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ذوق وشوق میکنم میدانم خیری نکرده ام آن زن بدعقل
نیز ازین حرکات بسیار دون نمیشد دست از هوا و هوس خود
باز نمیداشت چنانچه بهمان دستور مدت مدید برآمده
از آن زن بدفعل یک هزار یکصد پسر و دختر یعنی عبارت
از خواهشهای رنگارنگ پیدا میشدند چون ایام
پیری در رسید و لشکر پیرانه سالی و هجوم ناتوانی در شهر
وجود نرنجن در آمد گروه همه اعضای وجود و گوش و چشم
وغیره همه کشیدند در شهر راجه نرنجن خرابی رو بداد
یعنی وقت باخر رسید همه اعضای وجود بگسستن در
آمدند راجه ازین خبر هشیار شد و با زن بدفعل گفت
حال چه باید کرد وقت از دست رفت و ایام عیش
و عشرت روگریز نهاد و زن بدفعل گفت به هیچ
روی دهد هنوز راجه نرنجن از آن بدفعل سابقه کاری
نگذاشت از مرگ نمیندیشید تا راجه را ظاهر شد که قلعه شهر
وجود از پای افتد یعنی وجودیکه آراسته بود لاغر گردید و
و استقامت وجود اشتها و هاضمه همه زایل گشت
تقاضای وقت تنگ شد چشم از دیدن و گوش
از شنیدن دست و پای از حرکت باز ماندند نرنجن
درین صورت پر آشفتگی حالت قلعه وجود بحال
نیست درین چمن دشمن جانی یعنی مرگ خرمن وجود
را آتش در داد از هر سو سوختن گرفت و هنوز راجه نرنجن
از زن و فرزندان و تعلقات دل بر نداشته و بر
خاطرش رو بداد و حق را یاد نکرد حالا دولت حیات سپری
چون دل نرنجن با زن بدعقل فریفته بود وفات یافت

اوم

بخانهٔ راجه برتهه متولد شده و چون زن گرفت راجه دکها
دختر را به شکهه دهنه که مرد صالح و پرهیزکار وقت بود دکها
کرد از ان دختر هفت پسر تولد شد یعنی پرستش حق را
که بهه روش گفته اند از انجمله هفت روش صورت
یافت یعنی هفت پسر زاهید یعنی اخلاص با اعتقاد و
پرستش به انجامید وران اثنا دختر راجه برتهه را هفت پسر از
در خلقت مشابه راجه نرجن بود چون دم نزع رسید و
از یاد و ناشیدن مردم دران وقت آنکه تند دیگ او بود را
او را نام حق تعالی یاد میداد و نه با آن وسیله بخاطرش
حق پاک رسید این وجه اگرچه بکارهای ناشایسته
و ناهموار داشت حالا دردم نزع نام حق بگوشش او
رسیده بهتر آنکه مقام دید از خوف او میدیم در همان وقت به
او حاضر شده فرموده من همیشه با تو بودم لیکن گاهی نام
بر زبان نیاوردی مارا خوش وقت بساختی چون آن نزع بود
این حرف از زبان پاک شنیده بخاطر گذرانید من حیف
بر عمر کرده ام که نور پاک باری تعالی که در وجود من بود
نشناختم از همان ذکر او را از ناحق دیدار حق پاک
در دم نزع نجات حاصل شد و نارد منی گفت
که ای راجه پراچین پرستش تو هم منظور بلدا
تعالی مشغول ماندی راجه مذکور اظهار نمود
ای نارد منی من میدانستم نیز زن راجه
خواند هو الحال ما لا یعلم سر نوا نفهمانند نارد منی
فرمود حق تعالی انسان را فاعل مختار حقیقی بوجود
آورده تمام مصالح کار باختیار او سپرده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خود را نیز موجود آورده اگر فاعل مختار حقیقی وجود اوست اما از
اتصال او انسان نیز فاعل مختار است راجه پراچین برهس
ازحکایت اطلاع یافته بعنایت باطن نارد منی ترک سلطنت
کرده در بیابان رفته در عبادت حق پاک مشغول شد چون
ملک راجه مذکور بی مالک گشت و عابدان هم همان ده پسر که
عبادت میکردند در آنجا رفته بایشان فرمودند حالا شما باید
و سلطنت کنید ملک خالی است و فساد روی خواهد داد
ایشان قبول نمیکردند آخر حق تعالی خود تشریف آورده
بایشان فرمود سلطنت بجا می آرید شما را در سلطنت غرور
و کدورت اندیشه و ناحق شناسی دخل نخواهد کرد و اهل جهان خواهند
تمام شد ادهیای بیست و سیوم آغاز اسکند چهارم مشتمل بر حقیقت راجه پرتهه
در کیفیت دیو که او تار بود و جد پرتهه در این اسکند است
راویان اخبار محرمان اسرار و عاقلان حسن گفتار چنین آورده اند
راجه پرتهت از عابد خاص الخاص سری شکدیو پرسید
در چهارم اسکند فرمودند که راجه پرتهه بهت در ایام خورد سالی
از عابد پاک نهاد نارد منی شنیده یافته باز بعد شده و
حکومت و سلطنت اجرا نموده بعد آن در صحرا رفته و عبادت
حق پاک بجا آورده و نجات یافته درین حطور صورت بود
هرگاه شخص عارف شد باز امور سلطنت و فرمانروائی
چرا قبول نموده برای چه باز گذاشت هرگاه در انوار الهی
با پرتو حق یکجا باشد بکار دنیا چگونه رغبت تواند کرد سبب
آنرا واضح نموده بیان فرمایند سری شکدیو میفرمایند که
که حقیقت آن بدین نوع است که راجه پرتهه بهت عارف
کامل بود و معرفت دان و بر حق اما از اعمال سابق ظاهرا

در خاطر میل این امور داشت و در دل او آرزوی حکومت
و فرمانروایی تعلق بسته بود ازین سبب سلطنت باو تفویض
لیکن چندان الفت آن نداشت بعد از مرور باز ترک
عبادت نمود چون در ابتدا نارو میشمر راجه مذکور را اطفال
این مذکور کردند راجه ستهومن هم در انجا بود فرمودند براجه
گفت که حکومت و سلطنت و کامرانی بجا می آورید و زن و
فرزندان حاصل نمائید بر بهپت از بهمین اظهار نمود زن
خواستن و فرزندان و حاصل نمودن خود را در بلا انداختن
است ازین عمل اهل ورع میشود راجه مذکور قبول کرد
ستهومن در بیمان فکر بود عابد مطلق و عارف بحق
پیدا شدند بود برادر تعظیم و تواضع چنانچه رسم بزرگ
زادهای ایشان می باشد بجا آوردند تعریف و توصیف
بتقدیم رسانیده بالا نشانیدند بر بهاجو فرمودند ای راجه
شما زن و فرزندان و حکومت و سلطنت و فرمانروایی
قبول نمیکنند و ذوق آن بخاطر ندارید یعنی خواهش در آن
رضامندی ما و حکم حق تعالی باشد و در سعو آن خدمت دارید
باید شد حکم مهارکه اینست که کهتریان سلطنت بکنند تا که
تصدیعه میکشم خلقت شد امیکم بر انچه عابدان حق را
برخود محنت و تکلیف روا میداشتند اما چون که
مثل اشتر که رسن در بینی کرده هر طرف میخواهند میبرند
جای دم نون مانیست که مکرر در مکرر امر الهی در جناب
صادر شده است بجا می آریم هرچه در عالم بر وقتی
کار می آید همه بحکم حاکم حقیقی است چنانچه گفته اند ٥ در
طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست فقه شما نیز هرچه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و حکم پروردگار در بید و پوران است برای عمل فرموده
بجا آورید اگر آدمی را در خانه فرزند داشته باشد حواس
خمسه را ضبط نماید و دل خود را بچیزهای دیگر بغیر از ذکر و فکر
حق بر حق نکند و هر جا که مقاومت نماید اقامت کند و پیش او
مساوی است اگر خانه و آن دالسته آید در جنگل هم باشد و رحمت
راه ندارد که دشمن قوی در بغل دارد وقتیکه راجه بهرت
از زبان مبارک برهماجیو این سخن استماع یافته للطالع شده
عذر متوالیست آخر و سلطنت بر خود قبول کرده تومن حوش
شد اول پسر مهاراج مشغول داشته ریع میکرد من بعد راجه مذکور
با دختر وشوکرما انکح شد از وی و پسر تولد شدند پسر کلان او پریکرت
نام داشت در عین طفولیت بعبادت مشغول حق اعلی
مشغول گشت ذکر پسر دوم در آینده مذکور خواهد شد راجه
راجه پریهبرت برابه که یک پایه داشت سوار شده بهفت
دیپ که از هفت اقلیم گویند بر آمد از گردیدن پایهای رته او
که هفت مرتبه سیر عالم کرده و هفت سمندر یعنی دریای عمان
بهم رسید اول جنبه دیپ که دریای شور واقع است و وسعت
او یک لک جوجن است که بزبان سنسکرت فرسنگ گویند و
جوجن را چهار کروه قرار داده‌اند و گرداگرد آن بر چهار طرف دریای
شور است دوم پلچهه دیپ که دو لک جوجن است و گرد
آن بر چهار طرف دریای شهد است سوم شالمل دیپ
می نامند چهار لک جوجن وسیع است و گرداگرد آن دریای
سیراب است و چهارم کش دیپ نام دارد و وسعت آن
جوجن مدور است دریای روغن است هم گرداگرد دو
که بشانزده لک جوجن است گرداگرد دریای عطرات

کروه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ششم شاکل دیپ است مقدار سی و شش لک
جوجن است و در گرد او دریای شیر است و هفتم
دیپ واقع وسعت آن شصت و چهار لک
جوجن است که گرد او دریای شیرین است از بهی جعین
کامله آن قادر مطلق که ضعیف قستان بکنهه صنعتش کجا تواند رسید
شرهی شکهد یو میفرماید انیطور سلطنت هفت اقلیم
راجه پرهپت ترک داده و سلطنت هفت کشور را
به فرزندان مسلم ساخته حسب الحکم منیشر ارشاد فرموده بود
در بیابان رفته بعبادت حق پاک پرداخت که خود
بجنت ابجات فداسها نواورا دولت دو جهان حاصل
میشود من بعد سوت پوراک میگوید پادشاهی جهید
پاکن نیدر نام پسر پرهپت قرار یافت القصه اگن
ندر در کوه مندارچل رفت عیش از سلطنت مذکور میا
میکرد روزی به برهمه لوک رفته در مجلس برهما حیور
در رقص و بازی میشد از الجمله یک اچهرچهی که بشوق
تمام رقص میکرد بر اگن نیدر عاشق گشت و دل از دست داد
روز دیگر اچهرچها در مندارچل کوه رسید اگن نیدر را دید
در عبادت حق پاک مشغول است آواز نگونه پایهای او
اگن نیدر چشم پوشیده واکرد از مشاهده آن اچهرچها
اگن نیدر فریفته او شده بجانب او گفت تو کیستی و
از کجا تشریف آوردی او جواب داد از مجلس برهما
در پیش شما آمدم میخواستم که در پرستاری و خدمتگاری
شما مستسم اگن نیدر از اندازه او لعبت ممنون
و منت دار شده با عزاز و اکرام تمام سخن نه در آورده

عاشق

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ادهم نمود

هیبا بار سر مهاست و گوهیا پوران

وعاشق بوصال معشوق پیوست پهلن تا ده هزار سال
حکومت و سلطنت بجا آورده و کامرانی مینمود از آن زن
نه فرزند پیدا شدند بعد ازو راجه رجهپار برهمه بوک کاوای
خود رفتند و اگن نند سلطنت جسته وی بفرزندان
قسمت کرده واد هرست کند باسم وی آباد و الی مشهور را
شهرت زیاده است به بانه تا تهکه حصه رسیده چنانچه
موسی الله به نیت فرزند جگ نموده چون جگ بانصرام
رسید از آتشکده یک شخص پیدا شد برهمنان و دیگر حیوانات
تعریف و توصیف او یعنی تو تا بر زبان آورده التماس
کردند بانه تا تهکه فرزندی ندارد التماس منمایید تا تهکه
یک فرزند داشته باشد و تولد کند و او تاریکیوان شخص
قوم و همسایان خواهد شد چنانچه در خانه بانه تا تهم مذکور
رکهب دیو مسمی به بیست و چهار اوتار یعنی نا تنسخ بوجود آمده
بغایت مقبول و مطبوع بود راجه مذکور را از مشاهده
آن خوشحال و خورسند گردیده بمحبت تمام و بهجت
کلام در پرورش او اشتغال نموده چون کلان شد و قابلیت
بهم رسانید و پدرش مالک ملک گردانید و فرمانروایی
تفویض فرمود خود بجهت عبادت با کوه خود بیدرگام
رفت و در انجا به بندگی وجود گذرانیده نجات یعنی مکت
یافته واصل حق رسید رکهب دیو در ملک پدر فرمانروایی
ملک مذکور بنام شد اود اوال **حقیقت پادشاهی رکهب دیو و شکست برادران اند**
عابد شیرین کلام شعری انشکهدیو برادر راجه بهرت و همه اهدر
از دیدن سلطنت رکهب دیو رشک برده تا یکسال
با برادر نبازید راجه گفت که از هیچ و اینده دیو تا لسیاره العجب

کوه راج
نوبه زاج

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

امثال یاران بهار دیده این صورت ناپسندیده است
چون مثل مشهور است که آدم سخنی را میگویند که مانند
ایند رسخاوت پیشه رشک بردن و حسد بکار آوردن
همعنی است راجه رکهب دیو چون اوتار معنی نیامیخ حق
بود بحکم او هرگاه مزارعان یاران میخواستند بر وقت
میبارید بعد چندگاه راجه رکهب دیو با حی نام عورت
کتخدا شدند از آن نود و نه پسر تولد یافت از آنجمله
کلان راجه برته نام داشت و نود و هشت دیگر را از
جنگ معرفت حق پاک ارشاد فرمودند همان عزم حق
خداشناسی تا رد منشیر به و سند بود ارشاد فرمودند چه
تفصیل آن در انگادشن اسکند مذکور خواهد شد یشف
و یک فرزند پیشه برهمنان در پیش گرفتند من بعد
راجه رکهب دیو به برته وغیره فرزندان خود ارشاد
میکند ای فرزندان هر چه خلقت و عالمیان از انسان
وغیره ملاحظه میکنید وجود فانی دارند و اندات پاک باری
در جمیع جانداران موجود مینماید و باقی است همواره حی
و قیوم است او را پرستش کنند که از عبادت او
موجب نجات یعنی مکت خواهد شد با عابدان او بملاقات
و ملازمت نماید از برکت صحبت ایشان معرفت الهی
بهم رسید و بکارهای صواب فراهمیت خلق الله
پردازند بدین صورت نصیحت فراوان نموده به برته
سلطنت ولایت خود مفوض داشته خود مانند مجنون مست
متوجه شده بسوی بیابان شد از نشیب و فراز زمین
هیچ خبر نداشت کار بجائی رسانید از وجود هم جدا شده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هیچ پروای آب و طعام نبود اگر کسی میخورانید و
میخورد و ستوای حق همه چیز فراموش کرد تا بحدیکه دیوها
پیش آمدند هرچند خود را در خدمت ایشان ظاهر مینمودند
و نام خود میگفتند پنهان محو بود مطلق بجانب ایشان نظر
نمیکرد راجه برته احوال رکهبه دیو دیده خود را هیچ
چیز مثال عبادت و غسل وغیره که از دیوانه عابد الا
رجوع نشده باز داشت مذهب سراوکها گرفت چنانچه
سراوکیان همان مشرب برته را رواج داوند که غسل
نمیکنند و در آتش مرده را نمیسوزانند و چراغ روشن نمیکنند
القصه راجه برته پسر رکهبه دیو بعد پدر به حکومت سلطنت
با عدل و انصاف بجا آورده که فتنه و فساد در خواب
رفته مدت مدید پادشاهی کرد و در خانه او هیچ پسر
تولد شدند و چون بحد بلوغ رسیدند و قابلیت پیدا کردند
راجه برته سلطنت بفرزندان خود تقسیم کرده خود
بعبادت باریتعالی اشتغال نموده بر کنار دریای گندکی
مقاومت فرمود القصه میگویند روزی یک آهوی
ماده از خیل خود جدا افتاده بود برای آب خوردن بر لب
آب گندکی رسیده در میان آنجا بود یک شیر در آنجا
نزدیکی با آواز بلند غریدن گرفت از نهیب غریدن
شیر هراس خورده از آنجا بوحشت بر جست بچه
از شکم او بیرون افتاده آن آهوی ماده از هول شیر
فوت شد و بچه او زنده ماند برته آن آهو بچه را
از روی مهربانی غسل داده بمنزل خود آورده
پرورش نمود روز بروز محبت او افزود تا بحدیکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

الفت تمام از پیشتر هم زیاده شد چنانچه همراه میخورد
و میخوابید یک ساعت از خود جدا نمیکرد
بهمه حال که عبادت حق پاک فراموش کرد روزی ان
بچه آهو تنها بچراگاه رفت باز نیامد برهته در انتظار
او ضعیف و هلاک شد و چون وقت شام رسید
و آفتاب بغروب رفت بچه آهو بجای خود نیامد
و افسوس خوردن گرفت بی اختیار از مقام خود
نشان پای آهوبچه میدید و میگفت زهی طالع زمین
که بچه پای خود بر او نهاده و سعادت مهتاب را به بیند
روی او را دید خاطر می آورد بچه ها ماه را گرفته است
بر آسمان برده همین قسم افسوس میخورد و دست بدندان میگزید
هم در الحال از قضای الهی برهته از فراق آهو جان تسلیم
چون برهته در فکر بچه آهو رحلت حیات سپرد در شکم آهو برون کرد
بطریق آهوبچه صورت گرفت همیشه حسرت تمام میگذرانید چون
مطلق بود از حالت سابق بیاد می آورد روزی فراق
که الفت با او داشت و مردن خود بیاد آمد بر نادانی و
خود را افسوس میخورد باهیچکس از صحبت خود موانست
از آنکه هیچ یکی از نباتات آزاری نرسد گاهی سبزه
نمیخورد و زبان نداشت که احوال ماضی خود را با کسی
میگفت ناگاه بعد از مدتی وجود آهو گذاشته بخانه
برهمن پسر تولد شد برهمن چون بید خوان بود نام
برهته نهاد وقت کلان شد برهته را حقیقت احوال گذشته
بیاد آمد من قبل ازین عابد بودم از تقریب آهوبچه و
آهو گردیدم حالا با هیچ الفت نباید گرفت ازین صورت

برهته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برهته بیگانه طور در خانهٔ خود میگذرانید اوقات خود همه
در ذکر و فکر شیو بسیار صرف میکرد با پدر و مادر هم اصلا
التفات نمی‌نمود پدرش هر چند میخواست که تعلیم نموده بیدخوان
کند در علم اندان رجوع نمیکرد آخر پدرش مدت عمر سپری کرده
در حالت نزع به پسران دیگر گفت من هر چند خواستم
برهته چیزی بخواند اصلا نمیخواند شما پندت خواهید شد جد خواهید
چون وفات یافت برهته آزاد طور اوقات بسر میبرد
و هیچ کس از قبیله و برادران ملاقات نمیکرد و بکار و بار دنیوی
نمی پرداخت تمام مدت ایام **صفت راجه جد برهته با راجه بهلند**
عابد حق شناس و حق قیاس سوت پوران میگوید
هندی شنید برهته به حضرت مینرماید برهته خود را نوعی
خود را قرار داده مانند سنگ شد هر چند برادرانش بخواندن
بید و پوران تعلیم مینمودند اثری نداشت همچنان باطن
در یاد حق پاک مشغول میساخت از وجود مطلق جز بندات
نام او جد برهته اشتهار یافت برادرانش چون دیدند که هیچ
کاری نمی پردازد از دست او کاری نمی آید برای نگهبانی
زراعت برهنه آنجا مقرر کردند جد برهته بر سر زراعت
رفته می نشست اما هیچ کار برداخت نمیکرد هر کس هر چه میفرمود
بجا نمی آورد الا بکار خود مشغول بود روزی راجه بهلان
به نیت و نذر که در خانه من تولد شود با دل خود قرار
داد که یک آدمی به دیوی صاحبه بل میدهم از خواست الهی
در خانه راجه مذکور پسری تولد شد راجه جد برهته را ناگاه
برای بیت دادن بل از شهر راهی کشیده آوردند در مکان
دیوی صاحبه مستعد شده چون برهمنان آن راجه چیزی بخواند

بودند از عذاب کشتن برهمن خبر نداشتند جڈبرتهه را
غسل کرده و حمایل گل در گردن انداخته در پیش راجه آوردند
راجه را شمشیر بدست دادند میخواستند سر او از تن بردارند
دبل و شند ماتا دیوی صورت ایمعنی دیده صورت گرفته
راجه بهلند زاکشت جڈبرتهه را معذرت خواسته شمار از
الکنهایان آزار دادند پس رخصت فرمود شهری شکهند بود
ای راجه حق تعالی خادمان خود را نگهبانی میکند بعد ازان
که برگه خود را مشغول عبادت و ذکر ششرکهاریکهی گردکیت
او را نتواند زد باز شکهند بود فرمود روزی راجه رهوگن برای
ارشاد در پیش کپل دیو بر سنگهاسن سوار شده میرفت
یک کهار سواری مانده شد جڈبرته را آسوده دیدند
عوض کهار در مانده شده بودند و جڈبرتهه را بسواری
در آوردند جڈبرته را هیچ نمیگفت در سواری برای
بجانب زمان نگاه نیک میداشت مبادا جانداران
خورد بره مثل مورچه وغیره زیر پا مالیده شوند و قدم
آهسته میگذاشت اما کهاران دیگر راه نداشت از جهت جڈبرته
را تلفاین میکردند او دم بر نمی آورد برضای حق راضی بود
چون راجه جانب جڈبرته دید گفت ای کهار فربه شنای
شور راه بسیار نیامدی که مانده شدی مگر ترس جان
خود نداری و مردن آرزو میکنی جڈبرته خاموش میبود
باخود میگفت این وجود عنصری را از فعل نیک و بد
خوشحالی و غم میرسد مرا از این هر دو فارغ است
باز راجه پرسید ای کهار مرا جواب نمیدهی در هوقت
جڈبرته خنده گفته ای راجه تو گفتی که بسیار راه نیامدی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

133

که مانده شدی بشنو آدمی چندین در ابدان مختلفه میگردد
چون مانده نشود اینهم کاری که کمتر میکنید که از راون
بماند و خلاص شود بنابر همیشه در آزار است گفتی که
لاغر نیستی و فربه مینمایی بشنو پرم آتما جهان سروپ او نه
فربه میشود نه لاغر این وجود که جد سروپ است یعنی تغیر
ناپایدار است گاهی فربه میشود و گاهی لاغر گاهی صحیح
میباشد و گاهی بیمار هر که خود را باین معنی وجود فانی متعلق ها
دانسته باشد و فریفتگی بهم رسانیده این چیز نابود و فضل شنید
دیگر اینچه گفتی تو مردن آمد و آرزو داری زیستن و مردن نزد
من یکسان است پیش از وقت معهود کسی نخواهد مرد
راجه این سخن ها را شنیده او را رنگ دیگر پدید آمد
و متفق آمده معذرت خواست و گفت من فهمیدم که
شما کیستید از راه مهربانی ارشاد فرمایید که عقوبت آن
بمن نرسد جد بهرته ارشاد کرد که ای راجه آرزوی
مختلفه خود گاهی ویوپا میشود گاهی آدم در وجود آدمی
گاهی شست و گاه کند این نسبت با وجود است و
پرم آتما ازین ها مبرا است بشنو من راجه یک ملک بودم
چون دانستم آخر دنیا و سلطنت پایداری ندارد
از آن ترک دادم و عابد شدم یک آهوبچه الفت داشتم
بعد مرگ وجود آهو گرفتم من بعد بخانه برهمن که پدید جوان
زنار دار بود تولد گرفتم از طفیل عبادت سابق احوال
ماضی بیاد من آمده الحال کار بجایی رسید که عالم پیش
اختیار نیست بهر چه رضای حق پاک است رضا دارم
بهر صورت که میگذرد میگذرانم با هیچ چیز الفت نمیگیرم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخاطر دارم که بخواهم گرفت جدبرتهه باز میگوید ایراجه
عقل نادانی آدمی را تماشا کن هرچند از زن و فرزند اندوه
میکشد سخنهای ناسزا میشنود و دل او کنده نمیشود و
میگوید اینها از من اند اگر بمن نگویند یا که گویند اما اینکس
زن و فرزند همیشه با خود دارند اینها اعمال خجسته اش
را میتند مانند سگی که مالی با خود دارند و در عرض راه و
ونال او میشود و قابو یافته مال او را میبرند هوش و
انبار ما حضری شده است هوز فغش انبار ما ویران و
شده است هرگز نه هوش و زن و در انبار ما است نام
انبار صد ساله کجاست آن شش زن و عبادت از
هواس خسته دل است چون جدبرتهه تفصیل عجز
راجه رگهو کمن باز اشناک و ونده فوت کرده گفت
بهتر از آدمی قاتی نیست در یخال مثال شما کسان که
جنم آدمی از دیوتا هم بهتر است راجه مذکوره وقتی که
اگاهی یافت و مغفرت بسیار نمی را در خواسته
کرد و وداع نموده خود و منزل مقصود متوجه گردید از گروه خود الحال
گشته کام شد او بار سوم **ادهیای چهارم سنبر وقت و کنند**
عابد معرفت قرآن و خوشی یاد سوت پورانک میگو
شنهی شکهدیو براهم پر بخشت منیر ماید ایراجه رگهو کمار
احوال جدبرتهه دیده و دیده حقیقت او شنیده شعید
بعبادت حق پاک مشغول گردید حق پرست شهدهار
راجه پر بخشت از شکهدیو پرسید که دو زمان تمام کمال
چه مقدار شده از روی مهربانی بیان نمایید و بگویید
که چه طول و عرض دارد شری شکهدیو فرمود ایراجه

ہر اجیت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بر تحفت این زمین در وسعت هفت دیپ است
در میان هفت دیپ جنبه دیپ واقع است مقدار او
یک لک یوجن است و زمین دیپ نه طبقه قرار داده
و زمین مدور تمام پنجاه کرور یوجن است از انجمله حصه
چهارم بیابان مهیب است آنرا ظلمات گویند بسیار
تاریک است و در شش حصه هفت دیپ و بیابانی
عمان است راجه پریهه پت هفت دیپ را به هفت پسر
خود قسمت کرده و او خود در بیابان رفته از عبادت حق
نجات یعنی مکت یافته بجنت رفت این جنبه دیپ
در وسعت یک لک یوجن است پسر راجه پریهه پت نه پسر
داشت جنبه دیپ را نه طبقه قرار داده بفرزندان خود
تقسیم فرمود این نه پسر را نه طبقه اینست اول
اندراکهند دوم هرنی کهند سیوم هند انس چهارم کرنالد
پنجم الاوت که در میان او کوه سمیر است و بلندی یک
لک یوجن است پهنا و پس هشت هزار اند مکن بیعو قدرت
بالای او مکان عابد برحق و صانع است قدرت او هنده
پایین و بالا و پاک اعتقاد بر همه چیز مقدار ده یوجن گفته اند
ششم برنارکه کهند هفتم رکهن پورکه کهند هشتم برتهه کهند
نهم بهرسنگ کهند و در کهند بهشت اوتار یعنی تمکنج
بچه کهمچه و راه اوتار نرسنهه و وامن و پرسرام و رام چند و کرشن
بوده مینو حقیقت آن در مهابهارت مذکور است
ادهیای پنجم مشتمل بر جمیعت دیپ ها و کهندها و وسعت کهند
عابد نکهته شنج و سهدان سوت پوراتک میگوید که بر ... کند
اعمال زمین است هر عمل نیک و بد که آدمی بعمل می آرد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نتیجه آن دست بدست می‌آید خصوصاً عبادت حق که
اول نفرموده نتیجه میبخشند باشند که آن طبقه‌های دیگر بدو میگویند
تولد آدمی در بر نهته کهند از کمال عنایات خاص حق تعالی
میشود هرکه خواهش عبادت داشته باشد بعمل آرد و از
نتیجه خاص میرسد هر که درین کهند اوقات خود بلهو لعب دارد
شمرن و جنم مشری از این حیو بکند او مثل کسی است که خود را
بکمال محنت بر سر کوهی بقصد گنجی رساند از آنجا خود را یکدفعه
پایین اندازد و همه تردد خود را ضایع کرده و دست و پای خود
شکسته علاوه بر آن تا پامال گنج میکند در هر جزایر دریای شور که
مشکل دیپ و شاکل دیپ و غیره هستند دیپ های دیگر سات
میکنند جنبه دیپ دیگر و غیره در دریای شور است درخت حاصل
در و بسیار است برای این جنبه دیپ نام نهادند بعد آن
[illegible] دیپ که در میان آن درخت پاره جانگ واقع است آن
دیپ را هفت کهند کرده را هر یک بفرزندان خود تقسیم کرده است
اول امرت کهند دوم رته کهند سوم نام کهند چهارم حرحی کهند
پنجم پرنند کهند ششم سات کهند هفتم عهیل کهند من بعد آن
دیپ که در آن سنبل است در هم هفت کهند است اول
استاس کهند دوم آدکهان کهند سوم سواحن کهند چهارم
نوس کهند پنجم کشد کهند ششم نحرکهه کهند هفتم [illegible]
من بعد کرس دیپ که در آن درخت کرمش است [illegible]
دارد یکی سنکه کهند دوم باسدیو کهند سوم بوگ کهند چهارم
بنوان کهند پنجم اوحر کهند ششم پارنه کهند هفتم [illegible]
من بعد کوکرتهه دیپ که در آنجا کوه کورتهه واقع است
او هم هفت کهند دارد اول [illegible] کهند دوم [illegible]

سوم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سیوم بدهو کهند چهارم سکهه مریب کهند و پنجم سیووامان کهند
ششم منشرح کهند هفتم اوبرا کهند بعد آن شا تمل دیپ که اوکم
هفت کهند دارد یکی پورب کهند دوم سواد نا کهند سیوم
کهند چهارم سواهان کهند پنجم هات کهند ششم خیر کهند هفتم
سنتهو روپ کهند من بعد پشکر دیپ در فیلو قریب است
اما مالک و پسر واسست باسم بهرتش و وهمالک بهر دو قسم تقسیم
کرده بعد آن سمندر شوده زوک واو وی است که یک لک
جوجن زمین طلا دارد من بعد کوه لوکالوک پربت که آفتاب در آن
روشنائی نمیدهد بدان طرف لوکالوک پربت کسی نمیتواند رفت
دیگر میگویند هشت فیل و کهپال از چهار طرف زمین را برقرار
دارند که جنبش نمیتواند کند هر قدر که موازنه زمین است همان
همان قدر لوک که انزا عالم گویند بالای آسمان همان قدر عالم
هم در زیر زمین است میگویند و رشیهی هست چهار تلک از چهار
شخص است اول اینندره پوری دوم ورن پوری سیوم کنیر
پوری و چهارم یمه پوری که گردیدن آفتاب و گردش ستارها
گفته اند از بلندی مقام آفتاب و مهتاب وغیره است از همه
بالا مقام درو که قطب گویند و زیر او کاله چکر میگیرد و هفت
لوک بالای آسمان و هفت لوک در زیر زمین میگویند و
اتل و متل هتل استل پاتال و ماتل و تلاتل همچنان
در میان عالم بسیار گفته اند که هشتند و درازی هر یک ده هزار
جوجن است و در آنجا دیوتاها و داغتن میباشند غنالحه و در یک
لوک بل داننو راجه میباشد در یک لوک سنگه ساهی منزل که
که مقدار آن سه هزار جوجن است ششیته ناگ مارکه هزار سر او
این زمین را مانند تخم خردل میگویند بالای آب افتاده است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سینه ناگ در انجا میباشد و شنکر رشن نام که او را
گفته اند بالای سر سینه ناگ خواب میکند سری سکهدیو
براجه پرتهیت فرموده ادمی وجود پاک حق تعالی است که
حق پاک در وی میباشد آدمی از اعمال نیک در جنت
میرود از اعمال بد در دوزخ میشود یکصد هیت سرگ
گویند بهشت و هشت دوزخ است تفصیل آن در شرح
بلجاهی و موده اند دیگر میگویند بطرف جنوب یعنی
بر دو یک سیندر سجهوپوری است در انجا درمه راجه
اجر اعمال نیک و بد بعد مرگ باو میرسانند نقل
سری سکهدیو براجه پرتهیت فرموده تمام شد

آغاز اسکند ششم متعلق سمهولیت مکت یافتن حقیقت

راویان اخبار ناقلان شیرین گفتار عابدان محرم اسرار
چنان آورده اند راجه پرتهیت بجانب سری سکهدیو
التماس نموده اند که حقیقت چهارده لوک که زبان
ارشاد فرموده اند از شنیدن آن ... دیگر ... اعمال
از چه یکه سمهولیت نجات یعنی مکت ممکن باشد میسر
بشنوم هر کاری و کرداری که از وقوع آن انسان
میشود مطلع میشوم و اگاهی می یابم از لطف و مهربانی
بوفق کرامت بفرمایند از مقدمات احتراز امون و
بعمل بد ورنا بد سام سیدیر اول حقیقت اجامل کهتری در وقت
عابد حقیقت دان و حق اندیش سوت پوراتک میگوید سری
سکهدیو براجه پرتهیت میفرمایند ای مهاراجه بر که در عالم
وجود ذات بنا آقا یافته لکار آخرت نه پرداخت عمر
خراب ساخت و از اعمال نیک و از اعمال بد زایل

الکربد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اگر بعد از اعمال نیک بانه به بد فعل در نیاید و کار صواب
بفعل آورد نجات یعنی مُکت خواهد یافت اگر دیده
و دانسته بد فعلی رغبت نماید مانند آنکه کسی برای دفع
مرض دارو بخورد و پرهیز نکند اگر پرهیز نکند خوردن و ناخوردن
برابر باشد بلکه مرض می افزاید مانند فیل و آب غسل کرده
خاک و خاشاک بر سر خود می اندازد و اگر عبادت حق با یک
مطلب و بی طلب بجا آورد بهتر ازین خیر دیگر نیست که از
از طفیل آن اعمال بد چندین پاپ هم گذشته البته که میوه زود اگر
اندک عبادت هم باعتقاد بوقوع آرد عامل آن اهل نجات
میشود چنانچه در پنیاب یک حکایت بشما میگویم بگوش
هوش استماع نمایی ای راجه پرجنت در شهر قنوج یک
برهمن بود اجامیل نام داشت در روزی برای هیزم به بیابان
رفت در آنجا یک زن بهل شراب خورده بکلولی
همین مذکور رسیده برهمن نیز با او در آویخت چنانچه
آن زن مذکور اهل خانه او شد برهمن اعمال شایسته و
پسندیده خود گذاشته در شراب و کباب اشتغال نمود و
اوقات خود بروزی فرزندی و بد فعل نانهاده بر اخود
قوت لا یموت پیدا میکرد و هم میرسانید و روزگار بسر برد
القضا بخانه او ده پسر تولد یافت خوردترین را نارائن نام کرد
و دلبستگی بسیار با او داشت بدین طریق و همین طور هشتاد و هشت
سال گذشت و ایام موت و صورت مرگ در میان آمده
و موکلان جمه هیبت و محصلان ملک الموت آتش مهیب
پر مهیب با گرزها بر او رسیدند برهمن از دست وحشت آنها رسید
از ترسیدن آنها مهیب خود بپسر خود را که نارائن نام داشت بآواز
بلند بر زبان آورد و موکلان حق پاک یعنی شری بهگوان ورد

در همان وقت حاضر شدند همه دیتان مانع آمدند دست
شدت آنها بر او روا نداشته اند هر چند دیتان گفتند که
ما بحکم یمه راجه برای قبض کردن جان از تن بدعمل
آمده ایم باز پرس اعمال بد و نتیجه دادن تعلق بدرم
ما نا مراد مردم را پیش او میبریم اینمرد در عمر خود هیچ
نکرده است شما که خادمان شری مهادیوجی باشید چه
بر سر این مرد می آیند و مانع میشوند و موکلان حق پاک گفتند
که اینمرد در عین تنزع وقت جان دادن نام نارایین یعنی حق را
بر زبان آورده از جمع علت ... وگی پاک شده چنانکه
در بید و پوران فرموده اند در بنجالت ... در همه راجا

تمام شد ادهیای دوم **بیرون موکلان ویسن اجامیل برهمن را**

عابد حمیده صفات سوت پورانک میگوید سری سکدیو
به راجه پریکهشت میفرماید ای راجه هر که در عالم وجود
یافته اعمال نیک و بد دامن گیر اوست چون در میان
یمه دیتان و موکلان الهی گفتگو در میان آمد از سر دو جانب
برهمن را واگذاشته بودند و موکلان شری مهاراج گفتند کسی که دانسته
و نادانسته در آخر انکار ... بار در وقت آخرت نام حق را
یعنی شری بهگوان یکمرتبه بر زبان آورد آن نام اسم حق
خداوند است هر گز ... ابتر نخواهد بود و مثل گناه کبیر و قتل
برهمن و غیبت مرشد و غیره ان باشند ازین است که نام
نراین این برهمن بر زبان گرفته که نام پسرش باشد از همه
گناهان پاک شده با نام گرفته شری بهگوان بجانب او نگاه کرد مانند
آنکه چند کس نشسته باشند سخنی نام یکی از آنها گیرد البته آنکس بجانب او
نگاهی میکند و بزرگی نام شری مهاراج چنان است دانسته بگوید یا
نادانسته از گناهان پاک میشود مثل آنکه مریضی دوای نافع که
دانسته بخورد یا نادانسته البته اثر میکند چنانچه شرار آتش برای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سوختن انبار هیزم و پنبه کافیست همچنان یک مرتبه نام
شری بهگوان گرفتن برای دفع گناهان چندین جنم
کفایت میکند حکم پاک پروردگار مکرر و مکرر در بن
صورت شرف صدور یافته است چون کمه و پتیان
این حرف شنیدند از سر اجابت در گذشتند موکلان الهی
یعنی شری بهگوان جیو او را بر ویمان سوار کرده بجنت رسانیدند
رسید چون ویشن درمه راجا رفتند و راجا چه نوع
راحت نگونه شد و چگونه بوقوع آمد شری شکهدیو میفرمایند اینها
رفته پیش درمه راجا حقیقت اظهار کردند درمه راجا خاموش
مانده و پتیان را نیز بفهمانید که جماعه بزرگی نام شری مهاراج
کنند آنند و اعتقاد ندارند جز ریاضت برای اینها است
تا اینها را ذوق و شوقی بعبادت بهم رسد و بالا بهتر از نام شری
بهگوان جیو چیزی نیست موکلان گفتند هرگاه بتعجیل جان
باعث برای گرفتن جانداران مینفرستید درمه راجه گفت
شما را برای همین مینفرستیم کسی را که در عمر خود نام شری مهاراج
نگفته باشد او عاصی ترین خلق است مراد کسیکه در پناه شری
مهاراج در آید و گناه هم از وی وقوع نیاید چون موکلان این سخن
شنیدند با خود قرار دادند من بعد پیش ذاکران نام شری
مهاراج نباید رفت ایراجه تاثیر نام شری بهگوان جیو
همچنان است البته نام او هر که در دل دارد بیشک نجات
یعنی مکت یابد شما که شب و روز در نام پاک شری ایشان
اشتغال دارند تمام عمر خصوصا در بن نهفت روز خواب و
خور و رس بگذاشته از هر وجه ترک داده اوصاف حمیده
شری بهگوان جیو بگوش شما میرسد نجات یعنی مکتی شما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در شک و شبهه است و هیچ خوف از تحکک مار و غیره
بخاطر راه ندهید رضای حق پاک یعنی سری بهگوان
همچنان است که در بهشت روز بقضای ربانی تحیت
تشریف خواهید برد و برای شما علامات پادشاهانه و ظروف
خسروانه موجود میشود در زندکانی پادشاه عصر گوری بود یا
گذاشت دنیای ناپایدار اهل جنت خواهید شد و از
آمد و رفت دنیا خلاصی خواهید یافت تمام شد ادهیای سوم

صفت تولد دختر پرچاپت از آن ده فرزند که از ...

عابد و درست کردار سوت پورانک میگوید راجه پرچیت
بخدمت سری شکدیو جیو التماس نمود که شما تمام خلقت انسان
و غیره مجمل فرمودند امید میدارم مفصل بفرمایید سری سکدیو
فرمودند ای راجه پراچین برهی احوال او پیش از این نقل
شده حالا نیز میگویم راجه مذکور با دختر راجه اندراجها کتخدا شد
از وی ده فرزند پیدا شدند و راجه سلطنت گذاشته
خود در بیابان رفته بعبادت حق پاک یعنی سری بهگوان
رفت آن ده فرزند بخاطر آوردند مایان برابر اهل ... و عمل
میشویم از انجا بر آمده بکنار دریای عمان رفته بعبادت سری
بهگوان جیو مشغول شدند و ده هزار سال در ریاضت بودند
چون ملک از وجود راجه خالی ماند بعضی در ملکش تصرف کردند
اکثر ولایت ویران شده در دیگر انجاها درختهای کلان
روییدند و آبادانی کم شد روزی نارد منی پیش الغرض آن
آمده گفت ملک پدر شما خراب شده تمام بیابان و صحرا
گردیده این صورت خوب نیست از شنیدن این حرف اندرون
سوختگی سینه های آنها همچو باد و آتش بر آمده که تمام درختها

سوختند ...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سوخته شدند ماهیتاب آمده به پرجا گفت که ملک پدر
شما تمام سوخته شده و میوند شما محافظت کنید یک
دختری از این دهقان برآید از ابرلی لگاهدارید انها جانب
او نگاه کردند و آن دختر حامله شده از یک چهتری فرزند
نام تولد شد او را فرمود خلقت پیدا کنید و آن را بوجود آورد
ملک ویرانه را آباد سازید فرزند پیدا بات تا تیسی هشت
یعنی خلق محض خواهش دل پیدا کرد چون دید خلقت
افزون نمیشود نمند از جل پربت رفته در گهن ما کش ام
بهره برد و راکاعبادت میکردند یک افسون یعنی
منتر را میخواندند او نیز مشغول شد حق پاک یعنی شری بهگوان
مهربان شده و دیدار خود نمود و دختر مذکور از دیدار او
شری بهگوانجیو خوشوقت گردید تعریف و توصیف یعنی
ستوتی بر زبان آورده شری بهگوان دختر نا شمعه نام
براهمه دختر مرحمت فرمود گفتند از این خلقت بسیار پیدا
خواهد شد چنانچه از وی ده هزار فرزند بوجود آمدند او نیز بفرزندان
حکم کرد که خلقت بهم رسانید آن ده هزار فرزند بطرف غروب
آفتاب یعنی مغرب که بدریای عمان پیوسته است ورانجا
یک بیابان باسم نراین بن بود در آنجا نشسته اند عابد حق
آگاه نارد منیشر آمده با آنها فرمود با آنها فرمود اول شما بجا طمع
بیارید که آفریننده عالم و عالمیان یک شخص است که ورای
ماهیت او نیست در جمع جانداران مخلوط است او را شناسید
چنانچه از تاثیر حکم نارد منیشر آنها معرفت حق پاک را
پیدا نمودند و بعبادت حق برحق یعنی شری بهگوانجیو مشغول
شدند نارد منیشر بجای خود رفت چون مدت مدید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گذشت دهنه پرجاپت دانست آن فرزندان تا حالی
ظاهرا نارد منیشر ملاقات شده باشند که او بصاور
یعنی شری بهگوان حیوه مشغول گردانیده باشند
باز از اندرن هزار فرزند دیگر پیدا کرد و انها هم بنوع ده
عابد شدند و به بیابان رفتند بعبادت بارها
بهگوان حیوورت شدند دهنه بخاطر آورد نارد منیشر اولاد
مارا بدراه میبرد دهنه نارد منیشر را یافت نارد منیشر
پیدا شد دهنه با نارد منیشر گفته ای نارد منیشر ترا مرد
سادو عارف میگویند اما تو شاد و کنیا فی یعنی در
بر هر آدمی سه دین فرض است که او باید اول
حق پاک دوم خدمت آبا و اجداد و سیوم خدمت
عابدان پسران ما ازین هر سه فرض شما فقط شده از
شما آنها را عبادت فرمودید حکم بید نا پیدا میکنید چه
که گرهست آشرم یعنی بودن و تعلق دنیا که زبون است
اگر گرهست باشد دهرم و آداب آنرا چنانچه گفته اند
کند و اصل شری بهگوان میشود چون پسران مرا گرفته بدراه
کرده بنابران بشما دعای بدکنم از دو ساعت زیاده در
قرار نگیرید شری شکدیو براجه پرکهشت میفرماید ای راجه
یعنی نارد علاج بر جو و قبول کرده اگرچه نارد منیشر هم بر دعای
بد قادر بود اما دهنه پرجاپت را بزرگ بهگت دانسته هیچ نگفت
اما اینطور شرط آنکه تا زنده گوید شری باگوت باشد یکجا بماند
سوای این زیاده از دو نیم ساعت نمیتوان ماند باز دهنه از
ملاحظه نارد منیشر که پسران مرا بدراه میکنند شصت دختر
آورد از آنجمله ده دختر به دهرم راجا داده سیزده به کشت

بجلاریم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخشنده مه داد از انها اینقدر اولاد از هر قسم افغان وجهانها
وغیره پیدا شده که بعض آن در شهر کتها پوران بلجایی فرموده
اند دیگر اولاد او بود وستتر نام بعد پشر او را ایندر پروهت خود کرد
تمام شد ادهیای چهارم

ادهیای پنجم مشتمل بر پروهت کردن ایندر بشورد دیا

عابد خجسته خصال سوت پور انک میگوید راجه پریخیت
از شکدیو پرسید ایندر پروهت خود را از بر کرده چرا
بر طرف کرده نسترا را پروهت خود ساخت این را
مفصل بیان فرمایند شری شکدیو گفت ای راجه روزی
آدت ایندر در مجلس حشمت تمام نشسته بود بسیاری
از دیوتاها و رکهیشران و گندهربان در آن بود و قیام داشتند
در آن وقت برهسپت پروهت آمده ایندر تواضع او
نکرده تعظیم او بجا نیاورده برهسپت پروهت بر آشفته و
از مجلس برخاسته در رفت آن وقت ایندر پشیمان شده گفت
بهر سان نشد نمام آورده من بد کرده ام که تعظیم پروهت خود
ننمودم بزرگی از توجه ایشان است و ناراضی شدن ایشان
موجب زوال ایشان است بهتر آنست عذر خواهی
بکنم پس بخانه برهسپت آمد برهسپت را در آنجا نیافت
و دیوان و دیوتاها و دیتان اعلمی شده بر دیوتاها غصه شده
بجنگ پیوست از دیوتاها سلطنت گرفتند از این جهت
دیوتاها پیش برهماجیو رفتند و فریاد برآوردند استغاثه کردند
برهماجیو بجانب ایشان فرمودند که شما بسیار بد کردید که برهسپت
پروهت را ناراضی گردید حالا علاج این است که
پروهت خود را مقرر بکنید که مرد مرتاض و عارف است
آن وقت ایندر از گفته برهماجیو در پیش بشورو پ

آخر ۶ ابن

بسر ارفته کورت بجا آورد بشوروپ از ارایان
پرسید لشریف آوردن شما راجه سبب است آورن اند
اظهار نمود بر هما چوهارا فرستاده است شما تو جهه
فرموده پروهت ما را فرستید از طفیل شما سلطنت ما را
که دیوان برده اند باز بدست ما بیاید بسیار گفت
در پروهت شدن قوت عبادت کم میشود اما چون
التجا و مبالغه بسیار میکنید قبول کردم پس بزور عبادت
و تاثیر افسون یعنی منتر دیو از دیوان حصه باز سلطنت
به اورت ایندر داد راجه پریکهت پرسید باز چگونه
سبب و توجه بسوروپ چقسم ایندر را فتح یافت و
مفصل بیان کنید سکهدیو گفت بسوروپ تا راین کچ
باید راجه تعلیم داد مصروف آن اینست هر عضوی
از عضوها بنا می از نامهای نارایین محافظت میکنند و
به برکت آن همه عضوها از همه آسیب ها محفوظ میمانند که
معنی زره است ایندر راجه آن کچ را خوانده بر عضو
خود دمید رفته با دیتان جنگ کرده فتح یافت و
سلطنت برگشت روزی اورت ایندر بسوروپ
پروهت خود را گفته که یک جگ شروع باید کرد و
بسوروپ بموجب امر جگ را شروع کرده و دیوان اند
بسوروپ را گفته که مادر شما از قبیلهٔ ما است باین
سبب یک حصه از جگ بمن هم بدهید بسوروپ قبول نموده نام شد
اویار هم

کشتن ایندر بسوروپ را و کشتن و آمدن بتر اسر جگ

عابد برفن شرین سخن سوت بونک میگوید که
بسوروپ در نامهای انکه تمام دیوتاها اهوت میداد

نامهای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یک حصه جگ آهسته بدیوان هم داد اینده زارین
صورت بر آشفت بشوروپ را ور همانجا گشت
تا یکسال برای رفع عذاب خیرات بسیاری کرده
پوزش چون کرد آن گناه قتل برهمن که گناه کبیر است
از چهار قسمت داد یک حصه عذاب کشتن برهمن
که آنرا برهمه هتیا گویند بزمین داده اند که در زمین شوره
خاک شده هرچه تخم غله در زمین شوره میکارند و میبویند
سبز نمیشود و یک حصه بدرختها داده که صمغ از انجا
پیدا میشود و یک حصه بعورات که در هر ماه حایض میگردند
یک حصه باب که ازین صورت رنگ می شود آنرا
تا مه غوک گویند چون ایمعنی به اندر رسید بشوروپ
از کشتن او ظاهر گردید بر آشفت یک لخت موی
از سر خود کشیده بر زمین زد که از ان یک دیت قوی
هیکل و بتر از سر پیدا شده به اندر رسید بشوروپ التماس کرد
ما را هم چنین ما پسر اندر گرد اینده را بزنید پیش از انکه در بند
شد در اینده ره نوک رسید خواست که اینده را بخیت و
نابود گرداند و او را نجوید چنانچه تمام اینده ره پوری از مهابت
دیو بر پشت بلرزید و آمد اینده را سلاح خود بکار برده
بر همه تهابر وحواله کرد او همه را فرو برد اینده از انجا گریخته
در پناه حق پاک یعنی شری بهگوان رفت و از انجا
امان خواست او در گاه پاک شری بهگوان الهام عنایت
در رسید که کشتن این دیو بسیار دشوار است مگر این
شخص سوای یک وجه نیست این تیجه عذاب
کشتن برهمن که آنرا برهمه هتیا گویند هست اگر و محبح عابد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

استخوان را بدید انرا و استخوان اسلحه بیار میدارد
این بلا دفع خواهد شد از استماع این سرگذشت اندر با بود
دریشی دفع جابد که بیان نمودند رفت بکمال عجز و
زاری التماس نمودند بشما بگه ایی آمدیم از شما
استخوان میخواهیم رکهیشر گفت ای اندر عالم عیش
حقه زر عزیز است تو از خود قیاس بکن اگر اندک ازری
بشما میرسد بعد از عاجز میشوی همان نوع از وجود خود
دیگران قیاس کن مردم نزار بد رفع و حیله بسر ساینده
در فربه خانه بدن میکوشند این خطر تکلیف است
که من میکنی او قبول امیغنی کرد اندر گفت من حسب
الامر کیسکه مکان او در سرگه است بخدمت شما آمدم
و در خدمت رسیدم رکهیشر گفت اگرچه اینان عوض
زر آن داده است اما اگرچه بشری زر این عوض ندات
آمده تکلیف میکنند نمیتوان قبول کرد نام شداده کی است

بردن اینددر استخوان دفع علاج سکوت بعد از آنکه میگوید

چون اندر عاجزی بسیار نمود چون ازینجا بدیگری امر
کار خود مند است لا علاج نزدیک مکان دفع جابد
نشست در همانجا ماندن خود قرار داد باز رکهیشر گفت
اگرچه شمارا است میگوئید اما وجود عارفان و رکهیشران
محض برای خیر است اگر کار دیگری نباید و دریغ
میکنند ازند مثل انکه وجه فضی که شخص حق به برنده صیان مبداء
و مانع نمی آید چون اندر این سخن گفته بحکم حق پاک
یعنی بشری بهگوان دفع عابد زادن استخوان خود
قبول نمود از سبب آنکه فانی است چه بهتر که بکار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پس بباید القصه ریشی عابد قبل ازین قرار کرده بود
که تمامی تیرهای رستم بن زال را بغسل ناپدید نماید ریشی گفت خوش
بر چه شما فرموده‌اند حکم شری بهگوان هم برین است
من بر خود پسندیده ام اول تیرها را غسل کرده بیایم بعده
استخوان بشو میبرم اینه ریشی دیوتاها التماس کردند که
اینقدر وقت فرصت گذاشت عالم زیر و زبر خواهد شد
ریشی عابد گفت تمامی دیوتاها که در حکم شما هستند و متابعت
شما دارند به کدامی را امر فرمایند در تیرته رفته ریگی
یک کوزه آب از آنجا برای من بیارند که بر سر من
بپاشند از آن که من غسل تیرته و ثواب آن من میشود
بنگارید شما حقه میشود اینه دیوتاها همچنان کردند
ریشی عابد ازیکبار فارغ شده در مقام ماده گاو یعنی کامدین
را بیارید تمام پوست و گوشت وجود ما را بلیسد و استخوان
شما بگیرید اینه دیوتاها همچنان کردند قصه مختصر القصه
دیوتاها استخوان ریشی عابد را گرفته پیش وشوکرما رفتند از
استخوان پیکان تیرها ساختند و دیگر تیرها آمده [illegible]
کار رفتار در پیش آوردند تمام دیوتایان گرگیتند هر چند تیرها را
بجنگ میخواندند ایستادند تیرها را [illegible] آمده باشد راجه گفت
کشتن گرفته ام در [illegible] یک وقتی بجمع من و دیوتاها را
مغلوب ساخته ام این هم وقتی است که دیوتان همراهی من
میکردند با نهتر آواز مهیب کرد که سینه دیوتاها
ترکید و راجه اندر را تیرها انداخت و آن تیر را بدست گرفته
بر فیلی که اندر راجه سوار بود انداخت بزوری که خون
از فیل روان شد مقدار شصت قدم پس رفت اندر راجه

دست خود را که با مرمت آلوده بود بر زخم پیش مالید
اندره راجه باز عود را فراهم آورده روبروی
نیمه بر گه انداخت هتراسه [illegible] را که سلاح خاصه
باشند به حواله کرد اما بزخم هتراسه بر زمین افتاد
این اندره به تیر را از ترکش هتراسه در دست هوا
ایستاده بود هتراسه گفت ای راجه مردانه جنگ کن
من بجنگ حاضرم اگر ترا بکشم فتح کرده رجوع خواهم کرد و اگر
کشته شدم به مرگ خواهم رفت این مشیت [illegible]
است بدست من توفیت این جانداران امثال نعمت
بازی کرانند هر قسمی که میخواهد حرکت میکند اندره راجه
گفت ای هتراسه آفرین بر تو باد که در میان ایشان چند
بسیار شد چون اندره راجه شری [illegible] خواسته بود

او در [illegible] کشتن هتراسر را اندر راجه غائب شدن [illegible]

عابد فصیح زبان نیکو بیان سرگذشت [illegible] میگوید که
بعد از آن الهی اندره [illegible] غالب آمده بود
چون قضای او همان قسم بود هتراسه از دست [illegible]
[illegible] از استخوان [illegible] عابد تیار شده بود کشته شده و
جمع [illegible] از این واقعه و مشاهده خوشحال شدند از آن
بلای مهیب خلاصی یافتند راجه اندره فارغ شده و
بادشاهانه بجا آورد اما چون در دل او خطره که برهمن بود
راجه بر بخت از [illegible] رسیده موجب این
چه باشد [illegible] شده بود فرمود ای راجه چون اندره
از عذاب کشتن برهمن [illegible] مرده بود از این بلا چگونه
خلاص خواهم یافت و [illegible] عذاب خون برهمن

[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یعنی برهمه دیوتا بصورت زنی پیدا شدند که خواست که اندر را که بود
اندر را از غم رفت او را گرفته هیچ جا پناه نیافت او در دنبالش میرفت
آخر در ناف نیلوفر پنهان گشت چون مدت مدید اندر در نوک
از راجه خالی ماند و رکهیشران گفتند کسی را برای راج هم باید رسانید
که امیران داشتند برای راج اینجا راجه بهوگ خوب است
دیوتا تا در پیش راجه بهوگ آمده گفتند شما اندر مسکن راجه جنت
اندر در نوک جای دیوتا است ما انسانیم دیوتا گفتند ما تا
قوت عبادت جمع شوم سلیم هم چنانچه راجه بهوگ را اندر ساختند
و زن اندر را با کمال حسن دیده و پیش بد او مایل گشت
کسان فرستاده پیغام نمود راجه منم پیش من حاضر آیی
اندرانی پیش وزنان بود یعنی بغیر از رضای شوهر کاری نمیکنم لهذا
اندرانی از ترس راجه بهوگ پیش برهسپت که پیر و هیت خود
رفت صورت احوال باز نمود راجه بهوگ انسان است
مرا میخواهد با او نسبت کنم در این مقدمه هرچه بخاطر شما میرسد
بفرمایید برهسپت گفت یک وعده براجه قرار بده اگر در مدت
مدت ظاهر میشود بهتر اگر در ان مدت ظاهر نگردید پس بزنگی
خواهم آمد من در فکر و ذکر برهسپت شنیدن اندر باشم اندرانی
همین حرف براجه گفت و فرستاده و راجه نیز قبول کرد برهسپت
دیوتای آتش یعنی اگنی در پیش خود طلبیده وهم نمود و تفحص اندر
باید گویید یعنی اگنی دیوتا اظهار نمود اندر از عذاب خون برهمن
در ناف نیلوفر از ملاحظه پنهان شده است القصه موعده
اندرانی بخاطر رسید و او زود راجه بهوگ باز طلب فرمود اندرانی
وعده با خر رسید اندرانی به تلقین برهسپت گفته فرستاد
شما یکصد جگ راجسوی بکنید که اندر شدید بقوت عابدی

مدیوه تا سلطنت میکنید و اینده هنوز ظاهر نیست وزیرزاده
یا فوت شده چند گاه دیگر در کار است سوای آن اگر
به اباهو سوار شده بیایی من با تو موافقت خواهم کرد
راجه رسید اباهو کیت اینده را بگفت اگر تو پالکی خود را
بر دوش بگذاری تا در من بیایی من پیش تو خواهم آمد
میگویند من راجه هوگ عابد از اینجا پی کهاران گذاشته
سواری پالکی میکرد و یک روزی بنابر کامرانی شهوت
اضطراب داشت عابد ان را پای میزد مانند مار کلان
حرکت میکرد اینده عابدان از حرف بعضه و رانده
که تو هم تولد مار بیابی راجه هوگ بجواست شری
گرسنه جیو مار شد و برهست پیش اینده رفته فرمود حال
از ناف نیلوفر برآید اینده را جواب داد که ملاحظه
خون برهمن چگونه دور خواهد شد برهست گفت
دل رنجه مدار این عذاب را جگ اسمید از تو دفع خواهم
کرد اینده بموجب گفته برهست از ناف نیلوفر برآمده
شروع جگ کرد سام تمام

حقیقت راجه چترکنت و انگرا

عابد نیک کردار سوت پوران گ میگوید راجه
از سکهدیو پرسید حقیقت بترا شمر و ناگ
که چگونه بوده است شری سکهدیو فرمود راجه
نام یک راجه هفت کشور بود بخانه او چترکنت
نام فرزندی تولد شد او نیز راجه هفت اقلیم شده
اما اولادی نداشت نابر آن زنهای بسیار نکاح کرد
در آورد در هیچ فایده نکرد از آن صورت همیشه متفکر
روزی انگرا نام عابد در پیش او آمده راجه تعظیم و تواضع

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بجا آورده عرض کرد من فرزندی ندارم اینهمه سلطنت
و حکومت بی اولاد بیهوده است از خدمت ایشان
شما امیدوارم یک فرزندی از توجه شما تولد شود
آنگاه گفت ظاهرا در قسمت شما فرزندی نباشد اما چنانچه
معلوم میشد یک پسر عاید شما میگردد اما مشکلست و بی
و اندوه یعنی اول خوشوقت میشوید من بعد غمگین خواهید
داند وه خواهید کشید این معنی راجه قبول کرد القصه از دعوات
آنگاه عابد بخانه راجه فرزند بوجود آمد راجه بغایت خوشوقت شد
خیر و خیرات بسیار کرد و برسر پسر و مادرش توجه بسیار داشت
از مشاهده این معنی رنهای بسیار دیگر حسد بردند تا وقتیکه
فرصت یافته به پسر زهر دادند چنانچه بعالم بقا شتافته
بعد مردن پسر مادرش ازین واقعه گریه و زاری و ناله
و آه و فغان کشیدن گرفت ازین صورت پدرش
نیز بیهوش شده بر خاک بیخودی افتاده بغایت بیطاقت
و مدهوش گردید درانحال عابد پاک نهاد نامبرده
و انگاه وغیره در انجا تشریف آوردند از آن حالت بهوش
در آوردند و معذرت خواستند که خواست الهی را چاره نیست
صبر در کار است راجه بهیچ وجه از پراگندگی دل خاطر جمع نمیگشت
هر چند عابدان حق آگاه در مقدمه نصیحت های معقول
معروض نمودند او بیتابی بسیار میکرد عابدان بر آشفته فرمودند
ای راجه فرزند با تو چه را کدام نسبت گلوگیر است هر که
وجود گرفته است یک روز خواهد گذشت و ازین عالم
بی ثبات خواهد رفت این شاهراه را همه کس در پیش است
چون عالم بی اختیاری است مهیا میکنند کس دیگر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نظم همه ترسند ز خوف اجل و نیم ممات
مرگ چشیدن خنک از آبحیات ۵ این آمدن و رفتن ... شر بود
همچنان است که از دنیا به همه از است گفتند آنچه پیدا است
بر آنجا چه اعتبار برضای حق پاک راضی بود که مو...
کام شد او را هم حقیقت پادشاهی جیترگنت ترک کردن
عابد با صواب حقیقت آب سوت بود انک بهگو...
راجه جیترگنت بعد از دیری بعالم شعور در آمده به نارد منی
پرسید که شما کیستید سبب آمدن شما چه باشد چون از ...
بته حال وانت بیشعور شده بود اگرا عابد اظهار نمود
همان عابدم که بتقریب تو بید رفتند اول بشما گفته بودم
که خرسندی و شادمانی خواهید دید ملالت خاطر اندوه
بی نهایت خواهید کشید ایشان عابد پاک نالو میکند
از برای معذرت و تسلی شما در اینجا تشریف
فرموده اند اگرا عابد گفت که راجه این اختلاط و دیدار
ما در وقت همه از تقریب صورت می بندد چون از
تقریب هر طرف میگردد این عالم خواب است موج وزارت
و افسوس خوردن آنهمه بیمعنی است بعبادت حق پاک
یعنی شری بهگوان باید پرداخت این هوا و هوس
باید انداخت صورت نجات یعنی مکت حاصل آید
فرخی که آنهمه را بگوش هوش شنیده بهوش در آمد
سلطنت را گذاشته دست از تعلقات دنیا
بر داشته بعبادت حق پاک یعنی شری بهگوان ...
اشتغال نمود در بحر خلوت اشتیاق مستغرق گردید بعد ...
... تا از دریافت شری سکهدیو به اجه بر...

ایلاجه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اپراجه روزی همراه راجه که دیو ناشد پروبان سوار شده
همراه زنان شیر میکت ناگاه در کیلاش پربت گذر او
افتاد شرمها دیو پاره وتی ماتا در انجا بعیش و عشرت میکردند
ملاحظه کرده تحریک طپید آورده از انجا برگشت پاروتی
او را دیده دعای بد کرده در بهولوک رفته وجود ورت
خواهی یافت ازین سبب و جو تبه آمده گرفت سام [illegible]

آغاز شکند ششم متعلق حقیقت برزنه کشف و ملک بت
بر آمدن برزنه ناکشف [illegible]

راویان اخبار چنان آورده اند جابر خویش کلام سوت را
میگوید راجه پرتخت از شهده ویبهر رسید که شاه
مینو ماسید جهی تحی بدعای بدشکار از جنت برآمدند
چون ولکیت هیچ جایی نیست در انجا هیچ احمال بهم
پس انشان اعمال چگونه شدند و ماندن در خانه برزنه کشف و
[illegible] سنگت چگونه [illegible] از راه مهر [illegible]
[illegible] شرکی شهده بوجود آمده اپراجه برزنه کشف
و برناخنه [illegible] قبل ازین مذکور شد چون [illegible]
مذکور از شکم [illegible] کوچ کشف پیدا شدند [illegible]
گفت راجه اینده را از رسانده است بعقل [illegible]
شاهم اینده را برزنه داد و را از و نگیرید برناخه [illegible]
گفت [illegible] زمان جنگ بسیار میشود حصه جنگ بد [illegible]
مند شد از هم [illegible] آزرده میباشند بهتر انست من
زمان را از میان بر دارم جنگ و غیره کاملا صواب
صورت نه بندد ازین سبب دیوتا ناپراکنده میشوند
آواره خوانند که برناخه بهای مشوره با مادر خود اند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و با دل خود استوار کرده زبان را بهر داشت
من بعد حق پاک بصورت و راه اوتار تناسک
هر نالکه دیت را گشته زبان بلا از آب بر آورد
دت کوچ کشف ما در هر دو دیت بوده است
پسر دوم بلا گفته که دیده ما با حق پاک پناه بردند
حق پاک بخاطر آنها تناسک و بلا اوتار گرفته
شما را گشته بوده تا ما را بزنید من از غم بغایت
غمگینم و بی آرام بی آرامی از من دور شده

عبادت کردن ماهر کشف و درشن دادن برهما

عابد چون سیرت بود را یک میگوید
شکند بود برهما بید بخت میفرماید هر ند کشف
گفت برادر شما را شری نرایج جو گشته است
من حضور او را میکشم اما بهتر است اول عبادت
از شری برهما عاجز بکنم تا کاهی میدهم
کوه مند از جا رفت بعبادت مشغول شد تا یک
سال بر یک انگشت پای ایستاده و روی جانب
آفتاب داشت حرکت نمیکرد چنانچه در مدت
گل و خاک را بر طرف او جمع شده تمامی بدن او
در زیر گل پنهان گشت بر آن گل گیاه بر دمید ماران
خانه ها ساختند از کمال عبادت چهره او نوری
بهم رسیده بود که را گرفته و دیوتا ها از شعاع او
گرم شدند پس دیوتا ها گرد آمده در راجه اندر همراه
برهما جیو آمده گفتند از این عبادت که هرنکشف
آنرا مالک جهان اندر رسید شما بهر از عبادت باز دارید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یقین است و مهمان خواهد طلبید که موجب تفدیه
عالم و عالمیان خواهد بود و شما را نباید برهماچیو و عالمیان
همراه گرفته نزد یک هرنه کشف آمدند و اظهار کردند که
شما بهر ای کدام مطلب آمده که عبادت میکنید و بیت
مذکوره التماس نمودند ما همین مطلب میخواهیم از خلقت
گوناگون و عالم بوقلمون و شما در هیچ وقت معاینه
بالای آسمان و نه در زیر زمین نه آنهه هیچ اسلحه مارا
نمیتواند کشت من تنها مالک روی زمین باشم هرچه مدعای
من باشد بحصول انجامد برهماچیو بخاطر آورد اگر اندیشه
شریر را انتقم دعا کردن مصلحت نیست اما اگر حرف اورا
اجابت نکنم از عبادت باز نخواهد ماند خوب دعا میدهم
بعد ازان بقوت قدرت خود شریر معراج او را خواهد
گشت پس فرمود آنچه خواستی بتو دادم راجه هفت اقلیم
باش و بیت مذکوره ازانجا برگشت در جاییکه پدر و مادر
می ماندند آمده اظهار کرد من از برهماچیو آنچه بخاطر داشتم ازانام
حالا فقیر را نخواهم گشت ما در خود را که وقت نام واسته
خاطر او نموده چنانچه هرنه کشف مالک روی زمین گردید
تمام عالم و عالمیان در احاطه خود در آورد و تمام شد او را

حقیقت آزار دادن هرنه کشف

عابد نیک مهر انام سوت بود انک میگویند اندر
چون دیدند که هرنه کشف راجه بزرگ شده نجمع و تو ما
در پیش برهماچیو رفته اظهار نمودند که هرنه کشف مالک روی زمین
گردید و قصد ما بان و ما نگهبان ما را اغیرانه توجه شما کسی
محافظت میتوانند کرد حالا چه میفرمایید برهماچیو فرمودند ما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ایام سلطنت با او موافقت دارد و با شما نا موافق همه ...
در کوهستانها پنهان شوید و منتظر وقت باشید ایام نیک
بشما خواهد آمد و سلطنت خواهید یافت و دیوتاها همچنان
القصه میگویند در خانه هرنه کشف چهار پسر تولد شدند القصه
پسر با تلاق دیوان پدید آمدند و کارهای ناشایسته و
بفعل آوردند پسر چهارم پرلاد بهگت نام بصفت ...
پرستش حق پاک میکرد و بسبب چند طفلان در غیب بازی مینمود
ملتفت نمیشد چون پرلاد بحد رسید و تعلیم سپردند باو
تا آن اوستاد او را به شوریکه هرنه کشف امر کرده بود
هرنه کشف باو تعلیم میکرد و او بغیر از نام شری کیشن خبری ...
بعد بعد چند گاه هرنه کشف از پرلاد پسر خود پرسید تا حال
چه خوانده باری بحضور ما بخوانید پرلاد گفت اسم پاک ...
یعنی شری بهگوان خوانده ام از این حرف هرنه کشف ...
گفت ای شخص دشمن ماست تو او را دوست میداری نام او
بحضور من بر زبان می آری قصه مختصر پیر پرلاد ...
گردید گفت نام کسی که تو میگیری او را نمی شناسی ...
خود بود ... انگفته من میگیری پس وقتیکه ملان خواهی
چه حال خواهد بود پس بدیتان گفت اگرچه این پرلاد
پسر منست اما اگر عضوی از اعضا بیماری بهم رسید آن عضو
را الته باید برید همچنین این پسر مردن بهتر است دیتان نگفته
پرهلاد را کشیدند چون پرلاد بهگت برضای حق تن را ...
خاموش ماند و چشم پوشید و تصور شری بهگوان ...
بعد دیتان به هر کس شمشیر میزدند هیچ زخمی و ضرب
کارگر نمیشد تا او را در کوه و بیابان انداختند و ...

بهری نام ملانی داشت

انداختند

انداختند و در آتش افکندند چون حفظ شری نراین جیو
شامل حال او بود بسلامت ماند چنانچه مکرر زجر و تنبیه
و تادیب او مینمودند و چوب بر پای او میزدند و هر چند علاج
کوشش او میکردند صورت نمیگرفت و پدرش در تعجب
با خود گفت عجب حالتی است این پسر براه نمی آید
حالاکه دشمنی او خود بالله شری بشن برای حمایت
او خواهد آمد لا علاج پدرش باز بمعلم سپرد که تا این را
معقول سازد و گفت این پسر را شده او تادیب بسیار کردم
حالا آنچه تو بگویی خواهد خواند پرهلاد بکهت خوشحال شده
با خود گفت همه طفلان مکتب را تعلیم گیان خواهم کرد آنها
او را به مکتب آورده تا او نشسته بود و جا بومید چون استاد
برخیزد با این طفلان گیان بگویم وقتیکه استاد رفت
پرهلاد بجانب آنها دیده بجا طلب آورد و بعضی از آنها طفل بود
قوای نشو نمای عقلی در دل اینها وضع نکرده و در یوقت
گیان با آنها گفته شود بدل ایشان محکم و راسخ خواهد شد
اگر کسی بپرسد پرهلاد بکهت را از تعلیم اطفال چه مطلب بود
بدانید که اینها مقتضای رحم و عطوفت که در حق آنها بود
تا رستگار بشوند پس آهسته طفلان را نزد خود طلبیده و جمع
کرده گفت ای طفلان تا حال دلهای شما به هیچ تعلق
بسته نشده بادهٔ شما قابلیت اثر دارد و بهتر آنست که
خود را مشغول فکر و ذکر و عبادت شری مهاراج بکنند بدانند
محبت و ثنا نیز قائل است بمحبت شری مهاراج ما بکند از
هر که لهو و لعب میکند بعد مردن در دوزخ مشغول باران
میگویم دل خود را به شمرن شری نراین آشنا نباید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

این نعمت منحصر در قالب آدمی است و حیوا[ن]
و سگ و خوک و امثال این نعمت دولت
اند استلذاذ و لذات جسمانی و نفسانی و را بدان
این قالب را بدانید که اخص نعمت است و در لحظه
فرو ریزد دیگر دانسته باشید که عبادت و دیوتا
دیگر مثل شمرن شری مهاریج نیست و دیوتانی دیگر
تا که عبادت شری مهاراج بکنند محفوظ اند اگر بگذارند و آنها
بر خلاف عبادت شری مهاریج اگر کسی التفات
عیب نیست من بعد پرهلاد فرزندان
حق شناسی و حق پرستی میکرد و ارشاد کردن
چنانچه الحال از عبادت حق پاک یعنی شری بهگوان
مشغول گردانید انواع نصایح که در طومارها نقش گردان
تمام شد والسلام

گفتن پرهلاد دیگت کتبان بن گردان

عابد پاک نهاد سوت پونانک میگویند شری شکدیو
به بحث میفرماید حق پاک یعنی شری بهگوان در جمع
و مخلوقات در همه جا و همه وقت موجود است هرگاه
عابد خود را بفضیلت و آزاری میبیند فی الفور حاضر میشود و
امر میناید چنانچه شاید القصه پرهلاد دیگت روزی
بمکتب خانه میگفت شما خوشحال اید من هم چنین
ظاهر اشنا هم نگفته ما اعتبار ندارد عابد خاص و حق
دار و میشه جمع آنچه ما را ارشاد فرمودند شما میگویم بگوش
هوش بشنوید پرهلاد دیگت بجانب شاگردان همچنین
نعره زد چون هرناخدویت کشته شد برنه کشف برای
رفت اندر آمده عورات دیوان را اسیر و

ی بیوه دار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

می بروند در اثنای راه با نارد منیشر ملاقات کردند به
اینها نزد فرموده اند که چرا نهانی دیگران بی اختیار رفته میرید
در منزلید وزنان نزاندن و هلاک کردن خوب نیست بلکه موجب
عداوت و بدنامی است اندر گفت هر گاه دیوان عابد
میشوند و اقدام آزار نا برید تا ما میرسند ما هم انتقام میکنیم
نارد منیشر فرمودند هر نه کشف را گذارید و واست بعد
انرین بهمه داریده اند شکم این عابد پاک نهاد بلا و نام عابد
بصالت کیش و حق اندیش پیدا خواهد شد با مداد او در زودی با
بمقاصد خود خواهید کوشید بمطالب خواهید رسید راجه اندر
اندر فرموده نارد منیشر نزد همه کشف بالا نشستند مخلص گفته
نارد منیشر با دیده من فرموده شما رفته در پناه عابدان
بهمن نیک و حق اندیش استقامت نمایید در خدمت انها
سعی و دریغ ندارید آنها محافظت تو خواهند کرد ما در من همراه
اکثر اوقات نارد منی با برهمنان شمو او میکرد و میگفت
هر صد در بن عورت از نخواهد شد اما پسری که در شکم
اوست خواهد شنید و یاد خواهد گرفت بر این وجه وعده
حالت حامگی میشود طفلی و جوانی و پیری آن نه بر همان
در وجود است همیشه بر یک حالت است نه کاهی
کم میشود و نه زیاده اصلا نه غم است و نه نشاط دیگر آنکه
او را ایشقم بدانند و محبت از وجه و فاتی بهر دارد شیبه
با آرام مباشد و مادر من گاه گاه تضدیع میدید و دیگر میگفت
پس مانده عابدان میشود و آنچه آنها میدید و توران میخواندند
با هم پندارکه میشنفند من در شکم ادر گوش میکردم
گفته نارد و صحبت بالا خاطر هم آن معقد ملت بالا

ملقاین میکنم و تعلیم میدهم شما را که در خدمت عبادت
معنی سندری بگوان را بحی می آید بعید و بدل و جان در
اشتغال دارید همان حق پاک حافظ حقیقی است نگهبان
و محافظت شما و همه عابدان با اخلاص خواهد کرد
هرنه کشف هر چند بآزار و بضد بچه من میکوشند من
تکلف نمیشد اگر شما بگوئید ما پسران دیت ایم
عبادت ما را قبول نمیکند به یقین بدانید هر کس اند
و دامان عبادت کند همان عزیز است به بنده که من
دیت ام چون خود را در پناه بسن جیو در آورده ام روز
بیدرم که راجه هرنه کشب است کمتر نمیباید پیران
هر بلانا که ادا کرد اند برکه موجود او در غیبت نمود اند
بانها میر موجود بجای آورده اند و نیز پرهلاد بهگت
بهمنس خود گفت چون مادر ما را نا بعد مشیر اند
راجه اند زخلاص کردند بخانه عابدان حق آمده آورده اند
و زاری اوقات خود میکند را فیه نارد مشیر باو
من فرمودند شوهر تو در کوه منده اند جل پرستی
میکند عنقریب حکومت و سلطنت را خواهد
یافت تو محل خاص او خواهی شد چند روز تحمل در
خاطر خود را جمع دارند و بضد تعجز ندیده این همه معرفت
الهی با در من برای من ارشاد میفرمودند من
در شکم مادر بودم و میشنیدم این تاثیر ارشاد
نارد مشیر است بشما تعلیم و میگویم تمام شد ادهیای دهم

ادهیای نهم ... در بیان ...

عابد شفقت خصال بود آنکه میگوید مانند پرهلاد بهگت

بهمنان چون فرمود کای هوشمندان آنچه از ضرورت
در بینش شما تا بیان کردم و میکنم حافظ حقیقی در محافظت
منت هیچکس را قدرت نیست که با نفس لعینه تواند ستیزد
بر آنکه از من تواند کوشید نیز تلقین فرمود که جمیع لذات
نفس را ترک داده از همه هوس باید گذشت چون این
و همه نیز فانی است و معرفت حق پاک مدام باقیست
هر که حق شناس شد عنایت باری تعالی در باره او
افزون است و حق شناس عمر خود را بعد از عبادت صانع
میگذراند الحق راست میدانند شما هر چند نوزاده اید
بگوش هوش بشنوید تا بحق پرستی اینست که
از طفیل من در اوقات اندک خواهید شد قدر حضرت خود خواهید
چنانچه از ملاقات سنگ پارس آهن طلا میشود شما
همچنان میشوید چنانچه یکدفعه بگفت هر چه مینمود طفلان
بکار میبردند گفته اوستاد را بر باد میدادند روزی معلم
از معنی آگاهی یافته برین صورت مطلع گردید برخلاف تعلیم
من کرده یکدفعه بگفت بعمل می آرند نیز گفت کای
طفلان شما را چه حالت است هر چه فکر افتاده انها گفتند
آنچه مناسب است میکنیم چون از نام بشنو جمع گشتند
اوستاد دانست که انهمه را یکدفعه به راه کرده است از
هر نه کشف ملاحظه بهم رسانید و دو شو این بخاطر آورد با خود
یکدفعه همه طفلان را بطرف خود میکشید آنچه من با انها تلقین
مینمایم برعکس آن عمل میکنند و تعلیم من در نفس آنها
اثر است و آنچه مطلع دولت و اطوار سلطنت است
چند تعلیم میکنیم اما بهیچکس اثر نمی بخشد مصلحت

مه ران است همه طفلان را در پیش راجه میبردم العفار کرد
معلم طفلان را و معه پرهلاد نگهت در پیش راجه برد
را اظهار نمود وگفت پرهلاد همه طفلان را بد راه کرده
راجه بر نه آشفت از ین صورت بار بار آشفت پرهلاد و نگهت را
سرزنش کردن گرفت وگفت چرا خود را هلاک میکنی ای پسر آن
شخص کدامست در دل تو نقش بسته است ترا که فرمود
حرف پدر و استاد را گوش نمیکنی بر آن اعتبار می نمائی
بگو آن کیست بحضور من ترا حمایت میکند از ین نوع سرزنش
هائی بی نهایت و تادیب بغایت نمود پرهلاد و نگهت عابد برحق
بود بجانب راجه گفت هرکه حافظ حقیقی است و محافظت
کننده کون و مکان است در همه حال و همه وقت همه جا
محیط است محافظت بندگان خود کرده است و مسکن و خواند گفته
بقاعین است نگهبانی ما هم تو اند کرد و آخر شما را هم مهربان خواهد شد
تمام شد ادهیای هفتم

ادهیای هشتم مشتمل بر آمدن نرسنگ اوتار

عابد روح شناس سوت پوراننگ میگوید شری شکهدیو
به راجه پریچهت فرمود راجه چون پرهلاد را با راجه هرنیکشف
جواب و سوال بطول کشید گفتگو بسیار شد هرچند پدرش
میگفت اصلا و مطلقا قبول نمیکرد هرچند میگفت نگهبان تو
درین وقت کجاست کدام حمایت تو آید مان خواهد کرد پرهلاد
راسخ دم و ثابت قدم بود بجانب راجه اظهار نمود و حافظ
حقیقی در همه جا و همه وقت حاضر و ناظر است ما را نظر می آید
تو از غرور دولت کاین همه هیچ بقایی ندارد نمی بینی او
در همه قالب است چه ما و چه شما و چه دیگری هرچه موجود
شده موجود است چه این زمان و چه آن زمان ای پدر که

منسا ہر ہوکی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

من هر سه لوک را در حکم خود در آورده ام تو حواس خود را محکوم
بکرده دیگر را اگر در حکم تو آید کرده باید که همیشه لیکن خود را پاک کن
از بند تعلقات و مشقت نه اودن و بیرون خلاص شوی وقتیکه
هرنه کشف این صورت معاینه نموده گفت درین ستون که برای
بستن و شلاق کردن و تنبیه و تادیب نمودن تو برپا کرده اند
درین هم هست پرهلاد جواب داد که چون هست هست بلکه
را نیست نمیتوان گفت هیچ شک و شبهه نیست من ایچ ام
هرنه کشف از بهم وسوسه که در دل داشت در ستون
بالا و پایین نگاه کرده گفت مرا از چه مراد رفع میگویی از بهر
گویی باز کجا آیی در میان پسر و پدر همین طور مناقشه
گذشت تا وقتیکه هرنه کشف موزون او را غب شده
فرمود که همین ستون محکم بر بنده یه حمایت او را خواهم دید چون
پرهلاد بصدق و راستی اعتماد بر قدرت حق پاک یقینی
شده بگوان جو که کل شی محیط میگویند داشت برتبه
کمال و استقلال تمام چنانچه شعله بر زبان آورد
هر ساعت هر ساعت و هر لحظه بر خودی و خودرایی
غرور سلطنت و دولت و برداشت یاد اش
منجر مود که نگهبان خود را طلب از ستون بر آمده ترا از من
رهاند و رهایت پرهلاد و گفت شرمهاراج یاد کرده
ستون فی از فضای ربانی آواز مهیب و پر آشوب
چنانچه در میان ستاره ها ابر نعره میزنند از ستون بر آمد
زمین و آسمان برزه در آمد از آواز مهیب جمیع و با
اینده بیمار زبیدن گرفت از زلزله تمام و
وحرکت شدند را هرنه کشف را تمام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گرفت مشتی بقهر بر ستون زد ناگاه سنگ ستون
از میان شکاف شده از هم ترقید بوقت آخر روز و اول
شب بود ز سنگ او تار از آن ستون بشورش هیکلها
تند انوار لب پیدا شد با چهره شیر شرزه چهار دست
و چهار اسلحه بصورت پلنگ تا کمر و از پائین کمر بشکل
با صولت و صدمت در تحریر و تقریر گنجایش ندارد خود را
ظاهر ساخت هرنکشف بخاطر آورد تعجب ظهور پیست که
اینچنین ندیدم برهما چو من دعا کرده بودم از انسان
نه وحوش و نه طیور کسی بر تو غالب نباشد از جهت
این صورت بهم رسیده نه آدم توان گفت نه وحش
و طیور و عابگوند در شب گشته شود نه در روز
تمام است نه درون است و نه شب بهما و صبح
میشد که آخر این خلقت هم از آفرینش است میدانم
بیدا خواهد گشت و تمامی هراسی هرنکشف از هم گسسته
ز سنگ جبه با کمال قهر و غضب هرنکشف را که
بالای زانوی خود نهاده شکم او را بضرب ناخن
دریده پاره ساخت روده های او از برده گوشت
بیرون کشید با دو دست دیگر خاک جهان بر سر بهیبت
شکار خوونزیر و نهر میکند و گره و انید و در خون هر ها
وحش و مهیشه و غیره جمع و دیوتاها هراس خوف و وحشت
دیده در آنجا حاضر شده بودند و آمدند از معاینه
تعریف و توصیف یعنی تواستری سگوان که با این شکل
تنها سمع گشته زبان آورده ستودن گرفتند جد
بهو استند اما غضب نرسنگ او را فرو نمی نشست

اترانش

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

۸۴

از آتش غضب و غصه دیوتاها سوختن گرفتند علاج پذیر
نشد لا علاج گردیده به پیر لد و بگیت گفتند با اینهمه کشف
و کرامت از طفیل شماست اینهمه زمین و آسمان و عالم
و عالمیان که در واقعه است زیر و زبر خواهد شد شما
خود پیش ایشان بروید از روی عجز و نیاز به التماس بجا
معذرت در خواست کنید از غصه و غضب در گذرند
و آتش خشم فرو نشانند وقت همین است زینهار بلا حیله
تحاشی نمایید که ذات پاک مبارک رحیم است هر بلا و بکلفت
از حلم دیوتاها دلیری کرده مردانه وار در پیش نرسنگ
اوتار رفته عذر خواست و کورنش بجا آورده ستود
و موصوف یعنی تو تا مقدور بنده گره واگذاشت کرد بعد
و زبان التماس برکشاد کای آفریننده زمین و زمان
و ای دستگیر درماندگان تو بدان من از قوم دیت شده کار ایشان
خوردن گوشت و شراب است لهذا من خورد و سال از عهده
تو تا بی نتوانستم بر آمد اگر فضل و کرم شما باشد من نیز بطفیل فیض
خود زبان مدح و ثنا بگشایم پس گفت ای کارساز بیچارها تو
بکرم خود محافظت من فرمودند مثل من گرا طاعت مند خواند بعوض
شما آفریدگار تمام عالم اید اگرچه برهمن از چهار فرقه بالا تر است
و شودر فروتر اما باعتقاد من برهمن همان است که عبادت شما
میکند بی عبادت رتبه ندارد و شودر زیاده است بهتر
که شما اوتار میفرمایید محض برای رفاهیت و نجات عاصیان گذشته
بیلای شما را دور کرده باشند و دیتیان شما از شعور و صدق
دل بنده ناحق و رستگار جاوید شوند و با شما العبادت مردم
چه احتیاج است شما آفریننده همه اید مصائب و زوال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در قدرت متانت از همه خواص ممتاز گردیده از درون
پیکر مهیب شما که از مهابت آن عالم و عالمیان برهم
برهما و مهادیو وغیره و جمیع دیوتاها از آتش غضب شما
در خاکستر میگردد و چنانچه اوتار نموده محافظت من و دیگر
حفظ دیوتاها هم بذات مبارک لازم است التماس من و دیگر
[illegible] قبول فرمایند که این آتش غضب فرو نشیند کار بالا برام
رسیده است و صورت کار بانجام پیوسته من حیران شده
و فار عفال نباشم همه جانداران از شیر متیر سنگه شیر چه
همه [illegible] میدانند پدرم رکهپال است شری [illegible] شکیدیو
همراه [illegible] میفرمایند [illegible] از التماس پرهلاد و دیگر
قهر نرسنگ اوتار فرونشست التجای برهما و اندر
وغیره بعز اجابت مقرون فرمود هرگاه نسبت بخداوند
با اخلاص زیاده از دعوات دیوتاهاست چنان
که شما بذکر و فکر ایشان از همه تعلقات گذشته روز و
شب قیام دارید و از تخت مار چه پرواست تمام

[illegible] دادن نرسنگ پرهلاد را

عابد پرفن شیرین سخن سوت پورانک میگوید که
چون آتش قهر نرسنگ اوتار از التماس پرهلاد و دیگر
فرونشست [illegible] روی پرهلاد و دیگر زبان [illegible]
چنانچه ماده گاو بچه را می لیسد تمامی دیوتاها از مشاهده
و معاینه این صورت چون نقش دیوار مانند تصویر
بر [illegible] زنگار حیران بودند و تماشا میکردند ناگاه
باواز بلند [illegible] داد ای پرهلاد و دیگر هرچه خواهش

خاطر شما باشد این یان طلب کن که ترا بخشم و مقصود و
مراد هر سانم پیدا و نگت عرض کرد ای کارساز حقیقی
وی کامبخش تحقیقی دیگر کدام نعمت عظمی ازین زیاده
تر است که طلب کنم و استدعا نمایم و دیدار مبارک شما
که جمع طالبان آرزو دارند در خواب و خیال مینماید الحال
من بچشم خود با وجود عنقریب معاینه نمودم پدر من
دشمن جانی بود او را اذیت و نابود می ... الحکایت
ذره نوازی شما و عبودیت من تا قیامت باقی
خواهد ماند هر که این حکایت خواهد شنید چنانچه من نجات
یافتم او هم نجات خواهد یافت همان قدر که من روز دوام
در عبادت خاص الخاص یک لحظه و لمحه غافل نشوم
در بندگی شما عمرم بسر رود از روی کرم بخشش خود
توجه فرمائید از طفیل آن درین وقت چنانچه از
دشمن جانی خلاصی یافتم پیش ازین نیز همان قسم
التفات شما بر من باشد که بر جمیع عابدان هر مشکلی
از غیب رو دهد به سهولیت آسان گردد دیگر
التماس دارم این مردم را که در چاه دنیا افتاده اند
بلذات فانی فریفته و آلوده شدند نگت بکنند اگر
بفرمایید آنها بعوض افعال نیک و بدی که کرده اند
تا در سهو بوک هیچ آن بر دارند خلاصی ممکن نیست
پس نتیجه نگت و عبادت که کرده ام با آنها بدهند
و کمره افعال بد ایشان را من میگیرم که من در دوزخ
میباشم آنها در بهشت ای ... اصلاح این مردم
از کمال غفلت و بی تمیزی بر کرم و مرحمت شما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اعتقاد ندارند اگر چیزی سهو ساختند میگویند من
تردد خود بیهده اکرده ام نمیدانند که رازق مطلق است
وگرنه به تردد آدمی چه میشد مال تمام عالم را
خود میطلبد ای شهریار مردم دنیا همیشه
آزار خواننده میباشند اول آز او را شکم است
گرسنه است یا نه دوم آزار شهوت گرفتار است
اگر همیشه با زن یکجا باشد بلکه زنان تمام عالم
باشند سیر نمیشود همان قسم در جا
بحبل المتین کرم خود یاوری نموده کمک
برسان اگر لطف مایی مرا چه ضرور است که هر آدم
مهاراج بیک نگاه فضل شما بیچاره از اندوه
خلاص یابد قصور و رنج یکی خواهد بود اگر کار یک
شود زر بیای رحمت چه نقصان شود تمام

پادشاهی کردن بیربل و حقیقت شرکمیلو

عابد سحر آفرین سخن شیرین سوت پورانک میگوید
باز بزنگ اوتار از راه التفات به بیربل دگت
فرموده تو سلطنت پدر که میراث تست بخشیدم
تا مدت یک منونتر حکومت و فرمانروایی حسب
الدعای خود میکرده باشی اگر برادران تعریف کنند
مردم خواهند گفت بیربل دگت با وجود نگت
ترک مخالفت و ترا عمل ناصواب دخل نخواهند
کرد همیشه در یاد ما خواهی بود حسب الامر
جلیل القدر مهاراج صاحب بیربل دگت سلطنت
بوعده قبول کرد والتماس نمود پدر من اگرچه از

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

١٠٦

بندگی شما خارج بوده اما بر زانوی شما از دست دات
پاک شما کشته شده اهل جنت گردیده در سیناب
هر چه رضای خاص شما است سشر مهاراج فرمودند
اگرچه او لایق این نبوده اما از طفیل تو نجات یافته
و بجنت خواهد رسید بلکه بست جگ پشت اجداد او
نیز از دوزخ خلاص شده نامی در ستگار گشتند
تا به پدرت چه رسد تو خاصه بگت مایی در وقتیکه
یک بگت پیدا میشود هفت پشت اجداد و نواده
خلاص میشود در زمان مکالمه که زمان ناپاک است
اگر بهگت ماد زان سمر زمان باشد البته که پاک شود
بالفعل اجرسم متوفی است سر انجام دشید مطابق
علم پند و پدران سکانچه فرمودند باید کرد و امن بعد بر
برسلطنت نشین لکارهای صواب به پیر و از پرلاد
قبول کرد و بعد انقضای ایام متوفی بر تخت سلطنت
نشست سری نرسکهدیو مهراجه پرجهنت فرمود
مقصد مهر پرلادگت این صورت سرانجام یافت
همان طور حکایت سشر مهاراج دیو جیو است راجه
التماس کرد احکایات ایز نفر باید سری سکهدیو
بجانب راجه میگوید که ای راجه در وقتی میان
دیوتاها و دیوان جنگی واقع شده دیوتا ها بر دیوان
غالب آمدند و دیوان باهم مصلحت کرده متفق
متفق شدند در پیش برهما جیو رفتند اظهار
احوال خود نمودند برهما جیو فرمود شما از تره می نام
دیو را بگوید یک قلعه تیار کند آن قلعه زر پناه
خود ساخته با دیوتاها جنگ بکنید دیوان همان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کردند با دیوتاها طرح جنگ انداختند چنانچه قلعه …
از هر جا که خواستند باین نوع بزرگی مرتبه …
پناه خود کرده بودند با آنها غلبه آورده فرزند دیوتاها زمین …
و پیش شری مهادیو جیو رفته فریاد کردند و …
دیوتان خواستند شری مهادیو جیو لشکر خود
همراه داده خود هر دو یکجا جمع شده بر سر دیوتان
آمدند و دیوان را میزدند و میکشتند از دیوان هر که …
میرسید باز زنده میشد با دیوتاها جنگ می…
شری مهادیو از اینها رسید آنچه صورت …
اینچه برای اظهار نمود اینها آبحیات خبر …
از دست دیوتاها کشیده برده بودند مرده را …
باز زنده میسازند چون شری مهادیو …
از اینها شنیدند متفکر و متحیر شدند حق پاک …
در رساند به توفیق ذات پاک مقدس حاضر شدند …
مهادیو پرسید سبب آمدن شما چه باشد …
مهادیو جیو تعریف و توصیف بعضی دیوتاها …
التماس کرد که دیوان بر دیوتاها غلبه آورده بودند پناه …
ذات پاک شناخت بهر صورت در باره
ایشان توجه خاص الخاص در کار است توجه …
فرمایند غایب این جور را از همه جهت محافظت
نمایند حافظ حقیقی التماس شری مهادیو جیو
قبول کرد انداخت بصورت ماده گاو شده بر ماچیو
برا گوپهالها ساخته در قلعه مذکور درآمده آن
آبحیات را تمام و کمال بخورد و دیوان از نیمی
غفلت بخشید و بخود در کشید تمام شد …

عبد[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

۸۷

سوزانیدن تمام قلعه و دیوانرا بیک تیر و حقیقت چهار اقوام

عابد نکته سنج سخندان سوت پورانک میگوید که
چون مادهٔ کامه آبحیات را نوش جان کرد دیوان
جنبه یافتند خواستند او را بگیرند در همان لحظه برای سیت
رفت از نظر آنها غایب شد خود بصورت بـ
بصورت برهماجیو شد ازین مشاهده دیوان
متحیر گردیدند وقتی جیو و برهماجیو در پیش مهادیو جیو
آمدند گفتند آبحیات را از دیوان خوردیم حالا دیوها
را بسته و نابود سازید یک تیر آتش بدست
مهادیو جیو دادند این تیر را در قلعه بیندازند تمام
قلعه با دیوان خواهد سوخت شری مهادیوجی همچنان
کرد قلعه معه دیوان مذکور در آتش سوخته شده
شری سکهدیو به راجه پرتهت گفت که ای راجه
حق اکه در همه جا و همه وقت حاضر و ناظر است
باز راجه پرسید آنکه نوازنده زندگانی و صورت
اعمال چهار قوم است بفرمایید که قوم اینها رسم
بجا آورد از آن موجب نجات و دست دید و
شری سکهدیو به راجه پرتهت فرمود که در هر کس
ازین چهار قوم این خصلت معروف باشد باید دا
اینها اهل صواب و اهل خیرات است اول اینکه
کردار در راست گویی و در نیک و بد مرد فهم
و مهربان و سخی صاحب سفره و با مروت اهل
شرم خیراندیش حق شناس باشند او هم اهل
نجات است هر که در عبادت حق سعی نداشته

باشند تنها خورند و تنگ چشم عیب‌جوی و دروغگو
بود او حق‌پسند نخواهد بود چون اعمال برهمن
خوانی و عمل عابد و حق‌پرستی است او را برهمن
گویند این را عابد خوانند اگر برهمن بر درم خود بید
خواندن و سند اکردن هشیار باشند و گیتا
شر کمهاج میل ندارد درم او هیچ نیست همان قوم
از برهمن است همچنان از چهار اشرم که گرهست
که گرهست و برهمه چاری و بان پرست و سنیاس
و چهتری و ویش و شود و بر شتودر سنیاسی را
رسوم جدا جدا است اما عبادت و حق‌شناسی و
نیکی و دانی بر هر قوم انسان لازم است او عمل و
و فعل همه کس و حقیقت هر یک معلوم میشود تمام شد اوائل فهم
و قطع برهمن و دو زنا چار ع کبرای چه بود کرد در
عابد نیک سیرت سوت پور آنک میگوید اطوار
و افعال این چهار قوم بدین موجب است برهمن آن را
گویند که حق‌پرست و عابد باشند صرف اوقات خود
بگذارند پاک داشته باشند و خیرات هر کدام بکند و دوم
بکهار آن است که پی طلب بدست آید آخر امر ساکن نکها
گویند الحق علی طلب بگیرد و حکم غله داده و اگر کسی را نخاهد
بکرد و حکم گوشت وار دیلی اشند عار نه بید بگرده دو
میسر آید بر آن قانع شود و بیش طلب نباید
نگاره‌ها نیز بنه پروا ند و بغیر عابدان تن گزین نجه عارفان
خلوت نشین صحبت و اختلاط نکند همیشه درس
علم میگفته باشد حکیم را اکند مبهم هم نکناند عنهری

بطلب

CC-0. Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آنست که جنگ بکند و اهل خیر و خیرات باشد خیرات و
تصدق دیگری نکند و عمل سپاهگری با دلیری داشته
باشد از جنگ و جدل نهراسد با هرکس خوش گویی
و خوشخویی باشد و ویش آنست بسوداگری و خرید
و فروخت پارچه غله وغیره صرف اوقات نماید و
شودره آنست که خدمت برهمنان و هرسه ورن
نماید اوقات برهمن را صرف نوکری و جنگ اگر موجود
اگر کسی بگوید درناچاری چرا نوکری دریودن میکرد
این نادرست است قصه او چنین است که درناچاری
بسیار مفلس گردید روزی اشوتهاما پسر او دید که طفلی
شیر میخورد پیش پدر گفت من هم نه وقت شیر خوردن
بسیار دارم آرزوی آن شب و روز در خاطر من
جایگیر است لیکن در خانه هیچ نبود آخر بدر رشیش
بنا شیر نیست پس آب آرد داد شیر همین است ای پسر
این را بخورد اشوتهاما تا شیر نیافت برانچه درونا
چارچ بر عود حقارت کرده پیش راجه دریودن رفت
و نوکر شد و اما جهره و علوفه و مواجب خانچه به رسم
نوکران است قبول نکرد و همین طور صرف اوقات
مینمود و آنکه راجه او را دیده و دانسته میداد بر آن ها

تفصیل

میگذرانید دیگر چهار تفصیل را از چهار مذهب آشرم
بیان مینماید اول برهمچاری طفل هشت ساله
اقرار به برهمچرج کرده بمعلم در خدمت باشد و علم بخواند
و زهد و پرهیز بکار آورده تا بیست و پنج ساله بر آن عمل
نماید و حرف تا آنزمان زن نخواهد لغایت صلاحیت از

دست ندهد بلکه بران استقامت و اقعی بجا می آرد
من بعد بتحصیل علم نموده کتخدا شود او اگر بعد
چون پنجاه ساله شود کوچ خود را همراه گرفته در
رفته در عبادت حق پاک یعنی شری بهگوان
اشتغال نماید و میوه که در صحرا بدست آرد افرا غذا
سازد و پوست درخت بپوشد و بعد
بعد از هفتاد و پنج ساله سناسی شود شیوه او
مذکور شد همان طریق پیش گیرد زنار را در آتش
و عجز در صحرا استقامت نماید از جا بخوف حرکت
نکند تنها گذراند شری شکدیو براجه پریچهت
ای راجه یک حکایت سناسی با تو میگویم بگوش
هوش استماع نمای آورده اند در کنار دیوان
دریا زناردار یعنی برهمنی سر و پا برهنه افتاده بود
پرهلاد بکت در سلطنت خود بجهت ملاقات
حق گزین و برای دیدار عارفان گوشه نشین
میگردید ناگاه نزدیک او رسیده احوال او
نمود که برهنه افتاده است از همه بی پروا چون
نشسته است بخاطر او رسید باین آزاده
خواهد بود در پیش او رفته گفت هر چیز کار منافی
از همه وجه بمه مداری ساهم انتر روم

نقل حقیقت خود آن برهمن

حابد ناک سوت بود انکه میگوید از شنیدن این
سخن پرهلاد بکهت آن برهمن برهنه اچکر نام
برخاست و گفت چه میفرماید پرهلاد بکت جی
او اظهار نمود برای چه سر و پا برهنه بر خاک

CC-0 Kashmir Research Institute, Digitzed by eGangotri

خدمت افتاده بحدود او قات نمیکنید دریکجا
میگذرانید بر من ظاهر نشود من بسیار خود دلگران
آوردم شب و روز در گوشه او قات خود را بسر
برده بود کردم وزر بیشمار بهمرسانیده اما حرص من
تشنه چشمان من سیر نمیشدند بلکه طمع افزون میشد
آنرا روی آن از همه وجهه در ترقی ساعت بساعت
می افزود ازین سبب از همه خجلت درگذشتم
و از سعی و تلاشش باز ماندم درین گوشه نشستم
و این سبب میگذرانم چون دولت دنیا را دیدم که
گریزپای است بر یکجایی قرار نمیگیرد از پادشاه
تا گدا را دیدم که مانند سگ برای لقمه رسوا و بحرمت
در بدر تک بتک میگردند آنهم بدست نمی آید
چون دیدم آخر موقوف بر قسمت است آنچه از روز
ازل مقسوم شده در آن کم و بیشی ندارد این را بخاطر
آورده دل خود را بر آن استوار کرده دیده و دانسته
خود را بکنار کشیدم ملک قناعت بر من وسیع است و از
احتیاج پادشاه و غیره ندارم عالم نا امیدی فراخ است
و عرصه امید تنگ یکی بر آتش زدم دیگری بسنگ !!
برهمن دیگر او را بی طمع دیده رخصت شد اما راجه
این مقدمه شنید هشت مقدمه گرهست بدین
نمط که چون برهمه چاری تحصیل علوم موجوده خواهش گرهست
کند باید که در پیش راجه وقت بباید و بگوید من از
تحصیل علم مفروغ شدم میخواهم که کتخدا شوم راجه علم
او را آزموده و زر از خزانه خود داده بهم قدم او کتخدا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بسازند مواجب بقدر احوال او گر او قات گذر
انند بوده بسر انجام نماید شرط آنکه بد عملی و کم
طلبی نکنند همان مواجب قانع باشند اول گریست
رامی باید هر روز موافق مقدور اگر و در خدا
باشند برای خدا حسب المقدور در خیرات بکنند اگر
ممکن نباشند مقدور است هر روز ذره برای
قوت فرزندان بهم ستانند از الجمله یک چیزی از
مهر قوم نگنداره هر روز قوت پدر و مادر باید
در خدمت آنها یک لحظه غفلت نورزند
راه ورد است خبر همه جاری و دیوان پرست
شناس بگیرند زیرا که آنها قوم اند از ذخیره
منع فرموده اند دیگر لازم است هر او هر ان بکنند
هر روز اما وستی و منکرات وروانند
اما وسی دولتی و باب و روز تولد یعنی سالگره
بلکه همیشه کتیبای شهری مهاراج شنیده باشند
بد اند انتها و تمام جاندار ان یکسان است
در باره و پوران فرموده عمل آرد و اگر در
تغافل ورزند بخاطر بیارد اول روز خواهد
خود را دیده و دانسته بر باد خواهد داد
تا روز قیامت دامن گیر او هست هرگز از ان عذاب
رهایی نخواهد بود

آزمایش کردن شمشیر

عابد خوش منش شمشیر زبان ... نوکر
میگوید شری شکهدیو مهاراجه بر تخت مقر باید
ایراجه روزی شکر شکسته بطرف عقل

نارد منیشر فرمود ای نارد منیشر ما پای ما را دیدکه
چه صورت دارد نارد منیشر عرض کرد ای آفریننده
جهان و جهانیان ای پرورانندهٔ زمین و زمان این
قدرت کاملهٔ متعلق بذات مبارک است دیگری
چه طاقت آن دارد که پای شما را توانم دید پراتی
خاطر ایشان مهابارته قرار داده اند چنانچه شما پاندوان
را بعد از غفلت بخشیدند شما را مطلق شناختند هرکه
شمهٔ از آن بگوش هوش استماع نماید بیشک
اهل جنت است بنات یعنی ملک یابد کوروان را
نیست و نابود ساختند و سلطنت بپاندوان بخشیدند
در معرفت خود نیز مرتبهٔ کمال بخشیدند پای شما
ادراک نمود اسند که شناخت اعمال خود را
خود بهتر میدانند من هرگز دانم چه یارا قوت پای
شما را توانم دید القصه نارد منیشر حقیقت خود
را بهر اچه گفت میفرماید اول من داه بچه بودم از
طفیل عبادت فرزند برهما خود شدم نارد گفت
نام من شد پیش ازین گندرب بودم در مجلس
برهما خود نشسته بودم و جمیع عابدان ایندر و مهادیو
وغیره دیوتا ها حاضر بودند و اپچهره رچهه نا رقص
میکردند من در آنوقت بجانب او خنده کردم برهما خود
دیده فرمود شما در مجلس ما بی ادبی کردید سزای
بی ادبی آنست در مهولوک رفته از شکم داه تولد
خواهید یافت بید زبون شده خواهید بود من بعد عرض
کردم از حکم شما چاره نیست اما اینقدر توجه فرماید

پاندوان

باز درجهٔ نجات روزی خواهد شد در برهما جیو فرمود نیز جزای
عمل خود بر داشته بجانهٔ من تولد خواهی شد نارد منی
میگوید از شکم داه پیدا شدم مادر من در خانهٔ عابدان
حق آگاه و خداشناس و برهمنان و بید خوانان و
حقیقت و قیاس خدمت میکرد و هر چه آنها میفرمودند
بعمل می آورد و صرف اوقات آنها پس خورده
عابدان بود آنها که با همه یکی ذکر حق پاک یعنی شری
بهگوان میکردند من آنرا میشنیدم بران گوش میکردم
روزی مادر من برای کاری که عابدان فرموده
بودند رفته بود از قضای ربانی در انجا مار او را
گزید فوت شد من از آنکه رشتهٔ محبت یگانه
آوردم در خدمت عابدان مذکور بودم بعبادت
حق پاک یعنی شری بهگوان اشتغال میداشتم
از طفیل عبادت شری بهگوان و صحبت نجات
من رسید بعد وفات بجانهٔ برهما جیو تولد گردیدم
الحال مرگ و پیدا و مرض بوجود من نمی رسد
کرد من همیشه حی و قایم در عبادت شری بهگوان
پیوسته میباشم و هر جا گذرگاه من است تمام شد ...

آغاز اشلوک هشتم مشتمل بر گفتگوی ... و حقیقت شری مهادیو مشتمل بر ادیان

عابد حقیقت دان سوت ... میگوید شری
شکدیو برای راجه پریکهشت فرمود که ای راجه ذات
مقدس شری ... جیو از زادن و مردن منزه است
دیوتاها هم بکنه ذات او نمیتوانند رسید او ...

نمیتواند دید الا بچشم هنر هرگاه عابدان خاص را لقای
سنجی و پیش آمده حق پاک یعنی سری بهگوان جیو
برای نجات الشان تنا هیچ یعنی اوتار گرفته مشکل
آسان میسازد چنانچه برای خلاصی فیلان گج اندر نام
هری اوتار گرفته حقیقت آن بشما میگویم بگوش هوش
بشنوید راویان اخبار چنین آورده اند در کوه ستر کوت
یک فیل گج ایندر نام می بود قوت او زیاده از ده
هزار فیل داشت همراه او ماده فیلان بسیار و بچه های
خورد و کلان میبودند در صحرا و بیابان میچریدند روزی
در یک تالابی برای غسل کردن و آب خوردن با
متعلقان و بچه ها در آنجا رفت و در آب در آمد در
تالاب مذکور یک نهنگی بر زور و کلان میماند پای
گج اندر را در دهان گرفت فیل هر چند زور و قوت
خود را آورد و بچه هایش و ماده فیلان او را می نالیدند
و پامال میکردند فایده نبود کاری نمی کشود صورت
خلاصی ممکن نبود تا دیری باهم زور کردند پای او
از دهان نهنگ خلاص نمیشد عاقبت الامر همه
فیلان و بچه ها او را گذاشته برای چریدن راه صحرا گرفتند
تا این حال تک هزار سال گذشت و فیل نیرو
هیچ قوت و قدرت در او نمانده پناه بدرگاه حق پاک
یعنی سری بهگوان آورد در انوقت بعاجزی
سری بهگوان جیو را یاد کرد و عجز و زاری بغایت
بینهایت آورد که بجز ذات پاک شما مهاراج که دستگیر درماندگان
و مشکل کشای بیچارگان است علاجی ندید یک

مجار کار علاج

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بلند فریاد کشید از آه و ناله او از شنیدن التجای
گج اندر فیل فریادرس حقیقی پای برهنه از جنت
بر آمده سواری خاصه گروه حاضر شد فرصت سواری
ندید بسرعت تمام روانه شد بر سر فیل مذکور رسید و
بسودرشن چکر حکم کرد که دهان نهنگ را دو پاره ساخت
چنانچه دهانش چاک شده و پای گج یندر را خلاص
کرد نهنگ مذکور از طفیل سودرشن چکر و دریافتن
دید از مبارک شری بهگوان قالب نهنگ را گذاشته
صورت دیوتا یافت از آب بر آمده شکر دیگر کرده
تعریف و توصیف یعنی توتانی ستایان و شایسته
که لازمه پرستاران با اعتقاد است بجا آورده و
التماس کرد من بعد در تولد سابق گندرب بودم
روزی اهل و عیال خود همراه گرفته در دریا آمدم و
دیول موني غسل میکرد و تا در آب رفته از راه
تمسخر پای او را کشیدم و زنان همه تا یکبار خنده
در آمدند دیول موني از این حرکات اعتراضي شده
دعای بد کرد یعنی شاپ نمود از این سبب
نهنگ گردم تا مدت هزار سال همچو گذشت تمام تعداد

و گفتن فیل حقیقت خود بشری نرائن جی

عابد خود اظهار واقف اسرار سورت بورانک میکرد
در وقت دعای بد گندرب مذکور بدیتون نمود
التماس کردم که نجات من از این گونه خطر خواهد شد
عابد مذکور گفت روزی گج اندر نام فیل با فریاد
چنانچه تو آمده خواهد رسید چنانچه پای من تو دهان آب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri

تیندوی پای فیل مذکور در دهان خود خواهد کشید
برای نجات او حق تعالی یعنی شری بهگوان جیو
تناسخ یعنی اوتار گرفته خواهد آمد ترا بسوی درشن چکر خواهد
آلوفت از دعای بد یعنی شاپ خلاصی یافته باز گندرب
خواهی شد حالا چون مدت میعاد من بآخر رسیده بنا
صورت روحی او و دیدار ذات پاک دیدم و بچشم خود
معاینه نمودم از دعای بد عابد قالب ناهموار من برطرف
شد فیل گفت در زمان پیشین بیدر من نام راجه و
بودم عابد طور زهد و صلاح پیش داشتم بعبادت سری
بهگوان اشتغال میداشتم روزی اگست ریشی عابد
در اینجا آمده من چشم پوشیده بودم از روی ادا نگاه
تواضع و تعظیم او بجا نیاوردم اگست ریشی برآشفت
بغصه در آمد از روی قهر و غضب دعای بد کرده
یعنی شاپ داد مانند فیل بغرور نشسته و تو بدین آوازه
فیل خواهد شد از آواز او من خبردار شدم زود
بر خاسته به پای عابد افتادم و معذرت خواستم
نجات من از این دعای بد شما چگونه خواهد شد
اگست ریشی فرمود در وجه فیل خواهی یافت پای ترا
نهنگ در آب خواهد گرفت برای نجات تو شری
بهگوان ناسخ هری اوتار خواهد گرفت ترا از دهان
نهنگ خلاصی کرده نجات خواهد فرمود حالا من هم از
دیدار فایض الانوار نجات یافتم شره شکدیو میگوید
کا مهاراجه در پرشر کتها گوت مکرر در آنگریز فرموده اند هر که
این حکایت بگوش هوش بشنود در وقت مشکل یاد کند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مشکلات او بی‌شک و شبهه آسان خواهد شد و از
پریچهت بشکهند یو التماس کرد حقیقت تناسخ
یعنی اوتار شری بهگوان در منونتر صورت
امید دارم مفصل بفرمایید شری شکهند یو براجه
فرمود ای راجه در چهار منونتر که معیاد یک منونتر
هفتاد و یک جوگ یا جوگ مقرر است در منونتر یک
تناسخ یعنی یک اوتار بظهور میرسد و محافظت
عابدان و عالم و عالمیان مینماید در اول منونتر
اوتار برای نجات گج یند ر فیل و نهنگ
باهم کشمکش بودند بوقوع آمده آن هر دو را نجات
در منونتر دوم و سیوم و چهارم تناسخ
اوتار ظهور یافته ذکر آن قبل ازین شده در آینده
خواهد شد در پنجم منونتر تناسخ کرم اوتار صورت گرفته
بیان آن میکنم بگوش هوش در استماع آن دل و جان
را یکجا نموده اوراک نای شری شکهند یو میفرماید که
در میان دیوتاها و دیوان همیشه جنگ و خصومت
واقع است گاهی دیوتاها غالب می آیند گاهی دیو
دیوها زور مینمایند ایندر و جمع دیوتاها روزی با
زینت تام و خوشحال با ذوق تام و فراغ خاطر
از مقام خود می آمدند تماشای شهرها ازار مینمودند
سیر دشت و صحرا میکردند و مکانهای عابدان را
میدیدند ناگاه در اثنای راه دروا سا رکهی ملاقات
شد دواسک نام نیز با ایشان در غرور و تکلف
راجه اندر را دیدند و گفتند امروز راجه ایندر خود را

تابر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

به ترتیب تمام آراسته در دروازه ریشی انجرف
نشینده یک مالای گل به واسک ناگ داده
به راجه اینده رسانند راجه اینده از دیدن مالای
مذکور فرمود ازینا سبب بهتر و خوشتر مالای دیگر
دا ام مالای او زیر زانوی خود نهاده چندان رعونت
نمود ازین صورت دروازه ستار ریشی برآشفت به
اینده دعای بد کرده یعنی شاپ زد اینهمه غرور
دولت از طفیل سلطنت است و دولت از خانه
اینده برخواهد رفت چون این معنی راجه اینده شنید
پیش برهماجیو رفته صورت ماجرا عرض کرد که
سلطنت از ما میرود و دیوان غلبه خواهند کرد برهماجیو
بجانب ایشان فرمودند خواهش الهی همچنان است
بخدمت حق پاک یعنی شری بهگوان باید رفت و
التماس باید نمود چنانچه برهماجیو و راجه اینده
وغیره دیوتاها بر کنار دریای شیر رفته بتعریف
و توصیف باری تعالی نوتاها و عاجزی خود بر زبان آوردند
از استماع عجز ایشان مسبب الاسباب یعنی شری
بهگوان ظاهر شد اینها بکمال عجز و نیاز عرض کردند که
از دعای بد یعنی شاپ دروازه ستار ریشی دولت
و سلطنت دیوتاها میرود و دیوان غالب میشوند
بجز ذات پاک شما پناهی نداریم او از غیب ورسید
ایام سلطنت با شما تا موافق باشد و دیوان رفته
زمانه را سازی میکنند و گویند که حکم شری بهگوان
چنین است از پرده غیب حالی آمده از بر آمده

ما و شما باتفاق دریای عمان بکاویم دیوان این معنی
قبول خواهند کرد و روا خواهند داشت باتفاق همدیگر
دریای عمان را بکاوید از انجا آبحیات که بیرون
دیگر خواهد بر آمد همان آبحیات را خورده با دیوان
جنگ نمایید آنها خواهند مرد و شما از خوردن آبحیات
زنده خواهید ماند و دیوان را مغلوب ساخته سلطنت
خواهید گرفت چون در آنوقت بلی دانو راجه بود و
جمع دیوتاها در پیش او رفتند راجه با خود گفت دیوتاها
همیشه با من خصومت داشتند حالا در پناه من آمده‌اند
هر چه بگویند من خواهم کرد پس گفت ای دیوتاها
بچه سبب آمدید آنها گفتند ما و شما از یک پدر
که کشب باشد از وجود آمدیم نسبت برادری
در میان است میخواستیم ایام پیری ما سایه شما
دخل نکند برای این صورت ما همه در خدمت
سری بهگوان جیو بر لب دریای عمان رفته بحضور
رسانیدیم و حال خود را باز نمودیم امر جلیل القدر
نازل شد دریای مذکور را بکاوید مندر اچل را
ماهین بکنید و باسک ناگ را رسن سازید از
انجا باتفاق آبحیات بر آورده با همدیگر قسمت کرده
بخورید هرگز پیر نخواهید شد و همیشه زنده خواهید ماند
و ضعیف پیری و ناتوانی بشما دخل نخواهد کرد از جهت
بخدمت شما آمدیم در پیش شما اظهار این معنی نمودیم
شما هم قبول نمایید چون بلی دانو این صورت از
دیوتاها شنیده و دیوان دیگر نیز گفتند بسیار خوب

لحظه از بعد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخاطر رسانیدید درین مقدمه با هم شریک میشویم
آب حیات را باهم قسمت کرده خواهیم گرفت پس هر دو
فریقه نزد مندراچل پربت رفته آن کوه را بجهد و مشقت
بسیار از زمین بر کنده بر داشتند اما چون قدمی چند رفتند
بیش نتوانستند بر داشت آنها چندکس مجروح شدند و
دانستند رسانیدن این کوه تا خیره سمود ر بسیار
دشوار است هر کدام که مغرور قوت بودند از سر
او بدر رفت شری مهاراج را یاد کردند پناه بایشان
بردند فی الفور شری مهاراج بر گرده سوار شده بیک
دست چپ آن کوه را برداشته بر گرده جی نهادند و
همه دیوتاها و دیوان گرفته بکنار خیره سمود در رفته
فرمودند واسک ناگ مار را بیارید دیوتاها و دیوتان
در پاتال رفته به واسک ناگ گفتند حکم شری مهاراج
چنین است تو همراهی ایشان باشی واسک گفت
بدن من نرم است اگر مرا در کوه به پیچید در جان فرسو
خواهد شد بدن من خراشیده خواهد شد آنها گفتند
حکم چنین است باید رفت واسک ناگ همراه آنها
بیامد به رستن کامیاب شد پس کوه را در آب انداختند
لیکن کوه غرق شدن گرفت و قایم نمی ماند دیوتاها
و دیوتان گفتند ای مهاراج کوه قایم نمی ماند در دریا
غرق میشود که بالا نتواند آورد القصه بجهت این صورت
حق پاک یعنی شری بهگوان تناسخ بهشگ یعنی کرم او
گرفت و پشت خود را در زیر کوه مندراچل گذاشت
و دیوتاها و دیوان واسک ناگ مار را بجای ریسمان

کرده گرداگرد کوه منداچل پیچیده اول نام تیکسن
کرشنه چیو بر زبان آورده دریای عمان را
گرفتند چنانچه ازین مذکور مکرر در کتب پروش مهابارت
ذکر شده است سری مهادیو با جماعه فرمودند اول
مهادیو بجای سری گنیش چیو نامید القصه حال
حقیقت سری گنیش بیان میکند سری
براجه پرگهنت میفرماید ای راجه خیال آورده
از سری مهادیو فرمانا پاربتی مهاگنیش چیو تولد
بغایت شکیل و خوشنما بود روزی پیش
سری مهادیو چیو بادیگری میکرد ناگاه مهاگنیش
مهاگنیش در آنجا آمده از دیدن مهاگنیش ماتا پاربتی
را که کمال محبت مادری داشت زوده آورده
با گنیش از دست پاربتی افتاد ازین واقعه
سری مهادیو چیو اعتراض شده و به ترشول سر
مهاگنیش را ازتن جدا کرد ماتا پاربتی التماس کرد
چرا ای گناه پسر ما را کشتند این کدام انصاف است
من هم خود را میکشم سری مهادیو لا علاج شدند و
ای پاربتی زود در هر جا روی هر کس را که طرف شمال
باشد گرفته بیار ماتا پاربتی باضطراب تمام برآمده
سر فیل مرده را برداشته پیش سری مهادیو
آورد سری مهادیو فرمود بر وجود مهاگنیش پیدا کرد
ماتا پاربتی همچنان کرد فی الحال مهاگنیش زنده
شده برخاست و پای پدر گرفت چنانچه پدر
و مادرش دعا کردند در عالم بهر کاری که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

189

وعده کنند اول پرستش شری مهاگنیش بکنند کار او
باتمام رسد والا سرانجام ندارد و حالا ذکر سابق در
میان آمد چون دیوان و دیوتاها بکاویدن دریای
عمان مقرر کردند اول نام مهاگنیش جیو بر زبان
گرفتند بحکم شری مهاراج اول دیوتاها سر واسک ناگ
گرفتند و دیتان دم او را باز دیتان شورش کردند
ناچار ادم [illegible] بحکم شری مهاراج دیوتاها دم
واسک ناگ گرفتند دیوان سر او را بدست آورده
در کاویدن دریای عمان اشتغال نمودند از دهان
واسک ناگ زهر پاشیدن گرفت از سببی آن
پاشیدن زهر دیوان هلاک میشدند هیچ استند بلطف
دم مار [illegible] دیوتاها را از طرف [illegible]
در اول دیوان این صورت قبول کرده بودند
دیوتاها را نیز همان قرار بود بهر طرق در کاویدن
سعی تمام بکار بردند تمام شد ادهیای [illegible]

ادهیای سیوم مشتمل بر آمدن زهر [illegible]

عابد [illegible] شناس الهی سوت پوران ک میگوید
شری سکهدیو براجه پریچهت میفرماید ای راجه
دیوتاها و دیوان بعد ازان تمام دریای عمان را کاویدند
اول مرتبه زهر قاتل که آنرا هلاهل گویند از انجا بر آمد
از تف آن زهر بلانیل جانداران [illegible] در پاسخ خاص
گرفتند و دیوتاها و دیوان نیز از مهابت آن مدهوش
شدند اینمعنی را بخدمت کارساز حقیقی شری
بهگوان التماس نمودند بالف غیب آواز داد که
این حقیقت بشری مهادیو صاحب عاید باید نمود که

هلاهل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کار اوست علاج آن نتواند کرد دیوتاها و دیوان
باتفاق رفته صورت این معنی را بایشان ظاهر کردند
سری مهادیو توجه بتاپارونی از زن صورت
داده در واقعه و واقعه را غیر از من کسی میتواند
نگهداشت اما چکنم در سلم فرزند میبینم
جای بشن حیوانات مباد ایشان گرمی رسد
بهتر است در حلق نگهدارم پاربتی عرض کرد که
همه مشکلات آسان میتوانید کرد هرچه بخاطر مبارک
رسد که خیریت عالم و عالمیان در آن خواهد بود
سری مهادیو صاحب آن زهر را در حلق انداخته تمام

برآمدن سیزده جواهر و کامدهن

از آن باز نام ایشان نیله کنت اشتهار یافت که گلوی
ایشان از سوزش زهر کبود شد من بعد باز در
کاویدن دریای مذکور مشغول شدند یک ماده
باسم کامدهن از آنجا برآمده سری مهادیو فرمودند این
ماده کاو هرچه بخواهید بهم خواهد رسید برو فریب خورند
آنرا اگر نذر سری مهادیو فرمایند روا است وشست
حواله کردند در دیوه لوک نگهدارید چون در ابتدای
هر کار لازم است که چیزی به برهمنان بدهند کامدهن
به مونیان سری بشن فرمود حالا هرچه برآید یک چیز
دیوتاها گیرند و یک چیز دیتیان باشند و مرتبه سیوم آ
وچه شروان نام اسب برآمده آنرا به اندر حواله کردند
مرتبه چهارم ایراوت نام فیل برآمده که برنگ سفید
بود آنرا به اندر بخشیدند تمام شد ادی حصه دوم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برآمدن لچهمی ماتا [illegible] مانزاین عابد پاک نهاد حقیقت
دان سوت پوره انگ میگوید مرتبهٔ پنجم گوسبت مین
نام جهاندی از انجا برآمده از شعاع آن تمام عالم به
روشن شد آنرا اشری وشن جیو در گلوی
مبارک خود انداخته مرتبهٔ ششم پاره جاتک نام درخت
برآمد سر مهارکهی فرمودند هرچه ازین درخت خواهد
خواهد برآمده آنرا دیوان گرفتند اگر کسی بگوید اندر درخت
دیده نوع موجود است باید دانست که چون به
بعد از مقدمه در میان دیوتاها و دیوان جنگ شد
دیوتا از دیتان بر فرو گرفتند مرتبهٔ هفتم یک عورت
شکلیل که اچهره چهها برآمده اینده آنرا گرفت مرتبهٔ
هشتم لچهمی یعنی دولت بصورت محبوبه برآمده بجای
بهر دو فریق از دیدن اوها هوش شد شعاع
چهرهٔ او تابان بود لباس سرخ در بر داشت زیور
مرصع پوشیده هر کس گرفتار او شد لچهمی فرمود که
مرا کسی بزور نمیتواند گرفت هرکه را من جمیع اوصاف
موصوف توانم دید پیش او خواهم بود در نظر من
دیوتاها و دیوان برابرند در گون هرکه مالا ابی اندازم
او صاحب من است پس لچهمی ماتا اول بجانب دیتان
دید گفت که اینها قایم و پایدار نیست بهواهای نفسی
بسیار مایل اند باز بجانب دیوتاها دید گفت اینها
کم زورند هرگاه مشکلی می شوند در پناه بشن میروند
باز بجانب رکهیشران دید و گفت اینها غصه بسیار
دارند باندک خطا بر مردم نفرین میکنند بعده بجانب [illegible]

دید و گفت اینها مراعات و آیین و آداب ظاهری
که آچار باشد میکنند هر قسم دل الشان میخواهد و میشانند
بعد ازان زمین برای لچهمی ماتا سنگ استاده طلا آورده
گنگاجی و جمناجی و نربداجی و دیگر تیرتها آبهای خود
در ظرف طلا حاضر ساخته کامدین پنجه گواه آویختی
بجانب مشرقی برهما دید و گفت بر است بجانب
ایندر راجه و برن و کوبیر دید گفت ایشان هم
درین آنزه هستند ازین رتبه بالا بر آییم بار بجای
موس رکهیشر و دیگر رکهیشران که عمر الشان بسیار
دراز است چندین برهما و اندر نزد اینها میمیرند
دید و گفت اینها طول عمر اند از بری یا مسترشند
بعد ازان لچهمی ماتا پیشتر رفته سری تهی بر این چهو
را دید که در کمال خوبی و لطافت و جمال مشتمال
و بهمال است و گفت اگرچه بهمه اوضاع که دل
میخواهد موصوف آمالی بر فراست هیچ آرزو
ندارد گه میخواهد اگر کسی عبادت او میکند ازان
هم مستغنی است الطاف محظوظ و محصر در عباد
نیست بلکه در عنایت است چنانچه او دهو کام
عمر خدمت ایشان کرده او را فرموده در بدر کام
هر و عبادت بکن ملت خواهی شد آن ضیاده
کوتیر بر پای مبارک بشرکت نه هیو نرده تونچ
او را بوگنت فرستاد برای آنکه در حالت عبادت
تصور پای مبارک داشت پس گفت اگرچه اینها
باین صفت ها موصوف اند اما خوب بعمر ازاف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پی و موجهی نیست من در خدمت ایشان
بر خواهم بود پای مبارک ایشان خواهم مالید
این بگفت مالا در گردن او انداخت آخر الامر
شنکر شته جیو را قبول کرده ایت او را اندرون سینه
جا دادند کام سترا و بار هیم برامدن امرت و موهنی روپ
عابد پاک نهاد سوت پور رانکه میگوید شری
شکدیو براجه پریچهت میفرماید که باز دیوتها
و دیوتاها بکاوش دریا مشغول شدند مرتبه
نهم بعد از ان کمان بر آمد آنرا شری بشن جیو گرفت
دهم مرتبه شنکه بر آمد آنرا هم راین جیو گرفت و
مرتبه یازدهم چندرمه بر آمد آنرا مهادیو جیو دادند
و مرتبه دوازدهم دهنونتر حکیم که طبیب دیوتا بود در دست
او بعد مرتبه سیزدهم شراب که بدیوان دادند مرتبه
چهاردهم آب الحیات دیوان آب الحیات را گرفتند نیز دیوتاها
درخواست کردند اما دیوان ندادند و گفتند بعد
خوردن ما آنچه باقی بماند بشما خواهیم داد دیوتاها
بجناب پاک یعنی شری بهگوان التماس این مدعا
کردند سروش غیب آواز داد که انتظار آب بکشید
فکر بی اصل چه کار است اما این دیتان بزیر دستی
از یکدیگر کشیده میگرفتند که مستوالت عورت
بهگوان بقدرت کامله خویش یک عورت شکیل
و بس زیبا آراستگی و پیراستگی تمام و کمال موهنی
روپ که از دیدن جمال او همه ها مایل شدند و بعضه
او گفتند بطهور آورده بطرف دیوان و شماها

موهنی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دیوان توجه او را بجانب او دیده بسیار خوش
حال شده گفتند زهی طالع ما که این صاحب جمال
بطرف ما آمده چون بنا بر تقسیم امرت مناقشه
درمیان مایان است بهتر آنست او را منصف کنیم
دیوان سبوی آبحیات را بموهینی روپ حواله
کردند و گفتند درمیان ما و دیوتا ما مناقشه است
اندروی حساب قسمت کرده بدهید موهنی مذکور
از کمال استغنا قبول این معنی نکرده و گفت من
درمیان کمی آیم دیتان درپای او افتاده و دیده
التماس قسمت امرت نمودند موهنی روپ بسی
کرده که هوش از آنها برفت و گفت مرا باشما
چه آشنایی است و تکلف تقسیم امرت میکنند تمام بدهند

قسمت امرت موهنی روپ بدیوتا ها [illegible]

عابد شیرین کلام سوت پورانک میگوید
بشری شکدیو براجه پریچیت میفرماید اگرچه
چون آخر الامر موهنی تقسیم امرت بر خود قبول
نکرده بود دیوان بجد شدند موهنی گفت اگر چه
بمحنت بسیار بدست آمده به مشقت بسیار پیدا شده
درین صورت دیوتا و دیوان شراکت دارند
این آبحیات بشما مشترک است اگر طرفین راضی باشند
برضامندی شما هر دو جانب قسمت کرده بدهم
دیوان این معنی را قبول کردند باز موهنی گفت که
یک قطار دیوتا باشند در یک قطار دیوان
باشند از هر دو جانب همچنان کردند موهنی اول

دیوتا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دیوتاها را آبحیات بخوردن داد و دیوان را آشفته
روی خود گردانید و فریفته نگاه خود ساخت چنانکه
از امرت چیزی یاد ندادند چون راه در قطار دیوان
نشسته بود بر آشفت از انجا برخاسته نزدیک آفتاب
و مهتاب آمده نشست موهنی از راه سهو اندکی
آبحیات را هم باو داد آفتاب گفت این دیو است
شری کشن جیو از سدرشن چکر سر راهو از تن جدا کرد
تن او از طفیل آبحیات زنده مانده از تن و سر او دو
مرد شده برخاستند پیش مهاراج باز قصد کشتن
آنها کرد آفتاب و مهتاب گفتند ای مهاراج حالا این را
بگذارید که کشته نخواهد شد بلکه عضوی که از تن جدا
شود همچو آدمی خواهد شد شری کشن جیو از کشتن
او باز داشتند و گفتند در میان دیوتاها امرت
خورده و طبعت دیوان بگذار با هفت ستاره سیاره
باشد از انجا راهو ستاره ها به نه ستاره شد نام آن
بدن و سر را راهو و کیت گویند از آن روز به آفتاب
و مهتاب خصومت دارد و خسوف و کسوف پیدا
میشود القصه چون آبحیات تمام و کمال خورده شد و
موهنی از میان پنهان شد دیوتاها بجای خود
رفتند و دیوان از بیهوشی و آشفتگی بهوش
آمدند باهم مناقشه پیدا کردند میگفتند این عورت
کجا رفت آبحیات را چه شد پس دیوان برای
جنگ نزد دیوتاها آمدند دیوتاها جی پاک یعنی
شری بهگوان التماس کردند که حالا چه فکر باید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کرد که ننگ و ناموس ما وابسته بذات پاک
است و شرم و غیرت ما بقدرت خاص تعلق دارد
تمام شد احوال عظم حقیقت موهنی روپ بشر نماد بود

عابد خاص سوت پور آنکه میگویند که ای راجه سری
بهگوان با دیوتانا فرمودند شما آبحیات خورده‌اید
مرگ بر شما ره نمی یابد در کشتن شما مجال نیست
دیوان را هزیمه و تازیده نیست و نابود ساختند
سکهدیو با راجه پرکهت میفرماید ای راجه محنت
هر دو فریق در نهم ساختن آبحیات برابر بود لیکن
هر کرا فضل و کرم شد همان راج میخواهد و میسر شود
حسب الامر جلیل القدر دیوتانا با دیوان جنگ
پیوسته آنها هلاک کردند و نابود ساختند لیکن
تاره کهمی شدند و مجروح گشته در پیش راجه بلی دانا
بر کوه استاچل که محل غروب آفتاب است
پنهان شدند خود را ناپیدا نمودند چون عابد پاک ذات
هر وقت دیوان این حال را معاینه نمودند از تعلیم سنجیوی
منتر باز دیوان را زنده ساخت نزد راجه بلی رفته بیان
و دلداری کرده که ای راجه هیچ غم مخور گاهی از ما فتح نمود
گاهی از دیوتانا اما ای راجه بلی دل و دیوان را هیچ طاقت نماند
راجه پرکهت پرسید که آن موهنی روپ چه طور بود این همه
دیوان از دیدار او فریفته شدند بشری سکهدیو گفت ای راجه
پرکهت موحد که ای راجه موهنی روپ آن بعد از دیدار
او بشر نماد بود صاحب هم فریفته شد یاد نقل میکنم بشنو
روزی شری مهادیو و ماتا پاربتی در پیش شری

بلکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بهگوان جیو آمده التماس کرد که این موهنی روپ که از
دیدن او دیوان فریفته شده الحیات را از دست داده اند
ما هم آرزوی دیدن او داریم بنماید از غیب ندا آمد که ای
مهادیو جیو موهنی روپ مایانی من است تاب دیدن
او کسی نمیتواند آورد سری مهادیو عرض کرد که مهاراج
آنها حواس خود را از بون نگرده بودند محکوم آرزوهای
نفسانی بودند ما بر حواس و آرزوها حاکم اصلا فریفته
حاکیم
و شیفته نخواهیم شد سری مهاراج فرمود که مهادیو جیو
شما محو جمال مطلق از صورت و شکل و جهت کیفیت
و کمیت و مقدار و حد منزه و مبرا است شده مانده اید
ظاهر کسی نیست بدان مرتبه نرسیده باشد باز گفت
که ای قادر برحق آرزوی تماشای او در خاطر دارم
که او را ببینم سری بهگوان جیو در خنده شده که چرا
خود را در چرا ایلی و پیمانی خود را قرار میدهید از جمال
و زیور ما تا یار و چیلی که از خرجهای او در تمام دیوه گو
وانید ره نوک چه کسی است آرزوی دیگر بخاطر آری
سری مهادیو گفت ما تا یار و چیلی هم مشتاق موهنی روپ
بسیار دارد حکم شد بسیار خوب شما هر دو یکجا
بنشینید و تماشا کنید چنانچه هر دو بزرگ رفته در یکجا
آسفته مانده اند از کمال شوق بهر طرف میدیدند یاری که
نظیر خود
در حسن و خوبی دیگر برابرند است مشتاق تر بود
از غایت اضطراب هر ساعت بصحبت یک نظر
را بهر سو میگماشت در همان اثنا که هنگامه شوق
و اضطراب بازار اشتیاق انتظار کمال گرمی داشت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ناگاه یک عورت بجزوی تمام با لباس فاخره زیورها
آراسته و پیراسته با زیب تمام و حسن جمال و کمال
مانند برق درخشان بصورت آفتاب تابان میدانسته
گنبد بازی کردن گرفت چون گنبد را بالا میکرد در هوا
می انداخت هر دو دست خود را بالا بر میداشت
خوبی های بر و سینه او نمایان میشد چون پاین می
آمد پاس نگاه میکرد موهای او بر عارض و رخسار
او جلوه می افتاد پیچ در پیچ میکرد و تماشای را پیچ
هر لطافت که نهان بود پس پرده غیب همه در
در صورت حسن تو عیان ساخته اند تمام شد

دنبال شدن شری مهادیو ماتا پاروتی را

عابد سنت کمار سوت پورانک میگوید شری
سکهدیو براجه پریکهت میفرماید ای راجه آورده اند که
چون شری مهادیو و ماتا پاروتی این صورت
را معاینه نمودند شری مهادیو بی اختیار شده بار و
لباس خود گذاشته فریفته موی او شگفته
روی او گردیده دیوانه وار از طرف موسنی روان شد
او بطرف شری مهادیو نظری و التفاتی نکرده
آند گاهی بجانب راست چون برق درخشان
در جلوه مینمود گاهی از طرف چپ بصورت
افتاب تابان که از ابر سیاه بر آمده باشد بری آمد
شری مهادیو مدهوش و متحیر در عقب او
میدوید و تعاقب میکرد تا اینکه شری مهادیو خود
را تاب کرد القصه چون موسنی روپ دید

کم شد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شری مهادیو شرمنده شد از تک و پوی بیغایت
در نهایت ندامت کشید دعای بد یعنی [illegible]
ساعتی در یکجا ایستاد شری مهادیو نیز از تک و پوی
وجت وجود نزدیک او رسید دانست که دست
آورده با او هم آغوش شد موهنی باز از نظر او غائب
شد شری مهادیو صاحب باز متحیر شد سراسیمه وار
مانند نقش دیوار ماند باز موهنی از دور بنظر او نمایان
در آمد شری مهادیو بجانب او دویدن گرفت که او را
دریابد تا آنکه در پیشش رسید خواست که دامن او
بگیرد تا دامن بدست آرد بدستور اول از نظرش
غائب شد فی الحال شرمنده تر گردید در مراقبه که همان
طرق شری مهادیو کشید غیر از شرمندگی چیزی بعمل
در نیامد حتی که بی اختیار و مدهوش افتاد از خودی
خود هیچ بدست او نیامد تا بار وقتی از مشاهده این حالت
آمده شری مهادیو جیو را بر زانوی خود گرفته باد زدن
گرفت شری مهادیو از آن حالت بهوش آمده خبر
شد چون چشم بکشاد دید تا بار وقتی نشسته باد کشی
میکرد در نهایت پشیمانی کشید هزاران هزار آفرین بر خود
کردن گرفت احوال شری مهادیو شری بهگوان جیو
معاینه نمودند از راه بنده نوازی برای دلجوئی شری
مهادیو جیو آمده فرمودند من برای همین حال که بر حال
شما واقع شده مانع شده بودم تا بای من نمیشنوید
دیدید حمدله درویش تا بار وقتی شرمنده گردیدید
ای شری مهادیو مایای من بهمان ره گر آورد

هیچ کس از آن بیرون نمیتواند آمد یکبهٔ او [illegible]
یک حکایت با تو میگویم بگوش هوش بشنو
حکایت را بخاطر یاد دار ای شنو من [illegible]
و دوستی باهم برادر بودند بسیاری اعتقاد [illegible]
کارهای ناشایسته که ناشایسته درویش حق
پسندان نباشد بفعل می آوردند فریاد [illegible]
هر روز نزد او تا ها میکردند داد از دست [illegible]
آنها میخواستند چون بدین صورت مدتی [illegible]
ما یا حالم که در نزد آوری ونهی [illegible]
شده آنها الغرایب خود نیت [illegible]
روزی مایا بصورت عورتی شکیل و خوش
زیبا بزینت گوناگون و لباس بوقلمون بازو
و زیور آراسته خود را خوب بیاراسته در پیش
آنها رفت چون آن هر دو برادر خوبی او دیدند و
فن و فریب او را مشاهده نمودند بی اختیار عاشق
شده دل خود را از دست دادند و عنان خود بی
اختیاری تمام کشیدند چون مقدمهٔ فریب میان [illegible]
بود هر دو دست یک دست او را گرفته دیگری دست
دیگر او را بدست آورده در کشمکش افتادند
آن عورت گفت یک زن را دو شوهر کردن نشاید
هرگز در هیچ مذهب روا نمیباشد شما هر دو برادر
و زبردست هستید دیگری مقابله شما ها نخواهد
باهم زور آزمایی بکنید هر که زبردست شود من او را
قبول دارم این حرف او را شنیده هر دو باهم

بگشته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بگشتی در افتادند و بجنگ و جدل پیوستند تا
بحدیکه هر دو کشته شدند حریف او کسی نتوانست
شد اجی هشتر مهادیو شما اگرچه میدانید که حواس
خمسه را ضبط کرده دیدند انچه دیدند اما از عهده
خدمت شما بار دیگر غایت حق گذاری او نتوانستند
برآمده که شما را بی تابی است ایشان از تحمل تمام

حقیقت بلی دانو و تولد شدن وامن اوتار

مهادیو حق پسند سوت پورانک میگوید سری
سکهدیو را جمیع بحث میفرماید ابراجه حقیقت
وامن اوتار که رسیدند شنیدیان میفرمایم مفصلا
مشغول بگوش هوش بشنوید ادیت زاده اند
چون فرزندان دیوتاها گرفتند دیتان گریخته در
کوهستان پنهان شدند و شکر بر قوت ایشان
در پیش راجه بلی دانو که در مکان بزرگ بعبادت
حق مشغول بود رفته تا دعا بر او گفته از دعای
ما اینقدر استقامت روزی یافته دیوتاها را
مغلوب کنیم ایام دیتان بغایت تنگ شده
دیوان با دیوتاها بجنگ در آمدند از دعای بلا
شکر بدرگاه حق تعالی مستجاب شد دیوتاها گریخته
نزد برسپت بر قوت ایشان استقامت
و گفتند که هزیمت از چه بار روی داده است برسپت
گفت از دعای شکر فتح دیوان نصیب شده
راجه بلی دانو بازیه سکر التماس کرد سلطنت
ما از کدام عمل بحال باشد و تبدیل نشود شکر گفت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر کس که یکصد جگ بکند مثل ایندر میشود این
یک صد جگ بانصرام میرسانند بعده ایندر میشود
مدت مدید برقرار میماند بلی داتو گفت باهم یکصد جگ
میکنیم شما هم متوجه باشید بلی داتو باتفاق
هر دو هست خود یکصد جگ بانصرام رسانید بعد
خوشحال شد این حقیقت را شنید که بلی داتو
برای شکست یکصد جگ باتفاق شوهر دوست
خود بانصرام رسانید تا از مرده غضب چه رفتی
القصه آدت نام مادر دیوتا ها که مرقوم گشت بغایت
بغایت دلگیر شده پیش شوهر خود آمد کشپ از
ایشان استفسار نمود که موجب ملالت چه باشد
و سبب دلگیری تو چیست آدت گفت پسران
من دیوتا ها هستند و پسران دت دیوان
از روی عداوت با آنها همیشه معاندت دارند
از راه تعدی بر پسران من می آیند توجه فرمایند
که سلطنت خود باز آید و حکومت و سلطنت کامل
القصه دیوتا ها و دیوان از روی پسران کشف اند
از یک پدر متولد شده اند اما از دو زن از این جهت
همیشه بر سلطنت باهم بجنگ اند گاهی دیوان
غالب میشوند گاهی دیوتا ها نصرت می یابند تمام شد

عبادت کردن آدت و تولد شدن وامن اوتار

عابد پاک طینت سوت پورانک میگوید که کشیری
بسکه بجهت براهم بخشش میفرمایند راجه چون
التماس آدت که جو خوف شنید گفت من ازو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پس ازان به تنگ آمده هر دو طایفه در حکم ما نیستند
حالا تو بشتری بهگوان بگو و عبادت ایشان
بجا آر تا علاج تو از دست شری بهگوان میشود آدت التماس
کرد مارا از راه التفات ارشاد فرمایند که چگونه عبادت
حق پاک بجا می آرم کشب فرمود من آنچه میگویم بخاطر
دار به فرزند از ششتی ماه فاگن که ماه نباشد به فرزند
شروع کن و شیر تازه گاو در اول شب بنوش
و بر به فرزند صاف و پاک بخواب و خوشبوئی بسوزان
این افسون یعنی منتر تا سال بخوان و بنا بر این منتر
ارادت تو بی شک و شبه بحصول خواهد پیوست
آدت کو رنشاط بجا آورده از خدمت شوهر فرصت یافته
شده تا یکسال همچنان کرد در شغل عبادت بر فرط
کار ساز حقیقی و بر آرنده مطالبات دینی و دنیوی
برو مهربان شد بصورت چتر بودر قباح بر سر فرزند گاه
مرصع در بر ظاهر شده روشن داده آدت استانگ
ڈنڈوت و نمسکار کرده شری بشن مهاراج ندا داد
ای خواننده مقاصد و مطلوبی که در دل داری و
دلکام آمده به بر زبان آری هر چه میخواهی بر تو عطا هم
بخشید آدت التماس کرد شما چه چیز میتوانید بخشید
آدت گفت امید آنداریم بفرزندان من سلطنت
نصیب میشود دیوان در پیش آنها مغلوب باشند
که پسران من بدعت میکنند و نورنی از زد
شری بهگوان فرمودند که بیلے دانو عبادت نیک بجا
آورده است و نبدکه ناتوهي کمر اطاعت بسته

مطلوبه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

من از قوت شر منده ام تو هم بندگی ما چنانچه باید ورزیده
به هیئت درست و راستی اثبات از قرار واقعی بجا آورده
از این قاضی هر دو راضی نمیشوند مد[illegible] هر دو کار
چگونه درست دهد که شما هر دو با هم مند و آرزومند صورت
عرض کرده اگر رعایت هر دو نگاه کرده دید هر چه رضامی
شماست بجاست لیکن رضای من آنست که
همین میخواستم که از شما بخانه من از شکم من
تولد شوید یقین است من بعد بر طبق خواهش
برادران حقیقی امداد و اعانت دیوتا خواهند
فرمود استدعای او باجابت مقرون گردیده
امر فرمود چنین خواهد شد از قضای ربانی همانا
آدت حمل گرفت چهره نورانی او میتافت
چون ایام معهود بانجام رسید شری بهگوان
از شکم آدت با چهار دست بقدرت کامله
بوجود آمد برهما و اندر و جمیع دیوتا بمنزل آدت آمده
زبان بتعریف و توصیف تحسین نوتا برکت دیدند اورا
حمیده و تحیت بجا آوردند از این صدرت کشف
بغایت خوشوقت گردید و شری بهگوان در
همان ساعت قالب حقیر صورت پذیرفت و نام
وامن اوتار اشتهار یافت رنگ برهمه چاری
بغایت وجهه شکیل و کوتاه قد و حقیر اندام چنانچه
باید و شاید بنظر در آمد مادرش آدت دهوتی انگوچه
یاد در دست داد کشف پدرش زنار در گلو انداخت
برهما چو کمندل و زبان یک چهتری و پاره و بیه رسیله

هشتم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

واسته که بود از مهر برهمه چاری درست بشناخت
در بلده پریاگ پیش راجه بلی دانو که استمید جگ
میکرد و رفت تمام عابدان که در انوقت حاضر بودند
از دیدن پیشانی آفتاب مانند وامن اوتار متعجب
شدند باهم گفتن گرفتند اینطور وجود حقیر و اندام
ضعیف هرگز مشاهده نشده هیچگاه بنظر نیامده است
چون وامن اوتار نزدیک رسید همه تا از جا برخاسته
تواضع و تعظیم بسیار بجا آوردند بعزت و حرمت نشاندند
تمام شد ادهیای هژدهم ادهیای نوزدهم استدعا کردن وامن سه قدم زمین
عابد خوش کرده ای سوت پوران میگوید شری
شکدیو پیراجه پریکهشت فرمود که راجه بلی دانو از
تشریف آوردن ایشان بی اختیار برخاسته چوکی
طلا مرصع کار و بی نگار برای نشستن او داد بدو
و اظهار کرد بسیار خوب کردید که تشریف شریف
ارزانی فرمودند بدیدار مبارک مشرف افتخار حاصل
شده نمیدانم که طالع من چگونه مددگار شده است
این جگ صدام مثل شما بزرگی رسیده است باز
راجه بلی گفت ای برهمن کرم کردی در جگ
من آمدی الحال هر چه بخاطر مبارک میرسد خدمت
بفرمایید که بجان و دل منت دارم و شکر آن بصد
زبان بجا آرم اگر آرزوی قبایل و تعلق داشته
باشی ترا کتخدا بکنم ای برهمه چاری اگر چه در قد
وقامت خورد مینمایی اما بزرگی شما بسیار است
هرچه خواهی تا جان و سر دادن دریغ نخواهم گذاشت
دارم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وامن اوتار فرمودند ای راجه تو اولاد هرتلا دیگر
باشی اجداد تو گشت رنمیشر که پسر شری جی برهما
رابع هرسه طبقه یعنی هر سه لوک بر شما ثابت
شکر ذات تو باهر وصت شما باشد و تعریف صفت
شما و بر و گفاتی خوش آمد گفتن احکت
موافق مقدور خود را جا خیرات کردند خواهش
سایل بجا می آوردند و میدانند نظر سایل و
شکم خواهنده بغایت مشکل است هرگز سیر
میگردد و چاه طمع به ستیم آن و حرص هر گیشو و
ای راجه من سه قدم زمین بقدام خود بهوده از شما
شما که شامل حال هر کس است میخواهم در انجا بنشینم
و عبادت حق پاک یعنی شری بهگوان چون فراغ
خاطر بجا می آرم و زیاده ازین حاجت ندارم که با
بکار آرم بلی داتو گفت از سوال سایل بخنده در آمد
و متعجب شد و تبسم کنان گرفت گفت شما اینقدر
تصدیع و محنت کشیدند و این قلیل طلب کردید
باین تکلف نمی ارزد ای معنی را خود کف الضاق
کاید اگر من راجه بلی داتو ام بخدمتگاری شما
لایق نه ام اما از نوعی سرافراز نمایید تا قیام قیامت
نام من بسعادت و صدامت شما اکثر کسان
یاد کنند یادگار مانند شما را چه پروا است ای
اینجا پر یک کهتر است و من جگ میکنم متعلق شما
جا بر یاک نهاد در جگ تشریف آوردید من
تا جان دارم دریغ نخواهم داشت مال از روی مهر

بلی داتو

خدمتی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خدمتی بفرمایید که نتیجهٔ آن از حد و شمار و قیاس بیرون
باشد و امن اوتار فرمود ای راجه شما موافق همت
خود و همت عالی دارند مهربانی زیاده ازین میفرمایید
من مطابق احوال خود مکر در عمر تکرار کردم و میگویم
بیشتر از سه قدم احتیاج ندارم زیاده از احتیاج
خواستن ضرر بار آمدنی است آخر اپر کرده خوانند
خوانند را بخشنده مناقشه است سایل را
بار جهت مبالغه همین سه قدم زمین باقرار و ثبات
دهند نیست راسخ سنکلف کنید و بدخواهی تمام بدین
تمام شد اوبر دوادم **و دادن بل دانو سه قدم زمین و منع کردن شکر**
عابلجی گفت و حقیقت بین سه پوره انک میگوید
شری بهگوان بوم اجه بر حقیقت میفرمایید این
بلی دانو مناقشه بسیار و مبالغه‌های بیشمار بدین
گونه کرده بود لیکن و امن اوتار زیاده ازین قبول
نمود آخر الامر راجه بلی دانو پای مبارک و امن
اوتار بدست خود شسته و قشقه صندل بر جبین
ایشان کشیده و ظرف آب را بر دو دست
گرفته خواست که سنکلف بکند شکر دیوتا بر وقت
دریافت کرد که این طور طلبیدها بر پا شده است او
این جک را بر هم خواهد داد و برخاست و گفت
ای راجه این شخص تناسخ اوتار شری بهگوان
صاحب است میخواهد جک شما را بر هم زند و
سه قدم زمین که میخواهد که هر سه طبقه است
واسمان و پاتال و زمین از شما گرفته بدیوتاها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خواهد داد ای راجه تو میگوئی که شرط کرده ام اما
آن اینست هر که راجه خود را سه حصه
یک حصه از فرزندان و اهل و عیال دوم از
و سیوم از راجه از الجمله بوسیع و امکان خود
بکند بگفته اند همه بر هر ما واجب است ازین
مورت بشما اطلاع دهم ازین واقعه آگاه میتانم
راجه بلی داناوان ارشاد این صحبت بسیار مضطر
شد و بخاطر گذرانید اگر گفته پروهت خود قبول
نمیکنم بد نیست اگر از قول خود برگردم بد است
تا قیامت بر من بدنامی خواهد ماند القصه بلکه
پروهت خود گفته آنچه شما میفرمائید نیز از واقعه
راست و درست است هر گاه شما بزبان خود
میفرمائید این اوتار سری نرائن جیو است بر در
من آمده باشد از من خیرات بکند و بخالت در ایجا
جگ میکنم که شاید سری بهگوان برما راضی شده
میشود این همه تازه و نعمت واینقدر شوکت و
شجاعت از طفیل او دارم از قرار خود برگشتن
از قول خود دروغ کوشیدن از مروت بعید است
از انصاف دور مینماید من از گفته خود برگشتن
مصلحت نمیبینم و هرچه باد بادا گر دروغ عاید شود
وجود خود را داده از گفته خود برنگشت چنانچه خبر او
تا عبد الدهر باقی است تا قیام قیامت نام او زنده است
در پیش سری بهگوان صاحب روشن صفت او

برزبان عالم وعالمیان خواهد ماند نیز یقین است
سخی و متایل و خواهنده و بخشیده و سلطنت
و دولت همه فانی است نام نیک باقی اگر بگویم
دو حصه از فرزندان و نوکران است خود میداند
در وقت مردن مجلس همراهی نکند پدر کلان
من هرند کشف که راجه هرس نوک بود همچنان پرلاد
راج سه نوک بود از هیچ نماند مرا منع مکن من سه
قدم زمین بی شک و شبه با دل خود قرار و سنکلپ
کردم این عزیز الوجود که خود شما واقف حال و سفها
هستید میفرمایند این اوتار سری بهگوان صاحب است
من فرموده که شما را ناصواب نمیدانم هرگز منع شما نیز
زبان بیاورد دیدکه من سه قدم زمین البته خواهم داد
او خواهد گرفت شما خود با حق اهل این عذاب
خواهید شد من دیده و دانسته شما را اهل عذاب
نمیتوانم نمود شوم دیده و دانسته اهل دوزخ باسم تمام اوتار

ادهیای چهاردهم مشیر دادن دو قدم بلی دانو

عاید جوشش خوبی نوبت پوره آنکه میگوید که برتری
بکنید بو راجه به بخشش میفرماید که راجه هرچند شکر دی و
بر آشفت این خواهش مهاراج است و خوب
هیچ باشد بعد آن بلی دانو دامن اوتار را پیش خود
آورده بر جوی طلا کاشانیده پای مبارک او را شسته
همان آب را بر سر خود انداخته نوش جان نموده
راجه سه قدم زمین عند المطالب خیرات داد و
و آب سنکلپ بر دست دامن اوتار انداخت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وامن اوتار بر خود گرفت فرمودند صورت
چون ازین صورت آزرده بود را اختلاف بود وا
او تا را این شکل وشمایل وحقیر وضعیف بود
بکلانی و بزرگی طول انجامیده و بدرازی کشیده
بعد که از یک پای مبارک تمام روی زمین را احاطه
در زیر پای خود در آورد و پای دوم بر هفت طبقه
آسمان گذاشته چون پای مبارک ایشان را بر همه چیز
از هر همه نوک دیده خاست کرد اگر او گردیده قدمبوس
بجا آورده غبار پای مقدس را کحل الجواهر ساخته
در چشم خود کشیده آب شسته پای او را بر
کشیده غسل کرده نوش جان فرمود آنچه ازان آب
باقی مانده گنگا جی نام یافت و چون بر قدم سیوم جای
نماند و زمین و آسمان در زیر دو قدم خود در آورده بود
میگویند در وقت خیرات دادن آب شکر دیو یا در
ظروف آب در آمده راه بر آمد آب گرفته وامن اوتار
یک خس در رب یعنی گوشا در راه بر آمد آب در
ظروف انداخت در چشم شکر دیو تا خلید از انروز
میگویند شکر دیوتا کور شده است وامن اوتار براجه بل ورهو
قدم سیوم بجا بگذار الخ تمام شد اوتار چهارم آمدن کهنیران با پت
عابد صواب کیش و حق اندیش صورت بود که
میگویند شری شکد لو براجه فرمود ای راجه چون تمام زمین
و آسمان در زیر قدم مبارک در آمده دیوتا ها خوشوقت
شدند در هر که نوک نگاره شادیانه نواختند راجه بل
از مشاهده این صورت قدرت کامله در تعجب ماند

خجل ماند وامن اوتار فرمودند ای راجه اگر قدم سیوم
نمیتوانی داد بگو که نمیدهم راجه عرض نمود آدمی نیستم
که از گفت خود برگردم باز وامن اوتار فرمودند راجه بالا
بر بندید تا آنکه قدم سیوم بدهد بگر دو سواری خاصه خود
فرمودند مشار الیه حسب الفرموده بوجه احسن خود راجه
بل دانو را برپشت در شکنجه و سکنجه در آورده بودکام
دیوتا ها که حاضر بودند میدیدند و مبالغه میکردند در ستا
حمن عابد پاک نهاد میشر و سنت تماره پیدا شدند و
زبان بتعریف و توصیف بعضی توتائی وامن اوتار
نمودند راجه بلی دانو القدر بلطف و کرم فرمودند که
در حد و خیال و قیاس و فکر گنجایش ندارد و فهم وادراک
درک نتواند که تمام زمین و زمان و عالم و عالمیان و
هفت طبقه زمین و آسمان از شماست در نظر شماست
در هر جا که جای قدم سیوم مبارک باشد و گیرید و بگذارید
بلی دانو منکر نیست و خدمتگار و پرستار شماست چون
وامن اوتار آزمایش و پرستاری و نیک اعتقادی
بلی میفرمودند و میدیدند که آیا ثابت دم و راسخ قدم است یا
از راه کذب و بهتان بفعل می آید راجه بلی دانو التماس
کرد که پای مبارک را بر سر من جا داده از راه مهربانی
و بنده نوازی بگذارید اگر بفرمایید همه لوگ یاد و قدم
وجود مخفی چگونه بیک قدم برابر نتواند شد پس سند که در بدن
قدر و رتبه هر عضو برابر نیست چنانچه چشم از دیگر عضو
خوبتر است قدر آن بیشتر است تا آنکه نه سر کالبد من
بالیقین باشد علی الدوام لطف شما بر من باشد در آن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اثنا پاک ذات پرلاد بگت حاضر شد و کورنش‌ها
فراوان و سجدات بی پایان بجا آورد و التماس کرد ای
کارکنان دلشکستگان و ای چاره ساز بی نوایان
راجه بل زمین و آسمان و وجود خود را تصدق قدم‌های
مبارک شما کرد نثار پای شما نموده ذره‌پروری
و بنده نوازی بدست شماست همواره بر حال
بندگان خود تلطف فرموده میفرمایند و خواهند فرمود
راجه بل را سرافرازی فرموده از خاک برداشتند
بطریق بنده نوازی خود نگاه فرمایند ❊ تمام شد اوتار باون

فرستادن وامن راجه بل را بپاتال و حقیقت بلبهدر

عابد ستوده خصال و فرخنده فال سوت پورانک
میگوید سری شکدیو براجه پریکهت فرمود ای راجه
وامن اوتار از التماس پرلاد بگت مهربان شده بر
بر تمامیر در الحال آمد تسلیمات و شکرانه و توصیفات
بتقدیم رسانیده برای راجه بل معذرت در حال
عرض کرد هر کس از یک برگ درخت یا برگ تلسی
یا از برگ کاه در خدمت نثار مینماید و میگذراند آنها
فی الفور مهربان شده سلطنت تمام عالم میبخشید
کامیاب مطالب ارجمند میگردانید راجه بل آنچه داشت
آنچه هستند بذات مبارک خود بخشید کرم
بگفته تو پیشنهاد برابر اندر و راه پر تو راجه بل همه سلطنت
روی زمین و آسمان و وجود نیز دریغ نگذاشته بنظر
مبارک و مقدس گذرانیده خادم را سنج دم و
و ثابت قدم شماست بحر ذات کمبارک شما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پناهی ندارد امیدوار عنایات خاص الخاص است
وامن اوتار فرمود ما راجه بل را امتحان میکنیم غرور ما را
از دور میکردیم شما میدانید که را که ما از خود میکنیم از
خند جزاو را مصفا میسازیم اول از غرور و شراکت
وحب دولت دوم از غرور ملک و مال و سیوم از
بر افعال نیک که من چنین کردم چهارم از غرور علم راجه
بل را این ملک بماند نام نیک او تا قامت خواهد بود
ای برهما جیو بموجب التماس برهلو نگت که عابد خاص
است راجه بل را گرو زاینده ره لوک خواهم بخشید بالفعل
سوتل که دریاتال است بخشیدم با لشکر دیوان و فرزندان او
در انجا قیام نماید و سلطنت آن بعمل آرد و من نیز برای
محافظت او بر دروازه خواهم بود راجه بل بعد از نوتای
بسیار و دنده وت بیشمار گفت ای مهاپربهو من بر کیا
شما را امنی ام پرهلاد دیگت آمده با راجه بل بغلگیر شده بدرگاه
شری وامن عرض ساخت زهی طالع راجه بل که این
پایهای مبارک شما برهما جیو و مهادیو صاحب همیشه
دیدن میکنند بدست خود شست یا دیتا نراکه شراب
خوار و گوشت خوار و نابکار هم این قسم کجا میسر تواند
شد پرهلاد دیگت را نیز ارشاد فرمودند حکم نمودند که شما هم
در سوتل لوک استقامت نمایند چنانچه پرهلاد دیگت
چنانچه پرهلاد دیگت و راجه بل پای سیوم را بر سر گرفته حسب الامر
وامن اوتار در سوتل لوک رفتند لشکر پرهست آمده
دکوره نشاط و التماس کرد که ما را حکم شود که همراه راجه بل
باشیم اختیار دارید باز شما را ای زبون نشود شری کهندید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

براجه پرکهشت میفرماید حقیقت راجه بل بشنو گفتیم همین
طور برای راجه ستیه برت بنا سنج یعنی اوتار مچه
گرفته اند راجه پرکهشت عرض کرد مذکور راجه ستیه برت
مفصل ارشاد فرمایند سری شکدیو فرمود که چون
سنکهاسور چهار بید را از برهما جیو دزدیده بر دریا
آب پاتال لوک برد برهما جیو حق پاک یعنی سری
بهگوان التماس کرد که سنکهاسور چهار بید به دزدی
برده در پاتال لوک رفته بغیر از بید کارهای عالم
نمی بندد و صورت کاینات انتظام نمی پذیرد علاج آن
بید را بجز ذات پاک شما ممکن نیست راجه ستیه برت
سلطنت گذاشته ده هزار سال عبادت کرد خواهش
دیدن روز قیامت در دل داشت درین باب
امر شود عین صواب است القصه روزی راجه
در دریای کرتمالا غسل میکرد چون قطره آب به کف
دست خود گرفته یک ماهی خورد ضعیف در کف دست
او آمده راجه خواست که او را باز در آب اندازد ماهی
زبان بکشاد که ای راجه ماهیان کلان ما را خواهند خورد
محافظت باید کنید من در پناه تو آمدم راجه از شنیدن
این حرف متحیر مانده متفکر میشد با خود گفت عجب است
که ماهی مثل آدمی سخن میکند بهتر است او را نگهدارم
ماهی مذکور را از انجا بخانه خود آورد در کمندل آب گذاشت
چون دو ساعت گذشت ماهی کلان شد گفت جای
من در کمندل تنگ است درینجا نمیتوانم ماند راجه
ماهی را از انجا بر آورده در یک کوزه کلان انداخت

ازانی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

انجا نیز گنجایش کرد وافزونی گرفت من بعد راجه او را
انکوزه بر آورده دریک سبوی کلان انداخت از
انجا هم بگنجید باز راجه دریک حوض کلان انداخت در
انجا هم افزونی گرفت باز دریک تالاب انداخت در
انجا هم گنجایش ندید باز در دریا انداخت در دریا هم
خود را بطول و عرض انداخت راجه اولا از دریا هم
کشیده در دریای عمان یعنی سمندر سر داد تمام شد اول روپ

وجود با فاتحه متس اوتار گیان فرمودن برای راجه ستیه برت

عابد راست کردار و درست گفتار سوت پوران
میگوید شری شکدیو براجه پرکهشت فرمود ای راجه
چون ماهی مذکور در دریای عمان خود را بطول و عرض
کشید راجه ستیه برت بقبل دریای مذکور آمد ماهی
مذکور براجه گفت ای راجه تو عجب خدا پرستی که
مارا در میان ماهیان خونخواره گذاشتند که مانند یک لقمه
در دهان فرو میبرند سر دادی چون راجه صورت و احوال
ماهی بدین گونه دید بخاطر آورد این ماهی نیست مگر هیچ
حق تالک یعنی شری بهگوان حیوا است زبان حمد
و ثنا بر کشود تعریف و توصیف یعنی توتا بر زبان آوردن
و ستودن گرفت گفت من حقیقت واقعی شمارا
در یافتم ماهی مذکور گفت شما را روز اول بخاطر
رسیده بود که بچه ماهی را پرورش کنم ازین سبب خود را
بطول و عرض کشیدم تا شما هیچ پرورش ما نکردید راجه
گفت از دست من چه بر می آید پرورش عالم
و عالمیان تعلق مهاراج صاحب است دیگری را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چه گنجایش دارد ما و شما آفریدگاریم البته پرورش او
میکنند اما یک التماس دارم که در تناسخ ماهی
موجب چه نسبت داشته باشند مهربانی
نموده ما را مطلع سازند ماهی مذکور اظهار نمود
ما از وجود گرفتن و زادن و مردن مبرا ام اما التماس
بهگتان و پرستاران خود گاهی در جای ظهور میفرمایم
بنو بر بها جو آمده اظهار کرد شنکها سور دیو چهار
بید را دزدیده برده در آب برده است تا آنها را
شما را ایم در خاطر وقتی که گذشته بود روز قیامت
هر یکی را به هیئم ایمقدمه را الغرض بها تناسخ ماهی بعمل میاوردن
آورد بنابر آن اوتار ماهی گرفتم میخواهم زمین را طرز
کشتی ساخته با ریسمان بسته به پر و شاخ ماهی بندم
بعد آن قیامت برپا کنم شما را نمایم اینحالات را
در هفتم روز که یک هفته بگذرد وقوع خواهد ماند
نیز و شت رشیه هر یک کشتی نشسته خواهند آمد ...
و شما را هم بر کشتی خود سوار خواهد کرد باد هم یک بار کلان
کشتی را مضبوط کرده بکشتی خواهند نشست کشتی در آب
قیامت خواهد گردید در آن وقت معرفت حق
یعنی ستری بهگوان بشما ارشاد خواهم کرد ملت
خواهد یافت تمش اوتارها تو قت وجود خواهد
گرفت این مذکور بر زبان آورده ماهی غایب شد
راجه ست برت روز دیگر غسل کرده در کنار دریای
ذکر نه مالا نشست چون روز هفتم آمد در چهار طرف
آب طغیان کرد و روی زمین را در غرق کشید باران

باریدن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بار بدن گرفت روز قیامت پدید آمد ناگاه بشنت کهنه
برکشتی سوار شده پیدا شد آب بمرتبهٔ کمال افزونی گرفت
عالم آب ظاهر گردید تمام اندر معدوم **گفتن متس اوتار چهارصد شلوک**
عابد نکته سنج و سخندان سوت پوران که میگوید رکهی
شنهد تو براجه پرکحشت فرمود ای راجه چون راجه ستیه
برکشتی بنشت رکهیشر نشست اضطراب راجه غالب
آمد و نشست رکهیشر تسلی کرده از ملاحظهٔ وشوانس
برآورده از تفرقهٔ خاطر خلاص کرده راجه منظور بود که
که متس اوتار تا حال بظهور نیامده راجه درین فکر بود
از قضای ربانی ناگاه یعنی اوتار متس ظاهر از آب شد
برکشتی نشست و کشتی را بر بروت ماهی مستحکم کرده
کشتی در آب زلزله میکرد راجه تماشای تیر سلامتی خوات
مینمود بعد از آن راجه متس اوتار را کورکث طعام
آورده التماس نمود روز قیامت برپا شده آب
بسیار طغیان برآورده از خیال مهیب معرفت
عی پاک یعنی سری بهگوان نجات فرماید چون آدمی
در وقت آمدن بدنیا انکار از گرفتاری میکند باز از راه
غفلت پابند میشود لهذا در آمدن مختلفه میگردانید با
میکشد هیچگاه یاد سری مهاراج که موجب خلاصی او
نمیکند همیشه برای خویش در یافت بدن تلاش میکنید
میماند اگر فضل و کرم سری مهاراج رفیق باشد کار او
بالفرام میرسد از راه بید انشی کارها بجز دنی کند میگوید
من کردم خانه و مان و فرزندان از خود میدانند در محبت اینها
عمر خود را برباد میدهد ای مهاراج یعنی متس اوتار التماس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

راجه پرکهشت ست برت شنیده مهربان شده اند
کنیان فرموده اند چنانچه در متس اوتار چهار صد هزار
اشلوک بشرح در آمده است چنانچه از سری
مهابهاگوت مشروحا مفصل مندرج است که متس
اوتار براجه فرمود که بشت رکهیشر از زمین اطلاع
یافته اند راجه ست برت را معرفت الهی دست داد
سری سکهدیو براجه پرکهشت فرموده ای راجه من بعد
متس اوتار براجه فرمودند ای راجه ست برت چشم
اپوش راجه چون ساعتی چشم پوشیده و مژه بر مژه زد
باز چون چشم وا کشیده و غیره چیزی معلق بنود لعات
منتهی گشت تمام شد اوتار مهیلدم

کشتن سنکهاسور دیو را و عمر برهما

عابد شیرین گفتار سوت پوران بک میگوید که
سری سکهدیو براجه پرکهشت میفرماید ای راجه
چنانچه راجه ست برت بر کنار دریای کرتمالا
نشسته بود برهما بطور خود بلا در هماکاشته دید و
بخاطر آورد که متس اوتار ارا فریب یعنی عبادت
نمودند معرفت حق پاک یعنی سری بهگوان بر ت
ارشاد فرمودند راجه ست برت بطوریکه ارشاد
شده بودند مشغول شد متس اوتار سنکهاسور
دیو را کشته چهار بید از آب بر آورده برهما جیو
برهما جیو موافق حکم بید عمل فرموده اند باز سری سکهدیو
براجه پرکهشت فرمود عمر برهما جیو بیان مینماید که تا یکصد سال
عمر برهماجیو مقرر شده است و یکروز او چهار ده منو
میشود یک منو تر هفتاد و چهار چوکری جوک کمند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اینهمه مدت مذکور بگیر روز دیوته تا هاست مطابق بیان
یکسال را ششماه اودگاین و ورتر این یعنی آفتاب
از طرف شمال است طلوع میکند همین قسم ششماه
دکهناین از طرف جنوب آفتاب بر می آید مر ماه
یک روز مقرر است و دوازده ماه یکسال هفت
روز و شب میشود همین منوال یکصد سال عمر برهماجو
گفته اند پانزده روز که ماه در افزایش میباشد آنرا
شکله پچه خوانند که روز پتر است پانزده روز دیگر ماه در
کاهش است آنرا کشن پچه گویند آنرا شب پتر است
بدین حساب شب و روز صد سال عمر پتر است
این حقیقت راجه پرکهشت شنید بشری شوکدیو عرض
کرد چون شما ترکاله درشی یعنی حقیقت ماضی و حال
میدانید برای راجه ستیه برت تنا هیچ مهنت اوتار
گرفت و ظهور نمود حالا امیدوارم که احوال راجه مرج
هنس و چندر هنس بما اطلاع بدهید ازین حقیقت نیز
آگاهی بخشید اعمال خجسته مال ایشان از ابتدا تا انتها
مفصل بیان نمایند سری شوکدیو براجه پرکهشت فرمود
که در مرج هنس را مچهندر جیو اوتار بعمل آمد که در چندر هنس
اوتار سری کرشن بظهور پیوست از استماع اینمقدمه
تمام عذاب بر طرف میشود چنانچه آفتاب برف
یکذا نامی آید و گرمی آتش همه را بسوزاند بد الصورت
هیچ عذاب نمیماند و اهل ثواب میشود تمام شد ادهیای نوزدهم
رفتن پرسیت به بیابان آمدن برهما جیو بدار السلطنت [illegible]
سیاره آثار الهی و مسالک میشود نامتناهی سوت

سوت پورانک میگویند سری شکهدیو براجه
فرمود اپراجه اول از جانب راست برهماجیو
از دست چپ ست اوپا پیدا ست یکی
دوم بهت کنار دمینشر او را در خود
گنیان ارشاد فرمودند برای عبادت حق پاک
یعنی سری بهگوان را صحرا گرفته سنتال گرفت
عرف راسهومن شنیده برهماجیو عرض کرد
برای پیدایش خلق هشت بهت را
در بیابان برده هست بعبادت سری بهگوان
گردانیده آفرینش خلقت چطور خواهد شد ازین
برهماجیو در بیابانیکه نارد منی بهت را الفاظ
گنیان میکردند و رفتند برهماجیو به بهت گفت چون
آدمی بوجود می آید سه قرض بر او لازم است اول
دیوه دن یعنی دیوتاها را بخانه آورده خوشنود گردانند جغ
رضامند سازد دوم پتران یعنی خدمت جد و
و اجداد خواه در حین حیات و خواه در حین وفات
خدمت آنها که رسوم شد و آمده است بجا آورده
ایشان را رضامند سازد سیوم رکهیشران یعنی غرض
عابدان که بید ارشاد فرموده اند و نجات
میبخشند مختصر آنکه از جگ کردن دیوتاها از
از بید و شاستر و پران عابدان و رکهیشران

اسکندهه

از اولاد بهم رسانیدن پتران قرض برهمه زن

از اولاد و بهمت بندن بتران او امشهور اگر بعد آزادی
این فرض‌ها هرگز تعلق کنند او درجه که بالارفیت
فرمودی افتد و بنابران ای برهمن تو ازین فرض‌ها
مفروغ نشنیده و ترک همه تعلق کرده خوب نیت
نارد منیشر را شخص بد آمده گفت هر که دل بعبادت
بندد و پناه بجانب شری مهاراج برد او را هیچ پروای
وقت ضبط نشری برهما فرمود که ای نارد این
به سوز تا آن نرسیده از دیدن خطی و عیبی که مردم
میکنند گنهان او قایم نخواهد ماند نارد جی ازین حرف
خاموش ماند شری برهما و برهمت انجا نگرده
به سرگ رخت بندو تا هفده هزار سال سلطنت و راج
براند و از او ولد دشمار بهم رسید بعد ازان از نارد
گنیان حاصل نموده مجرد و ملک و رستگار حاصل شد
و همه گنهیان از اولاد او بوند که کنهاهای آنها برا تو
خواهم گفت این مجملی از حکایت و آثار شان بتو نقل کنم:

اسکند نهم مشتمل حکایت راجه‌ها و راجه اتریک
کرشت که در وقت باد و اشهرد و حکایات راجه
سکه که صد اشمید کرده و حکایت باگیرت که گنگا آورد و سکونه

راجه پریکشت پرسید که ای سوامی شک دیو شما
در اسکند هشتم یعنی اشتمش اسکند تفصیل منونتر گفتند
حالا حکایات راجه‌ها که در منونتر بیج کرده‌اند بفرمایید
شک دیو فرمود که چون مهاپرلی شد و همه اطراف
عالم را آب گرفت و فقط ذات شری بهگوان باقی ماند
ستوا را ده آن فریدگار چون بدان تعلق گرفت که عالم را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آفرینش کنند از گاگ سلو و که بر تا قریب سلو و بود
نشده بی بنا این بوده بر همه بنده باشد مامور کرد و نزد که
آفرینش از بهر همه بر جانب نام لسیری بهدت ... از
میر پرح کهنیه از میر پرح رکهنیه کشف کهنیه شیر از کشف
ستر فرج بر عظیم آفتاب عالمتاب از ستر فرج جی
از ستر فرج جی بهوت من پیدا شده چون در خانه
بهوت من فرزندی همت و کشف کهنیه گفت که
برای من جاگه بکن که تا مر لیشری ها ملک شود و زن
راجه وشت رکهنیه گفت که برای من جاگه بکن ...
که دختری داشته باشم در و فقشکه وشت جی ... بهوت ...
درخوست رای بخاطر نشانید در خانه بهوت من دختر ...
اوا ما لذم کهاری سام ... بنده آمد حضر کبیر و روان از روزی گنجها ...
بهوت من به وشت کهنیه گفت که من از شما درخوست
بسه کردم عجب است که دختر نابید و جاگ غلط بر ...
گفت چون زن تو درخوست دختر کرده بود و ما ...
یاد آمد راجه شفکو آمد و بگان شده و وشت جی با او
بسیلی کردند که دل خود رنجه مدار که من از شیر بهمار اج
درخوست کنم که تا همان دختر پسر شود و وشت جی
پیاد شر بهمار اج مشغول شد الشان در پیش داده
فرمودند بچه مبجوای عرض کردند که این دختر پسر شود
فرمودند که همچو باشد بعد آن لعفت شر بهمار اج آن
دختر پسر شد آنه اسود من نام کردند و در کمال جمال بود
بود و بر تخت سلطنت نشست روزی به شکار سوار
شده رفته رفته در اکاس جنگل رفت چون در آنجا

رسید ...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

رسید و خود را عورت یافت و باهم مادربان شد
و همه نوکران که با او همراه بودند نیز عورت شدند راجه
سخت در حیرت مانده در غم و الم فرو رفت و راجه
را سخت بر سید که سبب عورت شدن اینها چه باشد
شنکه دیو گفت که در آن بن روزی مهادیو و پاروتی
برهنه شده باهم نشاط و بازی میکردند در آن وقت
رکهیسران آمده دندوت کردند و مهادیو و پاروتی
از آمدن اینها شرمگین شده و گفتند که شما گرفته خاطر شدند
یاد عا کنیم که از امروز کسی که از جنس آدمی و جانور
نیز در اینجا وارد شود ماده گردد بدین سبب راجه
سودمن عورت شد در آن دشت بیگاهی در آنجا بود
یعنی عطارد پسر چندرمه تپسیا یعنی عبادت میکرد این
زن [illegible] شده فریفته شد و جمال او فریفته گشت باهم عقد
زناشوهی بستند [illegible] بلاگند [illegible] گویند زود در ایام
همو در ایام [illegible] بوجود آمد چون سالی برین معنی گذشت
روزی سودمن [illegible] را یاد کرد [illegible]
حاضر شد و سودمن احوال خود را یاد کرد و [illegible]
درباره او بخدمت [illegible] مهادیو و پاروتی
عرض کرد و التماس نمود و گفت اگر او باز مرد نشود [illegible]
که کرده باشد بر هم خواهد خورد بنابر عرض [illegible]
مهادیو فرمودند که یکماه مرد باشد و یکماه زن راجه
سودمن مرد شده بگانه آمده بعد ازان [illegible]

حکایت راجه [illegible] که [illegible] و دختران [illegible]

راجه سودمن تمام سلطنت را به [illegible] واکه در حالت زنی

باز گفت

بهم رسیده بود مقرر نمود پس از ان عبادت میکرد
مهاراج خوست که با وی پسران دیگر عطا فرمایند تا
مهاراج او را ده پسر بخشید پسر کلان را که اچهواک نام
ولد از او ولد آن پرورد داشت که در حالت زن یا
بعد از او ولد شود من ستجاب نام راجه کلان
در خانه او ولدی نام دختری بود یافت در کما
با مردم همچنان تشکار بر آمده بود در جای که ڈیره
کرده بود دران نزدیک جای بود تن چمن رهینه بود
لد نام دختر راجه با دختران دیگر مسکر در ربک
سیمتی بوده بگلی دند دران بوده شور رخ در
برضا او در آمد دختر هم بازی چنانکه رسم طفلان
دران شور رخ انگشت فرو برد و خون از آن جاری
شد همه دختران ترسیده به ڈیره خود آمدند و همان
وقت همه مردم واقف شدند همه را آزار رفتن لنج
در دل درگرفت راجه را در همه غدمه حیرت و اندوه
بسیار رو داد از مردم پرسید که این خطر از جای است
گفتند که اینجا جای چمن رهینه است راجه بر جا رفت و ان
مکان را سیحت تا با نگار رسید که بوده بگلی داشت که خون
از و جاری بود داشت دریافت که او از کمال ریاضت
و عبادت خبر ندارد که خون از جسم او جاری گشت
در و کسی خار رخلد بنده در هوف دختر آمده گفت
این بنا دانستگی از من واقع شد راجه چمن رهینه را
و بار او زبلند مدح او میگفت از زمین شور و غوغا مراقبه
چمن رهینه بر طرف شد و خود آمد راجه التماس کرد که

سوم نمسی

اپطا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ایخطا از دختر من واقع شده من این دختر را تکلیف
کرده ام و مردم و همراهیان من صبر درد شکم گرفتار
و رحم آورید که صحت یابد چمن رکهنه فرمود که هیچ
باشد فی العوز درد ... شود و رشد راجه دختر او
پیش او گذاشت از آنجا رفته آن دختر بخدمت
چمن رکهنه ایستاده تا چهارده سال که رکهنه در مراقبه
دختر ایستاده مانده چون دختر راجه بسیار صاحب کمال گشت
یکمرتبه اندر پیش او آمده گفت که برای او جه آمده
بیا با تو انجای ایندر ایلی که داریم و همان خورکبیر آمده
چیانی و چنان میگفت چون او نوتی ورنا بود و نجات
نیافته بیکر و چون چهارده سال بگذشت و رکهنه از
مراقبه برخاست و دید که دختری ایستاده است و خایله
چرم و استخوانها مانده جانب او دید و بسیار خوشوقت و
مهربان شد و ستوفی کمار بحسب اتفاق در آنجا وارد شد
چمن رکهنه گفت که علاج چشم من بکنید ستوفی کمار
علاج کرده تا چشم او به شد سام شد آدیار شکم و آغاز

بردن راجه ستحات چمن رکهنه را برای کردن
حگک و به اهوت دادن او با ستوفی کمار و منع کردن

چون ستوفی کمار چشم رکهنه را بینا کرد فلهذا او بر آنها
مهربان شده که از من چیزی بخواهید آنها عرض کرد
مارا بیا بر آنکه طاعت دلوتا میکنم خوردن و مجلس لوت
بهمرت شد و بخشش حگک تمام بهمند بد توجه نماید که ما هم
بخشش حگک یافته باشیم رکهنه گفت که خاطر جمع داشته
باشید که بشما بخشش میدهم ستوفی کمار خوشوقت شد

رفتند بعد آن رکهیشر بدختر راجه گفت که اگرچه من مرد عابدم
از عیش و لذات دنیا فارغم اما برای خاطر تو که
دختر راجه هستی در بلای محنت بسیار گشتن اسباب
عشرت را فراهم می آرم و پس بقوت عبادت خود محلها
از طلا پیدا کرد و آنچه در بایسته بود موجود است ده چند
در آنجا مهیا شدند و بدختر گفت که برو در آن تالاب
غسل کن و چون غسل کرد و بیرون آمد دختری گشتن
شانزده سالگی در غایت حسن و جمال ظاهر شد و
هزار کنیزک غیرت جمال پریها او از آن تالاب بر آمدند
و جمع رکهیشر نیز غسل کرد و جوان شانزده ساله
در نهایت خوش روی بر آمد و با آن دختر داد عیش و کام
میداد روزی راجه سنجات با زن خود گفت که از آن
باز که دختر بیچاره را با آن رکهیشر سپرده ام اصلا از و
خبری ندارم که بچه حال میگذراند بهتر آنست که جگی
شروع کنم تا آن زنها شاید آن رکهیشر با لطایف تا خبر دختر هم
حاصل شود راجه سوار شده بصومعه رکهیشر رفت ملحم
تا او را برای جگ بیارد در آنجا دید که اثری
از آن صومعه نیست محلهای طلا در آنجا مرتب شده
راجه حیران بماند درین اثنا دختر راجه با کنیزان برای
غسل بر آمده بود و پدر خود را دید و پیشش دوید حرمت
که بغلگیر شود پدر او را منع کرد بخاطر آورد که آن رکهیشر غالبا
مرده باشد این دختر شوهر دیگر کرده باشد دختر گفت ای
پدرم اما شناسی که از ملاقات منع کردی راجه گفت
که نسل و اصل مادر و پدر تو تعالی تو دمیدا شوهر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دیگر خواسته باشی دختر گفت ای پدر چه میگویی :
اینهمه که میبینی ازان رکهیشر است که بقوت و عبادت ریاضت
و ریاضتی خود پیدا کرده راجه خوشحال شد پیش جمن رکهیشر
رفت و دید که جوالی نشاترده ساله در کمال خوبی پیش
دندوت کرده بخدمت داماد خود با نیاز و گفت :
میخواهم که جگی بکنم امیدوارم که شما هم تشریف آرید :
جمن رکهیشر قبول کرد با همه متعلقان خود در خانهٔ راجه
که خانهٔ او کو و عیب دید که جابجا مادر دختر را کمال
دولت و اعزاز دید و خوشوقت گردید چون جمن رکهیشر
شد و جگ کرد همه دیوتها در انجا حاضر شدند و رکهیشر
گفت که جگ بخش حگ را به اشونی کومار هم بدهید اندر
گفت که اینها طبیبان دیوتها هستند دست بر نبض
مریضها شند و جگ بخش اینها نمیتوان داد جمن رکهیشر
گفت که من بر ایشان وعده کرده ام البته خواهم داد
اندر گفت اگرچه رکهیشر هستی اما ترا بگرز خواهم زد
پس گرز بر داشت تا جمن رکهیشر را بزند بقدرت
ستی بگوان دست او بر هوا مانده اندر عاجز آمد و
حیران شد دیوتاها گفتند که تو با جمن رکهیشر بی ادبی کرد
گناه خود را از و درخواست کن اندر استغفای تقصیر خود
کرده عاجزی بسیار نموده تا جمن رکهیشر مهربان شد و دست
اندر را حرکت در آمد و جگ بخش به اشونی کومار دادند
و جگ بخوبی تمام شد سنکه دیو گفت که ای راجه بحرمت
از عبادت شرمهاراج همان قسم است هر که خود را در پناه
شرمهاراج بیارد برای او همه چیز مهیا و میسر شود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هرچه میگوید و خواهد بها بدو باز درا و ولد همان راجه
هوشو دمن اتوت نام راجه شد او را دختری بود خوب دلکد
بسیار صاحب جمال چون بالغ شد راجه بخاطر آورد
که بید آگنده عالم شری برهمنی بیسر لوبروم باز
آفریدنش او صاحب جمال را که از وی بهتری نیابند
ملک تا این دختر را او هم عقد کنم شری برهمن موجود که
از نسبت راجهای بزرگ بسی نماینده است و دختر خود
را به بلید بهر لشتر و شد و راجه که او تا زنده است نگاه دارد
بدبختی راجه امتحان کرد و خود در بیابان رفته بعبادت
و نیت مشغول شد و بار شد دو میگوید حکایت که از
او ولد آن اشتر بک نام راجه بود که شتاب برهمن باو
موجود شد راجه بهر حکمت برسید که این عجب است که بها
برهمن را اشنا شد آن راجه که برهمه فقیر بهگت بود
چه این برهمن را آن زر داشته داده بود که قصه احسان
که او بود جابی و عبادت آسته بهار اج را بکمال صدق
و اخلاص میکرد و بهمنه در دیار او بود جا میماند دو دو
با کار و دل با یار داشت و زن او هم برهمه و بسو بهگت
و بهتی ورتا بود هر دو راجه و رانی به کمال اخلاص و
بهگت شری بهاراج میکردند روزانه جا دست بربت ترحل
میگرفتند یعنی بجز یک چیزی بهیچ خوردنی و راجه روز
دوازده دستی شقت یا گرو رماده گاو به برهمنان میداد
دهرم آرسته میداد و هر وقت جانجه گفته که از دو
باری یعنی بوجه خوردن فارغ میشد روز دوازدهم
دو گهری بود و در او اشارت کرد برای امتحان و دیگر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

۲۲۹

واسستی بخانه او آمد و طعام خواست راجه بتعظیم او
بسیار کرده و آداب بجا آورد و گفت ای بهتر
طعام موجود است درواسا گفت که من غسل کرده بیایم
در آنجا رفته عمداً توقف کرد تا وقت دواداسی بگذرد
چون دید که راجه از برهمنان پرسید که درواسا
نیامد دواداسی میگذرد برهمنان گفتند که شما چرق آب
بگیرید که هم درواداسی او پارن کرده باشید و گویا هیچ
نخورده اید راجه همچنان کرد بعد از ساعتی درواسا رسیده
آمد و گفت ای راجه قرار داد تو همچنان است درواسا
او پارن نکنی امروز که دواداسی گذشت چه کردی راجه
گفت که التماس نموده برهمنان چرق آب گرفته ام درواسا
در خشم شد و گفت که تو مرا طعام دواداسی وعده
دادی بی آمدن من او پارن کردی از کمال خشم چند
موی از زلف کنده که آن را الت گویند از سر خود کنده بر زمین
زد تا العفریت را از آنجا صورتی که آن را کریتا گویند مانند آتش
سوزان برآمده بجانب راجه دوید چون راجه برهم بهگت
بود و شری بهاراج اراده نموده بود که دانسته سدرشن چکر
فرموده بود که شما حافظ و حامی راجه شوید و سدرشن چکر
پیدا شد و کریتا از شعاع او سوخته شد و درواسا
ترسیده گریخت و سدرشن چکر دنبال درواسا گرفته
شد تا درواسا را سوزد او گریخته در [illegible] برن و [illegible]
لوک رفت هیچکس نتوانست او را از سدرشن چکر
خلاص کرد تا در همه لوک رفت که شاید کسی او را
محافظت کند پس گفت ای درواسا تو گناه
بهگت شری بهاراج کرده بیک حمله همه را رفته dono[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کرد بر جمیع آشنا فارسیت من ترا نمیتوانم نگهداشت در روی مملکت
از انجا هم مأیوس شده پیش شری مهادیو رفت ایشان هم جواب دادند
چون دید که مرا کسی پناه نمیدهند و دیده بودی کو نهند رفت
پیش نهال چند الحاج و زاری نمود که من گناه نسبت بهمه
شما کرده ام شو دریشن جکر مرا میسوزد ناچار در پناه شما
آمده ام مرا محافظت کنید شری مهاراج جیو فرمود اگرچه
من بر همه حاکم و غالبم اما بر مخلصان و بهکتان خود حاکم
نیستم که آنها را غیر از پرستش من آرزوی دیگر نیست و دل
بمن میگویند و بمن میشوند و مرا در همه جا دانسته
خود را بمن تسلیم نمودند و من گفته آنها را نمیتوانم رد کرد تا
گفته آنها بر باشد خود مقدم میدانم ای درواسا
چون بهکتان من نرم دل و مهربان هستند و عفو
خشم را در ضبط دارند اگر انبریک راجه بر تو غضب میکرد
همانساعت مبوجب حال من ترا تباه میکرد هم در پناه
همان بهکت من برو و الا شو دریشن جکر ترا خواهد سوخت
درباشا جی لاچار شده در جائیکه راجه انبریک بود
آمد و دندوت نمسکار کرد دست بسته پیش او استاد
راجه شو دریشن جکر التماس نمود که ای مهاراج درباسا
برهمن لنخوات تو را امان دهید که من منت دار خواهم بود

بازگشتن سو درشن جکر از التماس راجه انبریک و عفو
راجه خود باس که از و مان دانا بسیر بوجود آمد مسند شد نمود

شاکه دتو ونود چون راجه انبریک التماس کرد
سو درشن جکر سرد شد و درباسا رکعت ای راجه بست
لنز راه صحالت کاست راجه نمیتوانست و ای راجه گفت
ای رکعت تو چون طعام بخورده و درواسا رکعته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

طعام بخورد دگویند یکسان در واستا از تپس ستو در مشق
جا بجا ایشان بحیثیت در بهدت راجه بجای خود استاده بوده
افسوس میخورد که حیف بسبب من آزاری رسیده
میگویند که درین تمادی مدت بقدرت قادر بی‌نیاز
و کارستان ربی انبار طعام و نوحن نهر و نشده راجه بعد ازان
که بهمانان از خوردن طعام فارغ شدند و خود طعام
خورد در باب آنکه عذر خواهی بسیار کرد که ای راجه من
تا حال بزرگی مهمانان شرقی مهاراج بهمند گشتم و بهلین
لذیمه صاحب زور اند حال دان ستم کرده بود گفت که
ابهراجه بر تخت بعد ازان که راجه اشتریک سلطنت خود
را به پسر داده خود در جنگل رفته بعبادت و تپسیای
شنهی مهادیو مشغول شد و مکت و رستگار و جا بجای کرد
ازو اولاد و یکی راجه اجهواک بود روزی به پسر خود
گفت که برو شکار بیار ما شرادی کنیم او در بیابان رفته
شکار بسیار کرد از انجا گرسنه شده خرگوشی آنجا هلاک
کرده خورده بود باقی گوشت برای پدر خود آورد چون
راجه اجهواک بر پسر اد نشست و خبرش که برای
شرادی آمده بود گفت این گوشت قابل شرادی نیست
سینه این بخیه را پسر تو خود خورده راجه در خشم شده
آن پسر را از ملک خود بیرون کرد او در بیابان رفته
بعبادت مشغول شد تا راجه اجهواک بمرد و فوت گشت
او را از بیابان آورده بسلطنت و تاج نشاندند
از وی پسران بسیار بوجود آمدند و در اولاد او
پورنجی نام راجه بود که وقت دیتان بر دیوتا غالب شدند

به پرهمن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

واند اولاد و او جوتاکس نام راجه گلس ... شد او را
فرزند نبود و رنیاب به رکهیشران التماس نمود که برای او
برکی او جگ معزز کرده کلنه کونن آیت لا متبرک یعنی افسون
ومنده بگهد آشتند قرار دادند که فردا از ین آب زن
راجه را غسل خواهیم داد شب وران محل راجه و رکهیشران
خواب کردند اتفاقاً همه شب بخواب بودند راجه را تشنگی
غالب شد هر چند آب خواست غیر از آن کوزه هیچ کس
نیامد و در خواب آن رکهیشران واقع بود و همان آب
بخورد صبح به همان رکهیشران [illegible] اینجا رسیدند
معلوم کردند که راجه آب کوزه خورده است گفتند ای راجه
از تقدیر الهی چاره نیست از شکم تو فرزند وجود خواهد آمد
شکم راجه مثل زن حامله روز بروز کلان میشد تا اینکه
ده ماه گذشت رکهیشران پهلوی راجه را شکافتند و فرزند
بر آوردند و باز زخم را بهم دوختند و بقدرت رکهیشران
راجه زنده ماند تا آن پسر گریه کرد و شیر خواست اندر
گفت مان دهاتا یعنی پرورش کنند او منم پس اندر
انگشت خود را که در آن امرت یعنی آب حیات بود در
دهن او انداخت تا او مکید سیر شد اندر بلفظ مان
در حق او گفته بود و نام آن پسر مان دهاتا شد
او را پسر و پنجاه دختر بوجود آمد از پسران او یکی
مچکند نام بود و همه دختران به سوبهرت رکهیشر داد راجه
پرسید که پنجاه دختر بیک کس دادن از چه راه بود
گفت که سوبهرت رکهیشر بر کنار دریای جمنا
عبادت میکرد روزی ماهی را در آب دید که با بچه های

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

233

بازی میکرد و شوهر رکهه بر و فرتوت گردیده بود
خود بخاطرش رسید که گرهست آشرم یعنی بودن در تعلق
خوب است چون او را هوس تعلق شد پیش راجه
آن دانا آمد گفت که دختر خود بمن بده مادر تا از
تاب بر همن عذر نتوانست آورد گفت من بخانه
دختر دارم در محل برو هرکه را خواهی بگیر شوهر بخاطر
آورد که مثل برهم و دختر آن راجه چو نشست ام اختیار
متعفف خواهند نمود پس خود را بقدرت و قوت
جوگ جوانی خوش و پسند ساخت چنانکه ایشان از دیدن
او بطاقت شدند چون در محل رفت هر یکی از دختر
فریفته و شیفته گشته شدند و همه را شوهر گرفتند و
بقوت و عبادت خود خانه های عالی مشتمل با عجایب
و خوصن ها بود و برای هر کدام ساختن ساخت و زر و
اسباب بسیار از زر و غلام و کنیز بر قدر عبادت
خود نمود و داد عیش و کامرانی میداد او را پنجاه
هزار پسر شد و فرزند زاده ها نیز بهم رسید و قبیله
او خیلی افزود و بعد از مدتی بخاطرش رسید که اینقدر
عیش و عشرت کردم و فرزند هوا و هوس تمام
این آرزو هرگز تمام شدنی نیست پس همه را ترک داده
در بیابان رفته مشغول عبادت شد و هر پنجاه زن
با او همراه میرفتند در اینجا جوگ اینها گذاشت
همه زنان با او ستی شدند و خود را سوختند و باز
شلکهه دیو گفت که از اولاد او راجه کلانی بود دیگر
نام تسنیری داشت بیرت نام روزی با تن پسر خود
که بلراتی هستاد هوا نزا شکار کرده بیارست بیرت رفته

آمد

قالب عنصری را

چند آهو شکار کرده آورد از آن جمله یک آهو
خود خورد چون راجه خواست که شراک کند
از بالا آواز دادند که ازین گوشت باشست برت
است این گوشت لایق شراک نمانده راجه
اعتراض کرد و گفت پیش از من برو
گفت کجا بروم گفت برو در میان چندالان
نجاست میکنند باش سست برت بحکم پدر
میکند راجه اندر روزی در بیابان بشوامتر
اتیتا یعنی عبادت میکرد در خدمت او رفته
و بشامتر جی گفت که چه میخواهی گفت میخواهم که
چندالان بر آمده در اندره لوک بروم و
اندر نیز بشوامتر او را آبی که در [illegible] غسل داشت
غسل داده از آن آب غسل در پای کرم
که الحال دو طرف جاری است در آن آب
نمیگذارد که قاطع اعمال نجسته است بعد از غسل
سست برت را در اندره لوک فرستاد و
عبادت بشوامتر جی با وجود که چندال شده بود
و رفت و بر آسن اندر نشست اندر دید که
چندال آمده نشسته است او را بار [illegible] انداخت
او در هوا فریاد کرد که ای بشوامتر و بشامتر مرا اندر
از اندره لوک پائین انداخت و بشامتر گفت
باش بگفته رکهشر موصوف در هوا مانده است
او در ولایت که می افتد از بخت آه
گفته کنخ و کشید کرده اند و بشامتر جی خواست که
و [illegible] عبادت خود اندره لوک دیگر بسازد

دراثنا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در اینجا تنگه دار دو دلوتانا بخدمت رکهشر موصوف آمده گفتند
که خلاف قاعده خوب نیست بنابران وشامتر موقوف
کرداشتند بعد آن در همان اولاد باهوت نام راجه
چون فرزند نداشت برای بهم رسانیدن فرزند هزار
زن خواست اما بقدرت شیو بهاراج از هیچ یکی
ازیشان فرزند بوجود نیامده راجه غمگین میماند و روزی
نارد بخانه او آمد و شب ماند وجه از راجه پرسید
راجه گفت هزاران زن خواستم از یکی فرزندی تولد
نمیشود بنابران همیشه ملول میباشم تمام سرگذشت بگفتم

و حکایت راجه سگر که صد جگ اسمید کرده بود و سوختن شصت هزار

چون نارد منشی بر اندوه راجه اطلاع یافت
ابنه یا و ولاد گفت که از زنان خود بجو تو ... فرمای
خواند آورد راجه آن ابنه را بزن کلان خود که امروز
نوبت او بود داد او حامله شد و راجه از کمال
محبت فرمان همیشه در پیش زن کلان او میماند بسبب
از وجد اهتمید و زنان دیگر باهم گفتند که هنوز فرمای
نزاییده راجه در پیش زن کلان خود میماند و شیفتگی
هرگاه فرزندی بزاید ما را مطلق ترک خواهد داد همه
زنان را اتفاق کرده زن کلان را زهر دادند و لیکن از قدرت
شیو بهاراج زهر کارگر نشد تا آن زن و حملش آزاری
نرسید و درین اثنا دشمنان بر راجه زور آورده
و راجه را از ملک بدر کردند راجه با زنان خود نزدیک
صومعه رکهیشران در جنگلی رفته بعبادت مشغول شد
تا از جهان رفت و زنان او ستی شدن مستعد سوختن شدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و کارت رکهنیر بزن خود گفت کلدل راجه گفت که
تو حامله خود را مسوزان تو فرزندی بوجود خواهد آمد
و راجه عظیم الشان خواهد بود و آن زن خود را نسوخت
فرزندی صومتله کارت رکهنیر بود و پسر تلابیلک راولاد
ستکر نام کرونتی چون او بالغ شد لشکرها فراهم آورد و بعد
ملک پدر خود گرفت راجه صاحب شوکتی شد و دو
زن کرد یکی ترلنا و وایشصت هزار پسر بوجود آمد و از
زن دیگر یکی پسر سپیتر الثمان نام داشت راجه سکر
خواست که صد جگ اشمید بکند ۴۹ نود و نه جگ تمام کرد
در جگ صدم چون اسپ جگ را اندر ربود شصت هزار پسر
را همراه داد اندر بخاطر آورد که اگر صد جگ تمام کند
این راجه جای من خواهد گرفت از ترس راجه مخفی شد
که اسپ را بگیرد جگ برهم کند اسپ را در جایی که کپل رکهیشر
رکهیشر عبادت میکرد بطوری که بحالش واقف نشود دربرده
و خود غیب کپل مون رکهیشر نشست از انجا گریخت
پسران راجه سکر چون دیدند که اسپ جایی نیست تفحص
اسپ در هفت طبق بالا و هفت طبق پایین رفتند از هیچ
جا نیافتند آخر لاعلاج پیش راجه آمدند و گفتند اسپ در
جایی گم شده هر چند جستیم نیافتیم اگر فرمایید زمان بلا
بکاویم راجه گفت بکاوید آنها زمان را میکاوند
گویند که این شصت هزار کاویدن آنها تا رسیدند
جایی که کپل مون رکهیشر در مراقبه بود و عقب او اسپ
بسته است اینها یکباره یکه دویدند و شور و غوغا کردند
که دزد را یافتیم از غوغایی آنها کپل مون از مراقبه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باز گشت و بجانب آنها نگاه تند و تیز فکند و شصت
هزار پسر سگر راجه از نگاه تیز او سوختند چون این خبر
براجه سگر رسید انسمان پسر خورد خود را فرستاد که تا
خبر بیارد انسمان در آنجا رفته کپل مون رکهیسر را از
تواضع و محامد خوشنود ساخت بسیار رکهیسر لطف و خوشوقت کرد تا
کپل مون مهربان شد و گفت اسب خود را ببر اما برادران
تو که از غضب من سوختند و وقتی که ملک خود ایندر گنگ
گنگاجی از آکاس خواهد آمد و بآب حق آنها را نجات
خواهد کرد انسمان اسب را پیش راجه آورد و راجه صد
جگ را تمام کرد بعد از مدتی راجه فوت شد و انسمان بجای جد گاه
راج کرد بعد آن راجه دلیپ نام پسر خود را بر راج نشانده
و خود برای کفارت عموان و عزم آوردن گنگاجی در
جنگل رفته عبادت کرد بعبادت مشغول شد مدت
مدید عبادت نمود و لیکن گنگاجی مهربان نشد و راجه
دلیپ انسمان فوت شد و دلیپ ترک سلطنت کرده
بطلب گنگاجی در جنگل رفته عبادت کرد گنگاجی
نیامد راجه دلیپ هم فوت شد او را راجه بهاگیرت
نام پسری خوب بود داشت چون از همسالان خود شنید
بزرگان او برای آوردن گنگا عبادت کرده و به
بحصول و کام نرسیدند گفت بهتر آنست که من هم از
درگاه ... بهار راج خواسته و عبادت و تپیا کرده
گنگاجی را بیارم بعد آن بر راج ... پس در جنگل رفته
بصدق و عبادت تمام عبادت میکرد و گنگا بصورت
عورتی بر او ظاهر شده و درشن داده و فرمود که

بجد از جدگاه

هی باگرت چه میخواهی او بعد نمسکار و دندوت
دست بسته عرض کرد که ای سری گنگاجی بزرگان
من بغرض الیک مون سوخته کالجر کرم مخر شوده
بهولوک و بیایی و بر خاک آنهان گذری تا برای
من شما بزرگان من مکت و رستگار شوند گنگاجی
اگر بیایم زمان تاب جوش آب من نخواهد آورد
باشد که مرا بالای خود بگیرد دیگر آنکه اکثری عابد
گنهگار در من غسل خواهند کرد که حفظ میدارم که
عصیان آنهان بمن خواهد رسید راجه باگرت گفت
که من بخدمت سری مهادیو رفته التماس خواهم کرد
را بر سر خود بگیرد از آنکه مردم عابد و زاهد و بهگت
در آب شما غسل خواهند کرد و عاصیان و
گنهگاران را شاید و اثری نخواهد بود و گنگاجی راضی
شد و راجه باگرت بعبادت سری مهادیو مشغول
و راضی سری مهادیو مهربان شده فرمودند که چه مطلب
داری گفت برای نجات بزرگان خود بسیری گنگاجی
التماس کردم که در بهولوک قدم رنجه نماید نجات
آرزو میدارم که شما از راه فضل و کرم او را بر سر خود
بگیرند و سری مهادیو قبول فرمودند همین که آب گنگاجی
ریزش کرده بالای سر مبارک خود گرفتند باگرت
گنگا را بجایی که بزرگانش افتاده بودند آورد و از
تا بر آنهان گذشت و جاری شد و همه دیوتا شدند
بسته کهو لوک رفتند و سوای شکل دیو باز مینمایند از
اولاد و سود من نام راجه کلاپ ... [illegible]

گنه گار

بر کدام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

راچس را آن بکشت راچس را بجا دارا بود آمده
برادری داشت خواست که انتقام برادر بگیرد چون
راجه در غایت زور بود با او بمدت نتوانست تا نه
خود را برهمن ساخته پیش راجه آمد و گفت که من تربیه
یعنی باهو رحی خوش بزم راجه او را نگه داشت از
روزی که راجه وشنت رشی را مهمان کرده بود انواع
طعام و گوشت شکار پخته بود و گوشت آدم را هم در آن
طعام پخته آورد و وشنت رکهه که بر حقایق زمان ماضی
و حال و مستقبل آگاه بودند بجانب راجه دیده گفتند
که برای من گوشت آدم آوردی مگر راچس داشتی
که بود وازده سال راچس شوی گوشت آدم میخوری
باشی این بگفت و برخاسته رفت چون راجه هم صاحب
عبادت بوده گفت که من ندانسته گوشت آدم
برای این رکهه نیاورده بودم مرا عبث شاپ داد
و من هم برای او شاپ بدهم و چون بعقد شاپ
برداشت ومیتی نام زن او دستش گرفت و گفت که
مهاراج را با برهمنان برابری نیست که او شاپ داده باشد
بار مهربان شوند تو شاپ بده راجه دست باز
داشت آن همان روز اگرچه شکل وصورت راجه بحال
ماند اما خصلت او مثل راچسان شد هر طرف
که میرفت آدم را بیگرفت و میخورد اما عورت او همچو
روزی در جنگل برهمن و عابد را با همه زنش دار خود
که آن برهمن را بخورد زن او التماس بسیار کرد که شوهر
من از شوهر بلذت دنیا کام دل بر نداشته ام و

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نشده فرزندی بهم نرسانید این بالگد اگر
مارا هم بخور راجه بخوف او را گوشت بگرد و برهمن
بخورد و برهمن گوشت و زن استخوان شوهر را
جمع کرده خود را بان بسوخت راجه ستاب
که تو هرگاه نزدیک زن بروی و همبری بجد
که راجه از ستاب برهمن خلاص شد خواست که
زن برود وریش ستاب زن برهمن را شنیده بود
منع کرد و نگذاشت که نزدیک کند بعد از آن وشست
آمده دعا کرد که بدون جماع در خانه تو فرزندی
شود همچنانش در او لد داو کهوانگ نام راجه
که در دو گهری خود را کرتارتهه یعنی خود را مکت
رستگار نمود چنانکه در بالا ذکر او کرده شد و
اولاد او جسرت نام راجه شد که در خانه اش
اوتار گرفت ستلدیو گفت ای راجه نام بلاه

حکایت بردن ستهره باهو راجه کامدین پسر ام نزد

ستلدیو گفت که چون پرسرام اوتار مهاراجه
و یک مرتبه خبر باتر اقبال کرده راجه
که این همه خطا از چهتریان واقع شده بود که پرسرام
اوتار مهاراج آنها را بکشت سوامی ستلدیو فرمود
راجه ستهره باهو روزی بشکار رفته بود در صومعه
جامدگن رکهیشر که پدر پرسرام بود در آمد و جمدگن
کامدین در خانه داشت تمام لشکر راجه را مهمانی کرد
راجه معلوم کرد که این همه بسبب کامدین است به جمدگن
رکهیشر گفت که این کامدین لائق خانه تو نیست

قادر راجه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

قابل راجه هاست بزور او را گرفته بشهر خود برد و
هفته اولین لشکر همراه راجه داشت جمدگن پرسرام
را در آن وقت که حاضر نبود یاد کرد چون پرسرام
حاضر شد جمدگن رینکا گفت راجه کشتریه ما هو
کامدین بزور و غلبه برده است و لشکری پرسرام گفت
او برفت و همه لشکرش را بقتل رسانیده و کامدین را
باز آورد روزی رینکا مادر پرسرام برای آب
آوردن بکنار گنگا رفته بود و در آنجا گندهربی را دید
که با زنان خود در آب غسل میکرد رینکا از او را
در تماشا درنگ واقع شد و باز بخاطرش آمد که
جمدگن رکهیشر بهوم نشسته است انتظار آب داشته باشد
از خوف شوهر آب بر کرده روان شد و چون پیش
شوهر رسید و جمدگن بکشف دریافته بود که سبب توقف
او در تماشای مردم بیگانه بوده به پرسرام جی گفت که
مادر را بکش و پرسرام با خود گفت که هر چند کشتن
مادر عذاب تمام است اما اگر نافرمانی کنم و پدر مرا
شراب خواهد داد اگر بکشم جمدگن باز زنده میتواند کرد
پس مادر را بکشت و چهار برادر دیگر بشفاعت
مادر درآمده بودند آن برادران را هم بفرموده بقتل
رسانید جمدگن گفت ای پرسرام مرا با طاعت و امر
خوشنود ساختی و چیزی از من بخواه و پرسرام عرض کرد
که میخواهم که مادر و برادران مرا باز زنده شوند و یاد
این کس نماند که کشته بودم جمدگن فرمود که همچنان باشد
آن همه بیک لحظه در حال زنده شدند چنانکه کسی از خواب

بیدار شده بر منبجیر دوزی عبادت آفریدگار
است به که مخلصان و عابدان را الحجاب فیضیاب
اند مرده زنده کردن و ریش آنهان شبیل کار
و پسران شهیره باهو همیشه در فکر بودند که انتقام
خون پدر بگیرند و روزی هرسرام در خانه نبود آنها
آمده جامدگنی را کشتند و زنکا مادر هرسرام گفته فرمان
چون هرسرام حاضر شد پدر را کشته دید قرار داد
که به عوض خون پدر زمان را از چهتریان خالی کنم و تخم
آنها را نگذارم پس قاتلان پدر را کشته بیست و یک بار
گرد عالم برآمده و هر جا که چهتری یافت بقتل رسانید
عاصی شدن اندرا از اهلیا زن گوتم رکهیشر و شتاب دادن
شکهه دلو میگوید که وشنا متر خواسته بود که از راج
رکهه خود از برهمن رکهه گویند او را چند لسیر شد در زمان
اولل دراجه بهوک بود که اندر راجه شد او را ده
بود و سبب اندر شدن او شنیده اند گور شد روغا
هم باز شنو که روزی اندر راجه اهلیا مادر زن گوتم رکهیشر
را در کمال خوبی دیده فریفته او شد خواست که قرابت
او کند اما از ترس شتاب گوتم رکهیشر نتوانست حرکت
کرد و خود در الصورت زاغ کرده بالای درختی که در خانه
گوتم رکهیشر بود رفته نشست آواز کرد که اگرچه شب
بسیار بود لیکن گوتم رکهیشر از آواز زاغ گمان برد
که شب کم مانده است صبح نزدیک رسیده بقصد عبادت
بمقرری برخاست و بیرون آمد تا دست و پا بشوید و عبادت
بکند اندر راجه بقلبد گوتم رکهیشر ساخته پیش اهلیا آمده

صحیح شد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

243

صحبت داشت بعد آن اهلیا ما تا معلوم کرده این
با او گوتم رکهیشر بنت با و گفت که تو کیستی از اینجا بدر
شو چون اندر بر آمد درین اثنا رکهیشر را به
بسیار دید و بازگشت اندر راجه را دید گفت تو
با وجود ایشره ناموس مردم طمع میکنی هزار حیف بر
همه ذاتی تو تو اشتاب شد هم که از تمام وجود تو
هزار علت زنان پیدا شد انسان گوتم رکهیشر در
تمام وجود اندر هزار عضو مخصوص با هویدا گردید
اندر راجه ازین شرمندگی بجا نه تواند رفت
پس از خجالت در شاخ گل نیلوفر رفته پنهان
در کهیشر آن در عقب او راجه بهوگ را راحت خلند
او شتابان به هیئت کهیشر باز شد چنانچه لستی ذکر یافته شد
جد بیش دارن گرفت حیوه رست دلو نام راجه گرفت او
شکه در قسم ماند که رست دلو نام راجه بود که در
ابتدا سلطنت و دولت دنیا را فانی و ناپایدار
دانسته به یک بسر وزن خود در حکایت رفته بسر برد
و وجهه معاش خود را محض به توکل و روزی
غیب حواله کرده و اصلا به دیگر دولت بسوال
تمسک نداد و وقتیکه چنان اتفاق افتاد که چهل وقت
روز متواتر چیزی برای ایشان چیزی از قسم خوردنی
بهم نرسید و روز چهل و هم پاره غله از جای یافتند
اثنا بر آمده کسی محتاج شد میخواستند که دفع جوع نمایند درین
حصه خود را با و تمام داد و در کمال ضعیف وارد گفت گرسنه ام بهت
اظهار گرسنگی کرد تا مادر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وبسته هم بخشش های خود با دو دایه و خود گرسنه
ماندند بعد آن چند روز دیگر بگذشت و قدری
خوردنی بهم رسانیدند چون خواستند که بخورند مهمانان
دیگر وارد شده و طعام بخورد از آنجا که با اقتضای ملال
ایام فاقه طاقت طاق گشته بود رنتدیو نیز
خود گفت که ظرفی که بعد از خوردن مهمان در آن
بهتر ریگی مانده است باشد بشویید که فی الجمله اثری
از طعام داشته باشد بخورم چنان کردند و مشغول خوردن
آن شده بود که چنداسی وارد شد و از غایت جوع
و بیطاقتی اقبال گفت این خوردنی لایق شماست
و من بدهید که بخورم تا جان بتن بیاید ایشان آب
را هم باو دادند و خود گرسنه و تشنه ماندند و چون
فقر و فاقه و ریاضت و عبادت و توکل و تسلیم
ایشان بانتها درجه رسیده آن کناکس صورت
اصلی خود را که گرفته بودند برای امتحان آن سلک
متمثل شده بود در نظر نمودند و فرمودند که آفرین
بر همت و شجاعت شما باد و در همان وقت بهشت را
بدرجه ملک فرشتگاری که دولت و نعمت بسر آمد اولاد
ساعت تمام شد حکایت جسرت راجه و بسیمه بتامه و پاندوان
از اولاد بهر دواج رکهشیر دو داوش نام بهم شد که
راجه شان پدر بسیمه بتامه از نسل او هست و بهم تمارکه
دست میرسانید صحت میبافت و باین نام نامی گشت
که دو داوش بمعرفت صحت و بنده است او را دو پسر
بود یکی بسیمه بتامه جی که از گنگا جی بهم رسید و دوم از

زاده را

از آن دیگر از همان اولاد واوس که کوربرزگ
شناخت که کورکیته نام او مشهور است و قصه عجیبه
است که او مرض جذام داشت و روزی او شکار
رفته بود در هوای گرم بسایهٔ درختی نزول کرد و
بعد از فرصتی چون از گرمی کاهلی داشت در حوضی که
در زمین کورکیته واقع بود غسل کرد مجرد غسل
آزار او برطرف شد پس آن حوض و حوضهای دیگر
راست نمود و بنام آن شهرت یافت از همان
اولاد دلیب است که او بلی بنا کرده او شست از همان
اولاد او رگهنبدست که پدر ستوپال که راجه چندبرسی
باشند و پهر فرت پدر راجه جراستبیر از همان اولاد
است و حکایت راجه جراسندهان است که پدر
او راسیر نمیشد او دو زن داشت و روزی بیاسبرهی
انبه یافت که یکی از زنان خود بخوراند که البته حامل
شوند راجه آن انبه را بزن کلان خود داد چون
هر دو زن باهم اتفاق و اخلاص داشتند آن انبه
هر دو نصف کرده خوردند و هر دو حامله شدند
بعد از انقضای مدت حمل از بطن هر یک نصف جسم
آدمی تولد شد و سنگ جدا شدند و از غایت غصه
هر دو را بر یافتند و قضا راجرا نام راکشنی بر و گذر
کرد آن هر دو نصف جسم را باهم پیوسته پیوند داد و
پیش راجه آورد و راجه بدید او بسیار دلداری
کرد و دیگر راجه سیان را از ستوپال دو بسیار شنیده
جهتر انکد و چهتره فرزند جهتر انکده راجه جهتر انکد گفتند هاب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخصومت اینکه چرا خود را بنام من موسوم
مرکه یافت دو فرخچیره و فرخ بغرض صلح لیقاس
چون این هر دو بی اولاد رفتند ستونا بیاس
را طلبیده گفت که از زنان هر دو برادر اولاد بهم
بیاشی بهتر از هر دو زن هر دو برادر باندو و
داشت پیدا کرد و از کنیزک فخره فرح و ندر
بهم رسانید و باندو چون دعائی زهیشر که بصورت
آهو بر امده با ماده آهو زن خود صحبت میداشت
از صحبت به تیر زدن باز داشته و نفرین آهو
داده بود که هرگاه تو هم با زن خود صحبت کنی بمیری
بنابران کونتی ماتا باجازت شوهر از اندر راجه اندر و
از واوه کو کیان بهیم سنان و از دهرم راجه
را بهم رسانید همچنین مادری زن باندو راجه را
اشونی کمار دو پسر نکل تولد شده نقل و سهدیو
باشند این هر پنج برادر و درپدی دختر راجه دروپد
را خواسته اند و زن این هر پنج برادر بود از هر یک
یک یک پسر داشت و بهیم سنان را از هرمبا نام راچهسی
گتوتکچ نام بهم رسید و از ارجن و سندتو راجه
نام خواهر کرشن جو ابهمن نام پسری شد که ابراجه
پدر بزرگوار شماست که تو در شکم مادر خود بودی
که اشوتهاما بقصد کشتن تو برهم استر رها کرده بود و
شری بهگوان شما را در شکم ما در محافظت کرد تو
چهار پسر داری کلان تر ازیشان راجه زمیری است که
راجه عالیشان و عالمگیر خواهد شد بقصد خون انتقام

نوجکماران

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

جنگ ماران خواهد کرد و ریاست را از گندهاری
صد پسر بهم رسید که احوال آنها در بودن است شنو ترا
در ایام دختری از بهر اشر رکهیشر که جد بزرگوار من و
و پاس منتسه بهم رسید و من از و پاس منتسه بیدا شده ام
و و پاس منتسه چهار ده بید و هجده پوران بشاگردان
خود تعلیم داد اما شری مهابهارت را از آنها دریغ
داشت این مهابهارت که خلاصهٔ جمیع بیدهاست
بمن تعلیم فرمود که بتو بگویم و مفهام شنو که بعد از تو
بیست و پنج تن از فرزندان تو سلطنت و راج کنند
آخرین آنها راجه جنک خواهد بود بعد آن سلطنت از
خانوادهٔ شما خلل آید جهت بدیگران انتقال خواهد کرد

حکایت راجه ججات که از نسل او کشنه جیو پیدا شده بود

شد و دیو گفت که حالا حکایت راجه جد را بتو بگویم که تولد
شری کشنه جیو در آن خاندان سعادت نشان است
آن نسب پاکیزه و اصل است و شنیدن این داستان
داستان فرخنده بیان خجسته عنوان واسطهٔ محصول
شرف جاودانی مایهٔ حصول هزاران هزار مطالب است
که راجه جد بزرگترین پسران راجه ججات است از جمله
دو پسر که از بطن مهینت وص دیوجانی بهم رسیده بود چون
راجه او را از سلطنت و راج محروم ساخت او را
اولاد بسیار بهم رسید از پسران او یکی راجه مدیه است
که نام یادو نیز ای شری کشنه جیو نسبت و منسوب راجه
یادو و دیگر فرزندان او نیز معلوم است که کشنه جیو را با
ها رشته بهمان نسب گویند و پسر دوم راجه ججات که از

راجه چندر خود دختر بهو و پسر فرزندان بسیار بوده از
اولاد او گارت پسر ج داشت که هزار باز فرزند داشت
و ده هزار پسر او را همه پسر این پسری بهرام او را
بعقاب رسانیدند آن پنج پسر که از وزنده ماندند و
بسبب مخفی ماندن آنها بود و دلیپ از اولاد او راجه
اجامد بود او زنان داشت عقیمه هر چند تدبیر دوا ملش
کرد او را پسری بهم نرسید روزی او نشسته بود درویش
را دید که از آنجا بگذشت راجه اجامد با حجو گفت که ترا
اینجا که آورده است تو چه کسی گفت او گفت من فقیرم من
ام اجامد گفت که من پسری ندارم و زنان دارم که عقیمه
او همگذارد که زن دیگر تم نوشته بنعت ابلان حلقه
در معرض بجا طراح گذشت که تو جای در شود او تو بکند و
پس بد بشغل قیام نمود و درویش او تو بر مهربانی
دعا کرد تا زن عقیمه او حامله ماند و پسری آورده
در کمال جمال آن دختر را باو عقد بستند از وی پسر
از آنهاش اولاد بسیار شد حکایت یادوان و منهدم شدن در
شلکه دیوسنوا ایمی فرمود که از یادوان بیچ دنیا نام
داشت و سند تو راجه او گرده پیش پدر راجه او ملک
او دو پسر داشت راجه ذلوک و و راجه او گرده کسان
و راجه دلوک نه دختر داشت مادر گرفته جوان که
دختر را براجه و سند تو عقد بسته بود و راجه او گرده پسران
نه پسر داشت که بزرگترین آنها راجه کنس بود و کنس
برادر وسند بو راجه فرزندی نداشت بنابران راجه
بدر و سند بو راجه دختر خود دیوکی را نام بفرزندی او داد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هماست نام کنت بورج بکلی مشهور است باندوان
از بعض اوینداین کوشتی ماتا در ابتدای طفولیت
در ولایت رکهه را بعد کم حسن و جذبات از خود خشنود
ساخته بود در روستا باو افسونی آموخت که هرگاه محتاج
باین افسون هر دیوت را که اراده باشد بطلبد او در
همان ایام روزی در آفتاب نشسته بود و بخاطرش
رسید که آن افسون را بر آفتاب امتحان کند و نفس
آفتاب را بخواند و درساعت آفتاب عالمتاب
در برابر او ظاهر شده گفت که برای چه طلبیدی او
گفت بنابر امتحان منتر و سورج دیوتا گفت آمدن
من هرزه نمیباشد حالا با تو صحبت دارم تا ترا فرزندی
حاصل شود گفت معاذالله که من دختر کتخدا نارسیده
هستم فرزند شود مرا این رسوائی را کجا برم گفت
اندیشه مکن که دختری تو بحال خواهد ماند پس سورج
دیوت با وی صحبت داشته برفت او را در همان
پسری در غایت حسن و جمال از راه گوشش
متولد شد و شعاع او چون نیر آفتاب تابان بود
و پسری در بدن از طلا خالص گوشواره های مرصع
بی بها در گوشش داشت و کوهنتی ماتا او را دیده متعجب شد
از ترس رسوائی او را در پارچه پیچید با آب گنگا
سپرد حالا بعد ازین چند دشمنش افگند شروع اوتار
گشته چون معاوضه خواهم کرد آن ذات مطلق بیچون و چرا
آن خالق مقدس و بی همتا که حسب ارادت خود
که عقل تا محض است ورزان محال تصوریست بیکر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دور کردن بار زمین و رواج دادن دهرم برهمن
ساختن مدعای او بهم از بطن مقدس دیوکی ما
ظهور و بیرون نمود اگر کسی در بیان سوال کند که
این ایزد باری که پیدا کننده هشت جهت است بار اوقات
خود میتواند چندین هزار عالم در طرفة العین موجود و
معدوم ساخت او را چه ضرور که بجهت دور کردن بار
زمین خود بعالم ظهور جلوه گر شود و آنکه از همه جهت فعال
منزه و مبرا است از زادن و مردن جواب این که کس
او را هیچ نه دانسته که خود را در شکم مادر
بدر در آرد و با تمام دست آن نمود در همه آثار
جلوه و ظهور او تا راه دارد پابند نشدن محض
رنگ آمیزی و کیفیات معنی چون مردم در جگ های
دیگر بریاضات شاقه و جگ های عظیم که هنگام جگ
و جگ شیندر رستگار میشدند در کلجوگ بنابر کم عمری
و کم توفیقی و کاهلی این اعمال نمیتوانند کرد بنابران لطف
رفاست و رستگاری اهل کلجگ خواهش ازلی و
لم یزلی خود او تا ربه کمال ظهور نمودند تا مردم این دور
کلجوگ باستماع ذکر محامد و محاسن ذات
معلی و درجات اقدس مقدس مکت و رستگار و جاه
کامیاب تمنا و امید شوند شرف اختتام یافت:
استنددهم مشتمل زادن و بازی کردن و کشتن
دیوها و رفتن کبود و رفتن منزل اکرور با گوپیان و کشتن
کنس و نسبیل و هر آنند و قرب کرد با یک و لسیتن و نگهر
سوت بوانک با شونک وغیره رکهیشران میگوید که چرا

هر نوجهت

الله برکت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بحث بر سید که از جمله دوازده اشلوک نثری
راجه باگوش شنیده و شما به نجات ابدی اندوخته
از شنوامی شد که دیو پرسید که ای بزرگترین اهل ریاضت
حقایق راجه‌های نامدار و شهریاران ذوی الاقتدار
که اوقات خود را در مرضیات شری بگوان بهر کس عمر
بسر برده و از جهان فانی انتقال کردند از زبان حقایق
بیان شما شنیده ام تعجب قدرتهای قادر الهی
یافتم حال میخواهم که به کیفیت شری الف حالات کرشنه جیو
از خصوصیات یادوان که شری کرشنه جیو در آن قبیله بوجود
مطلع شوم و بگویی که آن ذات مستغنی از اوصاف از
ثواب چون وجه امت و مهمات و بار سفرهای که
در شکم دیوکی گاه تولد یافته پس ایشان را چگونه صورت بسته
خاطر را تسلی دهند شری سکوی تا که بلبدر چو از شکم دیوکی
متولد شده و در روهنی تا را چرا در شکم مینامند این را
هم مفصل بیان فرمایند که از شنیدن بسیار طالب
و کابل رفو داده بلکه به هوشی من جای تازه بهم رسیده
بسطی و طولی که واقع میشود در من اشتیاق و مشغله عظیم
است که اگرچه در وصف کسی که زبان شری بهماو
مهادیو لال است چه بالا که آنرا در حصر نتوان آورد
بزرگان من از توجه آن دیالک شرو بال بر کشتن عظیم
کوروان فتح یافتند و به سلطنت رسیدند در قبیله ایشان
بسر برده اجازتی خواست که نام و نشان باید و آن در
جهان بماند و بقصد کشتن من بر هم استه بشکم مادر من
داخل گشته چون من در شکم مادر محافظت کردند که حافظ

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و رزاق آفریدگار تمام عالم اند پس بشنکه دیو گفت
ای راجه صد رحمت بر عقل و دانش تو باد که دل با شنیدن
محامد و مدایح شری بگوان راغب است هر چند که بخشایش
و طالع‌مندان تویی اما چند روز است که تو آب و طعام
نخورده حواس تو بجا نخواهد آمد و بعد خوردن جمع کرده
گوش و هوش بمن داری و معقولات که شما بیان
مرا بحقیقت عجایب است از شنیدن آن حکایات
چندان شنیدم که اصلا خواهش آب و طعام نماند

حکایت رفتن زمین بصورت ماده گاو ...
پیش برهما و رفتن برهما پیش شری نراین و آمدن دیوتاها ...

چون بشنکه دیو از زبان راجه بر حکایت شنید از شوق
و شغف راجه بسیار محظوظ و خوشوقت شد و سجده ...
درگاه شری نراین بجا آورده روز دوشنبه ...
کتهای شنید گرسنه چنین نمود و گفت ای راجه زمانی که زمین
از جور ظالمان گران گشته بصورت ماده گاو نزد برهما
رفت و گفت که من بسیار گرانم و در عذابم شری برهما
او را همراه گرفته نزد مهادیو جو رفت چرا که شری مهادیو
نمونی است و صفت قهاری و جباری در ... میت
میتوانند ظالمان را سیاست کرد ... از این شری نراین
ظاهر کند مهادیو گفت ای برهما جو واقع آنند و ...
من و تو نمیتوانیم شد بلکه او ... مرا و ترا آفریده
و من و تو ... پس ... بالفعل ... دیوتاها
آن ماده گاو را همراه گرفته بکوه سمیر رفتند و
ستایش و ثنا و تعریف و توصیف

شری بهگوان

شری بهگوان بر زبان آورده التماس نمودند
کردند و حکم ربانی از هاتف غیب آواز آمد چنانچه
برهما جیو بگوش هوش شنیده فرمودند ای دیوتا
امر رفیع القدر صادر میشود در قوم یادوان در
مهوره ای بشریعت تمام رفته تولد شوند من هم بجانب
شده بود دیوه کی در جنم سابق عبادت بسیار کرده
درخواست چون من فرزندی نمودند در همان
شده گوجر و جسودا اما تا فی طا بازی مرا آرزو کرده اند
هم میخواهم که هم بنا بر مدعای ایشان قسم برای بازی
تناسخ میگرام و این لوگ بایدا حکم شد که بخانه نند نام
گاو بان کلان در مکان گوکل رفته در شکم جسودا تولد
در آید اینکو ربرهما جیو کا ده گاو مذکور که زمین بود دیوتا
زد کرده رخصت فرمود دعا باید پاک برهما جیو بجمیع دیوتا
گفت برگاه حق پاک پروردگار حقیقی یعنی شری
بهگوان میخواهد که برای رفع حاسدان و نگهبانی عابدان
خود را بظهور آورد اول خادمان خاص خود را حکم
تناسخ یعنی اوتار میفرماید من بعد خود بوجود قدرت
کامل موجود گشته انچه مطلوب نیکو است سرانجام
میبخشد القصه میگویند که سورسین نامی در دیار
مهوری راجه بود در خانه او وسدیو نام فرزندی
تولد شد بغایت بزرگ کیش و حق پرست بوجود
آمده از تولد او تمامی دیوتا خوشوقت شدند
از آسمان آواز نقاره و نفیر و کرنا و بارش گل خوشبو
پدید آمد بخانه راجه اوگرسین دیوکی نام دختری بوجود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

معقول که خوبی او در تحریر نیاید در توصیف نگنجد
گشت چون با تیغ مشد و بسدیو را با هم متحد اگر دانید
شمشد را با هشتاد زطلا و چهار صد فیل مست
و پانصد اسپ با زین های با زر و سه صد داه
با لباس و زیور زطلا آراسته بطرف او وعده
کنس نام برادر او از روی اخلاص همراه که خواهر
سوار بود بجای او اچه نشسته و چند کروه همراه رفت
از حکم ربانی هاتف غیب در راه آواز داد که ای کنس
کوته اندیش ناواقف اسرار تو که همراه خواهر خود میروی
تولد هشتم که از شکم این بوجود آید ترا خواهد کشت
از استماع این مقوله کنس ناحق شناس شمشیر کشیده
بکشتن خواهر مستعد شد درین حین وسدیو و نیز
از روی نیاز بکنس گفت این صورت درین وقت
از شما ناپسندیده است و بسیار نامناسب
اگرچه از الهام غیب هراس بخاطر شما رسیده که
که از قضای ربانی چاره نیست آنچه تقدیرات میدانید
بخواهد شد یکروز از دار فنا باید رفت درین صورت
عذاب و ناصواب خود بخود دیگر دن خود نباید گرفت
از اهل دوزخ نباید شد هر چند وسدیو التماس کرد
کنس قبول نمیکرد باز مکرر وسدیو التماس کرده گفت
از تولد هشتم ملاحظه بخاطر دارید و من قرار میکنم و
قسم میخورم از یک تا هشت هر چه اولاد من
بظهور آید همان وقت خود بخود بخدمت بگذارم
این التماس تو یقین خاطر خاطر راه دهند کنس

بجب

بحب تقدیر مهربان شده خواهر را بدست او داد
القصه بعد یکدو سال پسر از شکم دیوکی ماتا متولد شد
آنرا همان لحظه وسدیو بحضور کنس آورده مومی الیه
پسر را بسیار مقبول دیده واپس فرمود که تو لیکن
البته با خواهند داد وسدیو پسر را گرفته متوجه منزل خود
شده هنوز بخانه نرسیده بود که عابد بانک نارد منیشر
پیش کنس آمده وظاهر نمود در قصبه گوکل و نواحی آن
تمام مهوری یادوان وگاوبانان باسم شده گوپ
وغیره همه دیوتاها هستند وباشما نفاق دارند از ینها رفع
اجماعه نخواهند کرد کنس همان دم از گفته نارد منیشر قیر را
واپس طلبیده چنانچه وسدیو همان لحظه از راه برگشته
پسر را گرفته حاضر شد از دهشت کنس مذکور بعدم مو
وسدیو و دیوکی ماتا را زنجیر کرده نزدیک خود بجای عقوبت
محبوس ساخت هر پسر که از آنها بوجود می آمد و مسلمت
راجه اوگرسین پدر خود را در قید مقید ساخته
وخود پادشاه مهتوری شد تمام شد ادهیای اول

مشهور — مصلحت کردن کنس با دیوان آمدن مبرکا اید

شری شکدیو بر راجه پریچهت میفرماید که چون کنس
سلطنت مهوری یافت شب و روز از الهام
غیب آرام نداشت هر لحظه بمقربان خود مصلحت
میکرد که حالا ای یاران وقت امداد است باخبر
باید گذرانید از مقدمه در پیش آمد غافل نشوید چنانچه
اگر در دست انگشت یک زخم پیدا میشود و نمانه عفیت
زود باید برید هرگاه بکلانی رسید دفع آن اشکال است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خاریکه در پا خلد زود باید کشید ویلا از اسباب که
علاج این مخمصه هر چند زودتر شود لایق آنکه جمع یاران
را در هر مکان وقت و نا وقت رفته جرد ارباب
هر جاکه برهمنان و مید خواهان و ماده کاوان
باشند و بقتل رسانند و معطل لا جایز نبدارند و
غنیمت شمارند چون گفتن این امر فرموده
جمع دیوتا که کوته اندیش باشم یکجا شده و گنجا و نیرت
و تاورت و جرشند و گمبی و غیره یکجا شده بودند
کوشیده اند و قوم یادوان به الضد یقه کمان رودیداده
فرار شدن گرفتند بعضی یادوان مثل اکرور وغیره
ملاحظه نموده مطابق مرضی آنها خود را علاج قرار داده
هما نجا ماندند القصه شش فرزند و شدند و دیوکی ماتا
کنس بکشت مرتبه هفتم بحکم نرایان بلبدر در شکم دیوکی
حمل گرفت از وقوع این مقدمه حزن و غم دیوکی
دمبدم در ترقی بود چنانچه غنچه گل در وقت صبح
از نسیم سحر جلوه میدهد و چهره دیوکی شگفتن در اید
به یوگ مایا حکم شد که زود در موضع گوکل رفته و تا
منده گو جرد در شکم جسودا متحمل شو بید و در شکم دیوکی
ماتا که بلبدر حمل گرفته او را از انجا بر آورده در شکم
روهنی بنه از انداز و هیچ ملاحظه مکن نگاه یا بلد این
تعلق بمنت من بعد من هم در شکم دیوکی ماتا
خواهم آمد حسب الامر دیوکی ماتا یوگ مایا بلبدر
را از شکم دیوکی بر آورده به شکم روهنی ماتا
انداخت چنانچه بر همه هر روز در مجمع سکیان و شدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دیوکی ماتا بودند شهرت یافت که حمل دیوه‌کی ماتا
ایمرتبه زایل شده بمالغت در وجود وشدیو
ذات مقدس جلوه‌گر گردید و حسن وشدیو بفرود چون
دیوکی ماتا از رسم معهود که رسوم عورت است
مفروغ شد از وجود وشدیو و دیوه‌کی ماتا حمل بدید
آمد و حسن و خوبی قلوب او چون آفتاب روشنی
یافت بعد از ان چون دیوکی ماتا روشنائی قلب
و قلوب مانند آفتاب و مهتاب فرا فروزان گرد
بنوعیکه در ظروف گلی چراغ روشن میگردد شعاع آن
در بیرون میتابد همچنان صورت پذیر شد چون کنس
ازین مقدمه اطلاع یافت در محبوسخانه آمده
معاینه نمود دانست اینمرتبه نوعدیگر مظهری آید
قالب دیوکی ماتا چون آتش مینماید چنانچه ترقه
آمده خبر میگرفت هر ساعت ملاحظه مینمود
شب و روز در وقت نشستن و برخاستن و
خفتن و خوردن بیقرار و بی آرام میشد بخاطرش میرسید
همین دم شخصی پیدا میشود ما را به بلای گرفتار میکند چنانکه
از ملاحظه در تمام وجود او مهابت حق اثر کرده او را
از خود جدا نسبت که همین صورت نجات او موجب
خواهد شد در عقب برهما و اندر و مهادیو و جمع دیوتاها
آگاهی یافته بزیارت دیوکی در محبوسخانه آمده گرد او
گردیده و کورنش و طواف بجا آورده بتعریف و توصیف
بی نهایت بیان فرمودند ای خالق برحق ای پروردگار
مطلق ای نگهبان زمین و زمان ای همه بین و همه دان
اوصاف حمیده تو تعریف تو تا هزار زبان بیان نمیتوان کرد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آنچه از تو بوقوع آید بر ذات پاک تو ستاند
ولعذیر همه بر دست شماست و تمامی مقدس
محض برای رفع مفسدان و محافظت نیکوان
چنانچه آفتاب اگر هر وقت طلوع نکند عالم تاریک
آنچه مطلوب عابدان است بی تکلف تر انجام
هرچه برای ناحق شناسان است بر وقت
میدهند خوب است خیرات شماست بی تکلیفان
بعنایت است باقی بهانه و طالع این زمان در
نباید تا نقش قدم مبارک شما بر روی زمین خوا
کدام ساعت نیک خواهد بود یا این چنین خود
دیده هر و روی خود را بر وجود تو خواهیم ایمن
در وصف دیوتا ها سرگرم شده التماس کردند که
زهی طالع شما که بودید پاک جلوه گر است نیز ظاهرست
هر که نگهبان یاد واثق است و حافظ عالمیان زود
آید کنش را نیست و نابود خواهند کرد بر خواهان
بمطلب خواهند رسید شما خود متوجه احوال
شده مراد خواهد رسانید شری کشن بود
اهیقم تعریف و توصیف بر تمام تندره و مهادیو
و جمیع دیوتا ها نمودند و کمرشاد فرا
بمکانهای خود رفتند ای راجه هر کس که این گوش
هوش بهر صورت و بر وقت خواهد شنید از آمد
و رفت دنیای بی بقا پیشه نجات یافته
کامیاب دین و دنیا واصل حق گردد بمطلب مطلوبه خود
رسید تمام شد فرمودن شری کشن مهاراج با چهار دست
شری شکدیو به راجه پرکشت میفرمایند ای راجه

چون

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چون ایام معهود تولد مبارک مشرف نزول فرمود
بقا مانی آنوقت چنین روی نمود اول ستاره
روهنی که بغایت مسعود و مستحسن است جلوه گر گردید
از طرف فلک الافلاک صدای نقاره و شادیا
بگوش رسید و تمام دریای لابحاتی آب شیر جاری
شدند عالمیان مثل مفلسی که بدولت میرسند خوش
شدند از هر طرف روشنائی فراوان چون
آفتاب برمی آید پدید آمد و لطف آنوقت چون
موسم بهار صورت گرفت و نسیم معطر از هر جانب
دمید ملایم در تالابها گل نیلوفر شگفت شادمانی
چنانچه نوبت نوازند از غیب پر آوازه شد
دل خیرخواهان بطرح باغ شگفت در سینه حاسدان
خار خار میگشت از خوشبوئی اندر گلهای جنت پدید
روز مبارک تولد تاریخ هشتم روز چهارشنبه نیم شب
ماه بهادرون که با اینهمه خوبیها جلوه گر بود از شکم دیوکی
چنانچه آفتاب از مشرق بر میاید بشکل موزون و بغایت
مقبول برنگ کبود یعنی شامه سروپ تاج مرصع بر فرق
خوش روی و خوش موی و زلفان دراز مشکین
در هر دو عارض و گوشوارهای مرصع در هر دو گوش
و دهان مقدس بتبسم و تمام چشمهای بزرگ منور
که در ماضی بوده چنانچه در مستقبل نخواهد بود چهار بازو بند
از کوستبمنی مرتب بر دو بازو و بخوبی نهایت مزین
لباسها فاخره برنگ زعفرانی زرد با چهار دست که
از سنک و چکر و گدا و پدم آراسته در همانوقت بچوبها

تمام دو روشنایی جهان که بصفت شب بظهور پیوست
جهان جهان خرمی زمین و آسمان گردید و شد بوجه
ظاهر و باطن معاینه نمود متحیر گشت گر دلبر داغ گردیده
بخاطر آورده چنانچه میشنیدم که تا هیچ حق پاک
بوجود می آید و خواهش جمع دولتها با انصرام رسیده
و آنقدر بهره خود میبالید مانند دریای عمان دلکش از
جواهر خورمی بجوش آمده در همان لحظه چنانچه کسی در
خواب با آب غسل کند در آب مشوق غسل کرده
ده هزار ماده گاو و خیرات در بذل مقرر کرد و زبان
در تعریف و توصیف نطق در آورد یا این شرح
کای مسبب الاسباب مقضی المرام و واقف اسرار
و آغاز و انجام کارساز در ماندگان و دستگیر بیچارگان
درین وقت تولد مبارک بظهور پیوسته تقاضی که
بسبب نیت این مفسدانی که بغرور سلطنت
جمع شده اند ایهمه را نیست و نابود خواهید کرده
محافظت بندگان خاص و عوام خواهند فرمود ما
یک ملاحظه تمام اینست که همین لحظه کشش با همواره
با شمشیر و کین بیکار می آید در قصد هلاک خواه
کوشید با جز و پیش [illegible] بود من بعد دیو کیا
چون صورت [illegible] بود او ضاع و اطوار [illegible]
ارجمند دیده از ملاحظه کنش زبان قاصر در بیان
اوصاف پاک برگشاده التماس نمود ای پیر
فرخنده اطوار تشخیص که بیچون و چگون حاکم محکم است
الا طاعت و خلاق و خلایق و رب العالمین میگوید

امر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

261

ومظهر ذات بابرکات وفایض الدرجات شمااست
درحالیکه تشریف شریف از ازلی باشد وخوف در
راجه گنجایش ندارد وهرگاه این عالم معدوم بعدم خواهد
پیوست وی قایم و ذات پاک شما خواهد ماند اگرچه از
کنس بدجنس ملاحظه تمام است اما چون ذات مبارک شما
درمیان است او دیگری کدام است درمقامیکه
لطف شما عام است ناامیدی در انجاح امست اگر
منعم مانند من فرزندی یافتم در عالم بزرگی نهایت خواهد
ماند در تیغ باک نیست اولیکن مصلحت این است
که بالفعل صورت التماس خود قرار بدهید که تولد
شما بر کنس ظاهر نشود چون این التماس دیوکی تا
بگوش مبارک رسیده بزبان حفظ بر آنها فرمودند
که موجب عرض شما امر تبه سیوم است بخانهٔ شما
متولد میشوم چنانچه مرتبهٔ سیوم اول بشتا نام فد دیو
دیوتا نام شما بود تا دوازده هزار سال عبادت بجا
آورده همین درخواست گردید که مثل شما فرزندی
روزی باشد چون مانند من خود بودم دیگر
کی موجود نیست بنابران درخانهٔ شما مرتبهٔ اول
تولد گرفتم نام من پرشنگر نا استهار یافت مرتبهٔ
دوم آدت نام شما و نام وسشد لوکشت بود
نام من آدوت اینده لظهور صورت مرتبهٔ سیوم
اینست که شما بچشم ظاهر و باطن می بینید ملاحظه
کنس بد اندیش نکنید هرچه خاطرخواه شما است
بوقوع خواهد آمد کنس بر اثر شما جزای اعمال بد بکرتبه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بکمال و لطف تربیه تمام خواهد داد در آخر از طغیان
نجات خواهد یافت مارا همین دم در موضع گوکل
در خانهٔ نند گوجر برسانید در خانهٔ او جوک
از شکم جسودا تولد شده است او در آنجا بمانده
این مذکور بزبان مبارک فرموده همان وقت
طفل که از شکم مادر بدر می آید موجود شد
دیوکی در بغل گرفت بسته بو مقید گشت
راه جایکه فرموده اند باید رسانید الحال معطل
خوب نیست همین دم مدیحه میرسند و قیامت
روی خواهد داد دیوکی ما را ازین صورت ترسید
بسیار رو بداده و گفت فرزندان دیگر بخاطر
آورده و هر و روی فرزند بوسیده حواله و بند
کرد از قدرت قادر مطلق دروازه خانه که زنجیر
آهن محکم بربسته بودند خود بخود وا شدند محافظان
مانند شراب خوار در خمار چون سایه بر خاک
متحیر افتاده بوده در عین نیمشب تاریک که ابر
و باران هم درمیان بوده شد او را در پارچه
پیچیده و تنها او بر سر نهاده بر آمد بکناره دریای
جمنا چون رسیده پای در آب گذاشت لیکن
جمنا برای پابوسی مبارک طغیان آب کرده
بلند میشد و شد تو را چون از ضعف آگاهی نداشت
از غرق شدن پسر را بالا میکرد تا آمد از غیب
که اندیشه مکن که سری جمنا جی بنابر قدمبوس
جوشیده بلند شد پای پسر را با آب برسانی

قبولی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

قدمبوسی کرده جمنا پایاب خواهد شد وسدیو راجه
همچنان کرد آب جمنا در خود راه داد ولی محابا در آمده
از بارش باران شیش ناگ از اندازه بیرون آمده
و هر خود را بر ایشان سایه کرده بود بطرف گوکل
روان شد در عقب وسدیو دیوکی در محبوسخانه
بلا خطر تمام اندیشه میکرد که ای خالق خلق و ای حافظ
مطلق جا بجا جاسوسان بیدار نشسته بوده اند
صورت حال ایشان چگونه خواهد بود و خیطور گوکل
خواهند رسید از خواست ربانی وسدیو با پسر بخیر و
عافیت در گوکل رسید همه را در خواب مدهوش
دید و هیچ مرد و زن بیدار نیافت بی تکلف در
خانه نند گوپ جز نزول فرمود در جایکه جسودا همان
دختر زاییده بود رسید پسر را در پهلوی او گذاشت
دختر را از انجا برداشته آورد بجای محبوسخانه خود
آمده راهی شد همان وقت بجای خود رسید دروازه
که خود بخود وا شده بودند بدستور سابق مستحکم بسته
بهم بسته شدند نگهبانان آنچه دیده رفته بودند
معاینه نمودند سری شکدیو براجه پریکشت میگوید
کای راجه که هر کس که ازین قوم باشد این ذکر پاک
را خواهد شنید البته نجات یعنی مکت یافته و اصل
حق خواهد گویا شد که پیوند از دنیا منزه است تمام شد ادهیای چهارم

از دست پدر رفتن آن دختر که جوگ مایا بود میگوید

عابد پاک نهاد سری شکدیو براجه پریکشت فرمود
چون صبح صادق دمیدن گرفت مستحفظان محبوس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از خواب غفلت بیدار گردیده خبر بولد دختر
کنش اظهار نمودند مومی الیه همان وقت شمشیر برهنه یافته
گرفته با ضطراب تمام در محبوسخانه در آمده از هر کس
در وجودش لرزه بهم رسیده دیو یکه ما تا بر شاخسته
التماس کرد کای راجه هیچ ملاحظه مکن که عاجزه تو لرزیده
است این را ببخش که در کشتن این بسیار عذاب
پیش ازین کشش برمه پاره ما کشیده برای خدا
ازین عاجزه احتراز مکن که ظلم بسیار است قیمت
بکار نمی آید خواهش هرچند عجز و زاری نمود قبول
نمود چنانچه دختر خود را از قفل بر آورده خواهش
او را بزبان زند از دستش بدر رفت بآسمان
بلند شد بعد بر گفت ای ظالم ناپاک و بی ادراک
بر خود آرام ندارد که دشمن جانی و کشنده تو بوجود
آمده است عنقریب ترا با جمیع توابعان نیست و نابود
خواهد نمود بخاطر رسانید این عاجزه از دست من
خلاصه یافته بر آسمان رفته آنحرف بر گفت که موت
این خانه از خبری نخواهد بود از عجز و التماس برای
تو خواهر خود زبان بر کشاد اظهار ساخت من
این همه عذاب ناحق بر گردن خود گرفتم و بسیار
شما بجا مل ضایع کردم نمیدانم در عوض این همه
روی خواهد داد چون خبر رسالت خداوندی خالی
بود چه مطلع الحال جز از صبر چاره نیست سلطانم بصبر
بنشیند چنانچه این مذکور دیگر در آورده و شد تو دیو
از قید خلاص ساخت و معذرت فراوان درخواست

نمود

نمود که حالا تقصیر دیده و ندانسته معاف فرمایند چنانچه
بر آب کرده بپای دیوته یکی افتاد بالضرورت
دیده بودند دیوته یکی ماتا خاموس ماندند چنانچه گفته اند مکو
از عمل بدان بد مپندار بطرزیکه آیینه از مالیدن خاکستر
جلای یابد همچنین آیینه دلان بزنگ حالت دیگر
هم میرساند بهر طریق کنس را رخصت دادند خود
بعبادت حق مشغول شدند کنس بد جنس بمنزل خود آمده
خیرخواهان خود را طلب نموده صورت روداده را
بیان نمود از استماع این مقوله آن بدسیرتان برآشفتند
و گفتند ای راجه هیچ ملاحظه مکن اگر طفلی درین ایام وجود
گرفته باشد ماها بهر مکان و بهر منزل و بهر خانه رفته از دی
تا امروز بخانه هر کس که پسر یا دختر تولد شده باشد
بعدم واصل میکنیم تا دم کشته شود اگر باین آزار
کشته نشود و راه از برهمنان و گوشه نشینان باید گوید
که او بحمایت ایشان رفته خود را ظاهر خواهد ساخت
در آن وقت کار او ساخته شود و عمل سلطنت شما
بنوعی استحکام خواهد یافت که برهما صیو و بشن چیو و
و مهادیو و اندر او غیره جمیع دیوتاها چون برگ درخت
میلرزند چه قدرت داشته باشند که رو بروی شما
توانند آمد ازین اندیشه بخاطر چیزی راه ندهد و باموره
سلطنت بپردازند چون مصلحت را از مقربان خود
کنس شنید بغایت برغرور تری تکیه بود
میگوید که ای راجه هرگاه ایام نحس یکی میرسد اول عقل و
شعور برای خود هم میرساند خود را خراب میکند تمام شد ادهیای دوم

کردن ستها مانی تنده گوجر جشودا از زادن ...

عابد خاص دانای اسرار ماضی و مستقبل بشر
براجه ہر بخت متیقر باید در موضع گوکل بخانه
از تخم جشودا که در خواب مستی و غفلت بود
خاص الخاص واجب الاطاعت بقدرت کامله
هستند دانست که پسر از من متولد شد از استماع
عرف قبایل و باشندگان موضع مذکور آنقدر از
و خورسندی بالیدند که در جامه نگنجیدند هم انساعت
تنده گوجر برهمنان بزرگ نهاد را طلبیده با عزاز تمام در
مجلس بالا نشانیده جشودا با آب معطر غسل نموده
قشقه زعفرانی بر پیشانی برهمنان نهاده و جان ما
خود هم کشیده و لباس فاخره و زیورهای نفیس
آنچه بوازمه رسمیات تولد فرزند داشت بجا آورد
دو لک ماده گاو شیر دار و گوسالها مع ساز طلا و فرد
شیر به برهمنان و عابدان خیرات فرمود از قسم
مروارید و لعلها بگنجد جمع نموده در خوانها انداخته و خوان
پوش زربفت بالا گذاشته خانه بخانه فرستادند و همه
خوانان رامید خوانی فرموده مالاهای گل رنگین بر در دروازه
مزین کردند و نقارهای شادیانه و نفیر و کرنا نواختند
از استماع نوید بهجت آمیز مردم قبایل و راجهای
رختهای فاخره پوشیده که انیقدر هم ندیده باشند و
فرزندان با زیور و زر و طلا و لباسهای رنگارنگ
آراسته و ظروف جغرات و روپیه های نذر در
دست آورده بمنزل تنده گوجر تشریف آوردند

دیدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

967

و مبارکباد میگفتند برقص و بازی چنانچه رسم
کاوبانان است مشغول شدند و مردم سازنده
و سرود خوانان و بادفروشان و مطربان حاضر کو
از نقد و جنس بخشیدند من بعد عورات قبیله سماع
کردند از شکم جسود فرزند تولد شد همه ها چون گل
نیلوفر لباس فاخره از زر زیور مرصع از سر تا پا آراسته
چون طلا در سر انجام شادی بر دست و سر دوش
گرفته تمام خرمی و شادی و دکان و خنده و شادی
نایان سازها را نواخته در خانه جسود الشریف آوردند
و آنچه لوازمه تولد فرزند است ظهور کرده و برقص
و هر و مشغول شدند و مهمان دیگر از خویشان
و برادران در حجرات زرد چوب رنگین شده
چنانچه رسم القوم است برقص و بازی مشغول
شدند و در خشبای خود کلمات زندگان و گوینده گان
بخشیدند النقد بغلبه مطربان و سائلان بر دروازه
تنده گو چرسته و میشا شدند که در آمد و بر آمد مردم راه
راه نداشت و مجمع گوینده ها و سازنده ها و مطربان
و سائلان وغیره ها هر یکی هر چه بهتر داشت در خوا
نمود آورده که بخشش و انعام مناسب سربلندی
یافته اند اندازه استماع آن از آسمان گل بار بدیع
کاوبانان گوساله ها را با زر و زیور و مرصع و شاخها
را در طلا پیچیده و زنگوله ها را بسته بر دروازه گو چرخ رقص
آوردند هر محل بر قطعه های رنگین بستند و حمایل گل
بر دروازه ها آویختند از آنقدر روز آنقدر لطف و قفا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وجود خورمی بظهور پیوست که از مراحل

معنیست است از ایندره نوک زیاده

وجود با جود چنانچه مهتاب هر روز می افزاید افزون

شدن گرفت چون یکماه بگذشت شیر خوردن

خندیدن و خوابیدن و بیدار شدن دوش بدوش

رفتن و ریختن و گریستن و دیدن بزرگ طفلان

رغبت فرمودند شده گوهر وجود را چنانچه مرد

مفلس دولت عظیم یافته خوشوقت میشوند

صرف اوقات بخوشوقتی در آوردند القصه

چمن از کثرت کار لاچار بود و معدن لطف مهر

را کوفت و کهالت پدید آمد و ایام محصول

مرکار کنس تیز تر دیک است محافظان مضبوط

گذاشته جانب شرق را در تمام در پیش نگاه نظر

پس متوجه شهر اگردید بسرعت تمام از دری

نالواحی مفروغ شده میخواست که بار نکوکل

و شد تو در شهر از بن معنی خبر یافته بیافت غت

نند گوهر نازل شده ملاقات نموده آغوش

چنانچه در قالب خاکی روح میرسد از بند

آمدند و شدید اظهار اشتیاق بمرتبه کمال آورده

و گفت ای تولد فرزند مشما الله خورمی روی داده که

در هدار طوما نگنجد و در عین انتظار ملازمت مشما موت

گرفت گویا که از تو جان نو در وجود آمد خود بهتر

میدانند که بی تمنیت مواصلت همدیگر و

اما دوستان یکرنگ را و مخلص با اخلاص را دیدا

بغایت محالست اگر بکوشی صورت هم بند و در رود
از دست میرود چنانچه آب دریا خس و خاشاک
را در خود کشیده در جای نشیب یکجا میکند باز یک
موج طغیان کرده در آب متفرق میکند در یوقت بمقتضی
تقاضای وقت چه توان کرد که عالم بی اختیار است
جمله نابود بود و هست نیست بود او هست باز وسدیو
میگوید ای نند گوپ بنده زاده شما بلبدر در خدمت
شماست بخیر و عافیت است چگونه میگذرانند
پدر و مادر من کجا هست شما ایشانرا شناسید میدانید
که پرورش میفرمایند اگرچه از طفیل شما همه چیز میسر است
اما آنچه دلخواه است وجود عنقاست که ایام معیشت
واسودیو که از عهد کنس بعدم پیوست بهر تقدیر شما
بیرون خوش رفته بدولت خانه خود تشریف ببرید از
فرزندان تکلیف غافل نباشید که شگونهای نحس در
مکان ما هر طور بظهور می آیند و بازوی من میطپد
و هر روز میل زد ماندن شما در یوقت نامناسب
است شما خود غافلید عیان را بیان چه حاجت
نند گوپ از استماع این معنی مضطرب شده رخصت
درخواست روانه موضع گوکل شد تمام شد ادهیای چهارم

ادهیای پنجم مشتمل بر کشته شدن پوتنا از دست کشن جیو

عابد پاک سکهدیو میفرماید که ای راجه پریچهت
کنس بجنس دیوان حق ناشناس اتفاق کرده
که جابجا گردیده هر طفلکه درین ماه متولد شده باشد
بهمرسانید او را باید کشت القصه پوتنا نام زن [illegible]

هر طفلیله

دایه بود از قضای ربانی در موضع گوکل رسید از آنجا
این حروف راجه پریخت التماس کرد که در جایی که
وجود ایشان باشد خوف حق ناشناس
دخل نجاست شری شکهدیو میفرماید که واقع ...
است امادت عمر او باخر رسیده بود مرگ او را
بزور آورد چنانچه لباس فاخره پوشیده و چشمهای
مهربان وا کرده زهر بر پستان مالیده گل نیلوفر در دست
گرفته در شهرهای متهرا رسید اکثر طفلان نوزاییده متهرا را
سیر دادن میگشت روزی مرود کنان در خانه
نند گوجر در آمد عورات دیگر که در آنجا بودند همه با
حیران شدند روهنی ماتا و جسودا از دیدن حسن و
جمال و زیورهای قیمتی او فریفته شده از رفتن او
درون خانه مانع نگردیدند و خود که هرجا پاهای خورده
چنانچه آتش در خاکستر نهان باشد خوابیده بودند
بسبب آنکه در درگاه استقلال مردم پاک نهان
نمی آید چشم پوشیده اگرچه در ظاهر طفل خورد است
اما در اعمال بزرگ مانند تیغ تیز که در بیرون قبضه
باطلاست مانع نتوانست شد فی الحال پوتنا
مهر مادرانه بر داشته در بغل گرفت پستان
زهرآلود در دهان پاک گذاشت و مهر و روی او
بوسیدن گرفت طفل آگاه برنگ طفلان دیگر
پستان در دست گرفته پستان دیگر را در دهن آورد مکیدن
گرفت چون زهر پستانها بسیار قاتل بود و جان شیرین
او را هم آمیخته بنوشش در آورد در همان لحظه آتش سخت

جو برد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وجود پوتنگ مذکور پیدا شد و سوختن گرفت
به بانگ بلند نعره زد بر سینهٔ او چنانچه جواهر سنگ
یشم یا در روی طلا مرصع میگشت مزین بود خند
پوتنگ ناهموار فریاد میکرد مرا بگذار طفل باشتهای
تمام بود هرگز نگذاشت تمام خون بدن او را یکدم کشید
آن زشت صورت وجود عاریتی گذاشته بوجود
اصلی پیوست هر چند اضطراب کرد و خراب نشد
از فریاد او زمین و آسمان لرزید حق پاک لاشهٔ
او را به هر دو دست به پستان گرفته در بیرون آبادی
بر زمین زد از افتادن او میان دو فرسنگ مانند
درخت بلند بود نابود گردید مردم باشندگان انجا
از افتادن لاشهٔ او جابجا از پای افتادند چون به
بهوش آمدند بدیدند لاشهٔ او را چنانچه زمین پر فنده
دهانش بود و موهای او میگون پر نهیب پریشان
گردیده دندان چون دندان فیل نمایان بود و چشمانش
چون چاه تاریک فرو رفته و سینه اش چون
چاه بی آب و ویران و خراب و لبهای او چون
کناره دریای خشک و طفل خوش شکل را بر سینهٔ
بملاحظه نشسته دیدند و ترسیدند و بلند در آمدند و
شرنی نشتهو تو براجه فرمود که ابراجه همان پای
عقده کشای لحیمی ناتایید آرزو بر سینه نهاده
شب و روز میتمایید در آرزوی دیدن پای فرحت
افزای بر سماچیو و مهادیو و اپندر و غیره و جمع دیوتاها
مدام در استغراق میباشند همان قدوم میمنت لزوم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برسینهٔ پوتنک بظهور رسید عجوبات دیگر
بر لذتها مذکور دویده طفل را بر داشته پیش خود
آورد چنانچه مادرش پسر را بسلامت یافته شکرانه
ایزدی بجا آورده و زر بسیار خیرات کرد و دوازده
جواهر نیز برسم قدیم برای محافظت او مقرر کرده
بشیر خوردن مشغول گردانیدند من بعد جمیع گاو بانان
تبرهای تیز در دست گرفته بند بندش جدا کرده دور
افگنده اند اخته از سوختن او دود و عنبر آلود برآمده
از هوای آن تمام دشت معطر ساخت راجه پرچهت
ایمعنی بر عکس آید آمد شری سکهدیو براجه پرچهت
فرمود این مقدمه بعید نیست پوتنا که بد افعال
و ناحق شناس بود با وجود آنکه پستان زهرآلود
بود بدلیل از دست مبارک یافت نجات
یافته داخل جنت گردید هرگاه اهالی خاص وعام
اقسام منقلات و نقلهای شیرین برای ناول
مبارک به تردد تمام بهم رسانیده میگذرانیدند طالع
مندی آنها هزار زبان بیان نمیتواند کرد شری سکهدیو
فرمود ای راجه هر کس این حکایات خواهد شنید
از شک و شبه نجات یافته بلذات جنت ابدالآباد

تمام شد ادهیای هفتم — کشته شدن تنا ورت دیو که [illegible]

عابد پاک شری سکهدیو براجه پرچهت فرمود
ای راجه چون ذات مقدس بحیز وجود درآمده
گذشت باعمال طفلانه درآمد و کشف و کرامات
خود بظهور آوردن گرفت چنانچه روزی جسودا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چهار پایه در سایهٔ ارابه‌ها گذاشته فرزند خود را پاینده
و خود بکار و بار خانه و وداع مردم شد مروارید و گوهر
یکجا کرده آیندگان بلاحظهٔ آنکه مبادا کسی آزرده شد
دامن دامن پر کرده خیرات میداد درین اثنا فرزند
ارجمند بیدار شد و گریبان گرفت یک دیو حمل
گرفته فرستادهٔ کنس بد جنس در ارابهٔ مذکور مانند
گردباد آمده خواست که ارابه را بر پسر اندازد
پسر پای مبارک خود را اندک حرکت داد
ارابه خود بخود بعقب افتاد و شکسته و خورد در مردم
ازین مقدمه حیران ماندند طفلانیکه در نزدیک
او بازی میکردند اظهار نمودند این پسر این ارابه
را پای خود در عقب انداخته مردم قول طفلان را اعتبار
نکرده با خود گفتند این‌ها طفلانند و چه میدانند مگر
از ضرب گل نیلوفر قلعه سنگ دود و متغلطد اما بنده گوهر
طالعمند است که پسر هیچ آزار نیافت از آن روز
مادرش از خود ملاحظه یک لحظه نمیگذاشت
روز دیگر فرزند ارجمند بر چهار پایهٔ خود خوابیده بود
بطور ابطور خود از یک ظروف شیرها آوردن
گرفت پدر و مادر شادی و شادمانی بجا آوردند
میگویند روزی مادر مهربان پسر را بر زانو نهاده
پسر و دمشغول بود تا در آن وقت تمام دیوی بزنگ
گردباد تاریکی تمام رسید فرزند حق پسند توانست
وقوع این صورت محض برای انجانب است
مادر مهربان تصدیعه‌ها تمام خواهند کشید که وجود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مبارک خود را بنوعی سنگین کرده که مادرش در بر
آغوشش نتوانست برداشت لاچار شده بر زمین گذاشت
آن گردباد وقت یافته پسر را برداشته به آسمان روان
شد مادر در جاییکه پسر گذاشته بود نیافت با بانگ
بلند گریه و زاری کردن گرفت ازین صورت عورات
گرد نواح گرد بگرد مدهوش شده چنانچه از زور باد
درختان بر زمین افتادندی افتادند قافله بر کمال خود بود
نیم راه آنقدر وزن خود را گران پیدا شدند که تناور
برداشتن نتوانست بخاطر آورد این پسر بدبخت
نیامده این کوه کلانی بغلط برداشتم هر چند خواست
که کوه والا شکوه را بر زمین اندازد لیکن پیچید
و جانش از راه بینی کشید بر سنگ نزار آن نوع
انداخت چنانچه تمام وجودش بند بند از هم گسیخت
بر سینه اش فرزند اقبالمند چون غنچه خندان در
بازی بود عورات قبیله بر وجودش دویده پسر را
بخیر و عافیت برداشته آوردند و حواله مادر نمودند
ازین مقدمه جمیع وابستگان حیران ماندند شده گوجر
اقبالمند سر و روی او بوسید و وجود گردآلود را
پاک گردانید از بهر تو غنیمت دانست و گفت
دستور راجه بمن خبر داده بود که درین ایام بلاهای
بزرگ خواهند برخاست همان طور پیش آمد بزاده
شکر دیو ظالم بظلم خود گرفتار گردیده جان تسلیم
کرد این مثل مشهور است که بدان از بدی خود
به بلای بد گرفتار می آیند نیکوان از اعمال نیک خود

بسرت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خمیازه
یعنی دهان واکردن
بزبان کشمیری زامنی

بلامت روز دیگر میگویند مادر مهربان پسر حق بیند
بزانو نهاده دهانش بانگشت وا کرده اغار دندان
میدید ناگاه پسر خمیازه یعنی پدید آورده در دهان پسر تمام
زمین و آسمان و افتاب و مهتاب و جمیع ستارها
و دریای کلان و کوهستان عالم و عالمیان معاینه
کرده ازین صورت حیران شده و لرزید بخاطر رسانید
این خوارق یا طلسم چون پسر بلند قدر حال مادر
دید بگلویش چسپید و آنقدر دام غفلت در دلش
انداخت که آن همه باطل شناخت اما فراموش
نساخت از انروز بسر بر کشته جیو اتر دعابدان و
رکهیشران برده تعویذها در گردن او مییست ده
و ناخن شیر و موهای خرس بسیار جمع کرده در گردن
او انداخت چرا که این پسر در هرجا که میگردد بلایه بعد
با قوتر میشد تمام شداوهای معظم فرستادن بوشدیو کس برونده
عابد پاک سرشت شلهدیو براجه بریهنت میفرماید
جستجو داد در وهن هر سند و اقف لمند مقدمات مذکور
معاینه کرده به تنده گوچر گفت ازین صورت بهر کس
حیرانی دست داد تنده گوچر گفت صحیت نام
مبارک فرزند مقرر شده بنابران هیچ چیز ها رو نمید
ایراجه بریهنت بشنو چون وسدیو راجه بر وقتیکه
در وقتی که حمل داشت از ترس کنس در گوکل بخانه
نند گوچر فرستاده پسر که ازو متولد شده بود
ظاهر ساخت روزی وسدیو گرگ برو هست
خود را طلبیده گفت روهنی پسری آورده است

تا حال او را نام نهاده‌ام میخواهیم که در گوکل رفته
او را دیده بنامی موسوم سازی در بن حسن از رجاها طالع
و شد بوگرگ پروهت در انجا تشریف آورده
شده گوجر بتواضع تمام در خانه برد تعریف ایشان حاکی
لازمست بجا آورد و التماس نمود که تشریف
شما کمال خوبی ما است تا حال ما هم نام فرزند خود
ننهاده‌ام شما که واقف حال و استقبال اند
توقع آنکه بزبان خود نام فرزندان فرمایند که خبرهای
نا مسموع بوقوع می آیند کرگ ریشی گفت اگرچه
ازین کارها کار دیگر شده است تهنیت اما ملاحظت
من مرشد قبیله دیوان ام کنس ناجنس از آن
روزیکه الهام غیب شنیده شب و روز در
مهلکه تمام است قرار و آرام ندارد اگر از آمدن من
خبر یابد و رشید مبادا او چهی سلوک بد در پیش آرد
نند گوجر با عرض کرد مهربان شده اندرون بیک کوشه
تشریف داشته بطرزیکه احدی واقف نشود
نام فرزندان مقرر فرمایند و اختیار این امکار وابسته
بحکم شما ست گرگ ریشی بیک کنج خانه نشسته
آتش روشن کرد نام فرزندان نهاد اول نام سابق
نند نهاد و صاف ایشان بیان فرموده یک
نام مبارک او شر کرشنه جیو است بمعنی که
در هر کار مختار است هرچه خواهد تواند کرد نام دوم
بلرام که قوت تمام در وجود ایشان است و نام
طفل دوم مقرر نمود اول نام شر کرشنه جیو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

۲۷۷

در زراجه
بیان بزرگی کشن جیو

که بر هر کس چون مهتاب از پرتو نور خود آب حیات خواهد
انداخت در تولد سابق بخانهٔ وسندیو تولد ایشان
بود بنا بر آن نام دوم وسندیو اشتهار یافت سوای
آن هم نام ایشان است انتهای قدرت ایشان
هیچکس نیافته و نخواهد یافت و در آنچه نظر کرده دانسته
شد لمهاراج نخواهش خود درین بدن اوتار کرده است
برقع بر رو افکنده من کدام نام بنام بعد از آن گفت
ای نند گوپ هر صفتی که بذات حق تعالی میگویند در
وجود این پسر موصوف است مطلب مطلوبهٔ
شما را بوجه احسن سرانجام خواهد بخشید نام شما تا
ابد الآباد خواهد ماند از استماع این مذکور پاک نند
بغایت خوشوقت گردید چیزی نقد بنظر ایشان گذرانیده
رخصت نمود گرگ رکهی در راه بخاطر آورد که در هنگام
حمل نجم ظاهر شده بود که حمل هشتم دیوکی ماتا پسر است
چون دیوکی ماتا دختر آورده از انبار در تعجب بودم که تا
احکام نجوم غلط افتاده من سهو کردم الحال دریافته
این پسر معلوم شد که پسر وسندیو راجه است و
آن دختر از نند مهر بود من بعد شری شکدیو میفرمایند
که ای راجه حالا از اعمال طفلانهٔ ایشان که مادر و پدر
از معاینهٔ آن خورمی و خورسندی تمام حصول مینمایند
بگوش هوش و لشنوید که خوشوقتی تمام دلها میسر است
چنانکه در صحن خانه بقوت زانو راه رفتن آموخت
و خوبی و حسن بدین موجب گفته اند که روی مبارک
ایشان چون آفتاب صبح منور بود موی مشکفام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بر عارض آن آرایش زیبا که آنرا در حسابات
شمرد و کشاده پیشانی چون قرص ماه بدر فروزان
و تابان و لعل بدخشانی در گلو آویزان و چشمها
بسرمه آراسته که در حضور آن هیچ حالاکی و خوبی
نوجوانان هیچ نیرزد و رشتهٔ راخ بینی مروارید کلان
و غلطان رشته از ابریشم مرصع و با تاج شیرزنانها
و جامهای نیلگون در بر و تاج کمر مرصع بزر و زنگوله پای
زرین در بر و پای و بر کمر و سوای این خوبیهای
دیگر که در تحریر و تقریر آن گنجایش ندارد در زینت
و زیبا و باین روش از نزد مادر اندک راه برو بر
و باز رفتن و باز برگشته آمدن و شیر خوردن بغرش مشغول
و تبسم نمودن و خندیدن آغاز کرده یارای آنکه
از عهدهٔ تعریف او بیرون تواند برآمد دیگر عورات قبیله
هریکی در هر لحظه در انجا رسیده فرزند حق پسند را دلارام
در آغوش گرفته راه رفتن می آموختند و بر قفا
می آوردند و دستک میزدند مادر مهربان در عقب
تماشاکنان میگرفتند و حرف زدن می آموختند
نیز هر دو برادر خانچهٔ عالم طفلانه باشند دم گویان
بدست گرفته بازی میکردند ذات بابرکات
ایشان ببازی جلوه گری مشغول بود از معاینه کرد
هریکی راحت و بهجت فراوان برای حد و حصول
می آورد من بعد طفلان همجنس را همراه گرفته بدو
جفرات و مشکه بخانهٔ هرکس در آمدن گرفت اهل
خانه تر و مادر مهربان او فریادی آمدند و فرزند شما

کوتاها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

279

گوپیها بارها اینوقت شیر میدهد و در خانه خالی مینهد
هر چیز که از قسم مسکه و جغرات بدست می آید میخورد
دزدی کردن از که آموخت چنانچه زنگوله های دست
و پا را آواز نانواخته پنهان شده در خانه مردم
می در آید هر چه می یابد میخورد اگر ما بدست خود میدهیم
آنرا دور می اندازد جسودا گفت اگر همچنین است
شما شیر و جغرات در جای بلند بگذارید تا که
این پسر نادان است شما هم نادان نشوید
مستغیثان اظهار کردند ما همچنین کرده بودیم اما جا
او چار پایه را استاده کرده یک رفیق خود را بر بالای
یک شور میکند از آنجا هر چه بدست می افتد خواه
یعنی میداند اگر با وجود آن دست او نمیرسد از هر جا
خود زیر ظرف سوراخ کرده آنچه میریزد بهر دو
دست گرفته میخورد میریخت هر چند گوپیان منع میکردند
باز نمی آید بلکه منع بیشتر میکردند اگر خاوند خانه در آنوقت
میرسد زود از خانه بدر میرود و در روی او فعل دیگر
بظهور می آورد اگرچه در پیش شما مرد صالح و پرهیز
کار است اما کارها میکند که نمیتوان کرد در وقت
شیر خوردن هرگاه گوپیک صاحب خانه وارد میشود
از دور ایشان را دیده شروع بدشنام میکند چون
نزدیک می آید از دیدن روی مبارک او متحیر
میشود هرگاه مادر او قهر میکرد او میگفت من هیچ
بخانه کسی نمیروم بلکه آنها مرا در خانه میبرند یکی جام
را میگیرد دیگری تاجیه مرا از سر میکشد یکی دستک

میزند که رقص کن باز مادر مهربان روی فرموده که شما
در جایی تاریک شیر و جغرات پنهان کرده بگذارید
انها اظهار کنند این قسم هم کرده بودم شما
پس لعل بدخشان چون آفتاب تابان روی
در هر تاریکی میرسد روشنی فراوان پدید
روی در خانه خواب رفته شیر میجوید ناگاه گوپی
وارد شد میگفت چه میکنی میگفت بغلط آمدم
پنداشتم که خانهٔ من است اگر میپرسید که چرا دست
در جغرات انداخته میگفت موش چه با افتاده بود
بر می آوردم اگر احیانا در وقت خوردن که
بود می آمد و میگفت چه میکنی او را با اشاره نزدیک
میطلبید و شیری که در دهن داشت غره غره کرده
بر رویش می انداخت او چشم هم میمالید و
گریخته بخانه میرفت در روز چند بار گوپیان
جستو را ما تا می آمدند اگرچه بظاهر اظهار نقصان
میکردند اما در باطن رفتن هر بار دیدن جان او بود
می خواستند همیشه شیر و جغرات در خانه موجود
باشد تا شیر گرسنه جیو این بهانه بخانه ما بیاید
اگر احیانا شیر و جغرات از خانهٔ کسی
میکردند و غریده می آوردند من بعد یک زن
کرد که در خانهٔ من بزدی رفت ظروف
دیده از غیر ملاحظه بخاطر رسانید و برو گفت
اندرون بخورد دست آلوده نکند عکس خود
دیده از غیر ملاحظه بخاطر رسانید و برو گفت من از

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ها شما هیچ نخورده‌ام از برای خدا با در من هیچ نه بگوئید
عجز و زاری بسیار کرده ناگاه مادر را دیده گریخت زد
استماع این مقدمات مادر مهربان زندگانی خود و
ابحاث شمرده بطفلان دیگر فرمود شما ازین طفل
جدا در باشید بر لب آب دریا تنها نخواهید گذشت
و گل خوردن نخواهید داد اگر فعل ناشایسته بکند ما خواهید
گفت و طفل خورد سال است و شری نشنیده بود پس
آنحضرت فرمود یک ریزه پاره گل نیم خشک در
دهان انداخت و طفلان همراهی ولید رجوع بمادرش
اظهار نمودند مادر مهربان بدست گرفته از راه ناحق
شناسی چوبی در دست گرفته در پنه و تادیب پسر
مشغول شد گفت ای پسر مرا بد نام میسازی
مردم عوام گفت مگر این پسر چیزی نخورده که گل
میخورد پسر بلا حظه ترسیده عجز و زاری در پیش گریه
دهان مبارک خود را وا نموده و گفت ای مادر
مهربان در دهان ما نگاه کن که طفلان دروغ میگویند
چنانچه جسود از روی اخلاص در دهان مبارک دیدن
گرفت ناگاه آسمان و زمین و جمیع ستارگان آنچه در
زمین و زمان موجود است مرتبه دوم معاینه فرموده
خود را چوب در دست گرفته و فرزند حق پسند را
ایستاده در نهفس دید بحیرت تمام بهوست نقاش کرد
این همه از پسر در وقوع است ای باد صبا این همه آورده
تست چنانچه پسر بگلوی او چسپیده القدر پرده
غفلت در دل مادر انداخت که هیچ بیاد نمانده

بحیرت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

همانندم فرزند را در آغوش گرفت و پستان شیر
خوردنش داد و سر و رویش بوسیدن گرفت
شری سکهدیو میفرماید ایراجه هر کس که این بار
طفلانه بگوش هوش خواهد شنید بهره فراوان
دارد چنانچه جسودا حاصل نموده بفضل در آورد
او هم بمطالب مطلوبه خواهد رسید تمام شد ادهیای

بسته کردن جسودا پسر را و شکستن آن دو درخت

عابد پاک کردار شری سکهدیو فرمود که ایراجه
پرکهشت روزی علی الصباح جسودا ماتا باشتغال
جغرات و روغن مشغول بود اول قدری شیر
نوشیدن فرزند حق پسند بر آتش گذاشت از آن
سبب آنقدر شیر و جغرات و مسکه هر روز بخانه
ایشان می افزود که ده چند میشد که در خرج نگنجد و
تیر دایگان خانگی وغیره که بغایت مقبول و برزرو
و زیور و طلائی مرصع آراسته اشتغال جغرات
میکردند درین ضمن فرزند ارجمند از خواب بیدار
آهسته آهسته نزدیک مادر رفته از اشتغال
جغرات مانع گردید و دست مادر گرفته از جغرات باز
میداشت مادر مهربان او را در آغوش گرفت و
بخوردن شیر مشغول ساخت آن شیر که بر آتش
بود بجوش آمد جسودا پسر را بر زمین گذاشت و
در دست گرفته نزدیک شیر جوشنده آمد و
حق پسند ازین صورت برآشفت و ظروف جغرات
را بشکست از ملاحظه مادر در کنج خانه پنهان

وقت

10883

مادرش خوشوقت گردید و خندید و بخاطر رسانید
طفل را باید آموز نباید کرد دید که پنهان مانده است به
درانجا آهسته بخوردن جغرات مشغول دید از آنجا
بلاحظه تمام رو بگریز نهاد مادر مهربان تعقب کرد در حین
در قصد گرفتن مشغول شدند بدستش نیامد فرزند حق
پسند را که برهما و مهادیو جیو بعبادت ها نتوانستند
آورد از اعتراض یک طپانچه بر روی مبارک زد
و طفل بگریه در آمد عورات نواحی خنده کنان بگرد
او در آمدند آنروی خنده گفتند این مال دیگران است
که خوان بشما تصور کنید ثمن بعد مادر مهربان خواست که
بازو فرزند را که دران تماشا میگویند پسر را بحا
بندد ریسمان هر قدر که در خانه داشت آنها را
آورده به بستن پسر مستعد شد هر چند تلاش میکرد
که بند و ریسمان کفایت نمیکرد و ریسمان دیگر از خانه
دیگران میطلبید آن نیز اکتفا نمیکرد شری شکهدیو و
ایراجه انتهای شخصیکه برهما و مهادیو جیو وغیره
دیوتا ها بجانش نیافته ریسمان چگونه با انتهای او
میرسید و عورات قبایل همه یکجا شده و تماشا
میکردند و میخندیدند تا گاه فرزند حق شناس مادر
مهربان را تصدیعه مصلحت دیده مهربان شد خود را
به بستن قرار داده بازه شری شکهدیو جاع جیو را
بیان میکند ایراجه شخصی زمین و آسمان را بی ستون
بقدرت کمال برپسته استحکام بخشد و بصرف
کو وقت شاید بربست عورت قبایل همه ها

شخصیکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

همه یکبار گفتن گرفتند الحال پسر را بگذر رید کر وجود
نازک اسپت چنانچه بسیار ملامت اشت
اخر الامر مادر مهربان همانطور پسر را بر بسته گذاشت
در خانه رفت و فرزند حق پسند همان طور باطر و فرسی
که در کمر بسته بود دگر لخت دریای اندر رخت
کوبیر از دعای بد نارد منیشر در موضع گوکل وجود
درخت گرفته بودند رفته و ظروف مذکور را ور
بیخ درختان بقدرت کامله بهیده انیخ بر انداخت
سری شکهد بو مینفرماید هر که این حکایت مظهر
خواهد شنید ماهدروعن کنند با کل معطر مسعود خواهد شد
ادها رهم **حقیقت پسران کبیر که برای چه نارد منیشر**
صاحب صواب راجه پرلچهت از عابد پاک سری
سکهدیو بهراهه التماس نمود از فرزندان کبیر کدام
عمل ناشایسته بدید آمد که دانای اسرار ماضی و مستقبل
نارد منیشر برآشفت دعای بد کرد که وجود درخت
بودند سری شکدیو فرمود روزی پسران کبیر
پسران کبیر مغروری و جوانی و دولت بیدار
زنان همراه گرفته شراب خورده در آب گنگا
بازی میکردند بازی بطرز که فیل مست با ماده فیلان
در آب معشیت میکنند میکردند ناگاه عابد پاک نهاد
نارد منیشر سازیین در دست گرفته سیر کنان
در آنجا گذر فرمود در صورت حال دیده عورات
خجل شدند رخت پوشیدند آن دو کس همانطور
بدغدغه غرور سلطنت در آب ایستاده ماندند

نارد منیشر

نارد مینشر فرمود ای پسران کبیر شما چرا مانند
درخت مدهوش و برهنه افتاده اید همه غرور جوانی
و دولتمندی از جهت اگرچه مستیهای دیگر در عالم
بسیار است اما مستی دولت و حکومت بغایت
ناپسندیده است که عقل و شعور و کارهای صواب
بالکل از دست داده کوته اندیشی و بیحیائی و
و بدفعلی رغبت میکنند و خود را به بدخواهی و خواهش
خمسه اید از خود ممنید اید که پدر و مادر میگویند خلاف
خلقت منت نوکر شخصی که هست بخاطر دارد که
پرورده نمک است پسر پدر خود منجهد و زن شوهر خود
میشناسد مرگ در پی است که خوراک منتها
باوجود آنکه هزار جا تعلق شده باد محنت تمام میوز دیده
و دانستی خود را ابل دوزخ میکنید همه حال شخصی که
نابینا شده سرمه بینائی باید کشید چنانچه دریای جاری
خلد رود باید کشید و یا از امید به بخاطر آورده اند و فرمود
در موضع گوکل وجود درخت خواهید یافت هرگاه
تناسخ اوتار سری کرشنه جیو خواهد شد شما را پای
مبارک را زیبا خواهد انداخت و خود نجات خواهید بخشید
بااین سبب دو درخت کلان در موضع گوکل پیدا
شده بودند بکلانی با آسمان رسید چون تولد خانه
صورت یافت دعا به نارد مینشر بخاطر آورده
دریای درختان مذکور رفته از پای دور رفتند اختدار میان
آنها دو شخص مذکور بشکل مقبول و لباس زیور
آراسته چنانچه از چوب آتش می برآید برآمده برپای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر پای مبارک سری کرشنجیو افتادند و زبان
در توصیف خاص کتاوندای قادر بر کمال
عالم و عالمیان در حلم شما هست و وصف
حد و قیاس تحریر و تقریر متجاوز است و جرم
پذیر ذات پاک مبارک شما هست ای قادر مطلق
مرا امر صاحب تقصیرم امیدواری آن دارم که
مرا ازین صورت نجات بخشید من بعد
شناخت و دریافت بر مایان دخل نکند که این
ما صرف اوقات خدمت خادمان شما گرددو
این معذرت ایشان شنیده مهربان شده فرمودند
همچنان خواهد بود الحال شما بجای خود تشریف برید
حسب الامر ایشان گرد دیگر گردیده کورنشات بجا آورده
رخصت شدند سری کشندیو فرمود ای راجه چون
جشودا در شیر را بریسمان بسته اظهار غلامی بخشید
هر که این ذکر پاک را خواهد شنید مثل فرزندان کوبیر
نجات خواهد یافت تمام شد ادهیای دوم آمدن همه گوالان در بندرابن
سری کشندیو براجه پرچهت فرمود سری کرشن جیو
ششش سالگی رسید مانند طفلان ببازی مشغول کرده
از افتادن درخت های مذکور یعنی پسران کبیر
همه باشندگان گوکل برای دیدن بیرون آمدند از
استماع این مقدمه حیران شده باهم مشورت کردند
موجب افتادن این قسم درختان که با دسخت در
میان بنت و باران هم بشدت نباریده لرزه
طفلان خورد سالی که در انجا بازی میکردند اظهار نمودند

فرزند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

فرزندست تا بحضور ما بزود بیایی درختان از بیخ بر انداخت
دو شخص بنهایت مقبول از انها بر آمده بپای این
پسر افتادند مستمعان این معنی را اعتبار نکرده واند
وذات مظهر العجایب در همانجا بر ریسمان بسته
رفته بودند تنده گو چشمان و ترسناک انصورت
دیده فی الحال پسر را بر داشته در آغوش گرفته
دو جهه دگر دا بو و او را بدامن و آستین خود پاک گردانید
پرسید ای جان پدر و مادر تو هم از افتادن درختان
چیزی دیدی وگفت نی پس بخانها آورده باد رقص
اعتراض بسیار نموده من بعد باز طفلان و زنان
قبایل مشغول ببازی طفلانه شدند چنانچه عورت
بیک بهانه برای دیدن ایشان آمده یکی را میگفت
برای من چار چوب بیار یکی را مالدی گل در دست گردون
میفرمود یکی صندل میطلبید یکی دست بدست گرفته
برقص طفلانه می آورد چنانچه که دلش میخواست میرقصانید
شخصی که زمین و آسمان برقص می آورد خود چرا
نمی رقصید یکی را اتر دیک رسید هر دو دست بر روی
مبارک گرفته میبوسید علی هذا القیاس هر کس که آمد
بهر روش میداشت خود را بایشان مشغول میکرد
من بعد با برادر بلبدر و طفلان دیگر یکبار در دریای
جمنا برنگ کاوبانان بسر میبردند و صبح از خانه
بر می آمد اگر در برون دیر میماندند مادر مهربان ارفته
میگفت شما هر دو برادر چیزی ناخورده برامدید
حالا بخانه بیایید چیزی تناول کرده باز خواهید رفت

پدر شما انتظار شما هست غیر از شما چیزی نمیخورد
بهر تقدیر متوجه خانه شوید چون فرزندان مشغول
بازی بودند حرف مادر گوش نمیکردند مادر مهربان
دست بدست گرفته بخانه آوردند در راه میگفت
هر که اول بخانه برسد پادشاه وقت همانست همان
دستور پدر و مادر اعمال طفلان و فرزندان دیده اند
خود غنیمت میشمردند و در زندگانی خود میداشتند
من بعد چون پاره بلوغیت اثر کرد بخاطر آورده حال
بندر این که آب و هوای خوب دارد و جای وسیع
بی ملاحظه است باید رفت اینمعنی پیش از ان بخاطر
بخاطر شده گوجر و جمع بزرگان رسیده قرار یافته و
باهم مشورت کردند که ازانجا بهر تقدیر نقل مکان
باید کرد که شگونهای نحس بظهور می آیند و محافظت
طفلان باید کرد پوتنا نام ناپاک به پستان زهرآلود
قصد هلاک کرده بود چون خود فرق تصدق مبارک شد
بعد ان دیو دیگر برنگ گرد باد آمده اراده برایشان
می انداخت و خود بباد فنا رفت مرتبه سیوم دیو
دیگر از بدکرداری طفل را برداشته بر اسمان برده
بود و خود بجهنم رسانید در نیز دو درختان بلند که
بر اسمان ایستاده بودند افتادند بعنایت الهی
آنرا ازین زیده در امده نیز شگون نیک نیست پیدا
ابروی آب موضع بندر این بغایت هموار است
و چراگاهی خوب دارد نیز کوه گوردهن هم در انجا نزدیکی
آب و هوای نیک است و علف زار بسیار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

CC 289

واقعه است این مصلحت را جمیع عمده های وقت شنیده
قبول فرمود مستعد و راهی شدند ارابه های سواری
تیار ساخته اهل و عیال فرزندان را سوار کرده
و نقاره ها نواخته متوجه بندرابن شدند از صولت سواری
ایشان انگس تا بجا مترشح دید که از بیان متجاوز است
چنانچه عورتان هر یکی لباس فاخره از زیور آراسته
و طفلان خود را در آغوش گرفته بطرزیکه مهتاب عطارد
پسر خود را در بغل آورده بر ارابه سوار کرده میرود
متوجه موضع بندرابن شدند بخیر و خوبی بمنزل مقصود
رسیدند ارابه ها را صف بسته مثل منزل آوردند در
میان آن منزلگاه خود را قرار دادند مقام مذکور را رشک
جنت ساختند و خود ذات شریف با طفلان دیگر
ماده گاوان و گوساله ها همراه گرفته دران چراگاه بازی
مشغول شدند درین ضمن باتاسر دیت نام دیوی که
فرستاده کنس بد جنس بصورت گوساله بقصد هلاک
ایشان درین مجموعه در آمده محرم ساز او دریافته
باشاره بلند آگاه ساخته موهی الیه فی الحال
او را از پای گرفته بر سر گردانیده چنان بر زمین زد
که جان بحق تسلیم نمود دیوتاها از آسمان گلریزی
کردند من بعد از هوای گرم چارپایان را بر لب آب
جمنا بیچ برده آب میخورانیدند خود نیز نوشش
جان میفرمودند درین اثنا یک دیو اجل گرفته
بکاسور نام برنگ بوتیمار منقار وا کرده در راه
نشست طفلان او را دیده ترسیدند این وقت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri

اینوقت بلای دیگر ازکجا پیدا شد چنانچه یقه الغوز
سر بگرسنه چون خسپیده ماهی و در دهن فرو برد
اما بقدرت سری مهاراج درون او سوختن گرفت
نگهداشت باز برون انداخت منقار عجایب او
هر دو نوک منقار بزیر و بالا کرده مانند درخت ازهم
دریده و دو پاره ساخت و جانش از بدن برید
و اینصورت دیوتاها معاینه کرده گل از آسمان
باریدند من بعد ازانجا گاوان و گوسالها ازانجا پس
کرده متوجه خانهای خود شدند این ماجرا چنانچه بود
به پدر و مادر اظهار کردند از استماع آمد گون همه
متحیر شده باهم گفتند مقدمات پی در پی و ناهموار
بظهور رسید و اجل گرفته ها خود بخود آمده واصل جهنم
میشوند و شده گوجرها هرچه گرگ هر وجهت گفته بود
همه ها اظهار مینمودند سری شکدیو فرمود ای راجه
هرکه در بدی کسی میکوشد به بلای بد گرفتار میشود
هرکه این حکایت را خواهد شنید از شبه نجات خواهد یافت
تمام شد ادهیاو یازدهم **آب و هوای بندرابن و کشتن بکاسور**
جابر پاک سری شوکدیو جی به راجه پرکهت فرمود که
روزی بخاطر مبارک رسید که صبح اول در صحرا رفته
باهمتان حاضری باید کرد لغیر خود را یعنی مرلی با آواز
درآورد اول دو طفلان رفیق خود را بیدار ساخت
چنانچه علی الصباح زنبوران گرد گل نیلوفر جمع شوند
و فراهم آمدند رفقا در دل اندیشیدند امروز تناول
ظاهر خواهند نمود هرکدام سرانجام و دمی کنف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و بر دست گرفته و گوسالها را یکجا کرده بغیر با نواخته
متوجه چراگاه شدند در میان آنها چنانچه در موضع
گوکل مده ناگ میشود و ذات پاک ایشان مده ناگ
بود در بیرون رفته باهم رسیدند امروز هر یک جنس
خورد ولی چه چیز آورده است همه با هرچه داشتند
بحضور آوردند بخوردند و خوبی و داخل شدند این شدند و
بازی طفلانه مشغول گردیدند چنانچه بر لب آب
رفته قسم قسما بازی میکردند برنگ آنها ور
استغراق شده تقلید بجا می آوردند از انجمله یکی عکس
خود در آب میدید و میخندید و رقص میکردند
دیگری نزدیک زنبوران رفته سرود خوانی نمود
آنها را در آواز می آورد یکی دریای درخت رفته
میمونها گفتگو میکرد و تقلید آنها میساخت دیگری
در چاه آواز داده و دشنام بر زبان می آوردند و
میشنید طاوسان رفته رقص میکرد و آنها را
هم برقص می آورد دیگران حمایل گلهای رنگین و طلا و
و هرچه که بجای طلا و نقره بکار می آید مرتب ساخته
در گلوی مبارک و گلوی خود می انداختند و جمعی
در زیر درختان میرفتند هر یک نفر یعنی مرید او
و هر دو میچواندند و توتیل ها در سخن می آوردند و
گاهی یک کس بیک طرفی با اضطراب میدوید
دیگر در پی او همه جلد میدویدند یک نشانه را
قرار میکردید باهم شرطی بستند هر که خود را تا
بر نشان میرساند از پس ماندگان شرط میستاند

شری شوکهه دیو طالع مندی طفلان میان ...
ایراجه اگرچه مقرب الحضرت باستغنای ...
سخت وجان ودل خود را فراهم آورده بسته ...
در دریای وحدت غرق میشوند مراتب ...
خاکپای این طفلان نمیرسند درین ضمن یک
دیو ناپاک اجل گرفته اگهاسور نام فرستاده بس
وبقصاص خون بکاسور وپاتنا برادران خود
برنگ اژدها در عین راه مثل زمین ترقیده دهان
وانموده بقصد هلاک ایشان ماند چنانچه دهانش
مقدار چهار کروه وابود طفلان چون آن حالت دیوی
را دیدند وترسیدند باهم گفتند این هم بلاییه گردید
یکی میگفت این عکس اژدهاست دیگری فرمود این
تعبیه اژدهاست بخاطر آنها رسید هرچه بشود
خواهد رسید از قضای ربانی همه طفلان ...
رواند الطرف شدند در دهان ... در آمدن
در تنای اژدر در عقب بوده این صورت ...
متفکر شد همه در دهانش معاینه کرد وافسوس
که ما بیع آنها نشدیم با دران اینها چه خواهم گفت
که حالا فکر بر اصل باید کرد که موجب نجات طفلان
باشد وخود هم در دهان مار در آمد مار مذکور خواست
حلق فرو برد کلوی اورا محکم نمود وآمدن ورفتن
نفس مسدود شد چنانچه جانش به تنگ آمده سرش
را شکافته شد چون شعله آتش بر آسمان رفت
وقالب او خالی گردید ومنظر العجایب همه طفلان

لنوبان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از دهان مار بر آمدند و زهر آلوده ها بنظر حیات بخش از سر نو
زنده گردانید و روح ناهموار مار ناهنجار چون برقی در جسد
برگشته در دهان مبارک در آمد من بعد جمیع طفلان
متوجه خانهای خود شدند بدستور قدیم بقرار کار
خود رسیدند و چون شب شد هر یکی به پدر و مادر
خود اظهار کردند اما فرزند حق پسند شده کوچک
کلان گفت چنانچه جمیع طفلان در دهان او در آمده
بودند خود هم در دهان او رفته بگفت مایان را هم مرده
و زهر آلوده از آنجا بر آورده از سر نو زنده ساخت
شری شکهدیو فرمود ای راجه این صورت حال تا مدت
یکسال بر زبان طفلان خواهد گرفت راجه پرکهت
این مذکور شنیده بخدمت التماس کرد که موجب
موجب اظهار این احوال بعد مدت یکسال
بر زبان طفلان از چه سبب باشد شری شکهدیو
بعد استغراق بسیار بهوش در آمده بیان فرمودن گرفت

[illegible] **بردن برهما چوکاوان و گوسالها و طفلان**

عابد پاک شری شکهدیو به راجه پرکهت میفرماید
ای راجه بلند اقبال دقیقه ای عجب بخاطر رسانید
و پرسیدند آنچه نور خاص را مقرر بقرار میکنند عابدان
حق پسند را همین صواب است که این ذکر پاک را
بجا بدان وقت در صواب استفسار میفرمایند این اسرار
بغایت خفیه است بگوش هوش بشنود و میگویند
چون رزدها مار ناهنجار طفلان و گوسالها را
بر آورده بکنار دریای جمنا برای تناول طعام که هر یکی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از خانهٔ خود همراه آورده بودند باهم نشستند و بعض
آنها گمان بر زبان آوردند بهتر ازین جای دیگر خوب نخواهد
که سایهٔ درختان و لب و آب و میدان وسیع موافق
هموار است و اشتها نیز غالب آمده باهم نشسته از
طعام فارغ شویم و ببازی پردازیم همه‌ها قبول کرده
و یکجا شده و صف بسته و نشستند درمیان ایشان
خود بدولت قرار داده و طفلان هرچه از خانها
آورده بودند بحضور ایشان واکردند و به تناول طعام
مشغول شدند باهم تفریح آوردند چنانچه یکی لقمه‌ها
گرفته در دهان دیگری میبرد و دیگری را بازی داده در دهان
خود می انداخت دیگری نیز همچنین بازی میکرد باهم
مطایبهای غیر مکرر درمیان آنها بود ازین صورت
دیوتاها از آسمان دیده و خنده‌ها میکردند و خوشوقت
میشدند چون گوسالها هم سر داده بودند برهما چون
وقت یافته همه‌ها را دزدیده بر جای دیگر پنهان
ساخت درین حین خبر رسید که گوسالها که درین نزدیکی
بودند بنظر نمی آیند درین وقت خود لقمهٔ طعام بدست
گرفته به تفحص گوسالهای گم شده متوجه شدند و طفلان
بجای خود حسب الامر ایشان نشسته ماندند و خود
بدولت در هر طرف ملاحظه نموده و گوسالها را
در هیچ جا ندیده و باز گشته در جائیکه طفلان نشسته
بودند تشریف فرمودند و طفلان را بجای خود
برهما چون وقت یافته طفلان را نیز برداشته در
مکانیکه گوسالها را گذاشته بود و گذاشت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخاطر مبارک رسید این روباه بازی برهماجیوت
را امتحان مایکند بمالشاعت بقدرت کامله طفلان
وگوسالهها مرنوبدستور قدیم چنانکه بودند چنانکه بودند
بهمان رحمت ولباس وهمان تشکل وشباهت و
وهمان قد وقامت وهمان رنگ ورونق وعمر گوشه
وخندان وآراستگی موجود گردانیده مشغول بازی گرد
چون وقت تمام شد همه برسم معهود بخانهای خود
متوجه شدند ومادران آنها چنانچه قبل ازین سعیها
مینمودند بجا آورده وغسل کرده وطعام خورانیدند و
دران ایام القدر شفقت والتفات مبذول احوال
فرزندان نمودند که درسابق ممکن نبود وبرهماجیو آنها و
دریهمه نوک برده باخود میگفت مادران آنها گریه
میکرده باشند وتیز شیر پاشنه جیو سخت حالتیه
خورده بود ودرانجا هیش آنها کاوان وگوسالهای
خود یافته از دستور قدیم دو چند بعید بجا آوردند و
چون مدت یکسال بهمین طریق گذشت که بلیدرام
بخاطر اشتباه پیدا شد وپرسید که الحذاوند زمین و
آسمان من این طفلان وگوسالها را که سابق
بودند میشناسم وهمینم هریکی را باشما برنگ شما
باچهار دست مطبوع کیفیت نهایت معاینه میکنم
اینکه چون دانای اسرار شنیده تبسم کرده هیچ نگفت
القصه چون یکسال سپری شده برهماجیو نیکن
برمیار رسیده بهمان طریق طفلان وگوسالهها را باهم
بازی کنان معاینه فرمود باز ازانجا بجائیکه طفلان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گاو بچه هارا خود دهقان گذاشته بود با ضطراب
و در انجا همه هارا بحال خود متمکن دید و من بعد از
برگشته آمد و صورت حال تو عرض کرد و دید چنانچه
و هر گوساله هارا با چهار دست و شتنگه
گدا آوردم بخلعت فاخره با تاج مرصع و زیور دیگر
آراسته برنما و ایندرو مهادیو و جمیع دیوتاها
نورزمه مراتبه خود در خدمت تو بطریق خادمان
تعریف و توصیف گوناگون و حیرانان معاینه
خود از در تفحص طفلان وغیره دریافت عمر
رو جا رفته چون نیک نگاه کرد هیچ تفاوت
ندید حیرت تام بهوست آلعد [illegible] امتیاز نشده
را از نارسائیست هوالت فهمید چون نقش دیوار
میکرگرید خان که روزی این گوسالها در دامان
کوه گوردهن دیدند مادران آنها بر بالای کوه میچریدند
کاوران این بچها را بالای کوه دیده پایان آمدند
چو بر بها را نظر زود گر شد ۞ در انجا طرز دیگر جلوه گر شد
ببنا بی ساخت گاو و گاو بانرا ۞ که در باید عمر دو زنجهان را
در انجا گاوبان و گاو دیگر ۞ مرتب ساخت [illegible]
چنانچه مستر بود دست آن تجمل ۞ ازان خوشتر پدید آمد
بیک سال انچنه بودند گاه ۞ نگشته هیچکس اگه ازین راه
به بر هما سال دیگر این اثر شد ۞ ز صنعت گر بصنعت [illegible]
دو جا دید ان خیل کودک ۞ چو طفلان خوبتر [illegible]
بهر طفلی صلابت اهتمام دید ۞ که خود را کمتر از [illegible] دید
حیرت ماند ازیشان بنقش و نویدی ۞ جو شد بازوی هر یک [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

من بعد حکم حکمت قادر قدرت خلقت سر نو کرده مذکور
را غایب ساخت برهما جیو این صورت را ملاحظه نمود
در تعجب شده مدهوش گردید چون باز بهوش آمد
چشم بگشاد بهمه جا در مقام بندرابن که در آنجا ملک
امینت است پلنگ و گوسفندان در یکجا آب میخوردند
و آب و هوای آن مکان زیاده از جنت بود و حاکم
حقیقی آنرا با طلوع و شوکت خداوندی با طفلان و گوسالها
قدیم معاینه کرد بی اختیار در پای مبارک سر نیاز
افتاد و بعد رخصت ایشان خاموش بودند چون برهما
را با تاج مرصع و چهار سر در خاک غلطان دید مهربان
شده فرمودند این مرد بزرگ عبث در بازی ما
خلل انداخت من بعد برهما تمام عجز و زاری بخجالت تمام
برخاست و زبان حال به وصف خاص برگشاد
که از حاجات تحریر و تقریر برگشاد و عذر بی شمار در خدمت
تمام شد ادهیای چهاردهم

آمدن برهما جیو و ثنا کردن بدرگاه کرشن

عاید پاک سری شکهدیو برا راجه پرچهت فرموده
ای راجه چون برهما جیو از اعمال ناشایان خود خجالت
تمام کشید خود را غرق دریای ندامت یافته بقدم
مبارک سر خود را نهاده سر بلند و معزز گردانید و وصف
خاص بر زبان آورد ای خالق خلقت و ای قادر
قدرت مانند ابر سیاه آب برنگ سبز نمایان و پوشاک
طلائی و زرد چون برق درخشان تاج مرصع با پرهای
طاووس بر سر و حمایل مروارید بر سینه مبارک
و مالای گل نیلوفر در بر و بغیر خوش آهنگ یعنی مرلی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در دست و طلوع چهره مبارک که آفتاب
در پرتو آن پنهان همچو من هزاران بر هم ابر فرق و مهتاب
و فشار احمند فرمانروائی آنکه این عالم بظاهر و باطن [illegible]
عرض فراوانست بحضور ذات تو کرا قدرت که تواند [illegible]
همچو من صد هزار بر شما اگر بگفته شما لی میبر نزدیک قدم
بر داشته نمیتوانند معلوم است که کوتاه قد چگونه [illegible]
آسمان را تواند گرفت ازینعالم که [illegible] و دریای عمان
بی دستگیری شما چطور تواند گذشت کسانیکه با اعتقاد
درست شب و روز و حکایات و [illegible] بخش شما
میشنوند و اوصاف پاک شما بر زبان می آرند
اگر در ینعالم بمکان خود نشسته اند انما الظاهر و باطن اهل
جنت اند و نجات آنها [illegible] است در هر حالیکه
باشند از ورد نام شما آرام میباشند و کسانیکه از
ورد نام شما غافل اند و گفتگوی عرفان و دیدن
مردمان بجای ذکر ایشان بر زبان [illegible] و اوقات
گرانمایه خود را تباه میکنند و اهل دنیا [illegible] اند در زمان
سابق پادشاهان و دولتمندان سلطنت و دولت
تباهی زدند و عالم فقر اختیار کرده در ذکر شما
در روز و شب [illegible] میکنند مراتب عالیه ایشان بمرتبه اعلی است
مردمانیکه شما را چون [illegible] دانسته و چشم پوشیده
باستغراق میروند دیده و دانسته عنایت [illegible] نهایت
مشتاق اند آنهانیکه عیش اوقات خود را [illegible]
سوخته بر دو چشم بسته اند و [illegible] میروند چرا که
ذات پاک شما [illegible] نام و نشان و شبه [illegible]

بیاموزد

ولی ممنون اعتنا نکرده و همین نوع بر رخ و بر دل نقش
بر می بندد این شکل مقبول و موزون شما که مجمع صفات
آراسته است بمقصد رسیدند و چون حلم حلم شماست
از مشاهده آن منکه بر تماشا خالق خلقم و خود را در خود گم کرده
ام و چه جای دیگری که درین بزم دم زندان تناسخ
و اهل قدر که بقدرت کامله خود کرده اند محض برای
محافظت عابدان و عدم مفسدان ذات پاک را
بلی نام و نشان میگویند القدر نام شماست که شنیده
با هزار سر و هزار زبان شمار نمیتوان کرد و نشان
شما القدر ظاهر است که نشان دیگر در میان نیست
هر که ازین اسرار آگاهی خواهد یافت بی تکلف نجات
خواهد یافت اول ای خداوند زمین و زمان بعقل
را قیاس فرمایند که اوصاف پاک شما که از احاطه
تقریر و تحریر بیرون است میخواهم که بیان کنم این همان
مثال است که چشم کوتاه بین مگس اگرچه کلان را چگونه به
نظر در آرد و کرم شب تاب شب تاریک را چون
ماهتاب چطور روشن میگرداند اگرچه چنانچه بخاطر
مبارک می آورند که بر تماشا خالق خلقت است
اما مثل من هزاران هزار در هر بن موی پنهان است اگر
از من گستاخی بوقوع آمده وجود بهتر میدانید که اگر
طفل در شکم مادر بعد رحال دست و پای دراز
میکند مادرش هرگز بد نمیبرد اگر من هم همچنان گستاخی
کرده بعید نیست و بعلت آنکه معذورم و عذر
درخواست میکنم چون شما عذر نپذیرید بهر صورت

از روی بنده پروری معذور فرمایند چراکه من از ناف
نیلوفر شما بوجود آمدم از همین صورت نام من پسر
نیلوفرست اگر بخاطر شما راه دهند که من آهن پرستم
شما که تصور کرده بودید چه جای

اما کلشی محیط ذات بابرکات شماست که بجز
وجود جود شما موجود نیست و با دراک و دریافت
که ذات شما همچو من هزاران هزار پای در گل مانده اند
حالیتی که اندهان مبارک مادر مهربان معاینه نموده
و دانایان حال در حیرت اند و آنچه من بچشم خود دیده
و ظهور وجود من در لرزه است و همچو برگ بید امیلرزد
چنانچه اول شما را تنها دیده بودم من بعد کودکان را
و طفلان یا چهار دست و پا زر فور نور آراسته همیک
شما معاینه کردم الحال همچنین میبینم دیگر طالع مندی
زنان مدهوشی و اطفلان تا کجا توانم گفت که همراه
ایشان بازی کردند و بلند اختری ماده گاوان و گوساله‌ها
که میتوانند کرد که نوش جان فرمودند بخت زمین کجا
که قدرت دارد که بر زبان آورد که قدم مبارک
شما بر روی او گردیده است اگر بر من مهربان شدید
ما را هم درین سرزمین است برنگ درخت یا کاه
سبز پیدا کنید که خاکپای شما چنانچه بر وجود آنها
می افتد و خود بخود ما را با خود سیراب گردانیده دیده
رمد رسیده ما را از کحل آن خاک منور ساختند و ما را اقرار
و سربلند گونه‌ای گردانید و دیگران ساکنان مدهوشی
کشت و روز دریده گی شما از دل و جان

باستقداد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باستعداد تام و التجا وکمال خدمت مینمایند و رضامندی
شما مطلوب است نمیدانم که کدام نعمت بزرگ
باینها کرامت خواهند فرمود در بساط شریف همین یک
مقدمه نجات است آنرا به پوتنا نام زن راکهس که پستان
زهرآلود از فم نوشش جان فرمودند عالم نجات و تمام
کمال بخشیدند و اینجماعه که خادمان خاص اند و چه چیز خواهید
بخشید و من اینقدر نمیدانم مدام با اینها یکجا خواهید گذرانید
معلوم نیست که کدام نعمت بزرگ نصیب اینها
خواهد شد این همه وصف خاص برهما چون بر زبان
آورده گرد کرد و سه مراتبه گردیده و کورنشات فراوان
بجا آورده مسبب الاسباب حقیقی یعنی سری کرشن
برهما جیو را رخصت دادند آمدن کرشن جیو من بعد بقدرت کامله
گوسالها را از صحرا جمع نموده در جائیکه طفلان نشسته
بودند آوردند آن لقمه طعام که در دست گرفته
بقفص گوسالها رفته بودند بجنس در کف مبارک بود
طفلان ملاحظه نموده در حیرت شدند چنانچه التماس
نمودند جنس خوردنی را تنها خورده آمدید
بدولت اقبال ایشان تبسم نمودند که ما یک لقمه
که در دست گرفته رفته بودیم بجنس در دست ما است
پیش شما هم الیستم خورد بعد از آن چنانچه میل ازین
بر لب آب جمنا تا طفلان جمع شده باهم نشسته
بودند و نشستند و طعام خورده متوجه خانهای
خود شدند سری شوکدیو میفرمایند که خود بدولت
و اقبال وجود مبارک را صندل مالیده و تاج مرصع

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و بر طاوس بر هم نهاده و حمایل گل در بر کرده
موسیقی یعنی مرلی و نگوله‌ها را نواخته و گل نیلوفر در دست
گرفته و طفلان بطرز اختراعی از برگ درخت
و هر دو کنان روانهٔ خانهای خود شدند و از آواز
مرلی جانوران و دیبان و دیوتاها مست میشدند
و وقتی که در شهر رسیدند و صدای آن گوپیان شنیدند
از خانه بر آمده هر راه سری کرشنه چون امید دید
آتش شوق بدیدار ایشان منقطع شدند و راه محبت
پرستیدای سوامی اشوکه دیو ایمه محبت گوپیان
با سری کرشنه چون چه بود شوکه دیو میفرماید ای راجه در
دنیا انسان و فرزند و جاه خود عزیز است چه اگر آفتی
بجان انسان میرسد عوض آن از مال و فرزند میگذرد
و سری کرشنه چون جان عالم اند بنابران بگوپیان چه که
بهمه عزیز بودند ای راجه هرکس که این لطیفهٔ پاک و لطیف
یعنی توتا از زبان برهما جیو و خوردن طعام ...
بگوش هوش خواهد شنید و معتقد ... خواهد گردید
گل نیلوفر که از آب بی تعلق است باعمل نا فرا تعلق خواهد گردید

تمام شد ادهیای چهاردهم **بازی کردن در بندرابن با طفلان و کشتن**

عابد پاک نهاد سری شکدیو براجه پریچهت فرمود
و چون بدولت و اقبال بحد بلوغ رسیدند و شوق
تمام با طفلان مانند مهتاب در جمع ... باشتغال
چرانیدن گاوان و گوسالها مشغول گردیده اند روزی
ماده گاوان سرخ و سفید را در پیش کرده متوجه
چراگاه شدند در صحرائیکه در آنجا همیشه سبا

اق

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

واقسام گلهای شکفته وخارستان رایگل از بنفشه
برداشته درختان پر بار وپر بهار ودر هر کنار سبزه
سبز وشاداب بستان درخت طوبی ایستاده
وجانوران خوش آهنگ در آواز وکویل خوش
گلوی در نغمه وزنبوران عسل در سرود تا لب تالاب
نفیس پر آب ونیلوفر سرخ وسفید شکفته ملاحظه
مینمودند وبا پدر وطفلان دیگر فرمودند این درختان
سبز پوش وسایه دار وخوش بهار وخوشگوار
که فی الحال عاطفت ایشان ما وشما وجمعی یاران در
هوای گرم مینشینیم وآرام تمام میکنیم وآهنگ جانوران
خوش آواز میشنویم وبازی گوناگون پر دازیم اینهمه
دیوتای جنت اند که برای شما وما وجود درخت
گرفته اند جابجا برای آرام وعیشت ما برپا شده اند
حالا وقت فرصت است میباید که ما هم بازی کنیم
واوقات را بعیش وعشرت پردازیم میگویند
در انوقت بدولت واقبال با طفلان ببازی
اشتغال فرمودند چنانچه یکی بر درخت کدم بالا رفته
گاوان گوشت لهاکه در چراگاه سبزه میخوردند برای
سایه نشستن موصل نام گاوان سرخ وسفید وزرد
وسیاه رنگ وابلق بر زبان آورده فندلغی یعنی بر نی
نواخته تر دخود می آوردند وچند کس گلهای رنگین
چیده می آوردند در سایه درخت نشسته
وحمایل گلها تیار میکردند هر یکی از برگ درختان
بادکش مرتب میکردند گاه با یکی میگفت من دست

بر دست زده میگریزم میتوانی گرفت گاه چندی را
بفیل و اسپ منسوب میکردند بر آنها سوار میشدند
و میفرمودند که چون فیل و اسپ آواز میکرده باشید
گاه خود نزدیک گاوان رفته مثل شیر میغرید آنها
را میترسانید گاهی بلبندره در خواب میشد و خود
بدست مبارک خود دست و پای او میمالید و مشتمالی
میکردند گاهی فرش از گل نیلوفر ساخته و خود در لیت
بخواب میرفتند و بلبندره و دیگران بدست و پای
ایشان مالش میدادند و چیزی سرود خوش
الحان میخواندند و یار را از بخواب می آوردند و
و خود خدمت بادکشی میکردند شری شوکهه دیو
میفرماید که لچهمی تمام عمر آرزوی آن داشت که قدم
مبارک را بر سینه نهاده بمالد میسر نیست برهما
و مهادیو و اندر و جمیع دیوتاها در همین آرزو میند که
میخواهند که یکی باشد که یکدمی در دل ما در آمده مهر
و مهر افزایی نمی بخشید صورت ندارند القصه همان
شخص در میان بندرابن طفل و بازی و کاو دوانی
بشوق تمام صبح و شام مینمودند درین چمن محبوب
و دوست کام سودامان نام وقت یافته التماس نمود
درین نواحی تال بن نام جای است و آنجا درختان
میوه دار شیرین و درشت بسیار است خانه بوی
شیرین آنها از آنجا بمشام میرسد دل ما میل
میگرداند اشتها را حاذق مینماید اما در آنجا دهنک
نام دیو است بغایت مهیب از ترس او هیچ

پس دران بیابان نمیرسند اگر بعین خود میدانند که از
عهده او بتوانم بر امد رفتن آنجا پسندیده است و الا
بسیار مشکل مینماید از استماع این حروف همه با خوشوقت
شده فرمودند که اینقسم بسیار ناپاکان کشتم و خواهم
کشت چنانچه بلبدر جیو ده منزله هر اول منشاندند و عقب
ایشان تمام طفلان خنده کنان و دستک زنان بوق
و نفیر نواخته متوجه آنطرف گردیدند همان ساعت
چون فیل مست دران بیابان درامده درختان
بارور را شکسته بزمین برابر کردند خود هم خوردند
و طفلان را نیز خورانیدند همان وقت دهینک نام دیو
بشکل خر ساکن بیابان رسیده بر آشفت با بلبدر
بشدت تمام جنگ کردن گرفت آواز خرانه بهبانک
بلند مینمود چنانچه بلبدر بسرعت تمام پای او را گرفته
برداشت بالای سر گردانیده چنان بر زمین زد که
بیجان ساخت و چنانچه میوه های شیرین و ترش
و خشک و تر خورده شکم سیر شده بوق و نفیر
و نقاره نواخته بازی کنان و سرود گویان گرد آلوده
رقصان و خنده کنان متوجه خانهای خود شدند
مادران آن طفلان را بدستور قدیم بر آمده نوجوانان
بزرگ وار با این خوبی که تاج و پر طاوس بر سر و
گوشواره مرصع در گوش و زلفین دراز بر عارض
و حمایل گل در بر و گل نیلوفر در دست خنده کنان و
دیده یافته بغایت خوشوقت و مستان او شدند
چنانچه گلستان دیده بلبلان مست میشدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دست مبارک طفلان گرفته بخانه بردند و سر و روی از
گرد و غبار پاک نموده پارهٔ طعام خورانیدند و خرجی
همراه دادند ازانجا خود نیز بدولت و سعادت
و اقبال بالبرام نیک سرانجام بدولتخانهٔ تشریف
ارزانی فرمودند و مادر مهربان چنانچه منعلی نعمت
فراوان یافته و میا بدو غسل داده و سر و روی
او بوسیده در خوابگاه باستراحت مشغول گردانید
تمام شد اوبار نهم براوردن کالی مار بلانه تالاب آمدگی
جای پاک شری شکهدیو مهاراجه برچهت میفرماید
روزی ذات پاک مظهر العجایب از هوای گرم
برآشفته بجانب تالاب متصل دریای جمنا تا
بود و طفلان و گوسالها را گرفته تشریف فرمودند
برادر رسیده همراه او بودند و طفلان و گوسالها
تشنه شده با اضطراب تمام در آب تالاب درآمدند
و خود بدولت در تماشای صحرا مشغول شده وقف
ماندند دران تالاب مار سیاهی که او را کالی ناگ
میگویند از زهر او آب تالاب خراب بود و گاو
و گوسالها و طفلان آن آب زهرآلود را خوردند
مدهوش شده در انجا افتادند همان لحظه خود هم
درانجا تشریف آوردند و طفلان و گاوان را هم
مرده مشاهده کردند بقدرت کامله آب حیات کرم
بر آنها پاشیده زنده گردانیدند آن مار سیاه
ازانجا برآورده و بدر کردند این حقیقت را جهت
شنیده متعجب شدند التماس نمودند که وجود مبارک

ایشان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ایشان از کل میلو فرمانک بود آن مار زهرآلود سیاه
راجگونه بدر کردند عابد پاک نهاد و شری سکند بود موهو
ای راجه متصل دریای جمنا تا یک تالاب قدیم
بغایت عمیق بود آن افعی سیاه از مدت ممتد
متمکن بود چنانچه از شورش زهر او هر جانوری که بر آب
میگذشت میسوخت و درختهای دیگر که گرد او
بودند در عرض چهار کروه همه ها سوخته شده بودند مگر
یک درخت کدم بر کناره تالاب بود از برای آنکه
وجود مبارک ایشان بر بالای او بر آمده مار را از
آنجا خواهند بر آورد مسبب الاسباب بهمان در
اعوال مغلان و کاوان دیده متعد شد بالای او
بر آمده و سنگ زده از صدای آن کالیه ناگ جفته
بود سر بالا کرده گفت از اثر زهر من هیچ جاندار گذر نه
نمیتواند کرد این کیست که در اینجا آمده مار را از خواب
خوش بیدار ساخت شری کرشن چون
او را دیده با خود و را در آب انداخت چنانچه
فیل مست در آب افتد و خود صورت فیل گرفته
بطول و دندان خود بطول و دراز گردانید و آب را
بزلزله در آورد چنانچه بزلزله آب افعی سیاه بر آشفت
خاطر آورد برق افتاد یا تیر رعد فرار گردید آهسته
آهسته در جایکه نشسته بودند رسید و خود را
با وجود ایشان چسپانید میگویند از این صورت
در مدت موتی سی گونهای تخش پیدا آمدند چنانکه
زمین پر زده در آمد و ستارها از آسمان فرود ریختند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مردمان و زنان مذکوری بخاطر اندیشه کردند امروز
شهادت برده باشند بلبهدر جیو همراه بیست
مادر مهربان وغیره همه با تاب و طاقت نیاورده
روانه بطرف تالاب شدند بر سراغ قدم مبارک
که منقش بورق و جلر و کرد و نیلوفر آراسته در سرجا
ملاحظه نموده بر تالاب که قدم مذکور رسیدند شتر گیر گشته چیو
را ندیدند و بیتاب شدند و از گوالان پرسیدند
شتر گیر گشته چیو کجاست گوالان از گریه دیده و دل
متوجه شتر گیر گشته چیو داشتند از دیگر این خبر بود
هرگز جواب ندادند مثل نقش دیوار بیحس و حرکت
ماندند چون نظر مردم بر شتر گیر گشته چیو افتاد از
مشاهده آن صورت حال که چنانچه بالا مذکور شده
معاینه نمودند و بیتاب شده مادر مهربان جسودا
و نند و مهر وغیره همه با خواستند در میان تالاب
غرق شده او را دریابند بلبهدر جیو که از حقیقت کار
آگاه بود بایشان تسلی داد و گفت هرگز غمگین نبود
شتر گیر گشته چیو از همه آفات محفوظ است شما را
مانع آمده بجلس نگذاشت که در آب روند
و خود بدولت احوال آنجا دید که مار سیاه را از جای
خود بر انداخت چنانچه مار مذکور یکصد زبان و یکصد
و دو صد زبان و دو صد چشم خشم آلوده
با شیران گرفت در همان وقت خود بقدرت
کامله بر فرق آن مار سیاه قدم مبارک نهاده
برقص و بازی مشغول شدند و سنندکان اینده

بهواکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برابر برابر

بویری با شما حاضر شدند و سازهای خود را باواز
در آوردند و مطابق آواز شما قدم مبارک بحرکت
آورده اند و نان مار هر زهر که میریخت و جواهر و لعل
بر زبان می افتاد و زن مارچه های خود را در پیش
کرده بحضور آمده دست بسته ایستاده شدند
بعجز تمام التماس نمودند ای مهربان ای پور کبیر بیدان
شما جهت تنبیه و تادیب ما کمان ظهور کرده اند هر کس
که بشرف قدمبوس شما مشرف گشت خواه
بصدق و ارادت و خواه بعناد و خصومت از ذلت
تعلقات نجات یافت و مکت شد چنانچه خوردن
آبحیات عمداً و یا سهواً یک حکم دارد این شوهر
من از بد سرشتی و زشت خوئی شما را ازینجا
بی ادبی کرد و کبر انجمه در رسید و غرور و تکبر از او
بدر رفت اما شرف پابوس حاصل کرد باقی و
رستگار شد این مار شما هلاک نکردید بلکه سربلندی
فراوان بخشیدند و آنقدر سرافراز فرمودند که قدم
مبارک خود را بر سر او نهادند حالا از راه بنده
نوازی معاف فرمایند و جان بخشی نمایند که در
همین جا بخشی او جان بخشی من است و من زن فرمان
بردار اویم و رضای خود را صرف رضای او میدانم
و حکم شما هم همین است که زن پتی ورتا است
اگر شوهر او معیوب و بد شکل و مریض باشد او را
بجای شری بهگوان شناسد و پرستش او را
عبادت پروردگار میداند امروز اعتقاد من بشوهر

زیاده از سابق بود که بطفیل او دیدار شما من نصیب شد
نام او بدین سبب تا ابد الآباد خواهد ماند در طلب پای شما
گرامی دیوتا ما هر گردان اند زهی طالع و بخت که ایشان را
که چنین دولت باسانی و بی تلاش و بی سرگردانی با
محصل و میسر شده قادر بر حق التماس آنها شنیده
مهربان شده از تقصیر او در گذشتند از هر او فرود آمده
من بعد مار مذکور بحضور را بستاده و زبان در توصیف
خاص برکشاد ای پروردگار حقیقت شما خود از
احوال او ما خبر دارند که سرشت ما تقسیم کردند که ما
اندیشه نکردند که حالا به میر زنده به طریق تقصیرات
عفو فرمایند سری شنکه دیو میفرمایند خود بدولت
مهربان شده بزبان مبارک فرمودند حالا دهنگ
دیو بر و از گرد و مینده لیش که نقش قدم من بر دوش
تو آن است چنانچه مار مذکور رخصت طلبیده آن روز
تا فرزندان و نوادهای دهنگ دیو سیر آن خرب
از زهر مار زهر قاتل شده بود همیر گشت پای مبارک
شریک شنیده خوب بسیار شرعیتی و خوش گوار گشت
ای راجها هر که این حکایت خواهد شنید از ملک الموت اینچ
ترسید تمام قرار دیار یافتهم بعد رسیدن راجه بر بحنت اینجا رسیده چرا از د
راجه بر بحنت از شنکه دیو پرسید دهنگ دیو
از قدیم الایام مکان ماران است این مار سیاه از
از کجا آمده بود و از آنجا در اینجا چگونه متمکن شد شری
شنکه دیو فرمود در مکان مذکور گرد و برای
طعمهٔ خود میرفت ماران بسیار را میگشت

و میخورد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ومیخورند و می انداخت ماران یکجا شده باخود
مشاوره کردند یک مار هر روز برای خوراک
گرڈ باید داد والا همه مارا خواهد کشت چنانچه
هر روز یک مار را جدا گذاشته نگهداشتند این
مار سیاه از گرڈ ملاحظه مینمود که مبادا مرا هم بخورد
ازینصورت گرڈ هم آشفت و بکشتن او مستعد
شد این مار تیر با یکصد سر و دو صد زبان زهرآلوده
دو صد چشم خشم آلوده مقابله او شد و چون
بوجود گرڈ بی قوت بازو بخود و دوم تقویت سواری
شر بکشته جو بود حمله کرده یک چنگل سخت بر
و پشت این مار زده و اما از ضرب او هلاک نشد
ازانجا گریخته در تالاب مذکور پنهان شد درانجا
گرڈ بجهت دخل نتوانست کرد راجه باز پرسید که موجب
بر آمدن او همین بود یا وجه دیگر بشری شود که دیو
فرمود که در میان مه هونری روز بری گرڈ آمده
و جانوران آلوده گشته و چیزی خورده بسیاری
زیر و زبر کرده بغایت هلاک گردانید درانجا یک
عابد پاک میماند امیقدمه را دیده مهربان شده فرمود
اگر انهمه تنه گرڈ درانجا بیاید کشته خواهد شد این
خبر را همین مار سیاه میداند دیگری واقف نیست آورد
همین مار سیاه را بطرزی بالا مذکور شده ازانجا
بر آورده اینجا هم بر طرف گردانید من بعد خود بصورت
کمال ازین تالاب بر آمده چون گل نیلوفر شکفته بر
آب ترسان و لرزان چنانچه عادت طفلان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باشند در آغوش مادر خزیده اند و مریدان این حال را
فرزند اشک جو شده دوران شد شیر بکرستن را
مادری تنگ در بر گرفته هر ساعت قربان میگردید
و بلاهای او را بر خود میگرفت و بلبیدر ایستاده
و خنده میکرد بنده مهر را خنده ایشان ناخوش آمد
که بلبیدر چرا از قبیله و شنگ یو راجه است از قبیله ما
درینحال خنده گریه میکنند بلبیدر جواب گفت خنده از هم
آن است که چون شیر بکرستن جیو در آب جمنا
در آمده مار هزار هزار پامال کرده عاجز کرده بود
ترسیدند اکنون در آغوش مادر رسیده ترسان
و لرزان است ای بنده مهر شیر بکرستن جیو را از
مجلس ترس و بیم نیست و بلکه ترسانده مجمع
بلاها است و چون تصدیعه بسیار مردم رسیده بود
وقت شام پدید آمد همانجا مانده و بخواب مشغول شدند
ناگاه آتشی در صحرا در زده تمام بیابان سوختن گرفت
و مردم بیدار شده در جایکه خود بقدرت کامله
در خواب بود تمام مردم بشعاع شعله آن بیدار شده
و چون راه نجات بهیچ طرف ندیدند بحضرت در مانده
بجناب شیر مهاراج التماس کردند که شیر بکرستن جیو
بماند گویا همه ما را آتش بسوزاند بعد آن بنده مهر بجانب
التماس کردند آتش سوزان بسیار عالی است همه ما را
خواهد سوخت ذات مظهر العجایب تک کرامات خود
نموده و تمام آتش را در خود فرو برد و بیابان سوخته را یک
نگاه سبز و شاداب گردانید و جمع خورد و کلان از انجا بمنزل خود

برسید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تعریف ارزانی فرمودند
تمام شد ادهیای دوم
بازی کردن در بندراین و گفتن بر شیوه بود عابد پاک استری
شکدیو براجه پریکشت فرمودند که ذات پاک
و بلبهدر جیو و طفلان رفیق بدستور قدیم در بندراین
تماشای عیر ملکر میکردند ناگاه هوای تابستان
درآمده گرد صحرای نندگوکهر رشک جنت و باغهای
سر سبز و درختان مطبوع و آبشارهای پر آب تمام
وگلها در آب شگفته از خوشبوی آنها تمام دشت
معطر بود و با دوستان در هر جا رقص میکردند و جانوران
خوش الحان از قسم کوئل و زنبوران وغیره آواز
بلند دلفریب سرود میخواندند در انجا ایشان با
رفیقان همجنس چرانیدن گاوان و گوسالها اشتغال
میفرمودند با درختان معقول هندو بهای بستند و
رفقا را بر خود سوار میکردند و خودهم سوار میشدند
گاهی تخت مرصع از گلها مرتب ساخته و خود بدولت
اقبال مانند پادشاهان برآن جلوه گر میشدند و دیگر
و طفلان دیگر برنگ خدمتگاران از قسم گل تاج کرده
بر فرق مبارک مینهادند و خودها بادکش و مورچهل
و سایبان برای ایشان میکردند گاهی گوالان را
مثل چرخ کلال میگردانیدند دست بدست زده میرقصیدند
و خود بدولت دنبال ایشان میرفت گاهی چشم
پوشیده بازی میکردند چنانچه یکی دزد میشد و دیگر
پاسبان و در جاهای خفیه رفته پنهان میشدند
گاهی همه یکجا شده یک افسانه در زیر درخت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نهاده هریت نام قرار دادند یک دیگر طفل
طفل دیگر سوار شده تا نشانهٔ مذکور میرفتند و
دیگران نیز همچنان میکردند من بعد چوگان بازی مقرر
کرده و طفلان جمع شده یک سردار شری کرشن
شد و سردار دوم بلبدر درین ضمن پریت نام دیو
فرستاده کنس بشکل طفلان در میان طفلان
درآمده چنانچه دیو مذکور با یک جماعهٔ طفلان بطرف
بلبدر شد و سودای شری کرشن جیو از آمدن او هیچ
کس خبردار شده بلبدر را خبر دادند یک جماعه
باسم سودامان که محب خاص و اخلاص مند بودند با
شری کرشنه جیو بودند بطرف شری کرشن جیو بودند
چوگان بازی مشغول شدند از قضا یک جماعه
بطرف بلبدر بودند گوی بردند و جماعه که از طرف
کرشنه جیو بودند و بازی در باختند و سودامان بر
پشت کرشنه جیو دست گذاشتند بلبدر بر کتف دیو
مذکور سوار شده چنانچه دیو مذکور بلبدر را از نظر
طفلان کشیده از نشانه بیشتر برد و صورت اصلی
خود گرفت و چون ابر سیاه بر آسمان رفت بلبدر
مانند برق درخشان بر کتف او نمایان شد چون صورت
مهیب او معاینه کرد و یک مشت سخت بر او چنان
زد که خون از دهان و بینی او بر آمده بیخود شده و چون
گوی بر زمین افتاد و طفلان نیز از مشاهدهٔ او ترسیده
بیهوش گردیدند و بعد لحظه باز همه با هوش آمده
یکجا شده و حمایل گلها در گلو انداخته رقصان و بازی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کنان و و هر و در خوانان و بوقها نواخته متوجه خانهای
خود شدند مادران طفلان برسم قدیم استقبال
نمودند بمنزل خود بار رفتند غسل کنانیده و رختهای دیگر پوشانیده
و طعام خورده تمام شد ادهیار **خوردن آتش سری کرشن و [illegible]**
عابیه پاک سری سکهدیو براجه پرکهت فرمود ای راجه
روزی ذات پاک بدولت و اقبال در صحرای
بندرابن و تماشا و بازی کنان بودند گاوان و گوپها
در یک دشت که مونج که بغایت باهم پیوسته
و پیچیده میباشد که انتهای آن پیدا نبود در آمدند
از هوای گرم تشنه شده بمفاصله راه رفتند چون
طفلان دیدند که گاوان از نظر غایب شدند بر درخت
کلان سوار شده آواز میکردند اثری از آنها ظاهر نشد
باز به سراغ پای آنها در اندشت در آمدند و سریکرشنجیو
بر یک درخت قدم کلان برآمده و نام گاوان بر
زبان آورده و با بانگ بلند آواز داده گاوان آواز
شنیده یکجا شدند از بیابان برگشتند آواز
زنگولهای آنها بگوش ایشان رسیده چنانچه
در ساعت همه یکجا شده درین ضمن آتش
سخت در میان بیابان بشدت تمام از هر جانب
در گرفته و باد هم بشدت وزیده تمام دشت
سوختن گرفت و طفلان از مشاهده آن ترسیده
گرد کرشن ایشان جمع شده التماس کردند آتش
سوزان رسیده است و جمیع جانداران و ما
را خواهد سوزاند شما که از راه التفات از بر بلا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

حافظ و ناظر ایشان شده اند حالا هم اختیار
همین ماده گاوان نیز در عقب شری کرشنه جیو بلند در ره
پناه بردند ایشان از راه نوازش با آنها فرمودند که
تا چشم خود را بپوشید و چون آنها نگاه خود را مژگان
بستند معلوم آنها نشده که چگونه آن آتش را در شکم خود
کشیده فرو بردند من بعد چشمهای خود را کرده
در زیر درخت نه هر شت دیده ایستاده اند در این
معامله حیران شدند با هم گفتند این هم خود مظهر الحق
است و چون در نظر دیده و دانست که به تحقیق
در دل میبردند و در غفلت چنان انداختند که
خواب و خیال انگاشتند شری کرشنه جیو بود
ایراجه در وقت بازی چوگان از طفلان گاوی هر ست
میخورند در هنگام سخت آتش سوزان را از
حلق فرو میبرند این چنین معجزات بجز ذات پاک حق
از دیگری بظهور آمدن محالست و چون شری
کرشنه جیو متوجه خانه های خود شدند در راه
مرلی خود را نواخته آواز مرلی چون بگوش گوپیان
رسید همه ها از خانه بر آمده سر راه گرفتند آنها خود
قرار کرده بودند تا جمال شری کرشنه جیو نبینند چیزی
نخورند لهذا هر روز بغیر از دل وصال شربت جمال آن
منقطع میکردند تمام شد
در تعریف کردن برسات که چگونه بود
عابد پاک شری شکدیو به راجه پریچهت فرمود ای راجه
در مکان مدهوپوری هوای برسات بکمال آب
و در احاطه میان میگیرد بظهور پیوست و آفتاب

در

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در برج اسد نزول فرمود ابرهای سیاه و سفید
از هر سو باد و ز بلند چون فیلان جواهر کش که در بار بر
میگردد از زمین تا آسمان رسیده روی آفتاب خورشید بر
هر قدر که آب در تالابها وغیره جمع بود و در شش ماه
آفتاب در خود کشیده بود در چهار ماه برسات
همه آنرا باران بارید روی زمین و پشتهای خشک
سیراب گردانید چنانچه دولتمندان در وقت
سهو نیت مقدمه مالیات رجوع کنند در عین
مردم محتاج امداد گشتند و همین قسم از آب و باران
درختان و مرغزار سبز گردید برق چون آتش
رخسار مهرویان خانمان عاشقان میسوخت آسمان
چون گریبان ز رشک در رفتار بود و بادهای سرد وزیدن
گرفت در هوای گرم هر خس و خاری که سوخته بود باد
از سر نو طراوت و زندگانی یافت در وقت شام
شب تاب خود نمودن گرفت وغوکان مانند باد فروشان
آواز خوشی مینمودند و شنیدیان چار زانو بر گلهای
تر نشسته و بازی اشتغال میکردند چنانچه طفلان در مکتب
با واز بلند بخواندن پیرتبه در می آیند و بلبل نغمه ای شروع
میکنند تالابها و آبشارها که خشک شده بودند در آنها
آب از سر نو جاری شد مانند مفلسی که یعنی بدست آرد
جمعیت تمام بهم میرسانند و مکانهای آنرا سرسبز
گردانید و جانوران مرغ که انهارا بیره برگویند در سیر
مکانات گردش گرفتند و قوس قزح چون کمان ابروی
خوبان دلربایی میکرد و هر شام بر فلک نمایان میشد

فشان

وماه والنجم زیر ابر سیاه چون چهرهٔ محبوبان در
زیر برقع نهفته میماند و نهال اشجار بسبزی
وستاده اید بمثال پیشانی عابدان بنور عبادت
تابان غریدن ابر و وزیدن باد و جستن برق غمها دار
وجد و سماع صوفیان میداد هر چهار طرف راه
مسدود گشت بر مسافران تشنگان بهم رسید از سحاب
آواز ابر طاوسان بیابان مانند برهمنان بید خوانی
انداخته و برقص مشغول شدند و بتالابها جمعیت
مرغان و طیوران آبی جا بجا آرامگاه نمودند و نهال
آمله وغیره که در حمل برکات بارور میشوند و میوه‌ها
بسیاری آوردند دران هنگام دلکشای فرح افزا
وجود بدولت و اقبال بالبید جهو و طفلان دیگر [illegible]
های برگ درختان هر یکی بر سر نهاده گوسپندها را
پیش کرده نغمه‌های خود را بر آوازه میکردند و از
شنیدن سرود ایشان ابرهای سیاه و سفید
مانند کوس شادی بغریدن میشدند و تازه
چنانچه با خامهای پر و ز رنگ تیر در بدن ایشان
مانند برق درخشان در ابر سیاه و سفید میماند حلقه
تمام نمایان بود از مشاهدهٔ آن دیده‌های نظاره گیان
ورقایان چون گل نیلوفر شگفته آرا و از چشمه‌های
سیراب که از بالای کوه فرود می آید و گوش هر یک
بجوش آمده دلها را خوش میکردند در آن وقت تمام گیاه
و تمام هرگاه بر زبان آورده بطرف خود منطبیدند
آنها از بسیاری شدت تابستان نیز بیهوش فرو اوان داشتند

از خجو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از جا نجنبند حرکت نمیتوانستند کرد در پوست خود می
گنجیدند گاهی نزدیک آب صاف رفته بدولت
خوبی خود را معاینه میکردند و برگهای درختان که کلان
بودند فراخ آورده و بر روی آب فرش میکردند بالای
آن نشسته طعام نوش جان فرمودند شیری شکمند بو
میفرماید ای راجه تعریف آنوقت و توصیف آنجماعه در
صد هزار طومار گنجایش ندارد من بعد هوای سرد بعد انقضای
هوای برشکال شروع شده آب صاف مانند
آیینه پاک در چشمه‌ها جاری بود و گل نیلوفر سبز شگفته
و آسمان سفید و نورانی گشت و ماهیان شکیل
در آبهای دجله پیدا شدند و ماهتاب بر فلک
هر شب و چون شب چهاردهم با ستارگان روشن دل
طلوع میکرد در آن ایام نیز بدولت و اقبال با طفلان
رفیق و شفیق و برادر مهربان بلبدر جیو مشغول بازیهای
اقسام میکردند چنانچه چراغ در خانه تاریک کلوی تمام
روشنائی میبخشد و بیابان بندرابن را نیز بهشت
روشن و منور گردانید وقت بازگشت گوپیان
از استماع آواز مرلی فریفته شده از خانه‌های خود
بر می آمدند دیدار مبارک سری کرشنه جیو گاهی از هوش
میرفتند گاهی بهوش می آمدند چشمت کی ندتم لبت
دید جان بنده مرگ آید و در میان تکبند گوپیان باهم
میگفتند حال و خوبی سری کرشن جیو ببینید که تاج مرصع
بر سرش چه زیبا است پیتامبر زعفرانی که مانند طلای احمر
یعنی جامه زرد
روشن است بر کمرش چه زیبائی دارد این مالا در گلو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چه دلربایی افتاده است و قشقه بر پیشانی مبارک
چه موزون و خوشنما است ابروی کمانکش او چه
دلفریبی میکند و چشم غمزه افکنش چه ناوک
در دل میزند آن مرلی بر لب لعلش چه خوش
صدای جانفزای او مردگان را حیات تازه میبخشد
و اشجار آن سرزمین بر خود فخر میکردند تا چه جای
مرلی در جنبش با هم رسیده بشنیدن صدای مرلی
زنان دیوتاها بر رویان سوار شده از آسمان در
هوا می آمدند بشوق تمام میشدند بیهوش آمده آن
گلهای آنها از کمر وا شده بر زمین می افتادند آهوان
دیگر و وحوش و صحرایی مانند پروانه بشمع میزدند و
دیوتاها و چرندها و پرندها از هوش میرفتند تمام

گفتن گوپیان زیبای سری کرشن جیو باهم

عابد پاک سری کشن جیو میفرمایید ایراجه لکهمن اقبال
چون ذات مظهر العجایب وقتی در بندرابن بطرف
و بیابان و چراگاه متوجه میشدند و عورات مشتاق
بلقای فرحت افزای ایشان به تکلف و توصیف تمام
می پرستند بزبان حال بدین موجب مقال میکردند که
مانند گل نیلوفر پژمرده میشدند از آواز نفیر و غیره که
از بر آمدن ایشان تشریف میفرمودند بنالا
غنچه های نیلوفر پیش از طلوع آفتاب می شکفتند و
زنبورهای خوش آهنگ بجوش می آمدند و گلهای
دیگر شکفته چنانچه تمام صحرا و گلستان زمین و جانوران
دریایی و هوایی همه مشتاق تشریف شریف ایشان

شد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

زدند در آهنگ میشدند و نوای و سرود مینمودند
درین وقت خود به دولت و اقبال خداوندی افسر زر
و گل نیلوفر در سوراخ گوش و پوشاک زعفرانی و زره
در بر حمایل گلدان از گلهای رنگارنگ از سر تا پای
با زیب و زینت نمایان مانند گل نیلوفر فیل مست
در رفتار در عقب ایشان آهوان در جوش جانوران
صحرا نغمه خوان و نغمهای طفلان در آهنگ باین صورت
بر بیابان تشریف میفرمودند و از استماع آواز مرلی
دلی و بوق عورات مشتاق کار و بار منزل گذاشته
گوش و دل با ایشان میکردند آب و طعام همه فراموش
میشد با هم [illegible] میکردند این فلانه دیدن و به اثر
ایشان نتیجه خاص دیده باشد آن نتیجه با طفلان که در
چراگاه با گاوان مشغول هستند هر گاه که نغمه را آواز می
آورد پرده های سرود آهنگ اقسام میخواندند و لبهای
مبارک در تبسم میشوند هر کس که می بینند زنند گاه این خود را
غنیمت میشمارد دیگری میگفت این همه موقوف بر ملاحظه
دیگر کنید که بشکل مقبول ایشان افسر و پر طاوس بر سر
و گلهای رنگین که در گرد مزین و حمایل های گل نیلوفر در گلو
و اطلاف برگ نیلوفر در ساق و کمر و پوشیدن زرد [illegible]
چون برق درخشان و لبهای بر تبسم در میان [illegible]
بطرز رقاصان بر هر که در عین رقص جلوه گری در می
آیند دیگری میگوید این هم یکطرف بالفعل این نغمه یعنی مرلی
خود را لبهای لذیذ ایشان رسانیده معلوم نیست که کدام
ثواب عظیم کرده است که بر لب شکرین مبارک

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دمساز میگردد سوای آن چشمه های پر آب
اینها گل نیلوفر سبز شگفته است و درختان پر بار ودرین
بهار و ثمره دار چنانچه جابجا برای تشریف ایشان
مشتاق ایستاده که از مشاهده آن دیده نابینایان
منور میشود سوای این طالع آن سرزمین بخاطر آورید
که قدم مبارک ایشان بالای او میگردد چنانچه ازین
مقدمه در جنت هم ممکن نداز د باستماع آواز تغریدی
طاوسان در بیابان خود بخود مست شده میرقصند
آهوان صحرا با ماده های خود گوشها را بلند کرده و چشمها
باز کرده در تماشای لقای مبارک مستفید میشوند
و جانوران دیگر همان دستور گوش بر آواز نهاده
خود بایستادند در بخالت مجلس بر مجلس مانع نمی
شوهران ما همه بعقل و حق ناشناس اند هرگاه گاهی میگاه
ایشان درین کوچه ها با طفلان رقصان تشریف می آرند
ما های اختیار بجانب ایشان نگاه میکنیم مانع ما میشوند
خود مانند تصویر بچشم حیرانی مشاهده میکردند دیگری
گفت این همه موقوف بالفعل بطرف آسمان نگاه
کنید که دیوتا ها با عورات های خود هم آغوش نشسته
تماشا میکنند و بطرف گاوان به بینید که بر آواز نی
دل بسته و گوشها بلند کرده چون نقش دیوار حیران
ایستاده اند و چشم بر چشم نمیزنند و گوسالها میل
شیر خوردن ندارند آنها را از مست و مدهوش
بجا خود اند دیگری گفت اینهمه یکطرف طیور این
اقسام بر شاخهای درختان نشسته صدای تغریدی

مریل شنیده و خود هم با یک دیگر خوش الحانی میکنند
درود های سیراب از استماع سرود جاری میشوند
وطایع این بهمنیان درختان تماشا کنند که در هوای گرم
خود با طفلان جمع شده در سایهٔ آنها مینشینند و گلهای
خود را بر سر ایشان میریزند ابرهای سیاه همرنگ
خود رافته بر فرق مبارک سایه پیشکش و کوه
گوردن هر بیت آب و هوای خود را آراسته نشستگاه
پاک برای نشستن ایشان مهیا ساخته است هرگاه
گل نیلوفر در دست گرفته و منگای ابریشمی بر دوش
کشیده همرنگ درخت پلاس در دست چهال
خود و آراستگی چرانیدن گاوان با طفلان مشغول میشوند
در بیان آن قلم و زبان و لسان و معجز بیان تا هم
ماهم طامعندیم که ام محبت شری کرشنه جیو در ما اثر کند
از کمال صدق و اخلاص اگرچه میدانستند این شری
بهگوان الکه پورکهه است که باین رنگ جلوه گر
فرموده اند اما مایای شری مهاراج آنها را غافل میساخت شری
شکهدیو میفرمایند ای راجه باین وجه عورات متهورا
در تعریف و توصیف یعنی تو تا ایشان محو شده اند که همه
خود را فراموش کرده بعینه شری کرشنه جیو مشدند و اهل
حق شدند از آمد و رفت دنیای ناپایدار فارغ شوند تمام

حقیقت بردن جامه های گوپیان شری کرشن

عا بر پاک شری شکهدیو مهاراجه بر حقیقت میفرمایند
که راجه در ماه کاتک عورات متهوری با وجود آنکه
کتخدا بودند مشتاق لقای فرحت افزای ایشان
شده صبح بر لب آب جمنا رفته غسل کرده همین نیت

مینشیند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخاطر می آوردند سر رشتهٔ چوبهایان را بخاطر آورده
و رغبت مانماید چنانچه بت ها را از رنگ ساخته و گل
و صندل و برنج ساخته و پوشش پاک نموده و بت ها
بلباس فاخره آراسته و جنس خورد و نوش پیش آنها
نهاده کورنات وافره بجا آورده گرد بگرد آن ها
میگردیدند چنانچه راوی کاتب در میان آنها بوده است
باسم سری کرشنه چو بر زبان آورده و سر
باعتقاد خاموش شدند و در دل از حق اقرار موعود
میکردند چنانچه تعریف و خوبی و حسن و لطافت و لطف
آنوقت در صد هزاران طور با کفایت ندارد و در
ضمن هاتف غیب آواز داد که نیت پاک شما
الهی زده سرانجام خواهد یافت در همان وقت
یافته واقف امر ماضی و مستقبل رخت و پوشش آنها
وزدیده بر درخت کدم سوار شد و چون عورات
مذکور از پرستش گاه بیرمی فارغ شده اند و رخت
خود را نیافتند همه ها خجالت تمام کشیده باز در آب
من بعد صورت حال آنها دیده از درخت آواز داد
که همه شما ها از آب بیرون بر آمده بحضور ما بیایید
و رختهای خود را بستانید من هم از درخت فرود
آیم انچه شما در دل نیت کرده اید سرانجام خواهد
یافت همه ها این حرف برابر شنیده تبسم کردند
در آب وجود آنها چون برق تابنده میدرخشید چنانکه
ماهی در آب می تابید در ریل مانده بودند از سردی
آب و هوای صبح قالب آنها چون عکس مهتاب
میلرزید در میان آنجماعه یکعورت نوجوان که مغرور

جو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

جوانی بود پیر گفت ای بزرگ این افعال شما بجهت
ناپسندیده است هیچ ملاحظه از پرور دگار هم ندارید
دیده و دانسته ما ها را آزار شما و خود را بدنام میسازید
ما ها از بیهودگی هوا هلاک میشویم دیگری التماس کرد این قسم
مطایبه و تمسخر ناصواب از شما بسیار بعید است
ما یان همه ها پرستار شماییم لایق آن است رحمت و نوازش
با ما عنایت فرمایند ما ها از حکم شما بیرون نیستیم اگر ترا
خواهید در دریغان است فریاد شما پیش کنس راجه خواهد
رفت اسمعیه (؟) انگوش هوش شنیده و بر عجز ما یان ها
از راه مهربانی نگاه کنید و مظهر العجایب زاری آنها شنیده
مهربان شده فرمودند شما غایبانه قول و اقرار اعتقاد
راسخ در دل کردید چنانچه من واقف شما نیز میدانید
که خجالت و بخاطر راه ندهید نتیجه نیت خود دست
بدست حاصل کنید این ذکر برابر شنیده بیک مرتبه
از آب برهنه برآمده بحضور ایشان رفتند و رخت هر
کس را از نوعی مهربانی باطن مرحمت فرمودند حکم کردند
در آینده که شبهای مهتاب می آیند دران ایام البته
درین ما خواهید آمد نتیجه نیک از قرار واقع مطابق نیت
های خود و مقصود و مرادات خواهند یافت راجه
پرسید ایا می شوکه دیو آخذ رونه عالم که پرده پوشی
خاصه ایشان است که حقیقم رو داده است که زنان
بیگانه را برهنه بینید شوکه دیو فرمودند ای راجه رفتن
زنان در آب برهنه جایز نیست اگر برود اثر مان پاک
نمیشود و کفارت بد بد کفارت همین است که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

326

چنانچه در آب برهنه رفته باشند همه بطور رسم
از مرد و زن ملاحظه نکنند شری کرشنه جو حکم
کار فرمودند تا آنها را ازین گناه پاک کردند اگرچه باز
رخت ها بجز دیافتند لیکن دل هر یک در بند ایشان
افتاده بهر صورت از انجا کام دل خود یافته بخانه ها
خود متوجه شدند و خود تیز بدولت و اقبال از
فرود آمده در جاییکه شوهران عورتان مذکور عبادت
میکردند گذر فرمودند که صورت احوال آنها دیده
با طفلان مزاجدان بگفتگو در آمده پی رفیقان این درخت
سایه دار را ببینید که چقدر برای منفعت خلق بار
و بار یک پا ایستاده اند بزبان حال میگویند ازین چه
خدمتی لایق آید که خلق تر د ایشان شاه و گدا یکسان
و هیچ ملاحظه از گرمی تابستان و سردی زمستان در دل
ندارند در ظل حمایت ایشان ما و شما هم وقتا
وقت رسیده آرام میگیریم همچنین مذکور در میان
آوردند با بلندر و طفلان دیگر بکنار دریای جمنا تا تشریف
آوردند از زبانی فرمودگار و ائر آب خوردن آیند و
با رفیقان آبحیات نوشش جان فرمودند شری
فرمود ایراجه هر کسیکه این ذکر پاک را خواهد شنید
بمطالب مطلوبه خود مانند آن عورتان خواهد رسید تمام شد

برامدن گرسنه جهوا از خانه‌ها طعام فرستادن طفلان

عابد پاک شری شکدیو جی راجه پریکهت میفرمایند
روزی ذات پاک بدولت و اقبال و قدرت
کامله بکنار دریای جمنا تماشاکنان ایستاده بودند

بوده‌اند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سودا ما می و غیره خادمان خاص التماس کردند که صبح برای
تماشای عورات که بر لب دریای جمنا ماتا عبادت
میکردند در انجا هم رفتن لازم است التماس او را قبول
فرموده و خود بدولت تشریف آوردند و طفلان
نیز همراه بودند و هیچ جنس خوردنی از خانه نیاورده
بودند اشتها همه را غالب آمده متفکر شدند با خود
اندیشیدند که فکر باید کرد این حرف بگوش آنها رسید
لحظه خاموش ماندند بعد آن فرمود عابدان در اینجا
عبادت میکنند پیش ایشان بروید از زبان ما
بلند رچیوه رام رام برسانید و چیز خوردنی بطلبید اگر
چیزی میدهند بهتر اگر اعراضی شوند در همین فروتنی هست
و قصوری ندارد و طفلان حسب الفرموده بزبان
مبارک در پیش عابدان رفته اظهار همین کردند که
بلند ر دشت گرسنه حیوه با طفلان و صبح بی ناشتا
بر آمده ند و جنس خوردنی همراه نیاوردند بنابران ما
ما را بخدمت شما فرستاده اند عابدان ناحق شناس
از استماع این مذکور بیک معنی نه برده آشفته و متعرض شد
گفتند اول سوای یجنس ویدتا یگاو بامان نمیدهیم
طفلان از انجا برگشته بخدمت خاص الخاص
رسیده حقیقت اظهار کردند از شنیدن این صور
ایشان در خنده شدند فرمودند شما را از معبد
سایلند را این قسم گفتگو پیش می آید خداوندان
خیر و هنر و دی هم میباشند رنجیده نباید شد حالا
درپیش حال عابدان بروید بگویید که هر دو برادر در زیر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

درخت کدم ایستاده اند از شما طعام میطلبند
کاری بکنند در آنوقت نوشجان خواهند فرمود و در خلوتها
درپیش عورات عابدان رفتند اظهار این معنی نمودند
آنها همیشه دریاد و ذکر شتر گرسنه‌ها جیو بودند و طالع
گوهیان می‌ستودند که همیشه در وصال شتر گرسنه جیو
میباشند آرزومند میبودند که کجا بدیدار مبارک
کامیاب خواهیم شد بمجرد شنیدن یاد فرمایی آن کلام
بخش جهان و جهانیان بلطف و شفقت کمال در پیش
آمدند و گفتند زهی طالع ما که شتر گرسنه جیو از ما خبری
میطلبد آنها همان ساعت اقسام طعام که در خانه‌ها موجود
بود ظروف‌ها صاف و پاک نموده باحتیاط پر کرده
بشوق تمام و اشتیاق مالا کلام در دست و بر دوش
گرفته در جائیکه ایشان بدولت ایستاده بودند آورده
در پیش گذاشتند هر چند شوهران آنها را منع شده
قبول نکرده اند چنانچه سیلاب در وقت برسات
غلبه میکند و مسدود کردن دشوار میشود همان طور با اضطراب
تمام برآمده ایشان چنانچه شنیده بودند در زیر
درخت افسر پر طاوس بر سر و لباس زعفرانی پوشیده
و حمایل گل رنگین از سر تا پای در گلو انداخته یکدست
گل نیلوفر در بر دست و بر دوش خادمان یعنی سودامای
گذاشته ایستاده دیدند و زندگی خود را غنیمت
دانستند و چون گلستان در بهار شگفتند خود دیده
جانب آنها دیده تبسم کردند که متعلقان خود را
گذاشته درینوقت خود را در پیش ما رسانیدید

خود را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خوبی طالع شما در شرح میگنجد حالا بخانه بروید
و از عبادت شوهران خود امر انجام دهید آنها
از استماع این سخن بزاری و عجز تمام التماس کردند
شما به قول خود قایم نمی باشید هرگاه بزبان خود فرمودند
هرکه واصل حق میشود باز روی مفارقت نه بیند
مایان واصل بندگی شدیم ای شیر مطلع بخندید که
چار چیز درم و ارتهه و کام و موکهه شاید ما کهتیا
ترک مادر و پدر و برادر و شوهر و لبر خود کرده
در اینجا آمدیم چگونه رخصت فرمایید شوهران ما حالا با ما
اختلاط و اخلاص نخواهند کرد از اصل و نسل خود برآمدیم
داخل پرستاران شدیم الحال حرف دیگر بغایت
بمعنی است باز فرمودند شما ازین صورت هیچ
بخاطر نیارید در دلهای پرستاران خود مقام
میگوییم و میشنویم و میکنیم دیگری در میان نیست شما
هیچ ملاحظه نکنند که شوهران شما مجال و طاقت و مزدوران
ندارند که با شما چیزی میتوانند گفت القصه یکروزی
راکه در هنگامیکه دیگر عورتان بعزم دریافت قدم
مبارک از خانه های خود برگ و باری که برای تناول
آن مظهر العجایب میرفتند او نیز عزم برآمدن از خانه
از دست شوهر خلاصی نیافت در همان ساعت وجه
عارضی گذاشته و روح مجسم شده پیش از همه
دیگران خود را بحضور رسانید و باز بخانه نیامده عورات
دیگر با لطف و عذر بتوان الستند آورد خانه هایی خود آمدند
شوهران آنها از معنی آگاهی یافته افسوس خوردند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گرفتند مایان برای شخصی که با همه عبادت
و مسکینیم او برای طعام بخانه ما تشریف آورده
مایان اعتذار کردیم مانند کوران و نابینایان لشنا
نمیدانم صورت حال ما عاقبت چه خواهد بود هزاران
بر خود کرده بخاطر باز آوردند تا عندی عورات
تماشا کنید که واصل حق شدند روی مبارک
ایشان از چشم ظاهربین معاینه کردند با وجود آنکه ما
شنیده بودیم اما تنخ یعنی اوتار صورت گرفته
پرده غفلت پیچیده ما را آنکه مشت که ما هم روی
ایشان میدیدیم شخصی که ما تا الحی شد در روز
مبارک ایشان بر سینه نهاده بار زوی تمام
مینماید کی محتاج آب و طعام باشد اما طالع
رهنمون نگردیده همین قسم افسوس ها خورده در
شدند طعامیکه آورده بودند بشر کیشته جیو باکو
نوش جان فرمودند بعیش مشغول شده وقت
بخانه آمدند تمام شهر را مسرور
بالغ شدن شری کیشتو جیو احکار
عابد پاک شری شوکدیو فرمود چون معرفت
عابدان خاص ناحق شناس بجا خود رفتند توجه
خاص مشابلحال عورات عابدان اختصاص یافته
روزهای پرستش ایندر در میان آمده که در
سال در شهر برج گوت که گوبان و شغتبه هنیت
ایندر جگ میکردند مردم در سر انجام آن بدستور
ساعی شده ایشان بدولت و اقبال تمام
بزرگان با پدر بزرگوار شده گوهر میسیدند که در

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر خانه چه شور و غوغا است که در اینجا کدام دیوتا ست
برای او اینهمه شور هست شما مرا اطلاع بخشند
اگرچه ناواقف و نادانم اما میخواهم که موجب آن معلوم
کنم آیا از رسم جدا است یا از رسمیات قدیم
اعتبار میکنند بمن بگویند بعد از مهربانی دور
خواهد بود نیز آنکه بزرگان لازم است از رسم و
اطوار خانه خود بخوردان و طفلان یاد دهند گهگهر
فرمودند ایشان پسند ایام برسات نزدیک
رسیده است این هندو پیشکش ایندر دیوتا است
از صورت او مهربان شنیده باران میبارد طفل او
زراعت خاطرخواه میشود و چراگاه گاوان سرسبز میشود
عالمیان بسهولت صرف اوقات مینمایند این مشهور و از
قدیمست اگر کسی این صورت را کاتیار دیده نقد بعد
بسیار میکشد و چون جمیع بزرگان این حرف بیان
نمودند شری کرشن جیو حکم را قبول نکرد از مقدمه
ایندر دیوتا بر آشفت باز فرمودند در تمام عالم
جگ میکرده باشید در جائیکه جگ انداخته میشود در
آنجا باران کمی باریده باشد کاهی پدر بزرگوار در اینجا
هیچ دیوتای نیست هرچه هست اعمال خود است او
گرفتار غفلت مانده هرگز براه حقیقی نمیروند مطلب و
حاجت از درگاه کسی که ایندر وغیره همه محتاج
کرم او میند و نمیجویند و نمیدانند که شادی و غم را
همه در رحمت رضای او میرسد چنانکه آفتاب
در هشت ماه تابستان جمع آب را در خود میکشد در

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چهار ماه برشکال باران بطور خود میبارد
کوهستان که شب و روز باران بر آنها میبارد و این
کدام بوانه پیشکش ایندر بجا می آرند میبارد
کدام کار سخت در پیش آمده است اگر خورش را
ایندر امیکنید بهر تقدیر آنقدر سرانجام دهید که برش
خوردنی خانه بخانه تیار میشود و بدستور سابق
نماید آنچه از قدیم الایام کرده آمدند ترتیب
هر کوه گوردن بهیت برادو جمع نماید با هم در آنجا
می آییم هرچه در آنجا فرمودید ها بعمل آید و خواهید
اینمعنی را همه ها قبول نمودند و فریقه که گرفتار غفلت و
بیدانشی بودند و گفتند مقدمات بزرگان طفلان
نادان چه میدانند سرانجام آن بدستور قدیم
شد و آمد بجا آوردند و همه طفلان در مردم یکی
هر گوه گوردن بهیت بردند و عورات آنها و اطفال
و فرزندان خود را با قبیله تمام و پیش کرده تعریف و
توصیف مبارک در سرود ها بر زبان آورده و نغمه
های خوش آهنگ و نغمه های بس ترانه نواخته در
جای معبود شریف ارزانی فرمودند و خود هم
بدولت و اقبال که در قیل و قال میگنجد بابلند
اینجا شرف نزول ارزانی فرمودند و ده
و مقبول راست نموده بالای کوه منسوب نانده
تمام سازها نواخته و خوردن را پیش او نهادند
اقسام گلها و صندلها و زعفران بر هر ... مشکل اند
و خود بدولت کامله تمام و کمال جنس خوردنی

یهان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

فرمودند وخود بخود کورنش بجا آوردند چنانچه بیخ
درخت را آب میدهند بهمه اعضای درخت
موبمو میرسد همچنین از خوردن ایشان همه دیوتاها
سیر شدند از معاینهٔ این مقدمه ومشاهدهٔ این
صورتها همه متعجب شدند اعتقاد راسخ در
دل هر یک قرار گرفت و ایندر بغایت خجالت کشید
و ابرهای سیاه از حکم ایندر از چهار طرف جمع شده
نمایان شدند صورت حال نوع دیگر منظر آمد از هر جانب ابر

حکم کردن ایندر ابرهای سیاه و سفید را

دانای اسرار ماضی و مستقبل سری کشنجیو فرمودند
ایندر ناحق رنجیده از این مقدمه خجالت تمام کشید
الغرض سر شمار باو رسیده با ابرهای سیاه و سفید
حکم کرده همه یکبارگی رفته در مقامیکه نند گوجر
با اهل و عیال و اطفال استقامت دارد آنقدر
بشدت تمام بارش نمایید که اثری از وی بر روی
روزگار نماند که فرزند نند گوجر رسم قدیم برهم
داده است و خود را مردکتی انگه قرار داده
آنقدر سیه و تادیب نمایید که قدر عافیت خود
بیابند موکلان باران گفت که بارانی که برای مهاپرلو
نگهداشته اند شما در برج بیارید القصه بارانهای
پرشدت با طوفان بسیار و شورش پیدا شد
که موی چه له دار میگویند باریدن گرفت و بادهای
مخالف وزیدن گرفت چنانچه ماده گاوان و
گوسالها را در زیر شکم گرفته جمع مردم اهل و عیال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

را در پیش کرده ترسان و لرزان در جاییکه بدر والد
و قدرت کامله تشریف شریف ارز ایلی داشتند
و رفته التماس کردند اینها بغیر ورود دولت
میخواران بد مست از شراب بیخودی مدهوش بسیار نظر
خود را فراموش کرده شدت بارش و باران
و باد سخت در پیش آورده چنانچه خودم بعد وقت
معاینه میفرمایند شر آشته جیوجانب بکبد دیده
تبسم کردند و فرمودند ببینی اینها چقدر بر سر قهر
آمده است این قهر را با ماست و با دیگری ندارد
اینها بگفته ما از جگ او باز ماندند حالا از محض غرور
شد غرور اینها باید شکست بزبان مبارک
قبلے آنها فرموده در اینجا هیچ ملاحظه ندارد و دشا
و سواس را بخاطر راه ندهید او خود پشیمان خواهد
شد همان ساعت خنده کنان نزدیک کوه گو
با جمع مردم تشریف فرمودند و کوه
گوردن را از جا بر داشته بر یک انگشت د
چپ نگاه داشتند و تمامی قبایل خود را با اهل و
عیال و گاوان و گوسالها در زیر سایه کوه بعد
جمع نموده محافظت فرمودند و خود بجمعیت تمام
به تغیر یعنی مرلی نواختن مشغول شدند اینها از قهر
باران گرفته تا هفت روز باران بشدت بارید که در
هزار طومار تکرار آن گنجایش ندارد و برق را از قهر
حلم ریحان فرمود چنانچه برق ها تیر اصولت تمام
هیچ اثر نداشتند و چون روز هشتم آمد اینها از راه

کران

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ان خود را فرستاد که در آنجا به بندکی زنده ماندست
یا چون خبرگیران ایندر راجه آمدند و می بینند همه مردم
بعیش و نشاط میگذرانند اصلا پروایی و آسیبی بی
نرسیده با ایندر خبر دادند ایندر راجه دانست که زری
رشته چیو قادر و توانا اند من از بیدانیشی خود با
ایشانرا نشناخته بودم آخر الامر شرمنده شده شرف
قدمبوس ایشان بجا آورده برگشت تا هفت روز
و شب مجلس را در حضور دیدار فرحت آثار میل آب
و طعام مطلق نشده و باران نیز معلوم نگشته من بعد
بدولت و قدرت کمال تمام قبایل و جمیع گاوان
گوپانها را از زیر کوه نه گوبردهن برآوردند همه با کوه
را از انگشت گذاشتند صورت جان بخشی خود معاینه
کرده گوپ نشاط و تسلیمات پیشکش فراوان بجا آورده
سازندگان ساز و بوق و نفیر نواخته متوجه خانهای خود
شدند ایندر چنانچه عابدی شراب خورده پشیمان
شود ازین صورت ندامت بغایت کشیده روی
خود را بکشی میتوان نمود و خجالت تمام برای خود
پیدا کرد که دعا طالع تقریر و تحریر میگنجد بر خود حال نمود تمام شد

او را باسم کردن سخنان بعجائبات شربرستن کمو الادن

عابد یک شری شکهدیو فرمود چون تمام قبایل
از شدت تا حق شناسی ایندر خلاصی یافتند بمنزل
خود رسیده جمعیت خاطر بهم رسانیدند و در یکجا
شده گرد آمدند مذکورات ماضی را باهم درمیان آوردند
همه با خدمت نند گوپ اظهار کردند قوم ما با ...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ظهور العجایب در میان ما یافت بغایت تعجب
دارد این صورت درین ایام بچشم ظاهرین مشاهده
کار با پرستان نیست این طفل هشت ساله معصوم
کوه کلان باوجود اینهمه بزرگی بر یک انگشت تا بهفت
شبانروز گذاشته و محافظت باران نموده پیش
ازین پوتنا نام راکشس که بقصد ایشان آمده بود
خود از قرار واقع خود یافته اهل جنت گردید آن اژدها
که مانند کوهی بود چطور قیمه گوی افتاد و تنا ورت
چگونه با خاک تیره یکسان گردان هر دو درخت
کلان که سر بفلک کشیده بودند چه نوع از پا بر انداخت
از بیخ بر کند آن پچها سور را چشم بود
را چگونه بیجان ساخت دینک داو را بجاک
همه لیب را بیجان نموده آتش سوزنده را نوش
فرموده و رخصت کردند از عجایبات مظاهر و اعجاز
اعجاز های نمایان که در وهم و فهم گنجایش ندارد تا کجا
بیان توان کرد چنانچه بر شما و بر عالمیان نیک ظاهر
ظاهر است و تمام قدرت قادر مطلق در وجود مبارک
هویدا است شده اگرچه تمام حقیقت ماضی و مستقبل شنیده
با آنها فرموده گرگ پچه حقیقت این طفل مفصلاً
و مشروحاً در پیش آنها اظهار کرده بجانب اینها
این فرزند تمام بصدق ظاهر و باطن شما بر طرف خواهد
هر که باین اختلاط کرده بی شبهه مراد خواهد رسید
بنجات آخرت خواهد یافت و اعمال پاک این
باوجود گوان چیو هیچ شک و شبهه نیست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یا یز

راه باید داد حق پاک برای محافظت عابدان ورفع
مفسدان تناسخ گرفتها است ودر آینده معجزه کشف و
کرامات بسیار حسب المدعای مردم نیک نهاد و
پاک باطن بظهور خواهد پیوست تمام شد

توجه کردن ایندر دولت تا بارگاه خاص الخاص شنکر جیو

غایبه پاک مشتری شو کهته دیو فرمود ای راجه پر نخبت
چون ایندر خجالت تمام کشید دست حضرت بدراه
گزیده روی خود را از شرم بکسی نمیتوانست نمود و
الحاح شد وقت می یافت آمده ملازمت نماید
از کرده خود عذر درخواست کند فی الجمله روزی وقت
یافته تنها آمده ملازمت نمود عذر بیشمار لکات بو
وزبان توصیف برگشاد والتماس کرد سر خود را بر قدم
مبارک نهاده از راه خجالت روبرو شدن نتوان
عذرهای بسیار درخواست نمود ای پرجن از کن
ترا هزاران هزار سجدات است و تصور خیال ترا
که باعث صفای آینه دلهاست وستایش ترا
که چندین زبان مخلوقات در بیان آن قاصر است و
قدرت ترا که بی پایان است نمیتواند بر داز من سجده
و تعظیم است وی گنه بخش گنهکاران وی عذر پذیر
عصیان تقصیراتی که از احاطه بیان بیرونست از ره
ذره پروری عفو فرمایند آینده نیز توجه کنند این قسم
مقدمات بوقوع نیاید من از مبدا خود ترا الشناختم
بسان طفلی که عکس خود را در آینه بیند از نادانی
در گرفتن آن دست دراز میکند نتواند گرفت

همچنان کسے که قصد ادراک ماهیت تو کند مانند طفل
نادان است پروردگار حقیقی که کل شیئے محیط و واقف
اسرار نهانی ذات پاک شماست و قسمت
که نوشتن جان فرمودند درین صورت کمال بنده
روداده است و میدهد هرگاه قسمت تمام عا
در دست خاص شماست و قسمت ما که
خوش کردند میدانم که در نتیجه آن کدام نعمت فراوا
خواهند بخشند و چشمهای ما که از راه خود بینی
و خود پرستی و خودکامی کور شده بود بتوا
بینای و روشنای کرامت فرمودند شکر
این دولت عالیه تا کجا شرح توانم کرد که گناه عظیم
بطاعت مبدل شده که بشرف دیدار تو مشرف
شدم ۞ از دست و زبانکه بر آید ۞ کز عهده شکر
بر آید ۞ بهر تقدیر مناجات ایشان شنیده
شد چنانچه بزبان خاص فرمودند که من ازین
مدهوشم و بیهوش بودم معاف خواهید داشت
بعد ناردکا و ان یعنے کامین باهمان خود نظر
زبان تعریف و توصیف بر کشاده و التماس کرد
که این مردم حق ناشناس که قصد کشتن ما کرده چه
بلا ادبے با بوقوع آورده الحال این اندر را قبول
و ذات پاک شما را قایم مقام اندر کردیم شما
جان بجیے محافظت ما کردند و خواهید کرد
ستا زنده های اندر پوری فرود آمدند در رقص
و سماع مسرور شدند و دیوتا ها عوض گلها و جواهر

در

در گلوی خاص انداخته و تاج مرصع و پادشاهانه بر فرق
مبارک نهادند و آنچه لوازمه ثنا خوانی است از حد بجا آورد

بردن مهره ... جسر تکمیل شدن چور راجه برن در برن توک

شبی سکهه دیو براجه پرکهنت فرمود ای راجه چون
دمار از سماع اینها بر آوردند و عزل کردند سزای
اعمال خود پرامون او گردیده من بعد در ذکر راجه
برن که میر آینده است متوجه شدیم یکروزی پدر بزرگوار
تنده گوجر بیش از طلوع آفتاب که دو ساعت از شب
باقی مانده بود او برن نام ایلچی آفتاب را به جهت سواری
آفتاب تیار نموده در آنوقت تنده گوجر پیش از
برای غسل با چندکس بر لب دریای جمنا رسیده
تنها به آب در آمده و موکلان راجه برن او را بر داشته
بورن توک بردند همراهیان او به چهار طرف فریاد
میکردند از استماع آواز همراهیان مظهر العجایب از
خواب بیدار شده مضطرب گردیده تنها بورن تو
تشریف فرموده راجه برن تواضع کمال بجا آورده
و سر خود را بر پای مبارک گذشته و پیشکش گرانها
بنظر گذرانیده دست بسته التماس کرد که من
قدم خاص الخاص دیده بودند که پاپ خود را داخل
خود میدانم از این دریای پر آشوب
میکندم و شرف دو جهانی حاصل کردم و به رشماله
موکلان در اینجا آوردند باین توک رسانیده بدین
همه حویله و طالع منت چنانچه هر دم سر خود را بر قدم
مبارک مینهاد این صورت را تنده گوجر در ورن تو

بچشم خود معاینه کرد از هر چهار بید و ست...
و ثنا خوانی ایشان یعنی نوتا نمودند و تعریف و توصیف
یعنی عجز و نیاز از حد گذرانیدند اعمال حمیده بوقوع
کردند ازین مقدمه ملاحظه که بخاطر شده گو... میگذشت
شریک شنه چو خیال باطن از دل باز داشت
ساعت با خود بجا نخود آوردند من بعد ازان
بدوت و خانه تشریف ارزانی داشتند
از مشاهده اینحال خانه بخانه میگردید آنچه در ورزن
دیده با مردم اظهار میکرد همه از انمقوله بغایت حیران
شده چون نقش دیوار مانده بودند شب و روز
در خدمت ایشان بدل و جان فرمان بردار بودند
اما پرده غفلت بر دل ایشان محکم انداخته بود
اینهمه عجایبات را خواب و خیال پنداشته در کار
بار دنیا بفراغت پیوستند تمام شد

آمدن شب های مهتاب و برآمدن گوپیان کردن راس منڈل

عابد پاک محرم اسرار
شری شکدیو براجه پرکهشت فرمود ای راجه
شروع ادیای سلخ است چون کامدیو جمیع عابدان
حق شناس بارها بازی داده مغرور کارستان خود
بوده چنانچه دمار از دماغ اینها و راجه برین بدر گرد
ودر فروتنی آمدند و باز بر احوال آنها متوجه شده
ومیگویند چون ایام برسات باخر رسیده و هوای
برسات باخر رسید و هوای سرد لطیف پیوست
وشب در مهتاب چون روز روشن گردیده
صحرای بندرابن معیشت گوناگون رو بکار آورده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گلهای معطر آنقدر گل گل شگفت هر برگ و درخت
مانند گل نمودار گردید هوای معتدل و عنبر از هر جا
وزیدن گرفت و دغدغه‌های عورات مشتاق که
طنطنه شوق و شغف و زمزمه شور و شغف در زمین
و زمان افکندند که مشیت بر زبان مبارک آنها
کرده بودند بخاطر آورده که وفای آن واجب است
در شب ماه تنها به بهانه بیرون برآمده بغیر دلپذیر جود
یعنی مرلی بنوا در آورده بر آواز فرمودند از استماع
آن همه جمیع عورات فریفته بدل و جان شوهران و
فرزندان و وابستگان همانطور در خواب فراغت
گذاشته و کار و بار ضروری را موقوف داشته
مست و مدهوش چون آهوان دشت بی وحشت
متوجه صحرای دلخواه شدند در آن وقت مجلس
بلغ شدن موقوف [illegible] و در آن جماعه یک عورت صافی
الاعتقاد از دست شوهر خلاصی نیافته بماند و وجود
عارضی گذاشته چنانچه حسن و خوبی ایشان شنیده
بودند و بدیده پر رنج بستر و روح مجسم شده پیش آمده
در حضور فایض النور حاضر گردید راجه پرسید که هر گاه
اجر اعمال یافته باشند چگونه واصل حق شدند هر گاه
انتهای ذات پاک مظهر العجایب را پرستاران
مقبول و عابدان مشغول راه کنه آن نیافته خود را
از خجالت در بحر استغراق مستغرق اند و در خاطر
ایشان ممکن نبود حق پاک ذات پاک الشان
اینها چطور از خجالت و در ~~بحر استغراق~~ عاشقانه

نتونست

شوهر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خود را بر آورده صورت انجمن بخاطر می آ
شگفته بود فرموده ای راجه انجمات بهر طریقی که
تواند کرد آواز بدهند آنها را اجرا اعمال بوقتی در
و بوصل مبارک پیوستند که بهترین کارها
چراکه در وقت مهاجرت هر لحظه بانها از غذا
هزار ساله دوزخ زیاده بود در همان آتش فراق
عصیان آنها تمام و کمال سوخته شدند من بعد
مبارک معاینه کردند بمطالب مطلوبه خود ر
درین ضمن اجرا اعمال صورت یافت سوای این
دیگر ستوپال وغیره که از روی عداوت نام
هر لحظه بر زبان می آوردند آنها را نجات بخش
این جماعه خود عاشق پاک اند چگونه واصل حق
شد هر کس که بهر طریق رو برو مبارک شد
خواه با خلاص و خواه متوجه [illegible] صاحبی که در وق
مردن در تصور حضور باشد نجات نصیب گشت
القصه چون عورات نند گوپ دران شب ماه
منور راهی شدند و آواز گوله ایشان بگوش مبا
رسیده تمام وجود ایشان بخاصیت گوش گردید
همه ها در آنوقت یکباره یکی در خدمت حضور
گردیدند و چون ماه پیماه ایستاده شدند بعزیمه گوه
قلعه طلا یا قرص ماه جدا جدا نهادند مظهر العجایب بد
شریف غافل تمام جانب آنها دیده به تبسم در
حرف زدن متوجه شدند حکایت و وبی
آوردند که شما درین وقت چرا قدم رنجه فرمود

بتوجه خود نا

شدند مظهر العجائب

کدام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کدام وهم در خاطر شما رسید از بچه‌های شما خیر و عافیت
و عافیت است کدام کار فوری بود و چون بمجلس
از عورات در همه شب از خانه بیرون می‌آیند اعمال نامناسب
بوقوع می‌آرد میدانید که زنانرا در شب تاریکی
از خانه برآمدن جایز نیست اگر شب ماه طرب خیز و
فرحت انگیز بود بایستی که با شوهران خود محظوظ و
مباهی میمون‌اند الحال شماها برگشته بمنزل خود باز روید
چون همه‌ها این حرف از زبان مبارک شنیدند متحیر
و متعجب ماندند و در تبسم و خندیدن شدند باز
فرمودند و لیکن شماها در تفحص و تجسس شماها را
خواهند بود اگر برای دیدن خوبی آب و هوای صحراها
بندراین آمدید و شب مهتاب و بهارستان و
و گلهای رنگارنگ و ملاحظهٔ آب صاف و جمنا ما
نمودند مناسب آنست که متوجه خانهای خود شوید
تا بار کار ناشایسته و ناصواب نکرده محض برای دیدن
ما که عین صواب است تشریف ارزانی فرمودند
بسیار خوب کردند حالا خبر فرزندان گرفته باید
که آنها در گریه میباشند این عذاب کلیه دوزخ است
خدمت شوهر و فرزندان هرچند معیوب مغلوب
و معیوب و زیر و اهل دست باشند آنها گذاشته
بکار دیگری بپردازند اگرچه گفته‌اند اما حفظ مراتب همه
جا در کار است درین باب دیده و دانسته اغماض
نباید کرد و مشتاقان وقتی که این حرف از زبان معجز بیان
بشنیدند و در حیرت شدند و چون نقش دیوار بی‌حس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و نفسهای افسرده از دل برآوردن گرفتند کدور
زمان غرق شوند و رنگ و روی ایشان کر از
کمال شوق گلگون بود زعفرانی شده اشک حسرت
از چشم هریک جاری شده بهر تقدیر استغفار
التماس اگر ونداي مسبب الاسباب و انای ...
و نهان که مطلوب دلهای ما بود صورت گرفته
حال الذکر ناشایان از زبان مبارک بغایت
نزاست و با شوهران و فرزندان وغیره که دلبستگی
و تعلقات رسمی است نمانده و اشتغال هر کار
محض نتیجه خاص ما است واصل دریای رحمت
چنانچه ما تا به پرستاری شما میکنید با هم خواهیم
هرگاه در بند و نصایح بزبان مبارک فرمودند
وصل حق میشود باز بعلاقه دنیا نخواهیم پیوست
مایان داخل خانه های خود نخواهیم شد معلوم
اعتبار ما چه خواهد بود بکدام رو خواهیم رفت اگر
میخواهید که ضرور برویم هرگاه جان و دل ما در
شما نیست و دست و پای ما با اختیار ما نیست
چگونه راه توانم رفت تا بحال ما برای تعدیه
هزاست و جای مهربانی خاص است و ...
اگر روا میفرمایید ما همین ساعت از آتش شوق دل
خود را خاکستر میکنیم از مدت مدید مشتاق لقای
فرحت افزای تو هستیم و خود بخود چون نقش دیوار
حیرانیم نفر دلپذیر شما تقدیر آتش در دل ما انداخته
و شعله های شوق بر سینه ما افروخته بی اختیاریم دیگر

بستم

دستگی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دستگیری خاص وجه دیگر درمیان نیست وسوای
این دو وجه دیگر درمیان نیست اول وجود عار شستنی
گذاشتن ودویم باوجود پاک ومبارک مومنین
نمودن وبال آنها هم بار کردن که بجز ذات پاک شما دیگری
ازین عهده بر نمیتوانند شد اما چون جمال تو همیشه در
دل ما متمیم وساکن هست کجا خواهی رفت مشفقی
مهربان از استماع عجز ایشان مهربان شده باهمدیگر
آغوش فرمودند ودست مبارک بر دوش
آنها گذاشته بعیشت متوجه شدند چنانچه مهتاب
در شب با خیل ستارگان بعیش وعشرت در سیر
میشود وخود بقدرت کامله افسر و پر طاوس بر سر نهاده
افسر پر طاوس وحمایل گل نیلوفر از سر تا پای در گلو
انداخته ولباس فاخره وزعفرانی در بر کرده و
زنگوله های خوش نوا در کمر بسته از زر وزیور
خود را آراسته چون فیل مست در آنوقت برقص
وبازی مشغول شدند وساز وسرود ومعاشرت
مینمودند حسب المدعای هر یک چنانچه آرزوی
خود داشتند بعیش وعشرت پرداختند وصف
واوصاف آن شب مه در هزاران طومار گنجایش
ندارد وکاندیو صورت اینحال معاینه کرده دماغ
مرکب شیی خود را از سر بدر کرده از ملاحظه آنکه مبادا مارا
مر لشکر خاکستر کند وبر باد فنا دردهد در پای
مبارک ایشان افتاده عذر تا درخواست نمود
اینحالت همه ها دیده مدهوش وکم مست شدند

چون خاصیت فرقهٔ زنانیست
استغنا آورند بر لطف و اختلاط ایشان
در دلها نهایدا شد و ذات مظهر العجایب
آنها دیده بجهت شناخت اشتیاق همان لحظه
از نظر ظاهر شده پنهان غایب شد و صورت
دیگر بظهور پیوست شری شکهدیو فرمود
حکایت طربناک بگوش هوش خواهید شنید
مسرت بنجات خواهد گردید تمام شد ادهیا

جستجو کردن گوپیان

عابد شیرین سخن شری مشوک دیو براجه پرکهیت
چون ذات پاک مظهر العجایب عزّ و جل از عورات
برای شناخت اشتیاق ظاهر و باطن از نظر آنها
پنهان شدند در همان وقت همه ها چنانچه شخصی
عالی یافته و یا مفلسی گنج رسیده آخر گم شود یا
از قطارهٔ خود جدا شده حیران و سراسیمه میگردد
یکبارگی از خلل دماغ در تجسس و تفحص بدل و جان
میکوشند بدان صورت اینها در جستجوی
ذات پاک مبارک اند و حیران میشدند نوعی
و ترسان و لرزان گردیده که خود را از خود فراموش
و حرف های پراکنده بر زبان آوردن گرفتند
خود را چو گردند که بذات مبارک پیوستند چنانچه
شری گرشنه جو شده یکی پوتنا بغمیکه پستان
پوتنا بزور مکیدند چنانچه او بر سرا و افتاده بود همچنان
بیهوش شده افتادند یکی جیو دا ماتا شدند ببرهم زده
جغرات و مسکه کشیدن مشغول شدند شری کرشنه جو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دست اورا گرفته از حجرات باز میداشت یکی بغیر از دو
دست خود ساخته سرود میکرد دیگری از گلوی صاف
خود ساز مینواخت یکی برقاصی در می آمد دیگری از
پارچه پوشش گوی ساخته مانند کوه گوردن بر دست
میگذاشت و گاهی همه باصف بسته یکجا شده باهم میشستند
به تقلید سرود آغاز میکردند و مدهوش میشدند تاکه
کار بجائی رسید همه بیخود شده از شراب شوق سیاه مست
گردیده می گفتند آن آرام جشن ما یکبار رفت و در زیر
درخت ها رفته مانند دیوانگان میپرسیدند ای درختهای چنار
وغیره شما در کدام وزیرکی خود را با مستان رسانید
اگر درین نواحی گذر کرده جلوه نظر شما می آید به اطلاع
بخشید چون جواب و سوال بمعنی بود در هما بجا بلا ملامت
گله کردند من بعد در پیش آهوان آن صحرا رفته پرسش
و جستجو میکردند از اینجا نیز هیچ صواب حاصل نشد
بانه بنالهائی خود مثل یاسمن وغیره میپرسیدند اگر
شما دیده باشید بما بگوئید از اینها نیز نومید گشته بر
وجای مراغ ایشان کیمیا فتند و بعد آن در نزدیک
درخت های آمبه و لدم وغیره عجز و زاری میکردند معلوم میشود
تمام بجا آورده آستغفار را بمعنی نمودند از سرسبزی و
شگفتگی روی شما معلوم میشود که از نزدیک گذشته جو شما
خبر داشته باشید از راه خنده مزاج بما نشان دهید
از اینها هم سلی بمعنی نمیر دندو سوال را جواب نمیدادند از
زمین آن صحرا و بیابان وغیره پرسش میکردند از این تو هم
خبر داشته باشی تو هم مثل دیگران محل مباش بما نشان

جواب طلب زروای

بیده که شفقت و مهربانی شریک شده چون بر تو زیاده
وقتی که هرناخه دیت ترا در پاتال برده بود و ایشان
ترا از انجا بر آوردند از راجه بل ترا درخواست نمودند تمام ترا
در زیر قدم خود در آوردند تو بسیار طالع مندی هر جاکه
باشد قدم مبارک ایشان بر بالای تو خواهد بود در
وجود ایشان شما نقش پای مبارک است بعد از
تلسی را دیده گفتند تو همیشه در پای مبارک شری
کرشنه جیو میباشی و جدا نمیشوی از تو مخفی نیست
لطف کرده با ایشان بدین نهان مدار زود بگو تا آتش
سینه خود بزلال وصال فرو نشانم البته که شما را
اطلاع داشته باشد قربانت شوم که تا پیغام و نوید
و همین طور جا بجا گردیده از هیچ جا و از هیچ طرف مقصود
و مطلوب آنها میسر نشد خود بخود در خود محو میماندند
چنانچه زنبور جانور دیگر آورده در آشیانه خود نگاه
میدارد آنقدر او را اثر میبخشد که برنگ خود در
میگرداند آنها نیز برنگ شری کرشنه جیو شدند
خود بخود مست شده بسوراغ نقش پای مبارک
از سر نو تلاش کردن گرفتند و خاک نقش قدم
ایشان در یکجا دیده بر سر و روی و چشم خود مالیده
من بعد اندک راه باز رفته یک آیینه خاص و یک
جوکی برای نشستن ایشان دریافتند آنرا مشاهده
نموده پاره تسلی خاطر خود نمودند از انجا اندک بیشتر
روان شدند و رفته رفته در جاییکه یک حرم را
همراه گرفته تنها بمعشیت از نظر دیگران غایب شده بودند

دارسیدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

رسیدند چون بیشتر ازانجا رفتند و نشان پای آن زن
را بانقش پای مبارک ایشان یکجا معاینه کردند و
ازین جهت بیشتر در اندوه و حسد افتادند که ای وای
زیرا همراه او نیست از ما در زن دیده با او میگردد و زنی که طالع
آن زن ما با مخالف گرفتاریم او معاً بالطبع بمراد دل کامیاب
آیا کدام عبادت و طاعت کرده باشد که چنین دولت
بی منازعت بهره مند شده از لعل نوشین آن کام
بخش جهان و جهانیان کام میگیرد چون قدمی چند
پیشتر رفتند نشان پای زن ناپدید شد و نقش پای
شتر نگرسته جیو پیدا ربعو باهم گفتند شاید ازانجا
او را از راه مهربانی بر دوش خود گرفته باشد چون در دریا
چون درانجا علف زار بود و نشان قدم پدیدار نشد بیشتر
حیران گردیدند که کجا روند ناگاه زنی خوش طلعت
بنظر آورده دانستند این زن همان خواهد بود ازو
پرسیدند از شتر نگرسته جیو چه خبر داری آن دردمند
هجران زده گفت از من چه میپرسی از هجران خبر چه
میپرسی که مرا هم گذاشته رفت باز بنامی شوکه دیو
فرمود ای راجه سبب گذاشتن آن زن اینست که چون
بلطف و عنایت شتر نگرسته جیو کمال خود بمرتبه
کمال دریافت او بر زنم خود غلط شده بتکلیف گردن دلم
من مانده شدم ایشان دریافتند این تیز تعب در روز غنا
افتاد قدر این دولت و نعمت نشناخت فرمود بیا
بر دوش ما سوار شو چون دوش هم گردید مستعد
شد که سوار شود یکمرتبه از نظر او غایب شد

این زن حیران شده بر عقل خود و زاری آن بغرین کرد اما
هر یکی اولاد را آغوش گرفته خوشحال شده امیدوار رفقا
گردیدند گریه و زاری کرده ناله و فغان بر آورده
جابجا گرد صحرا و بیابان میگشتند و نام مبارک بر زبان
آورده و بر زبان آورده و بابانگ بلند فریاد میکردند
آواز نا میدادند و همین طریق تفحص کنان در جستجو
جویان ناگاه بکنار چمنا رسیدند و عجز و نیاز بسیار
و بسیار بزبان حال میگفتند ای دانا و بینا ای حی
و قایم چرا ما را در سخت جای جان بخشیده محروم ودند
حالا از برای چه هلاک و هجران ساختند از دل و
جان میکشید از کشتن ما کدام منفعت بشما خواهد
رسید هرگاه از آتش فراق و جور شما سوخته شده
در همین یک بو خواهد سوخت و حمایل گل نیلوفر در
گلوی که خواهد انداخت بعد فراق از ناله و فریاد چه
نفع خواهد یافت چنانچه از سوزش سینه ها
و فرقت ناله های وافره نموده می گفتند الحال
کار بجایی رسید که همه عاجز شده چون سایه
بر خاک عدم می افتادند و هم جان و هم سوخته از
آتش مهاجرت از غایت حرکت هیولایی گردید
از انجمله یکی از میان آنها بغرابت ممتاز بود تردد و
تلاش متشابه است زیرا که به تردد و تلاش
یا و میتوان رسیدند مگر او رحم کرده بخشش شما
بهتر است یکجا نشسته یاد و نام نامی و تصور خیال
گرامی او بکنیم همه رای او را پسندیده در جا یکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شیر گرسنه چون غایب شده بود کجا نشستند
اگر برگ و یا شاخ درختی از باد میجنبید صدا بگوش
آنها میرسید آواز پای شیر گرسنه خیال کرده از جا
میجستند و از شادی رقص میکردند و چند نشستند
و که ما کجاییم و چه کاره‌ایم و در چنین حالت اضطرار و اضطراب
و بیهوشی فقط خبری نداشتیم فی الجمله بهوش و اقامت
می آمدند و بی اختیار فریاد میکردند ای عملکتار
علیلدایم یعنی کم قوتم و تاب و طاقت هجران ترا ندارم
ترا مردام گوپال ناتهه میگویند یعنی صاحب گوپیا
پس شرم نام خود باید که دستگیره باشی و الا
بعد ازین خود را باین نام مسمی مساز ظاهرا دل تو مانند زنگی
سیاه است و بیرحمی شعار خود ساخته از حال زار
ما خبر نداری ما را در فرقت و هجران خود انداخته خود
آسایش و دولت شده از پای برهنه گردیدن و نوحه
و خارهای اندوه که در جگر ما میخلد تو بیا تا پای ترا به
پستان خود مالیم و چون تو همیشه از بلاهای عظیم حفاظت و
حمایت ما کرده حالا چه شد که ازین بلای مفارقت خود
رهایی نمیدهی ما هیچ تقصیری و دزدی نکردیم تو هر چند
شیر و جغرات و مسکه ما را دزدیده خوردی بما نبردیم
پس این همه بیرحمی و بی التفاتی در حق ما یان خدمت
اگر بدین سبب بد بردی که بی رضای شوهران بشوق
آمدیم درین امر هم معذوریم چرا که از آواز بانسری تو
شوهر و فرزند و دولت‌ها از جا میبردند خود را
ضبط نمیتوانند کرد ما چه باشیم اگر گویی آتش فراق

قوتم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تو بوصال شوهران فرو خواهد نشست اگر این معنی صورت
بندد مشت چرا آنها را گذاشته پیش شما آمدیم زود
مانند کشام خود را جلوه گر فرما که طاوس وار همه ازین جهت
گشته در انتظار تو داریم چون الحاح و زاری از حد
گذشت در دل آنها قدر باطن سیر تحریر شده جواهر او
نظم عشق اگر از سر صدق ست و رسد خود معشوق بالبسم
عاشق دلسوخته خویش قرار ؛ القصه چون مهربان
حقیقی صورت احوال آنها دیده مانند برقی که در
ابر سیاه میجهد با وجود دل با حور دور گردند در
همان وقت جبین مبارک دلفریب را با صندل و
زعفران منقش کرده و تاج مرصع از پر طاوس بر سر
گذاشته و گوشوارها چون ماه تابان و مانند خورشید
درخشان در گوش کرده و حمایل گل نیلوفر از سر
تا پای در گلو انداخته و زنگوله های زرین با زیب
و زینت در کمر و پای بسته و لباس زرد زعفرانی
پوشیده بخوبیهای معقول و مقبول خاص الخاص
تبسم کنان خنده زده و بغیر فریب یعنی مرلی
در دست گرفته چنانچه تعریف و توصیف آن وقت
با هزاران زبان بیان نمودن نتوان گردد در صفحه زمین و زمان
گنجایش ندارد ظاهر و جلوه گر شدند از مشاهده لطف و
لطافت از مناظر حسن و ملاحت ایشان همه جا
صورت دیبا بیجان و حیران در خاک بیخودی غلطان
نعره زنان بودند گویا از سر نو زندگانی یافتند قدم مبارک
بر سر خود گرفتند حرفهای گله آمیز و شکوه آمیز که همه محبت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

حجت گفتن گرفتند یکی میگفت ای بیدرد درین
مدت کجا بودی ما را درین اندوه و مهاجرت پرا
انداخته بودی یکی در حضور جمال او حیران شده چون
نقش دیوار شده بود یکی از حسرت لب لعلش
لبهای خود را میگزید و یکی در شرم فرو رفته و ز دیده
بهوت چشم نگاه کرده میدید یکی ازین حسرت چشم
بچشم دوخته مژه بر مژه پیوست چنانچه حالت
هر وقت در هزاران جلوه بار گنجایش ندارد و بهر تقدیر
هریکی وجود خاص را تنها با خود گذاشته از پارچه های
پوستی که خود جدا کرده برای استراحت ذات
پاک مبارک ایشان با احتیاط خود فرش نموده علیحده
علیحده خلوت ساخته بمواصلت و بهوت شدند
و مطلب خود و راحت المدعا حاصل کردند اشتیاق ظاهر
و باطن را با گله های شوق آمیز اظهار ساختند مشفق
مهربان حقیقی بجمعیت هر یکی پرداخته بزبان مبارک
فرموده بودند که حالا شما بمطالب مطلوبه خود رسیدند
و مشتاقان یکرنگ در تعریف و توصیف خاص یعنی
تو تا بیان کردند از تقصیرات ما که سراسر صاحب تقصیریم
معاف فرمایند آن گوپیها و این که بیک گوشه تنها واقع
و خاموش استاده بود با سر کج گشته چو گفت
ای بی پروا و دلبیار این گوپیان ساده دل که از
رنگ آمیزی فریب تو آگاه نیستند و بازی میخوردند
هر چند نمیخواهم که با تو حرف زنم اما چه کنم که طلعت زیبای
تو بلا اختیار بر سر حرف می آرد باری بگو این بیقراران را

تحیّر بهوت

فوزم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

همه را همیشه گذاشتند چرا رفته بودی
و نا فهیم الحال خود بخود از کجا پیدا شدی هر چند
رفته بودی بشنو در عالم چهار قسم دوستی است
یکی آنکه هر دو باهم دوستی دارند دوم آنکه از یکطرف
اخلاص هست از طرف دیگر نیست سیوم آنکه هر چند
کسی با شخصی بدی میکند آن شخص از نیکی نمیگذرد
چهارم آنکه عوض نیکی نتیجه بدی میدهد تو بگو ازین چهار
چگونه داری شیر نگرشته چون موبدان که
سه نوع است اول خرخاری آنچنان است
کدخدا
با همدیگر میخارند آن محبت اهل دنیا است دوم
بعوض نیکی با دوست و دشمن خوب و زشت
احسان کند مثل ابر که بر خار و گلزار یکسان میبارد
سوم آنکه حق دیگری نمیشناسد عوض نیکی بدی میکند
درین حالت گویان گفتند مگر تو شخص آخرین بوده که
محبت دیگران منظور نمیداری شیر نگرشته چون
من از هر سه جز فاحم من بعد گویان گفتند که بدستور
گذشته برقص و بازی اشتغال نمایم شب ماه
بعیش و عشرت بسر میبریم حسب الامر عالیقدر
بازار هر نو رخت فاخره و البس عروسانه زرین
و زرد با زیب و زینت پوشیده با زیور مرصع
و لالی مروارید از سر تا پا آراسته نوزمه رقص و
و نای مرتب ساخته و چنگ و مرونگ دلبر
خوش آهنگ یعنی مرلی و دف و جلاجل تهال و
بلین و طنبوره و رباب و سازهای دیگر بهر آوازه

کرده و وجود با جود بقدرت کامله مده ناک بود رقص
و بوده بازیهائی شایسته مشغول شدند و جمیع و
شش راگها و دوازده آهنگ راگنی با فرزندان خود
گرفته در آن شب که در آنوقت حاضر بودند و صنعتهای
نوازندگی بکار بردند چنانچه هر یکی در رقص و گهوما
خوشوقت شده رخت و پوشاک و زیورهای
خود را بفرق مبارک نثار میکردند و قربان و تصدق
میشدند و بدیگران میبخشیدند باز رخت نو و
زیور دیگر از سر نو پوشیده رقص و بازی میکردند
شرح رقص و بازی آنقدر بظهور رسیده است که جای شرح
و گنجایش ندارد چنانچه در بید و پوران مذکور گشت
آن بوضع در آنوقت صورت یافته که شب بطول و
عرض شش ماه کشید و جمیع دیوتاها برابر سر برهما
و ایندر و مهادیو و بیشنو و رن راجه و لچهمی و غیره از
آسمان تماشا میکردند و گلهای جنت بارید و مهتاب
و ستاره و چرخ و فلک را مجال حرکت و جای گردش
ممکن نبود جابجا چون نقش دیوار مانند تصویر دیبا حیران
و محو شده محو تماشا بودند و ذات فایض البرکات
بغایت خوش و خرم گشته عالم عالم معرفت و جهان
جهان فراغت بهر کدام بخانات بخشیدند و دیوتاهای
مذکور مجلس از اندر و غیره را در آنشب بار نموده جا
بجای خود مسرور و نظاره و محو تماشا بودند شری
ستگرو بود فرمود ای راجه تعریف و توصیف آنشب و آنوقت
شیشه ناگ با دو هزار زبان بیان نتوان نمود و شمه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از لطف و لطافت ادا نموده اند کر در هر که این هوس
فرح بخش و حکایت دلکش بگوش هوش خواستان
پی مسلک و سیه معیشت تمام و عشرت کمال خواهد
پیوست نجات یعنی مکت یابد انجام شد ادیای
ادیای سیچا ویکم مشتمله عیش و عشرت گهون مرگش هیماگه
عابد پاک مشتری سنکهدیو فرمود ای مهاراجه بر بجهت چون
مهتاب بر روشنایی تمام طلوع کرد و جمیع عورات
در مکام سابق بدستور شب دیگر جمع آمدند خود
ایجا تشریف ارزانی داشتند و معیشت تمام با
پرداختند در شب سیوم خود دست مبارک بر
دوش آنها گذاشته مشغول بازی گردیدند خود
مده ناک در میان آنها ایستاده آمدند هم گرد
چون برق درخشان و مانند خورشید درخشان
گردیدن گرفتند و ذات پاک مظهر العجایب
تاج مرصع از پر طاوس بر سر نهاده بصورت رقاص
هنرمند خود در میان دو گوپی صورت خود را نموده
ساخته دست های خود با دستهای آنها آویخته و چهره
مبارک خاص الخاص را با صندل و زعفران آراسته
و قشقه روشن بر پیشانی کشیده و چشم ها چون
گل نیلوفر شگفته و ابروان مانند قوس قزح بلند
کرده و رقص خوش سرود یعنی مرلی در دست گرفته
با همدیگر اشتغال فرمودند و عورات بسیار خورم
و خندان چنانچه یک ماه در آسمان بر می آید در اینجا
هزاران ماه طلوع کردند در وجود خود هر یکی راحت

رقصانک

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

رنگارنگ پوشیده مانند بهار شگفته و قشقه های گونا
گون بر جبین خورشید سیما برکشیده و سرمه سیاه
در چشم کرده مانند خدنگ مژگانها آراسته و زیور
غیر مکرر دگر بر کرده و زنگوله های زرین در کمر و در پای
بسته برقص و مستانه و سرود شروع کرده هر یکی محظوظ
و خوشوقت شده و زر و زیور و جان و دل بر فرق
مبارک نثار میکردند ایشان بر خوش دل شده هر
هر یک را در آغوش گرفته و در روی دوست میبوسیدند
و آفرین میخواندند و رخت و زیور بر کسی که بر هم میشد
بدست خود می آراستند در آرایش زود میپرداختند
هر که رقص میکرد از حرارت شوق گرم میشد بدست
مبارک بر روی او باد کشی میکردند و رقاصان
ایندر لوک و دیوتا ها ایندر راجه و کبیر و برهما و مهادیو با
یار و بطل و کهشتران و مهیشران بنا بر تفریح هنگامه ها
رقص منطل همه ها در آسمان تماشا مینمودند و گلهای
جنت بر فرق مبارک خاص الخاص ایشان میباریدند
آنقدر خود بدولت و اقبال و قدرت کامله میرقصیدند
که رقاصان دیگر مست در غیرت میشدند و در آن رقص
نوازمه از حرکت پای و ناز و خم نشدن قامت و کرشمه
و غمزه و شتاب کردن و خم کرده تا پا رسیدن و دیگر حرکات
از دقایق رقاصی بود شرح آن نتوان کرد قطره های
عرق گوپیان از جنبش کاکل های پریشان چنان مینمود
گویا مارچه ها نخورد دن بهم آمده بودند القصه فراوان داد
غیرت میدادند عرق رخسار گوپیان را از دست مبارک

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پاک مست خفته برکه در رقصیدن مانده یکی میگردی

با وجود آن در اصول و در رقص خطا میکرد و گاهی دست

و بر دوش ایشان گذاشته می ایستاد و میگفت

بعضی ها که در آنحالت محو بودند و حمایل گلهای معطر از

گردن می افتاد خبر نداشتند گاه یکی حمایل [illegible]

میپوشید گاه یکی مانده شده و در حالتی که از بس [illegible]

و بیطاقتی نزدیک بر افتادن میبود و خود را [illegible]

گرسنه چو میرسانید میگفت [illegible] توام در قدم

بخواهی برداشت گاه یکی گل را از دست [illegible]

کشیده و میگرفت و دست ایشان را بر سینه خود مینهاد

و میگفت به این سینه من چطور میچسپد چون در سینه

جای تست میترسم که مبادا [illegible] آزاری برسد گاه یکی

رقصیده رقصیده بر روی شکر گرسنه چو [illegible] میگفت

زینهار گاهی مرا از خود جدا نخواهی کرد و سوای [illegible]

میفرماید ای راجه از طالع فرخنده گوپیان چه باید گفت

بطفیل ایشان شش پشت [illegible] از جانب [illegible]

از جانب مادر خلاصی یافتند هزاران هزار رحمت [illegible]

ایشانست ازبس که هنگام رقص گلهای بسیار از [illegible]

جدا شده بود بر زمین افتاده بودند زنبوران سیاه بسیار

بران گلها جمع میشدند همانا آن زنبوران عابدان و زاهدان

بودند که برای مشاهده آن جمال اجتماع داشتند از آواز

زنگوله های کمر و خلخال های گوپیان طاقت نداشتند مرغ [illegible]

چشم گوپیان مانند زنبوران سیاه بر بوی گل [illegible]

شکر گرسنه چو مست و مدهوش میگشتند سوای [illegible]

مانند شدم

سینه

مرد سنگ

فرمود ایراجه چنین نشاط و انبساط آمیز با رنج رانس
مینمودند مثال آنکه کودکی عکس خود را در آیینه بیند
و بازی کند شتر کرشنه چه اشاره میکردند نمودی واست
نمیتوان گفت که از هم آغوشی گوپیان برشگفته بالل
چسپیده طرفه زینتی داشت شتر کرشن چه میفرمودند
من خود را صندل و زعفران نمالیده ام این زعفران و
صندل مشابهت که بمن رسیده و مرا هم رنگ شما ساخته
نمیتوان گفت که شتر کرشنه چه با گوپیان نشاط داشتند
بلکه خود بخود در سر گرم نشاط و بازی بودند و دستی و جای
رانگجانیش نمودند تمام شب را در چشم زدن بسر میبردند و جمعی
رانگ و رانی با فرزندان خود ابیات و معاشرت
گرفته در سرود و آهنگ بعیش تمام در آنجا حاضر بودند شوق
خود بخود جدا میخواندند شتری شوک دیو فرمود ایراجه هر که
این ذکر پاک را بگوش هوش خواهد شنید و بحضه نیک
خواهد رسید به سرافرازی خواهد پیوست و نیز نجات خواهد یافت

تمام شد ... دوم **رفتن شتر کرشنه و بلبدر بطواف ستر [illegible]**

عابد پاک شتری شک دیو فرمود ایراجه هر جهت یطرز که
عورات مشتاق بصحرای بندرابن در شبهای مهتاب
و حظ وافر و عشرت متکاثره بکار بردند آخر روز جمع
عورات مذکور را در مهاجرت یکدم هم پذیر بود و نه
آنقدر نعمت موفوره بر روشنهها و شب و روز خوانان
دیده ابهجت آثار الشان بودند بر حرف و حکایات
که در میان آنها میگذشت بجز ثنای وصف کرشن و
پاک مبارک روزی جمیع نامداران و مردم باشندگان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

جمع شده بطواف مشرکهای دیو متوجه شدند بلید
ذات پاک با هم صحبتان بلجا شدند و سازها
و چنگ و پال و طنبور و دف همراه گرفته و رقص
نغمه خوانان و سرود گویان همانجا تشریف ارزانی
اول غسل دریای جمنا کرده خیرات بسیار
و زنار داران دادند من بعد با گلهای نیلوفر و عطر
فراوان و شرینی و برگ و مشغول و چراغ و روغن زرد
بخور و کافور پرستش مذکور بجا آورده شب
خواب نمودند درین ضمن اژدهای کلان اجل گرفته
وقت یافته و طفلان همراهی را در دهن فرو برده
شده مهر چیده شده مهر از خواب بیدار شده خود را
گرفتار چنگ اجل دیدند در آنوقت غیر از ناله
علاجی نیافت چنانچه شده مهر و همه با شور و فریاد
گرسنه چه بسیار کردن گرفتند از چوب های تمیز
را میزدند اما ر جدا نمیشد آخر الامر سیر گرسنه چون
کردند ایشان بجای خواب نموده چنانچه عادت
باشد چشم بر هم زنان برخاستند از استماع دولت
و اقبال و قدرت کامله افعی مذکور را پای بر سر گذشته
کشته شده گوهر و طفلان مزاق از بلای بد خلاص گردید واقعی
وجود ناپاک گذاشته بدریافت مرگ از دست
بصورت اصلی گرفته مثل دیوتا شده سر و روی خود را
در قدم مبارک گذاشته زبان در وصف ایشان
بکشاد و ذات فایض البرکات دیده دانسته با او
تو وجود مار چطور یافته بودی التماس نمود من از برای

و در گذشته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کبیرم و بدنها در برم نام منت روزی عابد پاک انگرا دعا
بد یعنی ستاپ زد و ازان روز وجود ما رنصیب من شد
برای نجات چنان فرمودند هرگاه تنانخ یعنی اقوتار
شد بکرشنه جیو در موضع گوکل خواهد شد و ترا خواهد
انجانت نجات خواهید یافت فی الحقیقت دعا بد او
برای من دعا بخیر بود که بدیدار با بوکش مبارک شدیم
ازعهده شکر احسان نمیتوانم برآمد چنانچه الحال آنوا قعه
ماضی بر نزد خود قرار یافت راجه بر بخت برسید کای
نیواسی انگرا زکیشر او راجه سبب دعای بد کرد شرعی
شده بود فرمود که راجه روزی گذرا و بر صومعه
انگرا افتاد بغرور جوانی با ان کیشر تعظیم نکرد او را آزرد او
چنان ستایید او که مارا شکوی مشفق مهربان از شنیده
این نرمهربان شده او را شفقت فرمودند خود با
جماعه مرد و زن بدولتخانه تشریف ارزانی فرمودند
و بعیش و عشرت بدستور سابق مشغول شدند تمام شد
ادهیای پنجاه سی و سیوم مسمی بر دل آشنا سوز فر سادن کنس یک گوپی را
عابد پاک سری مشوکهدیو فرمود ای راجه بر بخت
روزی سری کرشنه جیو علی الصباح با طفلان همجنس
افسر و مرطاوس بر سر نهاده و گوشواره درخشان در گوش
کرده و حمایل گل نیلوفر در گلو انداخته و زنگوله های زرین
در کمر و بر پای بسته و ساز مردنگ و چنگ و رباب و دف
و تعمور خوش آهنگ یعنی مرلی در دست و طفلان همراه
گرفته و رخت زعفرانی پوشیده بنوعی که از تماشای
آن طفلان کامدیو در دریای خجالت غرق بود گوییا

نیز شتابه وار دنبال مشارالیه گشته چون میرفتند در بیابان
تشریف ارزانی فرمودند بدستور قدیم در رقص
اشتغال نمودند درین ضمن ششماهشور نام دیوی
گرزی در دست گرفته غضبناک بصورت
گوپیان را در کمند آورده یک عورت را بر کتف گرفته
بطرف شمال گریخت چون از آواز با نشری همه
بودند ندا شنیدند کجا میرویم دستگیری کنید اما چون دور تر
رفتند آن صدا منقطع شد همه بهوش آمدند خود را گرفتار
بلا دیده ببانگ بلند برداشتند شور و فریاد کردند از
استماع این غوغا خود بدولت و قدرت کامله با
تمام دویده گفت غم مخورید اینک رسیدم خود را
رسانید در عین گریختن او را دستگیر کرده
بر زمین زد که در همان لحظه بیجان شد و یک جواهر
در سر او بود در کرده حواله بلبهدر جیو نمودند و عورات
بعلت شوم طبع جواهر بغایت لفر نمودند
دریغ شدند از ین صورت مظهر العجایب مرلی
باواز در آورد از شنیدن آواز آنها آتش شوق
در پیچیده و شعله آن غلبه کرده مانند نقش دیوار حیران
و خود بدولت و اقبال از نظر آنها غایب شد خود را
پنهان نمودند و جمع عورات اینحالت را دیده در اضطراب
گشتند بهر طرف جستجو نمودند از غایت شوق نهایت
و شورش فراق آنقدر مدهوش و بیطاقت بودند
که در شرح و بیان گنجایش ندارد بهر تقدیر بسراغ قدم
مبارک بر لب جمنا رسیدند از هر طرف پرسیدن و استعا

نمودند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نمودن گرفتند که شما با بزرگی از بزرگیهای افلاک رسانید
شخصی که جان و دل ما را بغارت برده در وجود ما آتش
فراق افروخته او را دیده باشید یا اطلاع بدیدار او
مهاجرت نجات بخشید مطلوب ما را یا داخل گردانید
ثواب عظیم برای خود حاصل کنید تمام شد باب و چهارم
رفتن لکرشبه و گومیان در زید ابن کنان عابد شیرین کلام سرگوی
شکهدیو بلاجه بر کهنت فرمود روزی بیشتر یکی شکه جیوه
بدولت و اقبال و قدرت کامله اشتیاق عورات
مشتاق دیدن ایشان شوق آنها را بخاطر آورده
بدغدغه و تکلف برنگ معشوقان بجهت مزید عشق عاشقان
پاک نهاد برحسب دلخواه مشتاقان خود را آراسته
و پیراسته هریک را موافق مدعای خاطر و جمعیت ظاهر
و باطن بخشیدند که تا در عقب ایشان چون سایه
دنبال میگردیدند ذات پاک فایض البرکات بار اسیکی
دلفریب و تاج مرصع بر سر نهاده و گوشواره تابان در گوش
آراسته و حمایل گل الوان و مروارید صاف و غلطان در
گلو انداخته و لباس زرد در بر کرده و قشقه مانند هلال
بر پیشانی جلا داده و نفیر خوش آهنگ بکف آورده
کمال خوبی وجود پاک را چون ابر سیاه و مزین گوهر بار
چون آفتاب عالم تاب میدرخشید و صدای ترانه و
آواز زنگوله پاهای مانند غوکان که در هوای برشکال
برسات در نواحی آیند و صدا میکنند و جمیع عورات مشتاق
در رقص و بازی بیشتر در ایام سابق و عهد قدیم بر رفاقت
ایشان مشغول شدند درهمین اثنا بدجنس کنس [illegible]

گرفتن صورت [illegible]
[illegible]

برغضبانمود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نام دیوی که بصورت گاومیش بود تعین نموده را
و بال اجل گرفته بغرور تمام غبار آلوده و خشمگین گردیده و
چشمهای سرخ و شاخهای بلند و دم بر سر آورده و
زبان کف از دهان میریخت زبان را بسر میکند آن
بشدت میغرید که حمل زمینها از صدای جانگزای او
می افتاد در آنجا رسید و در جان آنجا را مثل جهانی
خود را در زمان فرو برده و زیر و زبر گردانیده از بیخ
برکند بقوت بازوی خود مجلس را بکاظم نیاورده و
رو برویی ایشان نشده مظهر العجایب یعنی سری کرشن
صورت حال را مشاهده نموده خود دستهای تا گردن
چون مدت عمر او باقی شده بود دیدمان لحظه هر دو
پای شکسته بر فرق مبارک تصدق نموده ایشان
هر دو پای او را گرفته بالای سر خود گردانیده آنچنان
بر زمین زد که قالب او استخوان گردید و عضو عضو او
خورده خورده گشته و جانش از بدن مانند جانوری
که از قفس رهایی یابد بر پرید از مشاهده صورت حال
دیوتاها که از آسمان تماشا میکردند خوش وقت شده
گل گل شگفتند گلهای جنت بر فرق مبارک ریختند
از باریدن گلها باشندگان آنجا سرود و شادی و باجها
نواختند خود بدولت و اقبال و قدرت کمال بدستور
با مخلصان صادق الاعتقاد بعیش و عشرت بودند مجالس
مشغول شدند و دوستان را دلشاد و دشمنان را مقهور کرده
ادهیای سی و یکم مشتمل کشتن کرشنه جیو بیوم سر دیت را که طفلان
عابد پالک تنها میبری شو که دیو برابچه برگشت

فرمود ایراجه چون ذات پاک با رفیقان خاص برسم
معهود در بازی اشتغال داشتند چنانچه وقتیکه زعفرانی
بر جبین مبارک کشیده و افسر طاوس بر سر نهاده
و حمایل گل رنگین در گلو انداخته و ردای زرد بر دوش
گرفته و زنگوله زرین بر پای و بر کمر بسته چون نوادر دست
آورده بعیش و عشرت محفوظ بودند از قضای الهی
بهوماسر نام دیوی فرستاده کنس ناهموار هر یک
طفل در جماعه آنها در آمده هر طفل را گرفته در غار کوه
پنهان کردن گرفت ازین صورت خود بدولت و
اقبال و قدرت کمال ملاحظه فرمودند و او را دستگیر
کرده و گلوی او را تنگ گرفته و دیدهایش مانند گوهر
بضرب چوگان خورد و بیرون آمد و از چشمخانه
فرو ریختند مانند گوی بر زمین افتاد و جانش بدر رفت
خود بلطف عمیم بر در غار که طفلان را گذاشته بود در رفته
نیم مرده برآورده اند هر نو زندگانی یافتند از مشاهده این حال
دیوتاها خوشوقت گردیده از آسمان گلهای جنت بار بر ذات
وجود با طفلان بهر دو شوق مرا و ستایش دیگر را نواخته
بدولتخانه تشریف ارزانی فرمودند این ذکر پاک را
جمع طفلان به پدر و مادر خود اظهار کردند و شکرانه الهی بجا
آوردند مشری مشو که دیو فرمود ایراجه در جائیکه چراغ
روشن میشود پروانه ها خود بخود آمده میسوزند این مقدمه در
ورزش باشندگان مهوری بعینه مشاهده شده که دیوها
اجل گرفته خود بخود آمده میسوزند و جان شیرین خود را
بباد میدهند این اختیار کشته شدن دیتها از دست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بسر بگذشته چون بسمع کنس بد رسید بیقرار میشد تمام شب

رفتن نارد منی پیش کنس و مستعد شدن او به کشتن خواهر

عابد پاک سیر بگری شوکه دیو فرمود که عابد جامع الکمالات
نارد منی در منزل کنس بدبخت تشریف آورده
اظهار کردند در بد بودی از مردمانی که شما را ملاحظت
آن هر دو برادر باشم بلید جو و هشتم بکر رشته جو دیده
بچشم خود معاینه نمودم آنها را مشاهده کردم چنانچه
حمل هفتم دیویکی ماتا زایل شده که تولد بلرام از شکم
بطور رسیده است و حمل هشتم دیویکی ماتا که مغز بکر رشنه
وجود با وجود گرفته است آن دختر را که بر سنگ زده
بودی از جسودا ماتا زاییده بود و سدید بود راجه بر
پسر خود را عوض او در خانه نند گوپ گذاشته
مینماید اغلب آنست همین با بر شما غالب خواهد
من اول بار زاییدن دیویکی ماتا به تو گفته بودم در کار
غافل مباش اما اختیار تو چیست تقدیر مبدل
از استماع این حرف کنس بد جنس بغایت مضطرب گردیده
مرگ خود را العین میدانست و دیویکی را [illegible]
طلبید میخواست دیویکی ماتا را بکشد مگر توقف نارد منی
فرمود این اعمال ناشایان است اصلا مناسب
ندارد مناسب نیست از کشتن خواهر ترا چه نفع
هر چند خواهر حقیقی را که هر چند بیچه باشد تا امروز نگفته
اول شما را به تدبیر وا رسند جلب شروع نمایید آنها
با من به بهانه طلبید هر گاه در اینجا بیایند بنوعی ممکن باشد بقتل
با بلا آورد و برهمن تدبیر وا رسداده خود بدر رفت من بعد

کنس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کنس بجنس کیشی نام دیوی که بصورت اسپ بود
اول او را لتیان فرمود آن اجل رسیده بشور و غوغا
بسیار مانند اسپان میخورده بسیار بدلجام شوخی
خود را ابر پا کرده سر و دم خود را بلند کرده خود را نمایان کردن
گرفت و نعره های بلند اندازه برکشیدن آورد امیعد
رامه تا دیده از روی هراسیدی و وسوسه ترسیده و در
خدمت شریف ایشان رفته اظهار نمودند در شرح
و بیان آوردند امروز شخصی برنگ اسپ آمده است
نام دیش کرده است چنانچه ذات پاک ایشان مثل
خود مثال در رقص و بازی مشغول شدند از بهانجا
مانند فیل مست شده متوجه بجانب او شدند و مردم
دیگر نیز همراه گرفته برآمدند و دیو مذکور را از دیدن هیبت
ایشان مانند اسپ بد خو جنبیدن گرفت و تند بهاو
لغهای پای ادبانه یکبار آوردن گرفت و خود بدولت
کامله هر دو پای عقب او از زبان بر داشته بالای سر خود
گردانیده آنچنان بر زمین زد که جانش از قالب ناپاک
بدر رفت و در رقص مانند مرغ هوایی بهوا گرفت
در آن وقت نارد منیشر در آنجا وارد شده بتماشای
ایشان رطب اللسان شده گفت ای سرنگ
این کیشی دیت که از جمله دیتان زور آور بود خوب شد
که معدوم گشت ای جگت آتما وی هرم برهم وی خود
ارب ای سکوان الکه پور کهه ای نراکن و وی
هابد درست [illegible]
تک و نیلک و سبت و سلوانان و
هر کاسور و بانا سور که دوستداران کنس اند همه

نمایان

اسپ

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

همه در لطف مرده میمانند از من ترا سجده باد ای
دیگر تا اکنون مرده بستند این استاد خود را ازمیان کو
باز خواهی آورد ای خلقت نادیده جنگ و حیوان وقتی
بکند ازین آشنایی ای پور که چرا استند و فند و شیطان
تو خواهی کشت بر ده کهو ایلشکر باند وان و کو
در مهابارته تو لقبل خواهی آورد و کلیان هری
را سر افراز دارین تو خواهی کرد شهر دوارکا را تو در
کرد تم همچنان شناختم از من ترا سجده باد در پناه تو
تو آمدم بنام تو مشغولم پس نارد منیشر باز سجده کرد
از شر مهاراج رخصت یافته بجای خود رفت اندر دیدن
این صورت دل تو تا خوشنود شده بر فرق مبارک
گلهای جنت باریدند خود بدولت و قدرت کا
با جمیع طفلان زود بدولتخانه تشریف فرمودند
شوکدیو فرمود ای راجه هر کس که بهر طریق باشد خواه
از روی اخلاص خواه از روی عداوت رو بروی
ایشان شود خود را اهل جنت گرداند از عمل
خود رهایی و نجات یابد تمام شد ادهیای ...

تیار کردن کنس و مشاورت کردن با دیوان

عابد پاک مشری شوکدیو
میفرماید که ای راجه از کشته شدن این نابکاران مذکور
کنس بر حس را شور و غوغای بسیار پدید آمد و مو
از استماع این نوع فتوحات مانند مرد زخمی که جراحت های
کاری باو رسیده باشد بر زمین به بیخودی بیفتاد چنانچه
شاخ درخت از طغیان بادی افتد از پای
افتاد بعد از دیری بهوش آمد بر جان خود را طلبید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وجماعه تا پاکان بنام نیل ونل ورفت وجانوران و
پهلوانان دیگر آمده اظهار حاضر شدند پس گفت پلید
دست پلید شسته چون پسران وسپه پور را به بهانه خواهم طلبید
باید که شما آنها را بی توقف هلاک نمایید که در مجرای
این خدمت رعایت انعام بسیار خواهم داد بکار پردازان
خود فرمود برای من نشستن مکانیه بلند ومرتفع بسازید
که کسی در انجا نخواهد رسید برای نامداران که پهلوی
من خواهند نشست تیر جای مرتب باید کرد که پیش
دروازه من محل ونشستگاه ندیمان صاحب تدبیر
وزیران مشیر وشجاعان سخت بازو ومردان جنگ
آزموده وکاردیده که با احتیاط وهشیاری هستند بگذارند
ودر پیش دروازه دوم فیل مست من که کلانتر سردار
فیلان است مردم کشی مشهور ایستاده کنند تا یک
حمله سر بکشن چو وپسر چو را پامال خواهد کرد ودر پیش
دروازه سوم که راه در آمد است کمان شیو دهنو چو
که بکمال زور سخت است بعد تو جا بگذارند شهرت دهند
در خانه راجه جنک ولو جای شیو دهنو ست انزا
دهنک جگر تو بند چون آن طفلان در انجا برسند لع
آیند که بدون کشیدن کمان درون نیایند رفت آنها
بزور که دا زند البته دست بکشیدن کمان خواهند کرد
زانوقت بهادران اینها را یک مبالغه بکشند من
بعد گرو را طلب فرمود بحضور خود نشانید وگفت شما مظهر
خاص وخیرخواه با دل وجان هستند در دانایی وکاردانی
مثل شما کسی نیست لایق است یک جگ را شروع

طلبید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یک جنگ را شروع کنند آن دو برادر را کهنو
نومید اید من از پسران وسندیور راجه چقدر راندن شنا
میخواهم که درین کار رفیق وشفیق شده به بندر این
آن دو برادر را که بهرو رشی که بدانید اینجا بیاری
بحسب الهام غیب وگفتهٔ نارد میشر میدانم که
بشر دیوه یک تا کشنده منست اما بهر جاندار واجب
تا مقدور در دفع بلا کوشش نماید غیر هرچه شدنی
خواهد شد بلید رام وشر یکهشی جهو وغیره همراه
گرفته بپای آنها را بحرف وحکایت تملق وتکلیف
بعرجی بگوئی که در مهترا دهنک جگ میشود تماشای
خوبی خواهد بود البته بیایند چنان کشود آنها بوجهی
رمیده میشوند و توقف دارند بلکه دل نهاد شده
زود همراه تو بیایند من لا علاج صلاح کشتن هر دو
بحیله کرده ام مطلع شده باشی بعد از قتل ایشان
وسندیور راجه و دیوه کی تا را خواهم کشت او که
پدر خود را که جای آنهان است و نیز بقتل رسانیده
یاد و ان را هلاک ساخته قتل آنها را در جای
بفراغ خاطر سلطنت میکنم و واد و نشاد میدام
خاص وسواری ما را بیری نکرده وبیاری او عرض کرده
از حکم ما چاره نیست ناگاه آن هر دو برادر بغایت
بر زور کنند درین ضمن تقصیر ما را به بخاطر نباید من
التماس میکنم مبادا نو عدیکر ورد دل خاص هر سند
بگو ترا از من واهمی نیست اگر وریکفع نومید ایی
ما بحجیر سلامی دا بهر را اوکن را در حبس کرده بود

بهر ورشنی

از مرگ

اوم

از مرگ آمده اما عادت جانداران است که هنگام
مرگ دست و پا میزنند تو هم همان طور میزنی از
استماع این حرف کنس بد جنس باز چون بایل زخمی بر
زمین افتاده تپیدن بخاطر آورد حالا مرگ من نزدیک
رسیده است چون بهوش آمد باستقلال تمام میگفت
مانند شما دوست و خیر اندیش دیگری نخواهد بود اخلاص
مندی بدل و جان نداریم چون خوبی ها خوبیها شما است چرا کنند
نشیبال و درکا مسعود با نامور جمع بلا جهانا خود مخلص خاص
اینجانب لکن شما بهر طریق او ولایت بهانه محصولها نواحی بحضور بیارند
اکو با ضرور عذر نتوانست مشغول نشاه بجا آورد برای آوردن
هر دو را آورد که بغایت نوبد آورند بر حضرت مهاراجه شری شیو که دیو
فرمودا مهاراجه هر که آنجا که خواهد شنید او را از غیب در وقت
اماد و خواهد رسید تمام قصه در
ورد ۱ ۰ گفتن اگر در وقت عشر کاهی شخص
عابد پاک شری شیو که دیو فرموده مهاراجه بر تحقیت چون اگر در
از کنس بد جنس مرض یافته بر آید مرصع کار بایرق برقی
سوار شده روانه مطلب گردید بکنار دریای جمنا رسید اشتیاق
دیدار مبارک بمرتبه کمال بهم رسانید آرزوی قدمبوس پای
مبارک چند اگر دو دیده ها بر آب گردانید بر حسب خیال و دیدار
فایض الانوار در دل راسخ از راه صدق اعتقاد نقش ها
با خود درست شده میگفت امروز چه روز سعید است
که مطلوب و مطلب سرانجام خواهد یافت روی مبارک
آن فرمانروای زمین با تاج مرصع از پر طاؤس بر سر نهاده و گوشواره
های مرصع و لعل و جواهر در گوش و حمایل نیلوفر در گلو و دیگر
زرد و زرین بر دوش تمام وجود با جود از صندل و عطر یات دیگر

بیرق

رکاب
...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

372

بچشم خود خواهم دید با لبیدتر ملاقات خواهم نمود امید
که از راه کنش در هر وقت میسر آمده هرگز در این
العمر نشده و نخواهد شد چنانکه عابدان پاک نهاد
نیک اعتقاد عبادت بجا آورده و جان و دل
نموده خیال دیدار فرحت آثار ایشان بچشم ظاهر
بینند زهی طالع ما روی مبارک بچشم خود خواهم
معلوم نیست که کدام صواب عظیم از ما بوقوع آمده این
سعادت عظمی راه یافته والا من گرفتار تعلقات دنیا
میباشم کجا دولت این دیدار میسر بهر آن حاصل
این همه از فضل و کرم اوست سوای این تصور
گوئی نموده طریق انتظار می نگرد طالع
گو پهان چقدر قوت خاکپای کسی را که
وغیره آرزو دارند همیشه بیاد آنند دولت بیدار
مسرور و شاد کام هستند امروز همین شگونهای
نمودار شده اهوال در دست است من لطف
آمده بخاطر رسانید که حال در اندک زمانه اول بر خود
دریش گو الان کو شب و روز مشرف ذمت
پابینا میسر است سجده خواهم داد بعد آن قدوم میمنت
لزوم معاینه خواهم کرد بر خود را بر پای مبارک
ایشان ما را در بغل خواهند گرفت چنانچه مفلسی نعمت
فراوان یافته ممنون میشود خواهم شد و دست مبارک
بر سر ما خواهند گذاشت بجانب ما از روی خندان روی
نگاه خواهند فرمود دیده های رمد رسیده ما را منور خواهند
و بشام نزدیک رسیده آفتاب سخنان اگر در

میشنید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

373

غروب میکرد در آنوقت شعر ملک گشته جدید و شنیدن باده
دورتر رفته اگر در صحن شده گو مرد در آمد نقش پای فرح
افزای ایشان با سنگ و جگر گیاه و بدم آراسته بر روی
زمین دید انداز آبه فرو دامده آن خاک را کحل الجواهر چشم
دیده های منتظر و بینایی داده روشن گردانید بر مرور کوه
بالید گوب و گو بیان فرط اخلاص و صدق او را دیده
بسیار شدند عزو و اغلامی که در هر دشت که یکی را
مثل خود نمیدانست و بدتر رفت چون اگر در شوق
غلبه کرد در همانوقت وجود مبارک ایشان که چون
برق از ابر سیاه بر آمد جلوه گر گردید چشمها را تلو و شگفته
چنانچه در راه نظر میکردند بدانگونه دولت دیدار یافت
سر خود را در پای همایون نهاد گاه سر خود را در پای ایشان میمالید
اشک شادی از چشم او روان بود گویا که پای ایشان را
آب دیده میشست میگفت الهمد لله مهم اگر در جاودان
با دو ان کمینه شما بنده درگاه ایشان است و از بزرگ
قبیله خود دوابسته نگذاشتند که سر بر پای ایشان بهر دو دست
بر سید ایشان اگر فرزند زندگانی خود را زنده گانی شمرده آنکه در دل
داشت بوقوع آمد من بعد از روی نوازش پرستاران جمع
خود بدولت دست بدست گرفته در درون محل بردند
بر تخت زر نگار و مسند خوش گوار نشانیدند و دست
های ایشان را باب و دیگ شست و شو داده آن آب
بر سر خود افشاندند طعام لذیذ قسم قسم نوش جان کنانیدند
تواضع بسیار و در بسیار از حد و بی شمار بجا آورده پرسش
احوال نمودند اگر فرزند مذکور بهر دو دست بسته آداب و

بیت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

376

و تعظیم بجا آورده التماس کردایم رتبه برمردم
سپهی امر تبه ها بکمال رسیده و بعضی لعلی بیشمار
تا آنکه حکومت کنس ناهموار در میان است
اکثر اوقات روز افزون میشود از این سبب جمیع مردم
همین بر زبان می آرند لیل و نهار استدعا دارند
از روی ذره پروری از راه غریب نوازی
گرفته جلوه بلند برانند حال مایان جهد وار شده اند
احوال صعب و تعب داریم اگر مرحمت ما ساعی
آباء و اجداد مایان بوده اند بود و تلف مال و در محال بنظر
گذرانیت فرزند کاین ما چگونه خواهد بود نشده مهر و
آمدند حقیقت متهم پرسیدند احوال دیوکی
وسدیو راجه چیست اگرچه معلوم است که تا حیات
کنس هیچکس براحت نخواهد بود ای اکرور
از تو میپرسیم در جاییکه قصاب حاکم باشد حال مردم آنجا که بیچاره
مثل گوسفندان در قید او باشند همه صورت
معاینه میدیده باشند پرسیدیم میخواهد اکرور گفت
که آن ظالم بیرحم که کشتن کبیر معصوم خواهر خود کشته
قصاب میتوان گفت بلکه قصاب را ایذا قصد مشرف دارد
تمام شد باب بیست و دوم گفتن اکرور در قصه جنگ کنس و رفتن ایشان به ملک
عابد باک بسری شکهدیو براجه پریکشت فرموده راجه
چون اکرور بشرف ملازمت سر آمر سعادت استفاده
یافت بزبان مبارک فرمودند که موجب تشریف
و فرستادن کنس بطلب ما چه نوع بوده اند از راه مهربانی
اطلاع نمایید و مطلع گردانید که بر طبق آن بعمل آید مطابق

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آمن بعقل در آید اگر وی دعا و عرض کرد ای دانا و بینای
عیب دان پایان و بالا راجه لنکس میخواهد که جنگ
شروع کند مشما هر دو برادر را است تدعا نموده که در
انجا لشکر لنف ارسال فرمایند که صورت جنگ کرده
بطرف لنکه رسم موجود بجانب اگر فرمودند زهی

ایکان

طالع ما که با این وسیله پدید آید فرحت آثار ایشان هر دو
برادر مرا افزود شوم هزاران سعادت ابدی حاصل آید
از استماع این سخن بخاطر مبارک آمد که ظاهرا دولت
حیات لنکس بدبخت بانجام رسیده که دارید اطوار
او یا خرابی انجامیده است چنانچه بنده گو چه بزرگ
خود را اظهار کردند که اگر و بزرگ یاد دان برای
بردن ما کشیرا آمده است محصول ما و احجی از سر کار
لنکس بدکردار طلب شده هر چه مثال بندگان موقوف
از جا بجا تحصیل نمایند و فردا همراه ما متوجه شوید بنده غیر
دغیره فرمودند بشر یکشنه جیو آمده بودند روحی تارا
آنچه لازم بود واجب است چنانچه خانه بجا خبر کردند و
موجود دیگر دایند همه آگاه و خبردار شدند که فردا شری
کشنه جیو روانه بهترا خواهد شد از شنیدن این حرف
جمیع عورات و لفر لفته متفکر شدند باهم گفتند و

بیک قلم همه ایشان

روی خواهد داد ما نالیدم که ایشان معمولهم بردشت هر یکی
در شهر ده زدن گرفت چشم پر آب کرده آه سرد
برآوردن گرفتند که ما را بدام تجلی بند سر کشید که وروی
شیر کشنه جیو یکدم برخود مشتاق دید است حالا که
از ما جدا خواهد رفت چگونه زنده خواهیم ماند این اگر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اگرور کم عقل را چه داشت که اینجا آمده قاتل ما باشد
سر کار کسن از ما دل بر داشته است و بلا او را چه ضرور
ضرورت که میرفت اگر نرود کسش چه میتواند کرد کار کسش
فردا امروز با ظالم واقع است که باعث توقف ایشان
گردد هنوز که مقدمه عزم در میانست که آتش فراق
در سینه ها خلق افروخته هر یکی میگفت این اگرور دوستان
جانی ماست یکی دست بر سینه خود میزد و میگفت
حیف بر اوقات من که دلدار من از من جدا است
و یکی میگفت بدین یکبار او مرا سرور و شادی بر
عالم میسر میگشت اکنون بی روی پر نور او جلوه خوا
زیست دیگری میگفت بیک شکر خنده او بدامن
دامن گل مرادی میچیدم الحال دامن بخار فراق چاک
خواهم کرد یکی میگفت بیک نگاه بالای او دل
جان من آرام میبافت بعد ازین احوال من چه خواهد
شد بعد آن زن و مرد مند این از خورد و بزرگ
در جایی که اگرور درویش شریک شده بود گفتند
استعداد دشواری داشتند جمع شده رفتند آب از
دیده میریختند گریان میگفتند که در عهد کسش بد خیش
و نا ترس کم برویم گمان آرام و آسایش خطاست
میگفتند ای اگرور آنچه کسش ستمکار با کرده است
البته سزای آن از شری بهگوان خواهد یافت
تو با ما سخت دشمن بوده که آرام جان ما را گرفته میبری
اگر جان ما را میگرفتی ازین بهتر بود چون اگرور حرف
از زبان ایشان شنید یکی میگفت شری بر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ماهیت از حال ما خبر ندارد چشمان ما که چون زنبوران
سیاه بر گل جمال شه پیکر تشنه‌اند محو تماشا بودند اکنون
چگونه خواهیم دید فی الحقیقت شکایت بیداد از گردون
و بر ما چیست این همه بی‌مهری و بی‌رحمی از گرسنه چون است
که نقد او چون رنگ رخساره او سیاه است ما
هر چند از همه‌ها گشته‌ایم نحو لا محبت او سیه‌ها
بودیم لیکن او اصلا در حق ما ضعیفان بیچاره رحم
نمیاید ما بعد که گشته مهر هم نمیدانیم که تقصیر ما چیست
از ما چرا میل برید یکی میگفت غمگین مباش اگر شتری
گرسنه چون شیر شده مهر وی جلوه داد تا ماهیت مار الخواهد کرد
دیگری گفت آری بر حرف شما اعتماد کرده باید گذشت
دیگری گفت زنان مهتر از وصال شه پیکر شان از شرمساری
بیخود شدند اکنون دعای شان مستجاب شد افسون
میخواندند اثر کرد یکی میگفت که شه پیکر شان چون را
بی نظیر دیده است دل او برای دیدن زنان مهتر آرزو
دارد از جهت بهانه در پیش است یکی میگفت کرشمه‌های
جادوانه شه پیکر شان زنان مهتر اراده دیوانه خواهد ساخت
مصرع
یکی میگفت با ما چه وفا کرد که با زنان مهتر خواهد کرد
نسبت خوبان او وفای خوب میدانیم ما ۵ خوب میدانیم
اندازه وفای یار را یکی میگفت بخت مردم بندران
برگشته است طالع اهل مهتر یاوری نموده یکی میگفت
اگر چه حالیست گواه امید آنکه سخن است که نواله رسیده
از دهن ما گرسنه کشیده میبرد بعضی گرسنه چون را از ما میکشد
که تمیز و هشیار نیست ماهیان را از آب جدا کرده در ریگ

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نفتان می اندازد اما ظاهر است که ازین کار برای او
نتیجهٔ نیک نخواهد یافت یکی میگفت که تقصیر از گردش
روزهای بد او در ینجا آورده یکی میگفت بی عقلی و نادانی
گو بیان را تماشا کنند که اینقدر به اگر و مگر میگویند که گریه چه
راچه امیری یکی میگفت اگر وزیر از در رو ما چه خبر است
یکی میگفت زبان اینها با فسون بند کرده است والله
نمیگفتند البته میشنید عشق حقیقی است و مجازی مگر
این قدم باز است ببازی گم بعد ازین حالتش
سر بگریبان کشی بر رخته سوار شده در آن وقت گویا
گفتند می بینی که سر بگریبان کشیدن چه بوده این ما را بخاطر یاد و
بر رخته سوار شده است اما ز همت بر جهلیان
رخته او را روان نکرده یکی میگفت ببین که ما از جا و
و ناموس خود گذشتیم وقتیکه رخته روان شود دست
نگاه خواهیم داشت که روان کنند یکی میگفت است
میگوئی هر گاه دل و جان ما بایستان باشد چه گونه روزها
ما برفاقت نمیتوانیم داد ما دیوانه شدیم و لیوه ما مطلقت
و شرم چه کار ما را بکار خود باید کرد یکی میگفت باعث
آرام و آسایش اینجا سیری گرفته چه بود الحال
مبر و از هر طرف فتنه برخاست یکی میگفت ای
فلان آن شب تابان که سر بگریبان بازی و
سند ل با ما بسر میداد تو خواهد بود او گفت دیده که
او فراموش کند دل نمیخواند یکی میگفت ای وای من
یکساعت تاب جدای او ندارم حالا چون بسر خواهم
یکی میگفت وقت سلام که سر بگریبان چه بود با مو

زدیده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ژولیده و گرد آلوده و مشک افشان بخانه می آمد چه
زیبا مینمود یا واندر پای منوهر مدهوش میشدم و بانتظار
دیدار او در راه مینشستم و بمشاهده روی زیبا و ملیح او تماشای
جمله جهان از دیده خود میافتم یکی میگفت ما خو گرده زلال وصال
او بودیم کدام آب سیر خواهیم شد گوپیان بغم فرقیای
درد آلوده میگفتند و نوحه میگریستند شرم را یکسو گذاشته
بار بار های هوی میکردند اثر درد جگر سوز ایشان
در اشجار هم دشت تنک خار اموثر بود که میلرزیدند اکرور را
معاینه حال ایشان کار ایشان و کار خویش حال خود را
فراموش کرده بطرف آشنا کران بود اضطراب دیدن
ان نا ورده رتهه را روان کرد شری کرشن گوپیان را
تسلی نموده فرمودند که خاطر جمع داشته باشید قاصد اکرور
شما خواهیم فرستاد اجه هر بخت برشید ای شکهدیو
اکرور را همه اضطراب گوپیان دیده عجب است دلداری
ایشان نمود شکهدیو گفت در آنوقت اکرور همین قدر
گفت که شری کرشن جیو از کمال میمنت اتصال خود
شما را خرم و خورسند خواهد ساخت بعد از متوجه سفر
تا ندای که رتهه در نظر گوپیان بود بجانب رتهه نگاه و دیده
بود دل داشته مژه برمژه نمیزدند چون رتهه از نظر آنها
غایب شد همه بیخود شده بر زمین افتادند بعد دیری
فی الجمله از ان حالت بهوش آمده گریان و نالان به
بخانه آمدند شب و روز گرفتار غم مفارقت بودند و
زندگانی باه و ناله میگذرانیدند چون اکرور رتهه را
روان کرد و در راه با خود میگفت که من چکار نیک [illegible]

در پیش گرفتم تا آنکه میدانم که قصد هلاک این دو کس
کنی بد اندیشی در پیش داری و آنها را گرفته میبر
رضا جوئی آن ظالم این خدمت کردم و حیران عاقبت
من مثل کنه کار و بد کردار ایست نیست تا بیک
خدمایم آگاه بود در یافت اگر در باوجود و زنیکه دار
ما را همین طفل معصوم میباید اندیشه هلاک ما او را
بهتر آنست که او را بر طبقت لد و بالای خود ساخته
گرداب نادانی بر آدم پس و فیلک لن در دریای جمنا
اگر و ربهته را زیر در حتی گذاشته خود برای غسل در
جمنا رفته چون غوطه زد تشر یکمشن را در انجا دید
سر برون آورد ایشان را بر و رتهه دید و دخت
باز خود غوطه زد باز ایشان را در انجا دید که بر آسن
که بدن او در نهایت سفیدی و روشنی است
دارد بر سر او تاج مرصع است و جامه نیلگون در بر
سر یکمشن چون با تاجی مرصع در کمال روشنی جلوه دار
و دهان ایشان در تبسم است و فرقهای مبارک
نام جواهر است و در گردن آن چنان روشن و در
که صد هزار آفتاب یکمرتبه طلوع کرده باشد پارچه زرد
سر بدن انداخته بهر گک لتا در شعبه ایشان
حظی که از ظلات ان تجلی است نمایان مثل تا بای
و مندل بر سینه مالیده و چهار بازوی ایشان در
خوبی و مرغوبی و زنار که دبی از سبز سفید بر بدن
سبز فام چنان زیبا افتاده که گویی آب گنگ از
سیاه بزیر می آید و شنکه و چکر و گدا و پدم در چهار

دست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دست ایشان است چندره گیا یعنی حمایل زنگوله دراید
در کمر زیبای شان زیباست کمر چون کمر پلنگ بس باریک
دستخط زیبا پشم بر شکم و ناف خوشنماست و
ناف چون گرداب دریا خیلی دلکش هر دو ران
هر دو ساق بسیار زیباست و دل آویز و پاشنه
پای مبارک چون گل نیلوفر در کمال نرمی است و
وتلواها چون ماهتاب درخشان است و خود دو و چادا [illegible]
یعنی کحل و کیل و حجر که سلاح است الحمل یعنی گل نیلوفر و این
[illegible] ان های مبارک است شری بر هاو نهر مهادیو
دست [illegible] و چهار سنگادک و نارد منشر و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و هشت سن در پای مجسم و مرکب هم
بیست و چهار [illegible] یعنی خلاصه در باب یازدهم مفصل
مذکور [illegible] شد و ده [illegible] و [illegible] رهنیر و ویاس
چهل و نه [illegible] باد اندر راجه ها همه دیوتاها و هشت فیل
دکهیل و هفت اقلیم و هفت سمندر و نه ستاره و دیگر
اختران ماهتاب و دو [illegible] آفتاب دوبال [illegible] که
[illegible] اندرون [illegible] و برن دیوتا که موکل آب است
جنس باران و بید [illegible] ان و جم [illegible] و همه جانوران
[illegible] کام چهار قسم و ابر و ظلمت نوری و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و غیره [illegible] که در [illegible] یازدهم
مذکور خواهد شد و گنگا و غیره دریا [illegible] اند
زن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
اختران دیوتاها که آنرا دیوگنان گویند همه [illegible]
یعنی روزهای مبارک و [illegible] مجسم و [illegible]

و کامدهاین و ازواج همه در پیش سربلند
از کمال عظمت و جبروت ایشان مجال چشم
نداشتند چون نقش دیوار بی هوش و حرکت در
در یوقت سربلند گشته جو بجانب ایشان و دیدار
توجه ایشان هر چند نمودند لیکن رسیده بود از
سازهای شادی بر آوردند بعضی قهقهه
مگس میراندند بعضی عود میسوختند بعضی گل میر
و تندروت میکردند بعضی ... میکردند راهند در
سربلند مرایخ خود را ... ند آی آن
بیهوش شدند چون بمرایکدیگر شدند همه بیهوش
زبان بمدح و ستایش کشادند اگروز آن همه
سخت بحیرت فرو شدند و دست بهم آورد
کردند و ت میکرد و صف ایشان ... تمام
ادیای ... برخواندن مدح اگروز بعد بر آمدن از آب
اگروز میگوید ای ناتهه ... یعنی صاحب از
دنیوی فارغ مرا از من ترا سجده است
تو هیچ کس لی ... راجه هر جهت از
ای سوامی هرگاه گفته ... ماهیت
پس واصل کرا گویند مدایح خاص جهت
ای راجه ... ماهیت او رسیدن محال و
اما چون او همه جاست هر چه هست اوست
همه گیان و عارفان در نهج تو ... او
خاص میرسند آنانکه پرستش دیوتاها میکند
دیوتا اوست چرا که هیچ غیر او نیست اگروز میگوید

قطاس

اجر یعنی لازوال ای اگوچر یعنی ترا نتوان یافت ای سنت
نست ها وی آنکه همه دلو تا ها دریا ذکر توانند ای نرگن
یعنی از صفات ظاهری مبرا ای نرمل یعنی صاحب بخشش
ای پورن برهم یعنی تمام ای اچنت یعنی اندیشه را ره نیست
ای ابهید یعنی خلل درو ممکن نیست و بنیاد شد ای آنکه مید
لغت نیست ای آنکه رجوگن و ستوگن و تموگن که زیست
حیوانات از انست که عکس تجلی است ای آنکه ذات
تو از ادراک حواس دور است پر تو همه جا نیست
و کم و کامیی که منتهاره نمی آید بعد آن اگر و رورات مروب
ملک میگوید آکاش دهان تست و زمین پای تست
آفتاب و مهتاب هر دو چشم تو آسمان ناف تست
ده طرف گوش تو دریاها رگهای تو دریای سمندر تو
تموگن یعنی قوت غضب تو مهادیو است بنانات
موی تست و کوهها استخوان تو شب و روز چشم تو
تو نشست و کهپال بازوی تست از من ترا سجده باد
تمام عالم در ذات تست از تو بیرون آمد تو بی که محبه
اوتار کرده بید را آورده کرشنه اوتار کرده گیتا
را تو گفتی اوتار [illegible] کرده دریاها را الشو راندی چهار
[illegible] بر آوردی و [illegible] اوتار کرده [illegible] دیت را کشته
زمین را [illegible] نرسنگه اوتار کرده [illegible] را کشتی
محافظت [illegible] کردی و [illegible] اوتار کرده زمین را نمودی
سنری [illegible] آب [illegible] تست که [illegible] عالم را پاک ساختی
تو [illegible] بر [illegible] ام اوتار کرده زمین را از وجود کهتریان خالی کردی
تو [illegible] منقبد شده را [illegible] را [illegible] ساندی و [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بجای اوت ندی بلید هر جو وانزو در و
ترا سجده با فراجه هر مجنت پرسید که اگر و در وید من تو هیچ ار
هنوز پیدا نشده بودند اگر و نامهای آنها را چه
دانسته و بو گفت ای راجه او دیوا گر و مخلصان
تر تکلیف چو بودند و دانش و دریافت
ماضی و استقبال آنها روزی گشته بود و این در
برای مخلصان میسر است چنانچه سابقه مذکور شده
که کارهای آینده خواهند کرد نیز و مفصل پیشتر بیان
کرده بود باز اگر و میگوید که تو بوده او تار گرده و میان
را از جگ کردن باز داشته او قلوک گار یگی
خواهی کرد و دهرم را رواج خواهی کرد بقدرت تو کی سیا
بر درگاه پرستش و عبادت تو بلند از بند تعلقات
رهایی میابد تو ای که آدمیان را بغضب و شهوت
گرفتار ساخته تماشا میکنی آنکه از بستگی تا خود را خلاص
کند پناه خود را بتو آورد بدار النجات میرسند و ترا م
طرز پرستش میکنند چنانچه بعضی ترا بجگ میپرستند بعضی
بتصور ظاهری بعضی دهیان ترا در دل دارند بعضی به
گیان و جگ مشغول دارند بعضی در بیابان بعبادت
قیام مینمایند بعضی در تعلق بوده ترا می بیند بعضی بذکر نام تو ای
مشغول اند بعضی باستماع کتها یعنی شرایف مناقب
و امور که از تو بظهور پیوسته اشتغال دارند بعضی ترا
همیشه دنده وت یعنی سجده و نمسکار میکنند بعضی فقط بر
نام عبادت تو مداومت و مواظبت دارند نام هیچ دیوتا
دیگر نمیگیرند بنا بر آن خواری و خیالی میدانند معبود همه اهل

صد ۳

دانش این همه کردارها و گفتارها از تو بر تست شمار
کارهای ترا کسی نمیتواند رسید من بیچاره در پناه توام
امیدوارم که بیدانشی و کرمی مرا از من برداری یا اغلال
خود دانسته هیچ گاه از یاد خود جدا نسازی و دانش بخشی
تا بدانم و ترا ببینم و ترا گویم و ترا شنوم با تو باشم و تو شوم

در بیان آنکه برآمدن اکرور از آب رسیدن در متهرا کشن

اکرور میگفت این حرف ها میگفت بیک نگاه سری کشن
هر چه نمایان بودند ناپدیدان یعنی متواری از چشم شدن
اکرور متعجب و متحیر شده از آب برون برآمد سری کشن
و بلبهدر را همچنان بالای رته زیر درخت دید سری کشن
و بلدیوان در خدمت ایشان رفت سری کشن جی
فرمودند ای عمو امروز چه حالت که حیران مینمائی و
چون در آب در آمدی هر بار سر برون کرده بطرف
ما چرا میدیدی اکرور گفت ای ناتهه نرنجن تو دانای
نهان و آشکار توئی من چگویم که من چگویم که همه بر تو
ظاهر است زبان مرا آنچه دیده ام چه یارا که شرح دهد
بازیچه الست که عالم را مدهوش ساخته دانائی و نادانی
در کنه قدرت تو حیران اند سری کشن جیو تبسم فرموده
گفتند باید که راه باید رفت اکرور سر در پای شان انداخته
بر رته سوار شده همراه شان رفتند و وقت شام نزدیک متهرا
نزول فرمودند در راه هر کس که پیش می آمد الحق سری کشن
حیف که این طفلان خورد سال فردا گرفتار غضب کنس
ظالم خواهند شد اکرور نزدیک شهر در گوشه فرود آمده
ایستاده کرده دست بسته التماس نمود که امیدوارم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

امشب بخانهٔ این غلام تشریف فرموده سر افراز
و آخرت ما زنند در خانهٔ کسی که قدم شما بمیمنت
بیتر آن او به هر که نوک میروند آن پای به منت
بلند او زراج با تال نوک بافت خانهٔ مرا القدر
مشرف و منور کنید پای را که آب باشوید
راجه بهاگرت آنرا برای نجات خود و عموان خود
بسیار آورده و بشر مهادیو آنرا در موهای سر خود
نگهداشت از من سجده پا قبول نمایم اگر آنرا
آب را بر سر خود نگهدارم و پالیش بشکر بکشم
امشب همین جا خواهم ماند و فردا کس را بخانه
خواهیم ماند لیکن اگر فردا رخصت شده بیش کش رفت
تحفه آوردن باید روشن بکشم فرود آمدن این
در سواد مهترا کماهو اظهار کرده بکشم جو بادشاه
دیگر گویان در باغی که متصل در شهر بود فرود آمد

در بیان گفتن تعریف مهترا و ساختن فرمان شر مهادیو

چون صبح صادق بدمید بدولت و سعادت متوجه
شهر گردیدند شهر مهترا در کمال زیب و زینت
بود چنانچه قلعهٔ بلور مصفا داشت تخته‌های دروازه
از طلای خالص بود بهر دری سلسل جالرهای مروارید
آویخته بودند در غرفه‌ها و دریچه‌ها الماس و لعل انواع
جواهر بکار رفته در قلعه خندقی عمیق کنده که اندر آن
میبود بسیار قاق و لاق طاوس و طوطی و کبوتر و دیگر جانوران
خوش الحان آواز دلکش خود غلغله در زمین و زمان
افگنده بودند تمام کوچه و بازارها از حسن و صفا ... درگرد

و خاک

وخاک مصفی بود وخانه های مردم همه از طلا کاری با
زینت یافته بود وگلاب های وصندل سوده در
کوچها و بازارها می افشاندند ودیوار چون آینه صفا
داشت در شهر باغهای دل آویز ومثمر باقسام میوه
مالامال گل ریاحین بود وسوای آن در هر خانه باغچه بود
در بوستان شهر با نقش حکمرانی میکرد چون مردم مهتر ان گر
کارهای عجیب وغریب شهزادگان چون شنیده بودند
از آمدن ایشان غلغله شادی در جهان افکندند همه
مردم خصوصا زنان مهتر از خانه برامده لعل مروارید ها
یعنی بر پشت بام ها برامده نثار میکردند وگل بر ایشان
می افشاندند هر که میشنید بیتابانه از خانه بر می آمد
اگر کسی در آنوقت طفلی در بر داشت او را انداخته
با احتیاط رید وبد کسی مژه ها در چشم کرده سراسیمه برامده
یکی حمایل گل میخواست که در گردن بیندازد از غایت
اضطراب آنرا بر گردن بسته یکی زیور میخواست زیور
پای در دست می انداخت کسی که در غلی پوش بود
برهنه از در بر امده بکمال شوق وخوشدلی بتماشای
آمدند شهزاده [illegible] تبسم شیرین دلهای همه را بخود میکشید
بعد آن برهمنان پیش شهزاده آمده دعا کردند و [illegible]
بر پای ایشان کشیده در آنوقت کاغذ رنگه پارچه
رنگین نوشته میبرد بنظر ایشان درآمد شهزاده پرسش چه
فرمودند این پارچه ها را کابده که بوشتم آن احمق و عامی
گفت راجه پسر را هنوز ندیده و نشنیده از تسلط
وجبروت ایشان واین طفل را خبر ندارد که همین سال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خیال محال خام و هوشی ناتمام در خاطر دارد و فی
روستایان را از آداب شاهان جز ندارد
حیرت خود میخواهید ازین شود اگر زید شی
از بیهوده گوئی او همه بخندید انگشت بر سر آوردند
جدا شد آن پارچه را گرفته میخواستند که
بتحامل زده طریق پوشیدن نیافتند
ایراجه اگر ترا درینجا شبهه افتد که عقل و
دانا از دست او را عقل کل میدانند آنچه
او طرز پوشیدن نمیدانست پیداست که کنه ماهیت
نتواند رسید چون وی را در آن دخلی نیست
پوشیدن و خوردن بفراغت میخواستند
او را میپوشند آنرا از کمال کرم قبول میفرماید
چون آن کار بطمع خود پارچه ناگه را دیده بود بنابران
از پوشیدن آن خود را ناواقف قرار داده
خواستند که کسی آنرا از مخلصان بپوشاند
دران اثنا ملکی نام جولاه حاضر شد التماس کرد
ای مهاراج اگر حکم شود من بپوشانم فرمودند بهتر
پس آن سعادتمند و نیکبخت بکمال شیوه
عقیدت و اخلاص و ارادت بخواند که بایستی بشری
کرشنه جیو لیدر دیگر گو الان پوشاند دست بسته
ادب باستاد شریکش جی فرمودند آفرین بر تو باد
ترا بعد ازمردن بر بی مثل بدن من میسر خواهد
همیشه در یاد ما خواهی بود گاهی فلاکس و فلاکت
بر تو نخواهد آمد مر لعنت نخواهی شد از اولاد تو در جهان

بتحامل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خواهد و یکنت و به ماند خواهد ما بذکر مشغول خواهد بود
رفت بعد آن شری بکرشنه جیو فرمودند که ایزد خدمت
بانجا آورده ما از و محجوب ماندیم در خور خدمت او
ننمودیم راجه بر بخت پرسید ای سوامی ...
با وجود اینهمه عنایات کبیره در بدل خدمت بسیار حقیر
حقیر و سبب محجوب ماندن ایشان چه باشد
گفت شری کرشن جیو در خاطر آورده اند که در هنگام
بوقت ماندن با جیو دل خود را از هر طرف جمع کرده بمن آورده
با مادک حرفی که من گفتم اطاعت ایشان من نمودند در خور این
کارها هیچ دادم نشد راجه در جلدی خدمت بودن باید
بار چه آن مردها در ... رسید که اینکه همه او را
مشغول شدند ... نثر آن که شرح توان داد بعد آن
شری کرشن جیو بخانه ... تمام تشریف بردند و باستقبال
برآمده مردها پای ایشان انداخت آنچه پارچه و غیره در
خانه داشت فرش کسترده بر دو پای ایشان ...
آن آب پای شسته را بر سر خود انداخته در تمام
اطراف خانه بر بخت حمایل های گل آورده در گلوی
ایشان می انداخت ما حضری که داشت به تمام خلاص
پیش کرده شری کرشن تناول فرمودند و بادب ایستاده
زبان بمدح ایشان برکشود و گفت بمن خدمتی بفرمایید
شری کرشن جیو فرمودند ما بر تو مهربان ایم خیری از ما بخواه
او گفت میخواهم که محبت شما همیشه در دل من باشد
و صحبت عارفان میسر شود همه جا شما را ببینم فرمودند
چنان باشد تو همیشه صاحب مال و صحیح المزاج باشی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تا تمام قبیلهٔ تو مالدار باشد همه مردم همیشه مخلص
ما باشند و مال آنهان بجا صرف کنند این گروه
برخاستند در بازار آمدند اهل بازار از هر جنس
امتعه و جواهر و آلات و سبب فرستادند پس آوردند در
حالت تو کجا تا مرده ریزه کبر روز صندل سا بایده
برای کنس می برد و بنظر شریف رسید و در مدرسه
تو کیستی و چکاره او گفت از خدمتگاران کنس ام
ام هر روز صندل بسابیده میبرم او از کار من محظوظ
خبر احوال من میگرد فرمودند امروز این صندل کا بید
بر سینهٔ ما مال گفت چه سعادتیست ازین که بکار شما
بیاید پس بکمال شوق و خلاص صندل بر سینهٔ
ایشان مالید ایشان محظوظ شده پای خود را بر پای
او گذاشته دست مبارک زیر زنخدان او کرده
کمر او را بر داشته تا کوزپشتی او رفت و زیبا در
کمال حسن و خوش اندامی و خوبروئی ظاهر
شده دست در دامن ایشان زده گفت
حالا مرا چنان سرافراز گردید درین بیت زیبا جلوه
داد دیگر کجا میروید بخانهٔ من بیایید تبسم کرده فرمودند خاطر
جمع داشته باشید ما را ضرور کارهای بس باید و بعد از
بعد فراغ بخانهٔ تو خواهیم آمد پس بعزم کشتن جوی بیشتر
متوجه شدند بر سیدند که کمان را چه کس کجا
گذاشته است دهنگ جنگ میشود که کجاست مردم
نشان دادند ایشان میرفتند تا بانجا رسیدند که از
بسبب شکستند و در آن وقت جمیع اهل کنس را در انجا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گذاشته بود فراهم آمده همه اطراف ایشان را گرفته
بودند رفته بگنبش خبر دادند گنبش شنیده حیله اندیشید
چند که کار یا زیر دست افتاد حالا از دست او
جان بر نخواهیم آورد آن بهادران خود را گنبش
بخبر داری که تمام گذشته بود هر کدام لاف و گزاف
شجاعت و تدبیر خود میزدند و باواز بلند فریاد میکردند
این طفل بی ادب را بگیرید و بزنید و نگذارید که بدر رود
اما همچنس یارای آن نبود که دست دراز تواند کرد
همگی در حیرت بودند این اطفال خورد سال چنانچه
کمان بر زور را چه قسم شکستند این آدم نیست بلکه دیو یا
دولت یا است چون شام در رسید شهر اگنبش قفلی
فرمودند که بجائی که بنده مهر و گوالان بودند و معلوم دوست
فرمودند شب را در رفاهیت ایشان بارام گذرانیدند
اما گنبش در کمال اندوه بخواب رفت خواب های
پریشان دید چنانچه تن خود را بی سر دید ماه را دو پاره
بیند خود را شعر راه و کوراه و بر تو آفتاب را بر روی
خود را با مرده ها در آغوش بر خر سوار و تیل بر بدن
مالیده با برهنه و سر تراشیده دید از سبب آن
واقع بیدار گشته باز خوابش نیامد و صبح بار عام داد
با وجود کمال دل بستگی و افسرده گی و اندوه و غم
بازار آن هنگامه کشتی که قرار داده بودند فرمان داد که
پهلوانان نامی و پر زور که هر دار آنجا بودند و مشتاق
و مسلک بودند از هر طرف حسب الامر فراهم آمدند
با آواز دهل غلغله در زمین و زمان افکندند گنبش بر جای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مرتفع بر سریر مکلف نشست آن پهلوانان را قدغن کرد که
امروز آن قلقل را بسته بلد کنشازید تمام شد او باز چیزی
ادبای حیل و سیوم متوجه شدن گرشسپ جیو و بلیدر به دربار
کنس و کشتن فیل را و گفتگو کردن با جاند و زمستک
کلهید گویا حه بر جهت فرمود چون پهلوانان طفل زر
آفتاب از معرکه شرشت شب لقمه و فیروزی اختصار
یافته و در عرصه گردون بکمال روشنی و تابش جلوه گر شد
شر بکرشن جیو با بلیدر متوجه دربار کنس شدند با بلیدر فرمود
من با جاند و کشتی خواهم کرد مستک هم در روز در روز
شما او را مغلوب خواهید ساخت چون بر دروازه
کنس رسیدند دیدند که فیل مست مردافکن که
کلیاپیر نام دارد بر در دروازه ایستاده شر بکرشن جیو موی
سر خود را بهم آورده بستند پاره چه زعفرانی که بر دوش
در کمر پیچیدند به فیلبانان فرمودند فیل را بطرف
وراه را بگذار و فیلبانان گفت ای طفل نادان چرا
خود میکوشی میدانم از کشتن دیگران مغروری بیچاره
الحال در پیش این فیل که زور هزار فیل دارد درج کس
اورا جمله او نیست باوقایم بخواهی ماند کشن این
ابراهی بجور روزی نگهدار گفته بود او که نون کار
آرام میسازد فیلبانان اکثر ف بار گفته فیل بجانب
راند آن کوه سیاه چون ابر جوشان و خروشان
روان شد شر بکرشن را بخرطوم چپیده ایشان از
خرطوم ایشان جدا شده گاه در زیر دو گاه از پیش
دندان او میگذشتند گاه در عقب او میدویدند گاه

فیل و

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

فیل را از دُم میگرفتند و میکشیدند و خطی را میزدند و
فیل هر چند میدوید و حمله میکرد خرطوم را کار میفرمود و کابو — قابو
نمییافت آخر عاجز شد آن زمان شیر بکرشن جیو بر دهان
او طپانچه زدند او را بر زمین افکندند هر دو دندان او را
کندند بهمان دندان ضربه بر پیشانی او زدند تا جان او بدر
رفت بکندند آن را بدست بلبدر دادند بضرب همان
دندان بهادران تابع کنس را بر خاک هلاک انداختند
آنروز هم مردم شهر برای تماشای هنگامه آمده بودند
در وقت جنگ خنده میکردند گاه بحیرت فرو میرفتند
چون فیل کشته شد همه میگفتند کنس ظالم برای کشتن
این طفلان بیگناه فیل را گذاشته بود و فوت شد این
طفلان بسلامت ماندند اینکه کنس ظالم خیال قتل این
شیر بچها در دل دارد باطل است غالب اکه از دست او
کشته خواهد شد قطرههای خون فیل که بر دامن
شیر بکرشن افتاده بود خیلی زیبائی داشت که گویا
بیر بهوتی کرم ها است برنگ سرخ که در برسات پیدا
آید در فارسی آنرا عروسک در پرده گویند بر تن
بهان شده است آن عرق بر روی ایشان مانند — پهن شده است
قطرههای شبنم که بر گل باشد زیبائی داشت بعد آن
آهسته آهسته خرامان خرامان در جائیکه هنگامه
کنسی بود تشریف بردند در آن جمع هر کسی ایشان را
موافق عقیدت خود شناختند چنانچه خود در شری
بهاگوت جیو فرمودند مرا هر کسی که در حق خود گمان بکو
با و نما نقش ظاهر میکنم لهذا او را آنجا آن پهلوانان ایشان را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در کمال زور و قوت داشته بر خود لرزیدند و سخت
ترسیدند مردم دیگر آنها را بهترین مخلوقات دانسته
بدیدار ایشان خوشوقت شده زبان انجانیان ...
خوش و شیرین خلق دیدند گویان داشتند که یکی از
دوستان و محبان ما اند برخلاف نایی دیگر که دوستدار
کس نبودند دشمن دانسته از خود بر زور دیده ترسیدند
کس مرگ خود دیده هراس بسیار خورده یاد داشتند
داشتند که حافظ و نگهبان ما از همه آفات و بلیات
اند و مردم با خود میگفتند این طفل بهانت در خورد سالی
یوتنا را هلاک ساخت و دو درخت کلان بلا
پای برافکند کوه گوردن بیست بر یک انگشت خود
گرفته غرور از سر اینها بدر کرد اگر هر دو لب دست
در کشیده دست را بگشت کالیه مار را از دریای جمنا جی
بدر کرد در گوکل و بندرابن چندین کارهای عجیب و
غریب از وی بوقوع آمد که عقل در آن حیران است
امروز قبل مشت را بیاریچه بکشت بعضی که ایشان از
طفل پنداشته بودند و افسوس میخوردند که کس سخت
و ظالم و بیرحم است طفلان خورد سال نازک اندام
را با چنان تهلوانان زبردست که هر موی بدن ایشان
خار دشت کشتی میفرماید و قصد هلاک آنها دارد
بیایید از مجلس بدر رویم تا چنان دیده ما دیده نشود
باری جانب در رو منگ تر و کرشنه جیو آمدند گفتند
صاحب ما را چه کس میل دیدن کشتی دارد و اگر ولو از
را در رضای و نعمت باید کوشید بنابران ترا کلید

بیابیم

بیا باهم دست بردی بمیان آریم کنس را خرسند
انعامی بگیرم شنیدم در جنگل با گوالان اکثر کشتی کرده اند
امروز وقت زورآزمایی است کرشن جیو فرمودند
اگر شما را رضای ولینعمت خود مطلوب است من هم
مستعدم اما انصاف در کار است کنس ظالم و شما
ظالمتر چه من خوردسال و شما چه آنان دیو مثال
باهیچ یک کشتی روا نمیباشد چانور گفت ای پسر
اگرچه در دیدن خورد مینمای لیکن کارهای بس عجیب
از تو بظهور آمده بالفعل فیل مست را در اندک
کشته فی الفور ما را با تو کشتی کردن پسندیده است
کشتی کردن کرشن جیو اما چون تو گرم معذورم **چانور را و کشتن**
بلبهدر را چه برخت فرمود و شربل کشن جیو فرمودند
چانور و بلبهدر را مجی با مشتک بکشتی در آمدند
کرشن جیو خود را از اکهاره ساخته انواع فنون کشتی
را بکار میفرمود دست بدست سینه با سینه زنخ با
زنخ پا با پا مقابل داشته سرگرم معرکه بودند هر چند چانور
حمله می آورد بندهای کشتی را بکار میفرمود میخواست که
بوجهی غالب آید میسر نمی آمد با خود میگفت من
در همه وقت با اکثر پهلوانان زبردست و صاحب زور
کشتی گرفته ام بیک بند و بیک زور آنها را هلاک کرده ام
اما چه نام این پسر چند زبردست است که هیچ بند من
پیشرفت نمیبود اگر او را هلاک نمیسازم من از جا مروم
در آنوقت حاضران مجلس بر کنس لعنت میکردند که ای
حیف طفلان خوردسال را با چنان پهلوانان زبردست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گشتی میشو باید بعضی از انجا بر خاسته رفتند بعضی [illegible]
را میتوان دیده چه گفتند در جاییکه ظلم واقع شده باشد [illegible]
اگر ممکن باشد منع باید کرد والا در انجا نباید نشست این [illegible]
کس البته بسزای خود میرسد اما چه اگرچه جاندر [illegible]
و منک برما نیست گرشته چو وقف بودند در حرم [illegible]
سابق عبادت بسیار کرده بودند روی و سینه [illegible]
و دست و پای ایشان و به سینه مبارک ایشان [illegible]
رسیده بودند این قدر چه بشری برهما و مهادیو میرسد [illegible]
القصه هر چند جاندر و تلاش میکرد هر سر بر ایشان چیزی [illegible]
منافات ایشان بر جمله الیشان دیگر دند از رفاقت [illegible]
او بدر میجستند از بس جست و خیز عرق بر بدن مبارک [illegible]
بدید امده بود آخر کار جاندر و رفته رفته رسیده [illegible]
اگرچه تمام زور خود را کار فرموده بود و بن بر [illegible]
ایشان آسیب خفیف نرسیده بود آن مردود دست [illegible]
او را گرفته گرد سر گردانیده بر زمین زد و بلاش خند [illegible]
طفلی موزچه را بک شد همچنان بلیه مشکوت را تمام کردند [illegible]
مرغ روح این هر دو که بدست مبارک ایشان [illegible]
معلق پریده و به آشیانه نجات واصل گردید از نعره [illegible]
آنها زمین و آسمان بلرزید غلغله عظیم در جهان افتاد [illegible]
کس همه مردم خوشوقت شدند در آن هنگام [illegible]
بالیدر و گوالان رقصیدن گرفتند از بسکه مهادیو الدان [illegible]
خورده باشند لی آنها بودند بعد آن سنگ و کلب [illegible]
پهلوانان دیگر آمدند تمام ریزیک تمام کردند در آنوقت [illegible]
بر برهما و شیری مهادیو دیگر دیوتا ها در هوا بر آمدند [illegible]

گفته اند

جماجم

سک و کلب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بهر ایشان باریدند بمدح و ثنا پرداختند و میگفتند زهی
طالع آن بزرگ زمان است که پای مبارک شاهی در آنجا میرسد
زهی بر طالع گوسپند و گوالهای ایشان که او چرانیدند
آواز مرلی شنیده خود را محظوظ دارند و سعادتمند
ساخته و شب و روز با ایشان یکجا بودند و زهی طالع
گوپالان که محبت ایشان را در دل و جان آرزو دارند
برجا نداند که در هیچ پیدا شده است هم عنصری ایشان
منزه فرشته بر دلها شرف دارد کنس اگرچه طالع
لیکن او را ناچار گفت که بطفیل او دیدار ایشان کامیسر
شده است و الا این دولت کجا بود می شنید میشود
گوپیان اگرچه بظاهر در کار و بار خانه مشغول اند لیکن به
دل و جان تنها در قدوم ایشان ایشان بهر خانها
در خانه خود می آمدند ایشان را امید بود بعد آن
شنیده جور و بیداد استخلاف نمودند امروز راجه کنس بود
حکام نیست و در شکل و بر راجه و دیوکی ماتا که در قید بودند
چون خبر آمدن سری کشن و مقدمه کشتی شنیدند
و بمقتضای شفقت پدری و مهر مادری دست بدعا
بارگاه سری مهاراج بر داشته سلامتی ایشان را امید بستند
اما چون کشن و بد پهلوانان نامی بلاک شدند بسحت خود
و گفت ها لی بید و نیمه گوپ و گوالان به مدید و
و دیوکی ماتا را با او گره شان بطفیل برسانند این طفلان را
زنجانه بدر کنید انقدر هرزه میگفت سری کشن چون در جا که
کنس بود در رفتند او تیغ و سپر در دست گرفته روبرو
شد و حمله بر ایشان می آمد و بد گفتن کنی آمدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در یوقت شری کرشن چیو بسته کرد خود چون آفتاب
بود رو بر و کردند تاب دیدن آن کرشن نیاورده چشم
بهم پوشید در انحالت کرشنه چیو او را گرفته بقدر رفته
بزیر انداختند او را از سر موی بگرفتند و بر زبان زدند و
چون او در خواب و بیداری و نشستن و برخاستن
و خوردن و پوشیدن خیال کرشنه چیو در پیش میدید از
سبب بد از انجا رسید از زادن و مردن خلاص
نهی طالع و درجه کسی که بصدق و ارادت در یاد
بانه کرشن آینت برادران دشت محبت برادر
همه جمع شده قصد انتقام کرد و تعقب ایشان بر
بلبدر جیو آنها را دیده بلک و موسل چو ره قبله که
زراعت امیکند موسل نام چوب ایست با آن
کومیند این هر دو سلاح خاصه ایشان است گرفته
حمله کرده همه را هلاک ساختند بعد آن زنان کنس
آمده و موی سر کشاده با نواع نوحه و شیون میکردند
و نعش های شوهران در آغوش گرفته آه و ناله میکردند
و زنان کنس میگفتند ای راجه تو هم از آن عظمت و جبروت
در ینحال افتاده آن فیلان گرانبار و اسپان بادرفتار
مال و اسباب خود را گذاشته میروی بر حال زار ما
نمی بینی از جدایی تو بر حال ما چه خواهد گذشت در جهان
مثل خود کسی را نمیدانستی حالا چه شد که در خاک و خون
افتاده و الاق های رنگین تو بر لعل کی برده است که خواهد
بست تو که بر آن منشستی الحال زیر پای که خواهد بود
غمخواری مردم مهتر الکه خواهد کرد شری کرشن چیو بر زاری ایشان

رام کرشن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

رحم نموده به زبان کنس فرمودند آنچه تقدیر است مبدل
نخواهد شد و دل خود را تسکین کنید بعد آن کنس جو
فرمود تا همه مردها را بسوختند بعد سوختن آنها و شر کنس
ولید رحیو در بندی خانه نشستند و بسدیو و دیوکی ما را فرزند
زنجیرهای پای ایشان بکشادند و سر بر پای ایشان نهادند هر چند
ایشان سر ایشان بر میداشتند سر بالا نمیکردند و فروتنی کنند
بد فرزند بودیم به سبب ما پدر و مادر با انواع آزار کشیدند
لازم آن بود که شما از ما خدمتگاری میدیدید شما
ایام خورد را در زمان خود سپاس داشته را بده میکردند محظوظ میشدند
حال آنکه نصیب شده مهر و جستجو ما نا شد پسر یک روز
پدر و مادر را آزار رسانیده جای او در دوزخ است
اگر عمر سری بر ما بیایم خدمت شما میکرده باشیم هنوز از
عهده حقوق شما نتوان بر آمد حالا از تقصیرات ما درگذرید
از لطف و مهربانی کنید و بسدیو را چه و دیوکی ما تا دو
در آن وقت دانش نظاره فرزند شد دانستند آن
آفرید کار همه عالم اند کارهای که از ایشان بوقوع آمده
مقدور بشر نیست زبان به مدح و ستایش ایشان
چون بشر بگشتند جو او هنوز کارهای بسیار در پیش بود
نخواستند که از پرده برآید غفلت بر ایشان گماشتند
تا برخاسته هر دو را در آغوش گرفته بگریه در شدند
هر بار ایشان بوسه شوند هر که این داستان را بشوق
و تصدیق و ارادت بشنود در روز بد و شیخه و در پیش
و محبت خواهد رفت اضطراب کام شد دانا ۵

ماهبان با نشستن او گره شاین بر سلطنت و زنار دادن کرشن جو

کامل

ولیعهد رجیو و فرستادن بخواندن بید در او جاین و آوردن

شکهدیو براجه پر تخت فرمود بعد آن او گریسان
پدر کنس بعزاوان عجز و نیاز کلید های خز…
کنس در پیش کرده آمده گذاشت و التماس
کرد این کلید ها را بیکی از خادمان خود حواله شود
سنر بکرشن جیو فرمودند که سلطنت بر تو مبارک
باید که بخاطر جمع بر تخت سلطنت و حکومت …
ما را همه وجوه مددگار خود بدانی همه راجه های …
مطیع و منقاد و خراج گذار تو خواهند بود هر کدام که از …
یادوان بترس کنس جلای وطن شده بودند و جا…
رفته اند و همه بدلاسا و دلدهی طلبیده آباد کنی از رعا…
باج بخواهی بهیچ کس تعدی روا نداری او گریسان
اطاعت امر کشن جیو کرده قبول نمودند … ابواب
تمام بر سلطنت بنشاندند جادوان که از خوف کنس
بر غاشیه رفته بودند همه آمده آباد شدند مطالب
همه سر انجام یافت بسدیو راجه و دیوکی ماتا از قید
خلاص ساخت و کامیاب نشاط و جهان گردید
بعد آن سنر بکرشن جیو پیش نند مهر آمده در پای
او افتادند و سر ایشان بر داشته بوسه داد سنر
کرشن جیو با ادب بایستاد میگفتند من از عهده بر…
حقوق خدمت شما نمیتوانم برآمد پدر و مادر ما در حالت
عسرت و بد حالی در خانه شما برده بودند شما از
زیاده از پدر و مادر شفقت و دلدهی من کردند من

هر چند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هرچند گستاخی با کردم و درشت نمودند با وجود دیگر
مثل کمتر سخنی درشت نشنیدم از وی ترشیده اند و رگ و
ریشه من با آب و نان شما پرورش یافته است و من نمک
شیرینی و حرمات شما بسیار خورده ام حالا چون بندر این
شما را بخانه رفتن لازم است تسلی یاد من که جدا
در مفارقت من گرفته خاطر خواهند بود نمایند و دلداری
همه گوپیان را نیز خواهند نمود اگرچه بحسب ظاهر جدا شدم
لیکن همیشه از شما جدا نخواهم بود مرا در یاد حضور خود
خواهند داشت پس نقد و جنس و تحفه فراوان در پیش
نند گوپ بعنوان پیشکش گذاشتند اما نند گوپ از استماع
این حرف ها بی هوش شده بر زمین افتاد و طاقت حرف زدن
نماند و گریه و زاری بسیار کرد دید آخر الامر لاعلاج گریان و
نالان بخانه آمد حالت درد او و جسودا ما تا از فراق سری کرشن
بیان کردن مقدور قلم نیست نظم تا بشرح آن حکایت خامه
را سازم روان صد زبان لیکن باید مرا چون آفتاب
من همیشه اهل حال واگذاشته بمطلب میرود بعد از رفتن
نند مهر بسدیو راجه برهمنان و خویشان و برهمنان خود را
جمع نموده مجلسی عظیم ترتیب داده گفت پسران من چون
در خانه گوالان تربیت و پرورش یافته و راه و رسم
چهتریان یاد نگرفتند و زنار و گایتری نمی دانند این رسوم
بجا آورده ایشان را چهتری سازید پس گرگ ... وقت
زنار و گایتری بایشان تعلیم دلوا ... برای
غسل کنانیده از زر برهمنان بسیار در خانه و بسدیو راجه
... خود ... و گاوان بسیار که شاخهای آنها از طلا ...

وسم یا از نقره خیرات شد بعد ازان وسنکو
خواست که تا ایشان را در علم بید و پاکرن و جمیع
کامل کند بنابران برهمنی پندت بود انارا تلکشن
ایشان را بدو سپارد شنید در اونتی یعنی او جاین
نام برهمنی فاضل و کامل فنون است سندیاین
ولید رحیو انجا بردایشان در خدمت او
اوفتادید از خدمت خود خشنود ساخته در
و چهار روز شصت و چهار علم آموختند چنانکه او
درین امر حیران ماند و گفت مردم و عوام یک علم
عمری و سالی نمیتوانند تمام کرد این هر دو پسر از جهان
ایشان نیستند اینچه برکهت در کنه ماهیت و
حقیقت عجایب او کی نمیتوانند رسید که هر چهار بید
نفسهای اوست آفریننده همه عالم اوست و
تمام دیوتاها و آدمیان از دوست او علمها را از استاد
میگیرد باری بعد فراغ علم و جمع محرقه با دستار گفتند
شما فارغ شدیم از ما گوار دچهنا بگیرید تا علم برها
باشد سندیاین گفت از زن خود میپرسم هر چه او بگوید
پس نزد زوجه خود رفت و گفت این هر دو پسر از جنس
بشر نیستند من پیش علم خواندند هر چه دچهنا طلبیده شود
آن میسر است زن گفت اگر چنان است طلبیده باشی
که میدانی که پسر من سمندر غرق کرده است من در فراق او
همیشه در اضطرار و اضطراب میباشم اگر تو انند پسر مرا
باز دلانند از زن گور دچهنا بنابرین سندیاین گفت آمده
نزد ایشان جو ولید گفت ایشان قبول فرمودند از

سندیاین

9

403

بکنارهٔ دریای شور برآمدند سمندر بعد لطف گرای
ایشان بصورت آدمی برآمده لعل آبدار و یکی بر سم
پیشکش آوردند و زبان بمدح و ستایش برگشود و
گفت ای آفریننده همه عالم و ای پروردگار برحق
از من ترا سجده باد ای آنکه گنگاجی آب پاشویه دولت
که همه عالم را پاک میکند ای آنکه بر دروازه فیل راجه ها
از جمال کرم بنده نوازی میباشی ای آنکه همه سینه
خواب میکنی و مرگ گرد ای سواری لشت ای
صاحب علوم و فنونها ای آنکه دور کننده بار زمینی ای
آنکه شیش ناگ هر روز هزار زبان ذکر نام تو میکند
تا نهایت آن نمیرسند تا دران کنه ماهیت ترا نی یابند
و کنابیدن و گنیشران به نهایت قدرت تو نمیرسند او
من ترا سجده است من کی باشم که مدح ترا توانم گفت که
زهی طالع من که بدیدار مبارک میسر آمده حالا فرمایید که
سبب قدم رنجه چیست فرمودند که پسر استاد من سندیپن
در تو غرق شده است آنرا زود بیار که استاد از من
طلبیده است سمندر گفت از شما هیچ پوشیده نیست این
پسر در من نیست اما سنکهاسر نام دیتی پر زور در من میباشد
اگر او برده باشد من خبر ندارم سری کشن چو این را شنیده
برجستند و در سمندر در آمدند اما آن پسر را در آنجا نیافتند
آن دیت را کشته پانچجن سنکه یعنی سفید مهره از شکم او
برآوردند و بیرون آمدند ازانجا بر در دهرمه راجه آمدند و سنکه
را بنواختند و صدای آن دهرمه راجه شنیده بیرون آمد و آواز
آن سنکه چون دوزخیان شنیدند همه از دوزخ برآمده به

مرکب

منجه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دیرمه راجه با ادب تمام سر بسجده برد والتماس نمود از
قدم رنجه فرمودن چنت ایشان بکمال خضوع والحاح به
ایشان را اندرون برد و بر سنگاسن نشاند و خود باد
بایستاد و پای ایشان را بشست و آن آب را بر سر خود
انداخت و صندل و دیگر عطریات را بر ایشان بیفشاند
برگ تولسی و بدیگر تو جا گرد قشقه بر پیشانی مبارک ایشان
کشید و قماشهای نفیس پیشکش آورد و خوشبوی
بر سینه مبارک ایشان کشیده و مالای مروارید در
گردن ایشان انداخت بمحبتی مالا که تا پا میرسید بر آن
افزود باز طعمها آورد تا تناول فرمودند پس دست ایشان
بشست پس برگ تنبول آورد پس آیینه آورد پس
قماش آورد بدست خود پیش میراند بعد ازان چند
بار برگرد ایشان بگردید و دست بسته بایستاد از کمال
شادی اشک در چشم او جاری بود میخواست که
بمدح کشاید لیکن گریه شادمانه او را نمیگذاشت آخر بعد
دیری خود را بحال آورده وگفت ای مهاراج از من بر سجده
یاد آنکه عین راحت که غم را زدوده است ای آنکه دهن
مبارک تو چون گل نیلوفر همیشه شگفته است ای آنکه
مقام تو از همه بالاتر است ای آنکه لچهمی مانا یعنی دولت
در خدمتگاری تست ای آنکه گل نیلوفر از ناف تو بر آمده
ای آنکه تو از دشمن غریبان کشته ای آنکه همه اندوه
را دفع میکنی ای آنکه بسیاری از عاصیان را مثل من ناجی
ورستگار ساخته ای آنکه کنه ماهیت تو کسی نشنید
ای صاحب همه جهان ای پرورش کننده همه عالم ای آنکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

را نهایت نیست ای آنکه قدمی که بخواهش و چون و چرا
دران راه نیست بصورت طفلی برآمده از من ترا سجده
باد مرا چه قدرت که مدح ترا توانم گفت که پدرش خود به
هزار زبان نتواند اکنون بغیر ما که سبب قدم رنجه حیثیت
پسر باکشن چه فرمود که پسر او استاد مرا باز باید داده
اگر گویی که مرده باز زنده نمیشود هر که به یم کوری آمده است
باز نمیگردد بدان که این طایفه قرار داده است هرچه میخواهم
میکنم ترا اطاعت امر باید کرد در همه راجه راجه فرمود که اینها
بر سر و چشم جا دارد آن پسر را بیاورد و دست بهم آورده
میخواست که زبان بمدح ایشان بگشاید و دست او
همچنان ماند پسر بلکه شسته چو غایب شدند پیش او استاد
آمد پسر با و ... و ندید استاد حیران آنگار گشته و
حمد و ستایش ایشان بر زبان راند ایشان فرمودند
که شما در حق من بسیار کرم کردید از ما خدمتی نشد چیز دیگر
هم بفرمایید که بجا آرم استاد گفت کسی را که مثل من شمار
است گردان باشند او را کدام کار آرزوست من در عوض
اینکه شما توجهی کردند پسر رفته مرا آوردید عرض از من
دعا خیر چه بجا توانم آورد از شما مهاراج میخواهم که شما را
از علم تجربه باشد نیکنامی شما در دنیا ابدالآباد بماند
پس استاد من دست خود را بسر ایشان گذاشت و دعا
از و رخصت شده بمنزل آمده اهل مهرا به تشریف گرامی شادیها کردند
مفاتح او و خجسته خصال کیشان بغیر معبود که گشته سر سبک بید
... معبود مهر و حبوط ... و عجز و زاری کرده ...
ستکه بود براجه پرکهیت فرمود ابراجه پسر بکشن چو

بخاطر آوردند بخاطر آوردند که گوپیان دم محبت
کی الفریسم تا با آنها تعلیم گیتیان بدید و تیم محبت
غالب می آید با گیتان چون صبحی او در تو آمد او را
خود را بالای دست او گذشته با نواع التفات و مهر
فرمودند که تو بکمال گیتان رسیده ترا به برج بوم باید رفت
بگوپیان باید گفت برم آنها در همه جا یکسان و حاظر و
وناظر است همه ظهور بر تو او است درین صورت
ما را پیش خود دانسته و جدا نه بندشته گرفتار
مفارقت نباشند و دیگر [illegible] را التوجه بید الحفاظ
مناسب وقت باشد خواهی [illegible] او در تو [illegible]
بر دیده نهاد و رخصت شد و صبحی از انجا روان شد
شام گاه به بند را بن آمد انجامه را [illegible] و گوالان
و گوپیان و گاوان و زن و مرد و [illegible] دید که نام نشان
یافت و نهال و اشجار گل و بار [illegible]
معاینه نمود و کوکلا و طاوس و چکور و طوطی و بلبل و
در صدای خوش می مرغوله می دید گفت آری و [illegible] پهلوان [illegible] نشاط
فرموده باشند اینها از آن چه عجب از این است که تا حال تراوت و
ولطافت و شادی و سبزی و تازگی و ولطف [illegible]
در هر محل و مکان [illegible] کرشمه دامن دل میکند جا بجا نیست
بخانه نند مهر آمده و مشاهده مقدم او را گرامی دانسته و در جای
مناسب نشانده بعد آن خوردن طعام گفت جان [illegible]
[illegible] تا چه فرخنده است که مثل شیر بر گشن چون ولید در چون فرزند
دارند ما خود حالا بیگانه ایم الما اینجا گاه یاد ایشان از خاطر میرود
ایشان هم ما را چون دانته گاهی یاد میکنند و گاه یاد گوالان که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بازی میکردند و مینمایند و بازی خوب میشد که و شد لیکن راجه و دیوکی تا
از قید خلاصی یافتند و کشتن ظالم و جهار با برادران ستمکار گشته و شد
از روزیکه ما را اتفاق جدائی افتاده و خواب و خور و آرام و قرار
دلیکو گشته است و جستجو دا خود دیوانهٔ محض است من هر روز
رهنه سواری میکنم که شتر ابر روم ایشان را دیده بیایم لیکن حکیم علاج
دیونی غالب است و قتیکه بصحرا میروم نقش پای ایشان
میبینم که شاید ایشان را گم کرده ام بنابران تفحص میکنم بعد از آنکه
بنیام و بهوکرشن می آیم و قصد خانه میکنیم و چون در خانه
ایشان منظر می آید بر من حالتی واقع میشود که شرح آن نتوانم
داد ایشان بمن وعده کرده بودند که به بندرابن خواهیم آمد لیکن
خانه آمدمای اودهو اگرچه کرشن جیو ما را پدر میخوانند و من ورا
پسر میدانستم اما او ما را از آفات بزرگ نگه داشت چنانچه از
کشتن و بیش سما و دوه ف باران و دیگر بلیات محافظت
کرد و [illegible] دهنان زبر دست بکشت کوه گوردهن را بر دست
انگشت خود برداشت در ایام خورد سالی ما را به بازیهای
خود خرسند داشت و معجزات گوپیان مرحمت و مسکه را دزدیده
میخورد و حالا گاهی پیش و شد لوجو و دیوکی ما تا از این حکایت
یاد نمیکنند و گاهی یاد آب جمنا و گوردهن پربت نمایند اودهو من
بفنا رنگ [illegible] گفتن [illegible] که او برهم است یعنی بهگوان
کرشن خود برائی دور کردن بار زمین اوتار گرفته است از آنکه
کنس را که روز ده هزار فیل داشت و کوبلیا نام فیل را
به بازی طفلانه بکشت و کمان کنس را [illegible] بشکست و
ایشان کارها معقول و پادشاهی است همچنان جیو دا ما تا یاد کرده
برگشته جیو موده زار زار بگریست و گفت عجب است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

که تا حال جوهر ذات بود و حالا دیوک شدند اگرچه وسک گو
و دیوک ما تا دیدار ایشان میسر شده لیکن آن عیش های ...
کرمن یافتم کجاست شده مهر وجود این حرف شنیده بیهوش ...
گفت او دیو با خود گفت مبادا این بچه ان زده شما ...
شد آنها گفت که بهوش باشید که پسر پلستن جوان ...
امید این را شنیده هر دو بهوش آمدند و گفتند ...
که یکی خواند آمد ما از فراق او پریشان و بدحال ایم او دیو گفت
فرزندگان شما آفرین باد که هر روز و شب در یاد ...
میگوید بزرگی شما را مزح میتوانم داد اگرچه پسر پلستن ...
در قوم ما بهم رسیدند لیکن مرتبه شما را میسر نیست میدانم
شما او تا را دیو تا اند ملک شدند گفتند ای او دیو این
چه تا را بیدار راست بگو که پسر پلستن چون در باب آمدن ...
چیزی گفتند که می آیند یا نه او دیو گفت بدانید که برهم بر آن
و جگت آنها در همه جا حاضر و ناظر است که همه جا محیط ...
و یک انت چنانچه آتش در چوب پنهان است ... صور ...
ارث نیز چون در شما است و جایی نرفته است جز ... خود
پدر رود فراق دارید بدانید که او پدر کسی دیگر پدر او نیست ...
قوی طالع مندید که الله تعالی در خانه شما ظهور کرده دل
و جان خود را مشغول او دارید او در همه ... و همه مردمان
پدر و مادر همه او است بهمه یک است و عالم ازلی آفریند
فانی هم میشمارد تا کوته نظران او را بنده بوجود آمده میدانیم
مثل آنکه طفلان در بازی چرخ میزنند میدانند که زمین و آسمان
در گردش است منفهمند که مغوشان پریشان شده اند
... هر چون او دشا گرفتار و اهمه بند میند ایم او نیست

بشنوم ان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

میگویم او را الّا بر خود کمند انید بلکه کسی باشد که پدر و پسر و زن و شوهر
و برادر در محبت او باشند و قلیل و کثیر به هر چه می بینی همه موت
جز دیگر نیست غیر نفس عزیز در جهان نگذاشت لاجرم جمله عیان
آشنا شدند آن شب بنده مهر وجود را یاد او بود و هیچ در حرف و
حکایات گذشته چو گذرانیدند چون صبح شد او نو بر کهنه سوار
شده به غسل شرعی حمام رفت از هر خانه که میگذشت اهل
آن خانه را مشغول می دید و حکایت گذشته چو میدید گویان
در غم و فراق شیر بکشن چو بود مبتلا بود از آمدن او خبر نداشتند
همه برای آب آوردن حمام رفته بودند در شهر او همه دیده
جمع شدند و با خود میگفتند این زن از که باشد مگر باز او
سنگین دل آمده باشد که مرتبه خود و شیر بکشن از ما برده
منزل آتش را صاحب غلط شدند او بود بکشن داد حال
چه آمده باشد یا چه آمده که فرا داد بکی میگفت غالبا
اکنون برای چه گری ما فرستاده باشد یکی میگفت ای عقل
حرفها میگفتند او در حمام ... کار در و کرده بالغرض شد از غسل
تسلیم تمام شد او بار چهل و
جانکه بیان عجز و زاری کردن گوپیان پیش او و
تسلیم کوچی فرمود برای چه ... و از غسل برگشت در
او فرستاده ... گوپیان جمع آمده بود گوپیان او را بالغرض گفت تا چند
رفاقت و وعده کرده بودند که ... چو وقت یاد آورد که این وقت
لیس ... با از سر خود جدا کردند برگرد او همه جمع گشته
درکلو تمام ... آمدند و گفتند معلوم شد که شما را خبر بکشن
فرستاده باشد لیکن برای کشته گو جر وجود ما را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برای ما یاد ما بخاطرش میگذرد اگر گوئی کشما [illegible]
او مید چون کام عالم دریا دادوست ما هم بر سستم دیگران [illegible]
او هم اما او دغا باز نیست تا عرض دارد آشناست [illegible]
بخاطرش نمیماند مثل آشنای مطربه که تا زر داد آشنا است [illegible]
ومثل آشنای جانور که تا در خدمت مرشد یار و در ماندگی [illegible]
گدا با سخی و آشنایی رعایا با حاکم آشنائی او هم با ما درین [illegible]
تا در اینجا بود با هم خلط عیش داشتیم آشنا بود حالا جلا [illegible]
کرده بلند این قسم حرف با گفته گفته یاد عرق خیال [illegible]
چون دیوانگان از هوش رفتند بلکه بعضی سر [illegible]
بعضی بکمال شوق کار بای ایشان را یاد میکردند و بعضی [illegible]
بعضی تصور جمال ایشان کرده بمراقبه در رفتند بعضی از درد
فراق بهای و های بگریستند در آن حالت بیک زنبور [illegible]
که بر گلهای خوشبوی می نشیند در آنجا وارد شد یکی از خوبان گفت
این زنبور چون تن و دل گرسنه چو سیاه است آنچه [illegible]
گشتن چو مصحوب او بود هوچو میگوئید اگر با آن زنبور بگوئید او را
محافظت و مباحثی کنید مناسب است بعد ازین آنچه میگوید
مخاطب زنبور نیست این گفتگوئی گوئیا نیز بابت زنبور [illegible]
شد زنبور گفتا گویند و خوانند یکی از آن خوبان گفت [illegible]
زنبور مباحثی باشد از سیاهان امیدی نمیتوان داشت [illegible]
شان نیز چون بدن شان سیاه است اما چون زنبور [illegible]
صندل و زعفران و دیگر عطریات که بوی [illegible] مالیده بودند نزدیک
آمد خوبان گفتند ای سیاه تر و یک مشوش [illegible] بیرنگ خود [illegible]
که الحاز [illegible] عطریات تقریر مالیده باشند او بعضی [illegible]
با بهنا مشغول خواهد بود دیگری گفت دماغ این زنبور [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تمارج

عطریات زنانی که شیر گرسنه چو با نهاد و مهتر افتاد مملو
شد است از این بیت با استغنا میرود و عی بشنید و دم
گفت ای زنبور اگر مهتر آبروی پیغام ما با آن همرنگ خود و خوی
گفت که از ورد مندان خود فراموش کردن نقد دل و جان
را بنا رایج بردن و جمع کسی را جرم و تقصیر اسیر دام بلا انداخته
و مطلقا بر وفائی و عهد و دوستی نا استادن کجا التفات
آشنائی تو با آشنائی زنبور با ما است که پیش از زمانه برگ
گل شنیدی که برگ و طرفه ایست صحبت نادان است از
خوی با خبر دار است والا خود را بسته محبت تو گفت جفت و
زنان ما مهر ما هم از رسم عادت تو خبر ندارد دیگری
گفت که ای زنبور زنان شیر گرسنه چو سیاه نیست
پیغام ما الله چگونه خواهد رسانید دیگری گفت از آن وصل
و فراق غارت گر دل چه میگوئی که یک نسیم دل
بالطبع میبرد باز شنید دیگری گفت ای زنبور زنان
مهر از ما خواهی گفت که محبت نو و تازه شیر گرسنه
محفوظ شد زنبور از بیوفائی و استغنائی او واقف
شنید محبت شما و استغنائی او روز افزون بار ما
با همه تو بکشید دیگری گفت که ای یا الله شیر گرسنه
در جمیع اوصاف و فنون بکمال است حسن و جمال او لا
دیگر برابر نیست همه زنان روی زمین و سر که کوک و باها
برابر با یک ابرو ناز و مهر وفا او یک غمزه دل
ما نیز آنچه میکند ما در چه حساب شماریم دیگری

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

امروزه هست

او بیرحم و قلاب و دغاباز هست بلکه این شیوه دیرباز عادت
اوست چنانچه در رام اوتار والی میمون را بی جرم و تقصیر بکشت
سرپنکها خواهر راون با وعاشق شده بود او را همین جرم
بینی برید بصورت برهمنی کوتاه قد پیش راجه بل آمده قدم
بصد الحاح و آرزو درخواست او تواضع کرد و قبیله تکلف کرد
این تن خود را آنقدر افزود که تمام زمین در یک قدم تمام یافت
در قدم دیگر آمد بقدم سیوم به لگد او راجه را بپاتال فرستاد و دیگر
کارهای دغابازی و بیرحمی او را چه برشماریم که از حد متجاوز است
اگر بگویی هرگاه او چنان است تو چرا دل باو داده ای این همه در
او بجا و حیران افتاده بشنو من در حساب و شمار یا
راجههای کلان باستماع محامد و مدایح او از خانمان آواره میشوند
و زنان دیوتاها دلها بخود باو میدهند دیگری گفت ای یار
روز و شب ما را همین قسم می بینی که بحرف و حکایات او عمر
میگذرد دیگری گفت من هم که کرشن جی را از غریب ... چه
چه حاصل است دیگری گفت او را با ما خصومتی همین است
که از دام عشق خود گرفتار ساخته است و باز چیزی نگرفته دیگری
گفت او را خالق مهربان میگویند مگر خوی حقیقت خود در ...
کرده است دیگری گفت خوب شد ما هم رسم ارسال ...
از وآموختیم ای وای چه بیرحمی سخت دلی است هیچ شعر
گروه را طی کرده مشتاق از دیدن نماید و پیغام نمیفرستد
دیگری گفت ای زنبور از بدرسمی ها و بیرحمی های او ما بجا بیان کنیم اما فریاد
شنیدیم البته خواهی پرسید که گاهی ترک استکبار خواهد کرد و دیدار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خواهد نمود دیگر بگفت از درد و دوری نالم یا از صبوری خود
شرح دهم دیگر بگفت آن صیاد چرا در شب تابان شمع بده
شمع مهتاب جمال خود و شنواندن صدای دلربایی با شکری چه‌قدر
صید خود ساخت دیگر بگفت ای عزیزان این همه گفتگو فایده
ندارد باری از اودهو چیو میرسید که سبب آمدن او چیست
دیگری گفت راست میگویی بگوای اودهو آمدنت را چه باعث
بگو گاهی آمدن اینجا هم در خیال آن محتال میگذرد وای اگر
اگر نیاید بر حال ما چه خواهد گذشت دیگر بگفت ای چه هرزه فکر
هرکس او ولیلی چو بحریت و عافیت هستند از پیش اوستاد
دیگری گفت و دعا و حیله یاد گرفته اند و یا رحم و کم آزاری هم آموخته
چند شده اند چون از اینجا رفتند و انکه تو را چه ماندن
چندین مدت میان ما مردمان فاسد و زبون در استیه آنها را
باب نزهت شغل داد و رفتار خوش نمایند درین صورت این
منزل و مقام ما با عقاید شان نمکروه است یکبار آمدن اینجا
راضی خواهند شد دیگر بگفت که خاطر من از اینکه بر عرصه تغافل و
جرأت عجب عجب هر بار از اخبار او میرسید چون او از احوال
پر ملال ما غافل نیست ما هم استغنا دارم دیگری گفت ای اودهو
خاک در دهن آن شوخ دیده همه دل چاک گریبان تا که چنانکه
پر برد مفارقت آن دلربا مارا از هوش برده است و امید آنکه
معشوق و نامعشوق نمانده تو را است بگو گاهی شکر آنکه شوید
قسمت خواهند آمد بخت ما باید گو که بگفتار رفتن دارا و زندگانی از
سر حاصل کنیم بعد از ساعتی این حرف گفته گویان از کمال
بیقراری از هوش برفتند بعد از ساعتی که بهوش آمدند و گفتند
ای اودهو تر اشر لیکن فرستادند هر جا باکر گذاشته بر چشم ما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ما قربان ترا یم بگو که ایشان بخیر و عافیت هستند و گاهی یاد
بندر این و گاهی یاد پدر و مادر که ایشان از ما شرمیدند و گاهی یاد
و گاهی یاد گوالدن و کاوان و گاهی یاد گوردن پربت
و گاهی یاد غریبان هجران زده و گاهی یاد جنباجی هم میکند
و گاه باشد که آن دست مبارک ایشان باز بر سر ما برسد
و ما را سرافراز سازد او دهو از بن گفتگوی ایشان باز بر سر ما
برسد و ما را سرافراز سازد سخت بحیرت فرو رفت و بخود
گفت در دنیا کسی با عتقاد اخلاص اینها نخواهد بود مرا اینها
محظوظ شده گفت زهی طالع فرخنده که شما را است
که اینهمه اخلاص با شریکشنه جیو دارید آفرین بار محبت
من بدیدار شما سعادت دو جهان حاصل کردم طالع
من مددگار که بکلازمت شما رسیده ام مردم جلب و بوم
و عبادت و خیرات میکنند و بید و پوران میشنوند تا محبت
شریکشنه جیو حاصل شود بدان درجه که شما رسیده اند هرگز
نمیرسند مرتبه شما از همه بالاتر است از من ادا نمیشود
دعا گفتید که مرا ایشان منتقم محبتی با شریکشن جیو بهم رسیده است
خیلی کرم بر من کردند که مرا اینجا فرستادند و لطفهای
من هستم ناحق و رستگار شدم اکنون بیامی که اورده ام
بشنوید شریکشن جیو فرموده اند در فراق من غمناک نباشید
چرا که غم و فراق و بشارت مهاجرت انجا باشد که وصال
نباشد حال آنکه شریکشن جیو در شما هست و اگر بادیده تحقیق
خشم کنان به بینید گاهی از شما جدا نیست و نبود
نخواهد بود او در همه اشیا ظاهر و باهر است و گاهی
یکی جدا نمیشود و فصل ندارد و بین فراق هجران چگونه صورت

او حرت

اوم شری گنیشای نما

او چیرقت که از زادن و مردن و بیشی و کمی منزه و مبراست
شما وقتی غمگین باشند که از شما جدا شود مثل آنکه شوهر زنی
سفر شده باشد او از کمال محبت که بشرح راست نمی آید
او را همیشه در خواب و بیداری و نشستن و برخاستن و
خفتن و خوردن حاضر بیند او را از شوهر جدا نمیتوان گفت
اگر جدا گفته شود نقص محبت لازم می آید که بدانید بر آدمی
سه حالت واقع میشود خواب و بیداری و سکهپت که
دران اثری از خواب نباشد و چیزی نمی بیند آنرا مرتبه محو است
که بهندوی ان میگویند جوگیان بعمل جوگ بر حواس خمسه
غالب آمده بدین مرتبه میرسند بمراقبه مشغول شده تجلی
می بینند پس شما را هم بعمل جوگ باید پرداخت و آن
برم آتما را در خود باید دید تا وصال فراق یکسان باشد
و نفاطی که شری کرشن جی با شما کرده اند بدبوه تا نا و
دیوه اگیا که زنان دیوه تا نا اند هرگز میسر نشده شما دایم
همیشه در یاد آن باید بود تا از درد و فراق مصون
باشند و بمرتبه گیانان و بگیانان رسند گوپیان گفتند ای
اودهو جیو این کدام رسم و انصاف باشد که ما را
جوگ امر میفرماید و بهوگ یعنی نشاط با زنان متهرا
میکنند بما ارشاد فرموده از جوگ بروی
خویش بگشاده در بهوگ ها نقد را بخود گرفت و
نسیم را با گو که گاهی در مجلس ایشان ذکری از ما هم
میرفته باشد ما که در نیم شبها شوهر و فرزندان را گذاشته
و ترک تام و ناموس کرده پیش ایشان میرفتیم گاه آن
مراتب را یاد میکنند ما را هیچ یکدم بی ایشان نمیگذرد و

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

روزی باشد ما را ازین محبت خلاصی بخشند
گومی دیگر گفت حالا ما را آمدن ایشانرا غلط است
چه ایشانرا در اینجا غیر از شغل گاوچرانیدن کاری دیگر
در شهرها خود راج حکومت دارند پس چه ضرور دارند
که ترک سلطنت و راج کرده باینجا بیایند اما ناامیدی را کفر
گفتند قطع امید نا زیباست از راه خام طمع میگویم که
یا خواهند آمد بدل آریم که شاید آن خطها سری بدیشان [illegible]
شنید ای اوده و جیو از ما بکمال عجز و زاری خواهی گفت
که سیل فراق تو نزدیک است که خانمان حیات ما برانداز
و زود بیایی و دستگیری کنی دیگر گفت ای اوده و جیو
گیان و بگیان میفرمایی و جوگ ارشاد میفرمایی ما را باین
چیزها چه کار و کدام مناسبت است این شغل را برای جوگیان
صحرانشین که حضور پیر تو نزد کرشنجی ندیده باشند مناسب
باشد اینکه میگویی او همه جا حاضر و محیط است در همه و با همه
و هیچ چیزی غیر او موجودی نیست درین صورت تو هم عاشق
اوی پس قسمیکه سر یار کشن جیو کوه گوردن پربت را
تو هم بر خیز و بر دار مثل او روان شو و مریدی الصبد آهو را
مثل او بازی و نشاط بکن و نغمه آهنگ بگو چون ازین
یکی مواپی کرد ترا چه قسم عاشق او بدانیم دعوی تو چگونه صادق
باشد این حرفهای ابله فریب تو ما را از راه نمیتواند برد
ما مبتدایم مثل او هم او دست و یکی نتواند بود چرا عیب
ما را به دروغ میفرمایی اگر میتوانی آنحضرت را بیار که درمان درد
و فراق ما غیر از وصال ایشان نیست سینه ما گشت
مالامال است چیز دیگر در آن نمیگنجد و همیشه بیاد آن

درمان درد

ودهان وموی مجعد و پیتامبر وبن مالک ودرفتار دلفریب حرف
اوقات مامیشود خود انصاف بدره که لوگ ولیلیان را درین
جزباجه دخالت گوپیان این کار ما را بیاد آورده با واز
بلند بهای وهای بگریستند وگفتند ای مهاراج از جای کمال
دلفریب نمودار شو ما را ازین غم واندوه رهایی بخش
که زندگانی بی تو بر ما سخت و دشوار است پس کرشن دست او را
بگرفت و در جایی که کرشن جیو عیش و نشاط کرده بودند
از جاییکه برف و درخت را کنده بودند از جاییکه کوه گوردهن
برداشته بودند همه جاها او دهو را نمودند گفتند ما این جاها را
که می بینیم لیکن صورت دلربا چشم فراموش شود این را گفته
گفته دیوانه وار از هوش رفتند اودهو چون اخلاص آنها دیده
بر سجده برد و گفت زندگانی شما در حساب است که هر دم
و هر لحظه از خیال کشن بیکشری برهما و شرهما دیو واینیدر و دیوتاها
بزرگ در جستجوی خیالی او مردان دان اند غافل نمیشوند
و بزرگی شما از شرح نمیتوان داد اگرچه باز شما را ناقص العقل میگویند
لیکن عقل شما از اعتقاد از همه مخلوقات بیشتر است و کرشن جیو
القدر بر شما مهربان اند که بر لحظه نشسته اند آن کامیابی که شما او را
دیدند لحظه ای را در خواب هم میسر نیامده و در وجه خوب میشود آفریدگار
مرا هم یکی از شمایی آفریدا لیکن چنانچه کرشن جیو معبود خود
میدانیم شما را هم میپنداریم چه شما هرگز از ایشان جدا نیستید
درجه کشری برهما و جوگیان بعد آرزو و تلاش فراوان
و تسبیح و عبادت می یابند شما را آسانی میسر شد هر قدر آنها
که در هر گوکل مباشند و هیچ یکی برابر شما نیست که همیشه
کشن مهاراج با شما است شما باشان هستند بلکه شما عیان

ایشان اید سوای شوکهد بو میگویند که ابراچه دربن معنی نوریم
هیچ که دل خود را از همه برداشته باو بیوندد عین او بود
گوپیان که از برهمن چتری بوده اند گاهی انهان را صحبت
پادشاهان و عارفان میسر نامده بوده و گاهی بید و پوران
نشنیده بودند و گاهی غسل در تیرتهه های بزرگ نکرده
بودند و اشتغال ریاضات عبادات نمودند محض محبت
خاص شرنگر سنیجو باین درجه رسیدند اگر برهمن و یا چتری
باشند پارسا گوره رحم دل باشند بدون محبت شرنگر سیجو
چه ها باشند فایده است قسمیکه بعد طلوع آفتاب کرم شتاب
پنهان می شود چنانچه خس و خاشاک را باد میبرد و قلمکار
انبار های بسته بیک شرار آتش میسوزد همچنین گناه
و جوگ اوده هو در پیش محبت گوپیان محو شد و اوده هو چو
هر بار بر میخاست سر بر پای گوپیان مینهاد و ناچی و رسنا
میشود و فکیف که شما همیشه در یاد ایشان اند بزرگی
شما را هم من شرح نمیتوانم کرد پس اوده هو از انجا رخصت
شد در انوقت تمام گوپیان و نند مهر و جسودا ماتا گوالها
و گوپ دیده ها آب کرده هرکدام نذری جدا جدا ترتیب
داده حواله اوده هو کردند و گفتند از جانب ما شاباش گوید
یاد بر نام نوند وقت برسانند بشر کرشن جیو خواهند
دل و جان ما مدام در خیال شماست و امیدوارم که توجه
شما این مشغول را از ما فوت نشود اگر العیوم دن در قالبها
مثل سنگ و گربه امثال آن در آئیم و هیچ اندیشه نیست ا

نسخه

ایدا

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اندیشه نیست که مبادا نام الست جیو از یاد ما رفته بود او دیو
گفت چه جای این سخن است اگر نیک نام شما را ذکر کنند
تباهی و رستگار میشود و لطیف محبت شما قیمتی و راسخ است
که من از شما تعلیم گرفتیم شما را هرچه گردیده بود دگر دیده و
هیچ گردی نمانده و ملکت شدید بیش جیو دا ما تا لطیفی که چون
کلام اهل صفا شیرین و مانند اقبال مندان شنیده و روشن
بود و اشرف بلکه این جیو بکمال رغبت داشتند آورده شیو
ادیو را حقیقت لمعای اوده جیو بعد قطع مسافت در خدمت
ستر لکشنه جیو آمد و گفت از شما هیچ پوشیده نیست من زبان
ندارم که شرح دهم پس بنظر هر کدام گذرانید مثلکه جیو دا ما تا
حواله کرده بود و لکشنه جیو و بلبدر جیو به تعجب تمام نوش جان فرمود
و عنایت کردند

در بیان آنکه رفتن کرشنه جیو بخانه کنجا و تعظیم و تکریم کردن او و از انجا رفتن

ن کهد لو میدها بد روزی بخاطر مبارک کرشنه جیو خطور کرد
که روز اول با کنجا وعده کرده بودیم که بعد کشتن کنس بخانه
تو خواهیم آمد تا حال میسر نیامد حالا باید رفت پس اودهو
را همراه گرفته متوجه خانه های او گشتند خانه او که ایوان های
عالی و نشیمن های رنگین داشت و انواع نقاشی دلپذیر
در انجا ساخته بود و چادرهای مروارید آویخته جا بجا حجرات
و عطر بر در میسوخت به تشریف ایشان نو آگاه گشت
و بجا استقبال کرد و اقسام عطریات گل و پان پیش آورد
و طعامهای لذیذ از هر قسم مهیا آورد و هر ساعت تفرج و
تفریح مرتبهای ایشان می نماید به مطالع خود می نادمید که کنگی
که جامه های خوب و نفیس گسترده ایشان را نشاندند

مدد

این شخ

مرصع برای او دید آورد او دید او را بقرب
نشسته یا نی کرشن جیو را در آغوش گرفت تصدق و نثار
میمالید او دید چون رتناق بجا را در روز نشسته و پری و دیده
از حسن و جمال او تسم کرده بحیرت فرو رفت با خود
میگفت بر کسیکه شری مهاراج التفات میفرماید ایشان
کوبجا عما از کچه و دیگر عطریات و پان و حمایل گلها و صندل
که تیار ساخته بود همه را بدست خود بر بدن ایشان مالید
بعد ازان غسل کرده و خوشبوی با بر خود مالید و رخت
پوشیده بیامد و کرشنجیو او را دست گرفته بر پلنگ
نشاند و او را بکام دل برسانید و ناجی و رنگها
و آخرت ساخته این همه سبب آن مندل بود که
اول بجمال اخلاص گذرانیده بود مرتبه را که زاهدان و عابدان
بعد فراوان عبادت و ریاضت میابند آن یافت
در این صورت مرتبت بالی که هر روز صندل بر
شری مهاراج بصدق و ارادت میمالیده باشند چگونه
توان داد بعد ازان کوبجا گفت ای مهاراج از دیدن
دل من سیر نمیشود امید دارم که روزی چند همین جا باشند
مرا سرافراز کنید کرشنجی او را التماس کرد دل خوش دارد
ما از تو جدا نیستیم او را دلاسا فرموده بر خاستند
شکدیو جیو میگوید که ای راجه پرکهشت کوبجا ایشان را
برهم برهم نمیدانست محض بجمال ظاهر ایشان
شده محبت بهم رسانیده بود بهمین قدر ناجی و رنگها
شد فکیف مرتبه کسانی که او را برهم دانسته
پرستش مینماید مرتبه او نمیتوان گفت و بالله

روزی محلی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

روزی همچنان بخاطر مبارکش اکرور هم وعده کرده بود بخانه
او هم باید رفت پس باتفاق بلبدر روانه شدند بخانه اکرور رسیدند
اکرور خبر یافته باستقبال برآمده سر در پای ایشان گذاشت ایشان
همراه او را بر داشته در آغوش گرفته اکرور بار بار بر پای می افتاد و
خود را سعادتمند دارین میدانست بعد آن ایشان را
در خانه آورده بر پلنگی که جامه خوب و نفیس بران انداخته بود
بنشاند بدست خود پای شان شست آن آب را بر سر و چشم خود
نهاد و باز سجده میکرد بصدق و اخلاص هر ستایش میکرد و بعد
ازان کرسی زر آورده ایشان را نشاند و تیل خوشبو آورده
و مشک و عنبر در آن آمیخته بر بدن ایشان مالید آب گرم
آورده غسل داد و بعد رخت نفیس پوشانید و قشقه بر پیشانی
ایشان کشیده مالای مروارید و گلهای خوشبو در گردن
ایشان انداخت از چه بر سینه ایشان مالید باز و بند
مرصع در بازو کرده و باز هم مالای بخت مالا که تا بپا میرسید در
گردن ایشان انداخت و برگ تلسی که مرغوب ایشانست بخو
آورده و بخورات معنبر بسوخت بار آینه آورده و در پای
او گذاشت بعده موافق تمام طعامهای نفیس آورده پیش کش نمود
و بلبدر نوش جان فرمودند پس ازان خود آب آورده دست
تمام بر دست ایشان میریخت تا دست و دهن شستند پس
برگ تنبول آورده محبت تمام بر دست ایشان ریخت و قطعی
بر دست گرفته مگس میراند و دیده و دل در مشاهده جمال باکمال
ایشان داشته چیزی دیگر متوجه نمیشد بار بار سر گرد ایشان طوف
میکرد و پای مبارک ایشانرا بر دیده میمالید از فرط مفلسی که ملاقات
تا فارون میباید محو محبت و نشاط شده بود اشک شادی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از چشم او روان بود هر دو دست
بکدیخ آن بگشاد و گفت ای آنکه ترا ابهام آخر و نهایت نیست آورده زبان
از من سجده است ای آنکه از قیاس و ادراک برتری ای آنکه
تصور را در تو راه نیست از من ترا سجده است ای آنکه
زادن و مردن و افزونی و فارغ داری ای آنکه بر جوش [illegible]
میکنی به سبب توکلی پرورش میکنی و به توکل فانی میسازی
از همه منزه و مبرائی این عالم از امر تو یابی از ارادت
کامله تست جمعی که در هوا و هوس نفسانی غرق شده اند
و دریافت تو غافل اند اخلاص آشنا از این عرفات [illegible]
دستگیری لطف تو ممکن نیست چنانچه بر تلک دو نار [illegible]
دیگر بیمن التفات تو ناجی و رستگار شدند [illegible]
از لست و گرد و مردار بر ندگان است مرکب تست
تنبیه ناک جای خواب تست سری گنگا آب با شوید [illegible]
در بیخ عنصر را تو آفریده هر چهار پیدا انفاس تو ای آنکه
تو بحر تو میسر نیست ای آنکه راحتان و دست های [illegible]
چندین لشکر های عظیم خواهی کشت برای دور کردن بار [illegible]
افتاد گرفته اید از من ترا سجده است من ترا جه [illegible] تو
ترا کجه نوع تو ام نیست بر گرد طالع خود گردم که کلبه محقر
من بتشریف گرامی تو مباهی گشت تصور پای مبارک تو
همیشه در دیده و دل من باد هر که دانای کمال دارد خاطر را
از وسوسه ها پرداخته به ستایش تو میکند توی که هنگام
شفقت و رافت بچهار دست و چهار چیز که درم و [illegible]
و کام و موکهه باشند عطا میکنی توی که آرزوی کنجا [illegible]
اورا از سر تو جواب بخشیدی بر من هم مهربانی کن تا [illegible]

دل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دل ببینم از تعلقات دنیا و آخرت نجات یافته باز گرفتار
زادن و آمدن نباشیم در هیچ حالتی از ذکر و عبادت تو باز
نمانیم چون اکرور این ستایش و نیایش گفت سری بهگوان
مایا را کار فرمود و او را غافل ساخته خندیدند گفتند ای عمو چه میگویی
تو بجای پدر مایی پدر ما همیشه ما را بخدمت تو ترغیب میکرد و تو
بزرگ جاه و این همه بزرگی تو قبول ندارند این همه الحاح چه میکنی
ستایش تو بر ما لازم است ما خردان تو ایم باید که ترا بر سر
کنیم دیدار تو ما را باعث سعادت است باید که همیشه غمخوار
کرده باشی اکرور چون این شنید آن همه بزرگیهای آن را فراموش
کرده سری کشن جیو و بلبدر را طفلان تو راجه دانسته و بمحبت
تمام در آغوش گرفت بسیار خوشوقت شد سری کشن جیو
فرمودند ای عمو کاری داریم میخواهیم که سرانجام دهی آن است
که راجه بدهشتر و بهیم و ارجن را که پاندوا عمو زاده های من هستند
دهتراشت عموی ایشان آنها را آزار میدهد باید که بهستناپور
رفته خبر خیریت ایشان بیاری که خاطر ما بدان متعلق است
اکرور این معنی بچشم قبول کرده از آنجا رخصت شد بهستناپور
روانه گشت سری کشن جیو و بلبدر و اودهو بمنزل خود آمدند تمام شد [illegible]

در بیان رفتن اکرور پیش پاندوان و کوروان

شکهدیو جی فرمودند اکرور بر حضرت سری بهگوان جیو
در هستناپور رسیده در مجلسی که دهتراشت و بهیکم پتامه و
درونا چارجی و کرن و اشوتهاما و بدر و دریودهن که مردی
مغرور و متکبر بود نشسته بودند درآمد و همه را دریافت همه او را
تعظیم کردند بجای مناسب نشاندند و احوال پرسیدند بعد
از آن اکرور از آنجا برخاسته بخانه کنتی ماتا آمد و در پای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

او تنها در راجه بد سنز و دیگر برادران در آغوش گرفته
کونتی ماتا و اگروز را التفات کرده در جایکه بنگ بوده
بنشاند و احوال وسد تو و گرسنه چه و بیند پرسید میگفت
گاهی ایشان یاد میکنند بتو گرسنگی چو غم و کلفت عالم را دور
میتواند کرد چرا غم مراد و رمیکند که در دست مخالفان گرفتار
در بودن روز و شب در فکر قتل پسران من میباشد و ترس میکرد
گوسفندان در میان گرگان افتاده در دست این ظالمان
افتاده ایم اگر تو ایم بگریزم نمیتوانم که بخت من میکشم چرا
گرسنه چو افکر من نمیکند ما را ازین دشمنان نجات میبخشد
در بودن چندین بار زهر بخوردن پسران من داد چون حیات
شان باقی بود سلامت ماندند اما من تا حال خود را نمی
میدانستم اکنون که گرسنه چی خبر مرا گفته و دانستم که
و شنیدم که وسد تو و دیوه کی از حبس ظالم آزاد رسیدند
لیکن صد شکر آن کلفت براحت مبدل گشت ای اگر
اگرچه عاجزی و زبونی خود را پیش مردم گفتن خردمندی
نیست اما چون بیگانه نیستی در پیش تو میگویم که پسران من
مانند آفتاب و مهتاب که در خسوف و کسوف میباشند
گرفتار چنگ ظالمان اند بگو گرسنه جو چرا گفت حیف
نیست من با وجودیکه مثل تو برادرزاده ای از درد
و اندوه خلاص گشوم و دشوار من است میگردد من غیر از تو
پناهی ندارم کونتی ماتا پسران خود را اگر در گود و گفت
بدانکه پسران من هم بیچاره نیستند که در شجاعت و سخاوت
ایشان کسی را شرم باشد و روز و قوت از مجلس کم
لیکن تو جشری بهگوان در کار است اگر و بهدر چون

ال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

6

کار میدانستند یقین ایشان بود هر که باشی ترا این متوصل — متوصل
باشند او را از هیچ چیز غم نیست با هم نشسته کرده بگوییم ما را
گفتند که غم مخور و غمگین مباش که پسران تو قابل اند و لشکر خود
را همچنان مهربان اند البته بسلطنت خواهند رسید بعد از آن
اگر او را ازانجا برخاست از مردم اوضاع و اطوار یافتند و آن را
تفحص میکردند همه راهواه خواه ایشان و راغب سلطنت ایشان یا
یافت پیش داراشکوه آمد و گفت ای مروت بزرگ و
کرمش تویی اما عجب است که شیوه بزرگی را از دست داده
رعایت احوال برادرزاده های خود را منظور نداری شنیده
هر دار غدار طامع که بر همه یکسان باشند بجهنم میرود و باقی دار
زندگانی جهان بیش از خواب و خیالی نیست آنچه باقی
میماند همین نام نیک است و دانا مال و اسباب دنیا فانی و
ناپایدار میداند هیچ کس آزار کمتر شانه ترا باید که راه الطاف
پیش گیری از تیمار احوال ایشان غافل نباشی آنها را
از پسران خود کم ندانی که در پسر و برادرزاده حرفی نیست
معهذا که همه باشند پسران ترا بهشت نخواهند رفت بلکه موجب
این همه الطاف و مراعات دین و آیین خود خواهد بود
باید که بگفته ما در کوشش و هوش کرده بدان کار بند تو نیکی — گفته
و الا پیمانه خواهی کشید در جایی که سود نداشته باشد
داراشکوه گفت ای اکبر آنچه میگویی درست و در
گفتار تو مانند آب حیات جان پرور است من میدانم که
اگر تشنه جو برای دور کردن بار زیان او تار گرفتند و رحم
اختیار همه کار با بدست ایشان است در دست من تو هیچ
نیست و منکار اکبر زود
من با ایشان خواهی رسید
بعد شنیدن این جواب از

واز انست رخصت شد و قلی کوهی ماریا کرده
کردند در شهر مهترا رسیده شرف ملازمت یافته جو و از انجا
فریاد کردن دختر جراسند از کشته شدن کنس آمدن
شوره دیو گفت دو دختر کنس که است و از است نام و خبر
جراسند بودند جراسند در مکده و کنس که ظاهرا در جانب
و راجه بزرگ وزبی صاحب لشکر و مالک مملکت و
دختران بیش پدر رفته و کشته شدن شوهر و
بود بتفصیل شرح دادند و جراسند بر غضب آمده قسم
اگر با انتقام کنس نکنم یا دو آن در جهان بر ندارم عداوت
خون کنس بر گردن من باد آن بی حقیقت چون
و بزرگی گرشنه جو واقف بود گفت او قابل
بر او لشکر باید کشید از انجا گرزی را برای تمام مهترا
بیس از بهر انجا گرز خود را انداخت چون آن گرز اتر
گرشنه جو گرز خود او را زد و دند تا به فرستند
چون جراسند گرز خود یافت متعجب شد با خود گفت
گرز مرا در کرده کار او و لیکن لشکر کشی نخواهد شد پس
لشکر جمع نموده بر مهترا آمد مهترا را محاصره کردند
چون دریای عمان موج میزد مهترا در روی حلیم خرمهره
کرده بود باشد چون سری گرشنه جو این واقعه ملاحظه
نمودند بلبدر جو از پیش خود طلبیده فرمودند
این کار چه باید کرد اگرچه پیش جراسند کاری نیست
هنوز کارهای دیگر باقیست قتل این ظالم بر وقت دیگر
داشت درین ضمن دو رتهه مرصع با نشان جو ابر این
از فوقا از آسمان فرود آمد گویا دو خورشید
بلبدر وطلوع کردند بر سر رتهه براق گذاشته بودند بر رتهه

هر رتهه پسر پلشته چون بود درشن جلهر و شمشیری سوندن نام
وکمان با رنگ نام یا ترکشی از تیرها و گرزی گو مو دیا نام تیرچی که
بر آن صورت ساخته بود در غایت زیبایی و چهار اسپ
در غایت خوبی و جلدی و همواری که بآن بسته بود و نام
آن اسپان شنبت و سین و شکر بود و سکنه و نوفت
پهلوانان آن دار که نام داشت بر رتهها بلیدر تل نوفته
چوب قلبه و موشل و تیرهای بصورت درخت تار بوده
پسر پلشتن چون بر رتهه خود نشستند و بلیدرام بر رتهه
دیگر سوار شدند و زره پوشیدند جمعیتی که در آن موجود شد
همراه گرفتند پسر پلشتن چون سفید مهره خود را که پنچجن نام
داشت نواختند از صدای آن زمین و زمان را لرزه گرفت
بحضیض لشکر جراسند سخت ترسیدند از لشکر جراسند نیز
صدای نقاره و کرنا بلند شد جراسند با عظمت تمام بیرون
آمده با پسر پلشتن چون روبرو گشت گفت ای پسر تو طمع
یعنی خالوی خود را کشته من با تو روبرو شدن گناه میدانم
و چه حرمت و بهبودی تو در آنست از معرکه بدر روی اینک
بلیدر من با تو جنگ خواهم کرد ترا فی الفور بقتل خواهم رسانید
میدانی که من جراسندم کشتن تو پیش من چه در کار است
پسر پلشتن چون شنود گفت ای نادان خود ستایی خوب است
اگر تو قدرتی زبان بربند با زور من یک از فوج
تو خواهم کشت و هیچ یکی از دست من رهایی نخواهد یافت
این همه لرزه در اینجا است تو هنوز بلیدر را نیازموده زور
او را ندیده این همه لاف بیهده از بهر چیست مرا قاتل طمع
یعنی خالو میگوی اول سزای بد خود رسید چنانچه تو هم

میرسی جرالسند ازین گفتگو برآشفت بتمام فوج خود امر
ایشان را فرو گفت و تیرباران کرد چنانچه ایشان دران
فوج پنهان شدند و در نظر کم آمدند قسمیکه آفتاب در زیر
ابر پنهان شود و مردمان مهتر ابر بامها برآمده تماشا میدیدند
چون کشته جو و پهلو در راندند میدیدند همه پریشان خاطر شدند
بعضی از مغابت غم بیهوش شدند چون تیرباران بسیار شد
قسمیکه باران بشدت تمام بارد اکثر مردم کشته جو مجروح
شدند ایشان اینحالت را دیده جهان خود کشا تنگ
نام داشته زه کردند یک تیر انداختند یک تیر ایشان تمام
رسته‌های مهابها و گهیتان و فیلان و اسپان و سواران
و پیاده‌ها کشته شدند و خونی که از مغز فیلان روانه شد
مانند آب سرخی بود که از کوکرد آن خاک سرخ یا شد
میگویند روان شود و در کنج بعض زمین از مردم خالی شد
چون خانه ویران مینمود علمها که بتارک آن افتاده بود چو
چوب سوخته جنگل مینمود و دریا از خون روان شد مرده
های کشتگان باخره آن بود و دشتهای کشتگان ماهی
و خرطوم فیلان ماهی کلان موی سرها چون سبزه بود در
اطراف دریا جمع شود آنرا جامه غوک گویند و کمانها که
که از دلاوران افتاده بود چون امواج دریا چه بر خورد
و کمندها دران میدرخشید مانند ریگ دریا بود نیزه‌ها
جنگ جو بزن بزن گفته جان میدادند نامردان از برش
نیش ناخورده می‌افتادند بلید رخیو باهل و موکل که علاج
ایشان بود سخن آن اکثر بهادران را کوفته بلال بر خنده
و جرالسند را اهل در گلو انداخته بگرفتند از شکر گرفته جو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پرسیدند اگر بفرمایید این عاصی بر معاصی را بکشم شریکسر جو
فرمودند که هنوز وقت کشتن او نیست چند بار لشکر را جمع
کرده خواهد آورد تا آن همه لشکر را خواهیم کشت که بدین وسطه باز
زمان او تا ر کردن ما جهت آمیست یعنی کم خواهد یافت بعد از این
همه او را هلاک خواهیم کرد پس پدر رام چند او را اخلاص کرده
از کمال خجالت پیش ایشان متوجه بنوازش گشته بیاره بکرت
از نهایت شرمنده یکی بدار الملک خود در آمد خویشتن که ترک
سلطنت کرده در بیابان رفته بعبادت مشغول شد راه ۱
راجهای اطراف از دم او را دیده کسان فرمودند که فتح و شکست
بایم است بغیر حالت بنا بر کو استقلال نهاد بداد ملکت حق
با او باز لشکر جمع نموده بجنگ او بروم با کمال شتاب آنها ق
ملک خود در رفت شریکشن جیو نقاره شادی نواز
ند مهتر مراجعت فرمودند در آن وقت گل بر سر آن باریدند
دیاد و فوشان اقسام مدایح خواندند و اهل شهر آئین بستند
و برهمنان بید خواندند و زنان شهر کوزه های خیرات برای
شگون آوردند اسری بر بامها بر آمده تماشا میکردند
و دعای فتح و ظفر میخواندند و پارچه های نفیس در دروازه ها
آویختند پیشکش کرشن جیو پیش او کرده بین آمدند ادا نمودند
آن خبر بجرا در این جنگ از مهتر ابغارت رفته بود همه را از
خزانهٔ خاص خود عنایت فرمودند چراسند باز لشکر جمع آورده
بجنگ آمد و شکست خورد همین قسم لشکرها جمع کرده هفده
مرتبه از پیش ایشان شکست خورد دار خاطر خود اندیشه کرد
که پیش جنان شود که یک مرتبه هم کشته چو از ما بگیرند و نه
روزی تا بر دم شبر پیش او آمده در واید که اندیشه مندست

سبب اندوه پرسید جراسند گفت کرشن بغضه بار خود
یک مرتبه گریختن کرشن چو از من بگریزد فرار کرد
نارد منتر گفت در ملک کابل کال جمن نام راجه صاحب
لشکر و پر زور بست اگر او را کمک دهد خود بداند باتفاق بجنگ
برای بهتر است و جراسند التماس نمود که بخاطر من شما
پیش کال جمن بروید او را کمک من بیارید چه باشد و دو روز
اگر دیگری برود دیر خواهد کشید شما در یک ساعت میتوانید رفت
نارد منتر قبول کرده برخاست از آنجا خود را در لحظه به
کال جمن رسانید کال جمن تعظیم تمام بر نشانید دند وقت
گفت و شنید آمدن پرسید نارد گفت راجه جراسند
پیش تو فرستاده است برای جنگ کرشن چه ترا کمک
خواسته است چون کال جمن عظمت و شوکت او شنیده بود
بسیار شاد شد که چو راجه عظیمی با من ملتجی شد قبول نمود و نارد
از آنجا رخصت شد پیش جراسند آمده مژده رسانید پس
کال جمن با لشکری فراوان از لشکر اشیان آن
دریای در هر منزل روان شد از برکاب و دواب
متوجه متهرا شد و متهرا را قبل کو از اطراف در گرفتند
با افواج بحر امواج سپاه اهل متهرا را از دیدن این افواج
سخت ترسیدند و کرشن چو در شوخت بلدیو
نمودند که حالا چه تدبیر باید کرد این دو کس بجنگ آمدند
اگر با یکی مقابله شویم دیگری بر شهر می آید اهل شهر
خوردند بیش از این هم گر تصدیعات کشیدند حالا اگر باز
شهر برایم آنها از وهم و خوف تنهایی قالب تهی
بهتر است که مردم متهرا در جای محفوظ نگهداشته بجنگ باید

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پس بشر مهاراج تشمو دررا باور کردند که بقدر دوازده
و چنین زمانیت بلا از آب خالی کن که تو را انجا شهری بنا کنم
تشمو در بخشم خود قبول کرد بشر مهاراج به وبشوکرما معمار
سرگه لوک فرمودند که شهری درانجا طرح انداز دو بشوکرما
حسب الامر شتافته قلعه از طلا بنا کرد و دیلز خانه از بلور
ساخت بالای آن قبه های طلا راست کرد و مثل های
مروارید از دروازه بیاویخت و تخته های دروازه را مرصع
ترتیب داد و کنگرهای قلعه را مرصع کرد و بازارها را در
غایت زیبائی بنا فرموده درآن قلعه و محل های عالی و برج
ارسته جو بنا کرد که عدد آن شانزده هزار و یکصد و هشت بود
و دیوارهای آن را از بلور صاف و ازاره مرجان ساخته بودند
و سقف های آن را از چادرهای نفیس بیش بها گرفته بودند
و شامیانه های گران قیمت که مثل مروارید داشت جا بجا
نصب شده بود و دروازه های مثل مروارید آویخته بود
و جواهر هر محل قیمتی میدرخشید گویا هزار مرتبه خورشید یکمرتبه
طلوع کرده است در هر محلی حوض های کلان و شاداب
و باغچه ها پر از اشجار بار دار گلزار دلفریب بود و میدانی
وسیع جهت چوگان بازی ترتیب ساخته بود و طویله کلانی ترتیب
یافته بودند چنانچه قابل پادشاهان عظیم الشان باشد در
هر طرف دروازه ها و ایوان های مناسب [illegible] مرتب
شده بود که انجا دربانان و چوبداران بایستند همچنان عمارات
شهر نیز بکمال خوبی و زیبائی مرتب شده بعضی از برجی بعضی از
سنگ چنانکه اهل مهترا بعد از داخل شدن در آن شهر
از احتیاج بجز دیگر شیا نشد بیرون شهر باغات [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri

وجان فرا نریب یافت این همه چیزها را او بشنو کرما یکدم
قدرت مهاراج مهیا ساخته این شهر
موسوم گشت بعد آن شری بهگوان به نوک مانا
اهل مهترا شب بیدار کا برده چنانچه وقتی
چون از خواب برخیزند خود را دران مقام یابند
همین قسم بعمل آورد آن مردم چون از خواب بیدار شدند
را در دوارکا دیدند و کوچها و بازار و خانها را مثل مهترا
همه با حتیاج در همه خانها دیدند بر قدرت ایشان آفرین
نز این بجا آوردند و بیان کرشن جی در خانه مچکند
نشو که دیوجی فرمود که بعد ازان شری کرشن جیو صورت
یعنی خود را بچهار دست آراسته در هر چهار دست
سلاح که عبارت از سنکه و چکر و گدا و پدم باشد و در
گوشواره های مرصع در گوش و تاج مرصع بر سر و پارچه
زعفرانی بر دوش کوستبه من آن جواهر است تابان در
و هار مروارید در گردن و بجنتی مالا که تا بپا میرسید در گلو
در سینه و ناخنها در نهایت زیبایی با این در خانه
کال جمن برفتند کال جمن چون آثار و علامات ایشان از
نارد شنیده بودند بمجرد دیدن دانست این مرد
است اما با خود گفت این مرد را سلاحی ندارد
من سلاح گرفته بجنگ در آیم پس فرود آمد
منع کرده باز دست گرفته چو از پیش او گریختند
ایشان بشتافت ایشان بمفاصله یک گزی میرفتند
او هم تا میرسد بر گرفتن و دست رسانیدن
قادر نشد او چنان گفته تعاقب میکرد که تو چهتری

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وخود را بها در همیلگری گر بحنین عار و کهتر یافت من ترا لها
شنیده بجنگ آمدم ساعتی بسکتی تو با من مقابلی کن
من ترا زنده دستگیر میکنم شتربلیسن گوش بحرف او نکرده
دوان میرفتند تا در کوهی دارا رسیدند در انجا مجکند نام مردی
خوابیده و پارچه زر دار روی خود بر او انداخته
خود غایب شدند کالیون چون انجا رسید و درنست کرین
خوابیده اند و بیدگفتن و تا سترا خواندن آغاز کرد گفت آنچه مرد
و نامدار نیست که از من گریخته اینجا خواب میکند پس به
کمال غضب لکدی بر سینه مجکند زده و مجکند بیدار شد
نظر غضب در روی دید از آثار غضب او کالیون سوخته
خاکستر شد چون تا نزدیک مردن بوقت مردن دیدار کرشن جیو
یافته و از همه گناهان پاک شد و ناجی و رستگار گشت راجه
پریکشت پرسید که مجکند از نسل راجه اچهواک بنیره مان دهاتا
راجه بود زوری صاحب قوت بود بهر طرفی که روی می آورد
فتح کرد چون صیت شجاعت او در جهان اشتهار یافت
دیوتاها او را بمدد خود طلبیدند و از جانب دیوتاها با دیتان
مدتی جنگ کرده مظفر و منصور شد بعد از انکه از کارزار فراغ
یافت دیوتاها گفتند از ما چیزی بخواه گفت دیر است که از
خانمان جدا افتاده ام مرا اجازت دهید بخانه بروم و
خود را ببینم گفتند از آن مردم کسی نمانده همه بباد فنا رفتند
راجه گفت اگر چنان است پس مدت است که نغنوده
نخسپیدم دعا کنید که بخاطر جمع بخوابم مرا کسی بیدار نکند و گفتند
برو بخواب ما دعا میکنیم هر کس که ترا بیدار کند به نگاه تو بسوزد
از انجا راجه بام تر تا بوهک بود این مرد گوشه زمینی دیده

[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

درین غار کوه خوابیده چون بشر یکرشن جو برین ماجرا اطلاع
داشتند کالیون را به نگاه اوبلک ساختند بعد از ان برو
جسر لوح نموده با گوشواره تابناک و پارچه زر و بر دوش
بکمال خوبی و زیبایی خود را به مچکند نمودند و از تابش جمال
تابان ایشان تمام آن غار روشن و منور گشت و مچکند
بحیرت فرو رفته برخاست و در پای مبارک ایشان افتاد
بعز اوان عجز و فروتنی التماس نمود ای ماهی مظهر وقت
و زبان با من بگو که تو کیستی باعتقاد من خورشیدی یا ماه
یا یکی از بهشت تو کیال جواهی بود الیت یکی از بت دیوتا
بزرگ تو نمی باین پایهای نازک که از گل لطیف تر
درین سنگستان و خارزار چگونه آمده مرا بنام شریف خود
واقف کن اگر از من پرسی که کیستم من پسر راجه مانداتا ام
نام دارم چون در جنگ دیوتاها و دیوان نصرت ... بیاری
کنیدم دیوتاها بمن التماس کردند که بفراغ خاطر خواب میخواهم
مرا بیدار کند خاکستر شود لهذا مردی مرا بیدار ساخته
دیدی که سوخته افتاده است کرشن جو فرمودند که من
نام خود را بگویم و نامهای مرا شماری نیست من چندین
بارها اوتار گرفته ام و کارهای بسیار کرده ام
بیابان میتوان کرد لیک اوتار یعنی ظهورهای ... اکمل
و کارهای من شمار نمی آید حالا برای دور کردن
زمان اوتار گرفته ام من در جره سمندر خوابیده بودم
بر شیش ناگ خوابیده بودم لحظی پای مرا آمیبالید و
برهما جو و دیگر آمده التماس نمودند که برای دفع ظالمان
اوتار باید گرفت بالتماس آنها در خانه وسدیو راجه اوتار

ام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کردم و اکثر راجگان و دیوتان را کشتم اگر بگوئی که الیوم
راجو دنگستی ایمعنی را سبب دارد که ترا بایستی که به
نجات خانه فرستاد و دیوتا تا بجز دعا کرده بودند که ترا
دیدار میسر گشته بجور روزی خواهد شد بنابران خود را به
تو نمودم و ترا ناجی و رستگار ساختم تو در جنم سابق عبادت
من بسیار کرده بودی حالا بعد از این عبادت من بسیار
کردی حالا بعد از این از زادن و مردن خلاص یافتی و مکت شدی
اکنون هرچه آرزو داری بخواه راجه بچه کند با خود گفت که گرگ بر من
زائچه طالع مراد دیده گفته بجز ترا دیدار مبارک کردنه چه نصیب گردد
آن گفته ادیجا آمد طالع همایون مدد کرد پس بکمال صدق و اخلاص
زبان بمدح و شکر گشته چو بکشاد و گفت ای آنکه ترا نهایت
و در عقل و ادراک نمی آئی و مایای تو خیلی صاحب و
کیهم خود در نعمت دارد آدمی که بهوا و هوس و حرص و طمع گرفتار
هرگز ازین بندهای محکم خلاص نمی یابد الا آنکه خود را در پناه
عنایت تو اندازد و من که در سلطنت و حکومت بخود و غرور
ملک و مال از معرفت تو غافل ماندم و فیلان و اسپان
و جواهر و پسران و غلامان و کنیزان و نوکران بسیار داشتم
همه بباد فنا رفتند این بدنی که دارم نام همان بدن را جاوید
جسم بدنی هست که از هیچ کار بر نمی آید اگر افتاده ماند
کرم میخورد و اگر بابش بسوخت خاکستر میشود کسیکه با وجود بدنی
منکر باشد نادان ترین مردم اوست و درین صورت فقرا
از آنکه اوقات خود را صرف عبادت کنند بهبودی آدم
بحالت اما مردم نادان هیچگاه ایمعنی را بخاطر نیاورده پیرا
امور فانی که عبارت از زن و فرزند و مال و منال باشد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از لذات ریاضات شاقه میشوند تا انکه بدون آرزوی و
مطلبی محض برای خوشنودی تو بعبادت قیام مینمایند و
کمتر ند و من بنده گنهگار که هیچ عبادتی نکردم غیر از عنایت
تو پناهی ندارم تا این مدت در خواب غفلت بودم اکنون
طالع من مدد کرد که بملازمت شریف تو رسیدم
امیدوارم که بهمین فضل و کرم شما از زادن و مردن خلاص
یابم و بدرجه مکت برسم که خود را در پناه شما افکندم
محکند این حرفها گفت شری کشن جیو بسیار
ای راجه برین عقل و دانش تو آفرین باد تو از قدیم
مخلص و بهگت مایی در جنم سابق عبادت بسیار کرده
آرزو داشتی که جمال ما ببینی نتیجه همان عبادت که
درین تو بر آمد و دیدار ما مرا روزی شد ما را شناختی
حالا مشغول ذکر ما باش وقتیکه این قالب بگذاری در خانه
برهمن متولد خواهی شد بهگت ما خواهی بود بعد از آن
ما و تو حجابی نخواهد ماند و بما واصل خواهی شد پس محکند از
غار برامد مردم را در نهایت کوتاه قدی و درختان را در
خوردی دیده دانست که دور کلجگ است دریای
گنگ نه جو افتاده بجانب بدرکاشرم که جای عبادت
نر و نراین است روانه شد دل از همه کنده بعبادت
مشغول شد و گرمی و سردی و باران بر خود هموار کرده
منادی و متفرق شد تا بعد از گذاشتن قالب و جان
او قسمتک شده بلکه چون فرموده بود جلوه کنا گر دید
چون کالیون شیر برهمن بود ایشان گفتند که او را
بدست خود بلند نظر محکند ملک خورسا ختند و

بعد از

437

بقدرت شری مهاراج بیرون مقدور عقل آدمی نیست کمال

روهر و کشتن کرشنه جیو جراسند را و لغایت شکست و قصه

شکه دائو جیو فرمود بعد آن کرشنه جیو از آن غار برآمدند به

در جایی جراسند و لشکر کالیون بود آن همه را بقتل رسانیده

و غنیمت آنرا بدوارکا فرستادند و باتفاق بلبدر جیو

رو بروی جراسند آمدند که انتظار ایشان میبرد رفتند جراسند

ایشانرا دیده حمله آورد ایشان از پیش او بگریختند آرزو

در سینه او رامیخواست که یک مرتبه از پیش من بگریزند و

از فتح عظیم میدانم بر آورند ایشان میرفتند و جراسند

ایشان بود از شادی در جامه نمیگنجید و میگفت که کرشن

جیو از من بگریخت بدر که ماهی کوهی از زمین یازده

جوجن بلند و یک راه پیش داشت پیش آمد کرشن جیو در

آن کوه داخل شدند و بالای آن برآمدند جراسند از

خوش وقت شده هیزم بسیار در اطراف چیده و آتش زده

با خود گفت این کوه را راه دیگر ندارد کرشن جیو کجا خواهد رفت

خود بر در آنکوه ایستاد و بعد از دیری که آتش شعله زد

خاطر جمع کرده بازگشت البته درین ایشان آتش سوخته شدند

کرشن جیو به بلبدر فرمودند این کوه بپای ما رسیده حیف است

که سوزد پس آنکوه را بپای خود زور کردند تا بقعرات زمین فرورفت

آتش فرو مرد و بعد اطفای آتش بر جسته بدوارکا آمدند موم

انجا بدیدار مبارک سعادت دارین اندوختند و رلوت نام

راجه عظیم الشان دختر خود را به بلبدر رام پیشکش کرد و در مجلس

کدخدایی ایشان در کمال خوبی و زیبایی واقع شد کرشنه جیو

رکمنی نام دختر راجه بهیکم از میان چندین راجه های برزور

اطفای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آوردند راجه بر تخت پرسید که قصهٔ رکمنی ماتا مفصل بگویید
تا می شنیده بود گفت بهمک نام راجه در ملک هندوستان
بکمال عظمت و جبروت در شهری که بکیدن پور مشهور است
بر تخت سلطنت جلوس داشت او را پنج پسر بود
رکم و اگرج و رکم رته و رکم سان و رکم بامی و دختری نیز
داشت رکمنی نام در حسن و جمال در عالم نظیر نداشت
در صفات پدمنی بود و بیرون او در زمستان و گرما
تابستان سبز و میباشند و از تن او بوی خوش سنبل و کام
میرسید این همه علامات و خوبیها در وجود آن پدمنی جمع
بود تا وصف آن غایبانه یا سماع محامد و محاسن سری کشن
واله و شیدا بود و با خود قرار داشت که غیر ایشان محرم راز
نخواهم خواست نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین
دولت از گفتن خیزد درآمد جلوه حسن از ره گوش زجان
آرام برباید ز دل هوش پدر و مادر تیز ارادهٔ با صواب در خاطر
دریافته بر معنی عالمی راضی بودند و چهار برادرش هم
موافقت داشتند لیکن رکم پسر کلان راجه هرگز ازین امر
فوز عظیم تنفر داشتن بین بهمک و میگفت که سری کشن چو بعینه
یادوان گوالی ماست اگر بالفرض جادوان با ما نسبت کنند
دختر بدهند ما عار داریم چه جای آنکه دختر بدهیم این نسبت
شیشپال راجه چندیری که در حسب و نسب و شرافت تمام
دارد مناسب است چون رکم پسر کلان و ولیعهد راجه
بود گفتهٔ او را در خور دانست کو لاعلاج نسبت رکمنی ماتا
با شیشوپال مقرر نموده لگن آن فرستاده او را بر موعود
برای کتخدایی طلب داشت چون رکمنی ماتا این معنی را

439

منیجر را

که از شنید سخن منیجر و آشفته شد در چارهٔ کار خویش
بغایت در ماند بعد تفکر بسیار علاج این ناگوار غیر ازان ندید
که کرشنه جو برهمن صورت و معنی مطلع سازم پس برهمنی
دانا را خفیه بر در خود طلبداشت چنانچه احدی مخبر نشود و عرضهٔ
مشتمل بکمال عجز و نامرادی نوشته بدست او سپرد و
تاکید کرد که بیکدم خود را به دوارکا برساند آن برهمن [illegible]
بعد قطع مراحل در دوارکا رسید بر دروازهٔ قصر بار گشت
از فرط عظمت و شوکت و سلطنت چون صورت دیوار
متحیر وار ماند نتوانست که قدم درون در آرد دربانان گفتند
ای برهمن چرا پای افسرده درین دولت خانه برهمنان را منع
نیست تو بی ممانعت درون شو که برو کشن جیو ترا
بسیار تعظیم و تکریم خواهند کرد پس برهمن با شگفته پیشانی
درون محل در آمد کرشن جیو را بر تخت مرصع و بارخت
بتمامی جلوس داشتند ملاحظه کرد کرشن جیو چون
او را دید بر خاستند از تخت فرود آمده بکنار گرفتند او را
بر تخت نشانده و پای او را شستند نان و خورش لذیذ
و الوان خورانیدند بعد آن با آواز نرم و ملایم پرسیدند و فرمودند
ای برهمن بفرما که از کجا میرسی در جایکه میباشی راجه آنجا
بر دهرم و آیان خود راسخ و ثابت است مردم از فراغی
هستند خدمت برهمنان بواقع میکنند نیکنامی او و راحت
و ممالک هست و سبب آمدن بگو چون آمده چه [illegible]
داری برهمن عرضهٔ رکمنی تا در پیش گذاشت کرشن جیو آن
کاغذ را وا کردند هم بدست همان برهمن دادند که بخواند برهمن
شروع خواندن کرد نوشته بود ای زیباترین مخلوق و نه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و مهربان ترین خلق وای آنکه از فنا و زوال مبرای اقبال
مرا بشنو که من با مستلی محامد و اوصاف تو خود را بیشتر تو نیاز
غیر از تو کسی ندارم و میخواهم تو هم مرا از خود جدا مکن بحق
هرچند میدانم که در خور رحم نیستم گری اگر تو بنا بشم و در جملهٔ کنیزان
تو قبول شوم مرا در حرم من میخواهد که مرا به استقبال ...
بیفشم گلی با خار کی پیوند گیرد هما با جغد کی الفت پذیرد و ...
غنچه را باد صبحگاه شگوفه را که در گلشن ... بدراه من از جا
و دل آرزو دارم که در زمرهٔ خدمتگاران ...
اگر بفرمایی دختران همه‌شان چنان خود را تمکین ...
باختیار خود بخواستگاری کند بلکه اختیار دختران بدست
پدر و مادر می‌باشد کما لا یخفی از انکه محامد و مدایح شما
شنیدم گداز و دل بیرو لرزان گشت که ... طبیعی میشده است
باستماع آن شرم و حیا از من یکسو ... خاصه با ...
شریف که آفرینندهٔ عالم اند ... شرم و حیا غیبت ...
بعد از شستن روی خوشحالی ... آمد ...
ارزانی داشته و مخالفان را برهم زده مرا برید اگر استغفار ...
نمایید خود را هلاک سازم ... قالبی باشم مشغول ...
مباش و امنیت خواهم بود تا شما ... الله ...
که لشکر را ... بیرون ببرید بشرط آنکه ... کنند بود
از بیرون شهر توقف فرمایند و خبر ... اختیار دارید و من
بنا بر قبیله داری و شرم برای پرستش و نوکری خواهم آمد از
انجا بلکه بخانه‌ای مرا از خاک برداشتید ...
پرستش و نوکری باید آنکه شما را تابع کرده‌ام و جان ...
مرا شرمنده و نا امید نسازید که در بارگاه نا امیدی نفرمایید

ترمره

خبر اهلک

نام توبی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

استکشف و فهم مسجعه شری بیالوران

[illegible]

رفتن کرشنه جیو به طلب رکمنی در کندن پور و ورود

چون عرضه مضمون تمام شد کرشنه جیو دست آن برهمن
گرفته برخاستند و فرمودند که از کمال اخلاص و خواستگاری
دل ما تیر محبت رغبت تمام راجه ها را مغلوب ساخته
او را خواهم آورد و بعد دوارک سهبان را طلبیده آورند و
فرمودند که علی الصباح رتهه را تیار کرده خواهی آورد و برهمن
مذکوره را بجای مناسب دادند که شب بگذراند چون صباح
شد دوارک رتهه را تیار کرده آورده بود کرشنه جیو سوار
شدند آن برهمن را نیز پهلوی خود بنشانیدند تعجیل تعجیل
راه افتادند چون بلدرچی شنید که کرشن جیو تنها روانه شد
بالشکر بسیار سوار شده و در راه بایشان ملحق شد وقت
رای برادر را خبر نکرده چرا تنها برامدی و جان و دل من پیش
کرشنه جیو از دیدن برادر بسیار خوشوقت شد چون اضطراب
رکمنی ما نامیداشتند یا وجودیکه از دوارکا به کندن پوره
مسافت بعید در میان بود در یکشب بهمان روزی که
کدخدای بگشت شد بکندن پور رسید و در آن روز رکمنی
از اندیشه گرفتار هزاران عذاب و اضطراب بود با خود
میگفت حیف بر طعم من که کرشنه جیو بر ما مهربان شدند و تشریف
نیاوردند غالبا مرا از شرم و حیا عاری دانسته و در خدمت
خود نخواست مرا این بشری فهمید و نیامد اگر فردا آن روز رسیاه
سیشپال حرامزاده برای کدخدائی من خواهد آمد چون تن
هم و جان گذرانم منکه تا حال بر سنتش دیوی میکردم و دیوی
مهربان و خوشنود نشد از ین سبب که هر ساعت دیده پرآب
کرده و حال درد و خود ملکی ممنون است گفت مردم خانه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دقیقه‌ای در انجام سامان و ساز مصروف بودند و بگریه و
جهانسوزی مشغول بود و در راه آن برهمن میدید در آن روز
راجه بهکمک بخیر مقدم ستوپال و دیگر راجه‌ها موعود بودند
راه‌ها و کوچه‌ها را مصفا ساخته و چوکهای شهر را زیب و
زینت فراوان داده آیین بسته بودند و اکابر شهر را
به جامه‌های فاخره مجلع ساخته و در هر جا بخورات معنبر
و برهمنان بید میخواندند و زنان بسیار سرود مینواختند بر نسیم
و آیین خود عقد مروارید یا بر دست رنجه بستند چون از رو
با تمام و انتهار رسید رکمنی مانا با دل مضطرب و سخت بیتاب
شده با خود گفت عجب برهمن هم برنگشت مرا هم خبری
نشد که شری کشن مهاراج تشریف می آرند یا نه و در همان غیبت
چشم چپ او جان گرفت آن شگون اتفاق آمدن
برهمن آهسته و بالای بام به بهانه بر آمده و هم در آن حالت
در گذر راه دید که برهمن می آید بسیار خواست و هم
گویا در قالب مرده جان درآمد با دل خود گفت که برهمن
خیلی شگفته رو مینماید غالبا خیلی مژده خوشی دارد
پس برهمن بیامد نوید خرمی بخش تشریف آوری کرشن جی
نمایند و شرح آنحالت بر راجی کرد رکمنی مانا از این
واقعه جان فراهم رسیده و معقد و زر و حلی خامه مست
چون بهکمک راجه از آمدن کرشن جیو خبر یافت با عظمت
و جلال باستقبال بر آمد و مردم شهر هم چون کارهای
بزرگ کرشن جیو شنیده بودند همه بتماشا بر آمدند راجه و
کرشن جیو را فرود آورد از رته فرود آمد در باغ آن آفاق
وند بسیار از قماش جواهر نفس گذرانید و جای

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

443

عالیه در خورستان مقرر کرد و همه گفتند لایق ایشان بود و بر
شستبان تلرمبا است در آن روز زنان قبیله موافق رسم
و آیین خود رکمنی را برای پوجای دیوی کردند انواع ساز و همه
همراه بود و مردم جرار را نشستند که دوستدار شسپال بود و در
هر طرف محافظت و بیداری میکردند این همه برای آن
بود که از کشن پایستند جو و نواش تمام داشتند که مبادا از ور
بیو چون رکمنی ماتا درون دیواله و پوجای در آمد پاهای دیوی
را شسته و صندل و عطریات بر بدن دیوی کمالید القصه
اطعمه و اشربه پیش کشیده بالحاح و عجز تمام گفت من از مدت
خدمت ترا میکنم آرزوی من ایست که داخل پرستاران تو
باشم مرا بکام دل برسان بر همه زنان برهمنان که همراه
رکمنی بودند تشریف فرمود التماس نمودند و این گفتند که آن
رکمنی برآمده در کمال زیب و زینت و حسن و جمال
الشرح همه ازان کار قلم نیست مانند شمع دل عالمی
را منور بعت و چهره تابان او قسمیکه ماهتاب در شب
تار طلوع کناند و ظلمت جهان را بر طرف میساخت و
انواع زیور مرصع از پای تا فرق پوشیده بود چشمان او چه
صعوه همیشه حرکت داشت آنرا خجل و حیلان مانده در
آن حالت رکمنی ماتا نقاب بر داشته و نگاهی بجانب
مردم انداخت هر کس و ناکس یک نگاه او دل آویز
او از هوش رفتند کسی را شعور و عقل بر جا نمانده متحیر وار
چون دیده نرگس همچنان باز ماندند در آن اثنا شسپال طلوع
ظهور فرموده و بازوی رکمنی را گرفته چون زیور که از گل
بو میگیرد بر ربوده ... نده از آنجا ... عنان ... ند ... رخت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

CN 1444

با فوج خود ایستاده راجه ها چون انجا رسیدند و قرار یا
افتادند از انجا که از گنهه ماهیت شری بگوان مجرد و
مطلق بود جمع شدند کردن بلبدر جنگ با راجه ها و زدن ایشان و کم و بیش
سنکه و بوجی فرمودند ستسیال و ستال و دست … گرو دیگر
از همه بیشتر و جرات شدند افواج خود را فراهم آورده دنبال
کردند و گفتند حیف باشد با وجود ما آن … یادوان
رکمنی ما تا را ببرد چون ایشان نزدیک رسیدند بلبدر را با ایشان
مقابله کردند از هر دو طرف جنگ تیر در میان آمد تیر
بهگوان بیرمی انداختند رکمنی ما تا از جنگ ندیده بود
از تیر باران ترسید نظر بابدن مبارک … بکشن جیو می
جهید با خود میگفت ببینی که این کار بکجا طول خواهد کشید
این همه فوج چون شکست خواهد خورد … چیون … او
کردند که … بیان که این همه … خواهند شد
بلبدر با لشکر خود کل و موسل … ارفیلان
مست و جوانان نامدار را بر خاک عدم خوابانید
والمایه ها و فرمان … سواران شکسته و پیاده ها
پامال … که … بر نده نکردانیدند و الا جرا شده و دیگر
راجه ها که سردار آن فوج بودند جان خود برقرار دستند
و ستیال در جنگ بلبدر بسیار آمد که تسنه جیو با او گفتند که تو
لاف مردانگی … در … ستی … حالا همت و قوت
تو کجاست کار جهان … بلند کرده شکست
و زحمت … رو میدهد روزگار … هنگام بر … این
نمی باشد من هم … بار جراسند را … شکست داده ام
هجده بار از و بگریختم لیکن من وقت فتح و ظفر شاد…

تمت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مغموم و هنگام هزیمت گرفته خاطر مغموم اکنون که ازین
همه راجه تاهی ابرزور رکهمی را بر دم گشت ادمان مغموم
فهم مینماید که غمگین نباشید بعد ازین به تسلی و دلداری
شیشپال را خلاص کردند و از آنجا به کمال خجالت
و انفعال برگشت و مال و اسباب راجه تاهی بدست
یادوان افتاد لشکر شان بقتل و غارت رفت چون
کشن جیو و بلبهدر بخانه آمد مردمان او را تسلی نمودند جراسند
گفت اندوه و ملال مباش که من هفده بار از پیش او
گریخته ام ایشان بسیار صاحب زور اند یکبار شکست
از من گریختند و الدبر ایشان غالب آمدن مقدور
نیست اما بعد ازین قصه رکم پسر کلان راجه که برادر
رکمنی بود کشن جیو راضی نبود سخت بجوشید و گفت چه
بجا بیش دارد که خواهرم را کشن جیو بزور برد من تا جان
در بدن دارم هرگز نخواهم گذاشت که چنین بی ناموسی
در خاندان ما برسد پیشتر برای جنگ بپوشید و یک
اکهونی لشکر همراه گرفته روان شد پیش راجه تا قسم
کرد اگر کشن جیو و بلبدر را دستگیر کرده نیارم و ما
در شهر خود نیایم چون کشن جیو شنید او رسید و از بلند
گفت ای یادوان بجا بگریزید میروید شما کیستید او
مرا شیشوپال چنان نکنید اگر قوت دارید با ما مقابله شوید تا
بخاطر باید که رکمنی را تا ملک برادران دارد و شجاعت و
مردانگی پسران راجه بهیکهک شنیده اند تا نگه پیش ازین از و
هزیمت خورده بد چهتری نبودند لیکن من چهتری ام تا
انجام آن کار امروز از من خواهی دید بعد از لاف و گزاف
بجانب لشکر مخالفه جیو اند حسب ایشان هر سه تیر را در راه

بریدند پس ازان به چهار تیر چهار دست و پای [illegible]
بیک تیر پهلوان او را انداختند بیک تیر علم او را انداختند
بیک تیر کمان او را بیکار کردند آخر الامر دست او [illegible]
گرفته از تیر و تیغ و گرز و نیزه و کمند و خنجر هر حیله و دست کار [illegible]
کردن حیوانها پریدند او لاعلاج شده تیر و شمشیر بدست
چون پروانه که بر شمع می آید بر ایشان حمله کرد و ایشان
آن هر دو سلاح بر از دست او انداختند آخر رستم [illegible]
را گرفته و پیدا ایشان رستم را بر انداختند از رستم خود [illegible]
آمدند و تیغ بر کشیدند خواستند که سر او را ببرند درین
حالت رستم ما تا حال برادر جهان دیده پیران و لرزان
بر خاست و التماس کرد [illegible] سمنگان
بلند را عزیز میدانید این یار در بزم من عزیز است امیدوارم
که بخاطر من از خون او بگذرید [illegible] چو برای خاطر
رستمی از سر خون قتل رستم گذشتند و هر دو دست او را [illegible]
سر او را تراشیدند همه مردم او کشته شدند پلید [illegible]
بعد گذرانیدن وقت فتح فوج مخالف پیش رستم [illegible]
احوال پدر رستم را دیده خنده قهقه کردند بار رستم گفتند
این مرد چه بدکرده بود همچنان بیچه آن دیده از زین
که زیستن و مردن او برابر بود اگر در جنگ کشته میشد
حوران [illegible] او را [illegible] جا میدادند
حالا زنش هم از صحبت او خواهد گریخت بعد ازان
رستم گفت شادی و غم در دنیا هم آمده است و آنچه مقدر است
مبدل نمیشود چنانچه در نصیب پدر تو بود بمنصه ظهور
رسید از نصیحت نمایند و گلین و خاطر [illegible]

تمامی

ناشی هرچه گذشت ازلی است به تقدیر حواله کنی خاطر
رکهی بیا تا متسلی شد بحالت خود دگر امید بلندی جز تشکر بس
آلفتند که خویشان و عزیزان با وجود گناه لیره منجی
آلتی بستند و این را از بس بدتره ساختند حالا
لیکنی گشتن فایده مرتب نیست و گرسنه جیو او را از
همه عذاب آزاد کرده او سر خود را در پای ایشان گذاشت
عذر تقصیر و غرور بخواست که من ندانستم محض بیدانش ام
و به کنهه اصل ایشان پی بردم هر چند مهادیو و شری برما
بغور ما هست پی بردند من مسکین و کم باین درجه درجه
است همه حال زکم وقتیکه بر گشت چون نتو کند خورده
بود که بدون فتح باز در شهر خود نخواهم گذشت آمد و
ازین سند را نزدیک لندن پور بنا کرده انجا قرار کرد
در شهر لندن پور داخل نگشت و همه راجه با ازین قصه
تمنا بدل برده و نا امید شدند و بخانه های خود رفتند
چون راجه بهیکمک از دل و جان خواستگاری کرشن جیو
بود بنا ازین ظهور رضامند گردید و لوازم جهیز عروسی
همه رو بشر بلکه شنه جیو فرستاد و ایشان از انجا بکمال شاهر
شادی و سعادت جاودانه بدوارکا نزول فرمودند
اهل آن بقعه متبرکه را آیین بستند و کوچه و بازار را پاک و صفا
ساخته گلاب و عطریات پاشیدند و گلهای الوان با
استماع آوردن رکمنی و گریزانیدن راجه و اسیر کرده
ایشان رکمنی ماتا و همه مردم شادی ها و جشن ها کردند
و باد مرد و شان در جیب و راست مبارکبادی میخواندند
روزه که ماتا از خانه برامده خرسند شد آب آورده بر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شهر بلاشه چو گردانید و مخمور چنانکه رسم عورات
که در وقت آمدن پسر و آوردن عروس اقسام آن
همه اکابران و اعیان یادوان بقدر وسعت ایشان
و آیان قبیله خود برین نمط تنبول آوردند و مبارکباد
دادند و عشرت و شادمانی روز بازار گرفت

زادن پردمن از رکمنی ماتا بردن او را شنبر دیو و کشتن

شنبر دیو گفت بعد چند گاه رکمنی ماتا آبستن شد
بقدرت جلت کرتا بود که کام دیو در شکم او
گرفت چون مدت حمل سپری شد پسری بوجود
آمد که شعاع آفتاب در حسن چهره تابان او خیره میشد
آن پسر را به پردمن موسوم ساختند هر گاه که شش روزه
روز شد شنبر نام دیت که با کام دیو خصومت دیرین
داشت قابو یافته آن پسر را دزدیده برده در دریا
شور انداخت از آنجا پسر در شکم ماهی کلان افتاد ماهی
گیری دهیمر نام آن ماهی کلان را صید کرده پیش همان
دیت بطریق تواضع گذرانید چون شکم ماهی شگافتند
پردمن بسلامت برآمد و را پیش شنبر دیت
بشناخت باز ترحم کرده او را به مایاوتی زن کامدیو
پیش ازین به تعدی و تغلب برده در خانه نگهداشته
سپرد که پرورش نماید در همان اثنا نارد منی پیش مایا
آمد و خبر داد این پسر شوهر تست که از بطن رکمنی اوتار
گرفته است مایاوتی ازین مقوله خوشوقت شد در پرورش
آن پسر سعی و جهد تمام بکار میبرد آن پسر او را مادر
چون بسن شعور و تمیز رسید قصد زنا و شوهری آغاز

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نهاد و گفت ای مادر من خود را با من چنان اداهای
غیر موقع از چه راه میکنی مایاوتی گفت تو اوتار کامدیو
هستی که از بطن رکمنی تولد شدی و من رتی زن توام
سنبر دیت ترا از خانهٔ پدرت دزدیده در دریای
شور انداخته بود ماهی ترا فرو برده آن ماهی را ماهی گیری
در پیش سنبر دیت بطریق تحفه آورده چون تو از شکم
ماهی برآمدی ترا بمن سپرد ترا پرورش کردم نارد منیشر
مرا بر این معنی آگاه نموده و پدر و مادر تو در غم جدائی تو بیقرار
خواهند بود الحال ترا باید که دیت بدبخت را بکشی و
پیش والدین برسی لیکن او علم و فنون و طلسمات
بسیار میداند تو نمیدانی باید که آنرا از من تعلیم گیری تا بر او
بروی و غالب آئی مایاوتی از همه علمها هرچه میدانست همه
بیاموخت پردمن جی از همه علمها در خود قوت تازه یافته
از آن باز همت با سنبر دیت گفتگوهای روبرو درشت میکرد
ستیزه و صلح در میان می آورد تا روزی سنبر دیت تافته
و گفت که با من جنگ بکن پردمن برخاست هر دو با
هم در آمیختند سنبر گرزی بر پردمن انداخت پردمن آنرا
رد کرده و هرچه او میدانست از سحر و فسون بکار برد
لیکن بر پردمن کارگر نشد بعد از آن سنبر از نظر غایب
شد از سوی آسمان سنگ باریدن گرفت و دیگر انواع سحرها
پردمن همه را بعلمی که از مایاوتی یاد گرفته بود دفع کرد و
از باز پیدا گشت حمله بر پردمن آورد و پردمن چو تیغی کشید
سرش را معلق وار از بدن جدا کرد چون از سرش آن
مردم آمدند و بیرحم در بوک و دوده توک و جاب و مینا

کسی نمیتوانست کرد لکن تن او تمام باعث تمام خرمی زنان
تمام جانداران شد از هوا گل بر سر پردمن جیو افشاندند
همه ستایش کرشنجی آغاز نهادند و میگفتند صح جیتا
بود بدری چیان شد پسر ۵ بعد ازان مایاوتی خود را
غلیواز ساخته پردمن را بر پشت خود سوار کرده ازانجا
به پرید برد و در صحن خانه سری کرشنجیو فرود آمد
مایاوتی بصورت اصلی خود برامد چون سری کرشنجیو
در عیب پردمن شانزده هزار و یکصد و هشت زن
خواسته بود پردمن عین صورت کرشنجیو بود اینهمه
زنان گمان بردند که کرشنجیو زنی دیگر آورده باشد
همه گرد او آمدند بعد آن بنظر تامل و تعمق دیدند
که از فرقهای خاصه ایشان است ظاهر شد
شد که ایشان نیستند دیگر است رکمنی مادر او تمام
جمال او دیده احسنت میگفت که مادر او زاییده
زاییده است این زن هم در جمال و زیبایی همسر او
پسر من همان قسم بود اگر زنده باشد مانند همین
بود و گفت ای پسر کیستی و از کجایی اینجا چرا آمده
پردمن خاموش بود در همان وقت مهر مادری جوش
آمد شیر از پستان رکمنی جدا شد تا به تحقیق دریافت
که پسر منست دویده در آغوشش گرفت و روی
او را نبوسید که در توشان و گفتن نیاید که بر کسی حالت
ملاقات بعد جدایی خاصه جدایی مادر و پسر گذشته
معلوم است خوشوقت شد همچنین مایاوتی را در آغوش
گرفت التفات تمام فرمود سری کرشنجیو در انجا وارد

پسر را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بالا دریافتند و نثار و میسر در آنجا وارد شد آنچه هر
برهمن گذشته بود همه را بیان کردند هر چند سری کشن جیو
همه را امیدوار ساختند لیکن در نهایت به رنگینی گاهی تقریر نمودند
که بسرت کجا است بلکه کارنامای ایشان کسی نمیتواند
و مردم دوارکا همه شادی کردند و گفتند که زهی طالع
و اقبال سری کشن جیو که پسر گمشده بهم رسید و زن با خود
همراه آورده برهمن سر دریای پدر و مادر نهاد و بزرگان
را دریافت بزرگان برو دعا بخیر کردند زن و مرد متحیر
برجمال با کمال او عاشق و فریفته شده تمام شد داستان گاه و
خوشنامی گشتن آن برهمن را که از آفتاب بود و آفرینده
و بلکه گفتار شنیدن آن برادر ستر اجیت و روی لعل و ...
راجه پرچهت پرسید که ای شوکدیو شنیده ام که ستر اجیت
نام یادو دختر خود را به سری کرشنه جیو داده بود میخواهم این
قصه را بشنوم شکدیو جی فرمود که ستر اجیت پرستش
آفتاب میکرد روزی آفتاب برو خشنود شد منک نام
من که جواهریست از جواهر باو بخشید و ستر اجیت آنرا
در گردن انداخته بدوارکا آمد چون درخشانی آن مثل
آفتاب بود مردم گمان بردند که آفتاب آمده است سری
کرشن جیو آمده خبر دادند که آفتاب بملازمت شما می
آید سری کرشن فرمودند این آفتاب نیست این تابش منک
است که ستر اجیت بخشیده است پس ستر اجیت با دو
بخانه آمده و برهمنان و بید خوانان را طلبید آنرا در شگفت
نشانید بجای مناسب بگذاشت و همیشه چنانچه لازم
آن بود در پرستش و پوجای آن مینمود و خاصیت آن جواهر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چنان بود که هر روز هشت آثار رطل به صاحبخانه میداد
و در جای مینود که دیو و پری در انجا دخلی نمیتوانستند کرد
و قحط در ان شهر واقع نمیشد و امراض مهلکه عارض
نمیشد استراحت بوصول آن در اندک مدتی صاحب
گنج و مال بسیار شد و کسی را برابر خود نمیدانست روزی
شتریک گشته جو خواستند که حالت او را امتحان فرمایند
فرمودند از جمیع مخلوقات راجه را باشرف و بزرگی تمام
اندر هر چه بهترین اشیا باشد اول استحقاق آن برای
ایشان است بعد آن برای دیگران بر پرسش و جستجو
که آنچه بهتر داشته باشد براجه بگذرانند که همین معنی باعث
بهبود دارین اوست درین صورت راجه او را
که ما نام او را بزرگی و سرافرازی و سرداری اختیار
کردیم این قابل اوست بهتر آنست که براجه بگذراند
و این را وسیله حال و مال خود داند استراحت قبول
نکرد و طمع مال و دنیا رفته و گفت شتریک گشته جو را سهل
انگاشت از آن باز خواص حسن من تبدیل یافت تا
روزی برزبان نام برادر خورد استراحت آن من را
در گردن انداخته بشکار رفته بود و شتری پیش آمده
او را بگفت من را برد آن شتر را جاموت خرید
که از جمله خادمان شهر بهمچندرحی بود ملاقات شد چنانچه
آن شتر را بگفت من را بگرفت آن من را بدختر خود چاتو
نام که در حسن و جمال بی نظیر آفاق بود او تا بازی کند
اما چون برادر استراحت بخانه بیامد استراحت گمان برد
که من را از من شتریک گشته جو طلبیده بودند چون من ندادم

ایدن

ایشان برادر مرا کشتید این حرف را پیش مردم مذکور
میکردند تا رفته بگوش شیر برکشته جو رسید ایشان
این افراد بهتان را شنیده با چندی از یادوان برآمد
در بیابان رفته برادرش را جیت را کشته یافتند از انجا چون
پی شیر معلوم شد پی او را گرفته روان شدند تا بلب
غاری که مسکن جاموت بود رسیدند چون بغایت تاریک
بود همه مردم ترسیدند و بحکمش راه در آمدن در درون نمی
شد برکشته جو فرمودند ما را از مجلس ترس قوی هست
درون غار میرویم انتظار ما تا دوازده روز خواهید کشید
پس ایشان درون غار در آمد و بمقام جاموت دیدند
که عمارات و باغ و حوض دلفریب دارد و دختر جاموت
با آن می بازی میکند دایه آن دختر را بیگانه را در انجا دیده
جاموت را خبر کرده تا بیدار گردند جاموت هم آن را شنیده زود
بیامد با شیر برکشته جو بجنگ پیوست و تا بیست و هفت
روز جنگ سخت در میان بود آخر الامر جاموت عاجز
شد و دانست که حریف من آدمی نیست که با او توانم
غالب شد این قدر قوت غیر از شیر برامجند رجی در دیگری
نیست و الله اعلم در میان گرسنه حریف من نمیتواند شد
چون جاموت را این معنی یقین شد و شیر برکشته جو که
بر اسرار ضمایر آگاه اند و هم الوقت بصورت شیر برامجند در
بر آمدند و جاموت چنان دیده دنده وت کرد و به کمال
تضرع سبز نهال گذاشته و هر دو دست بهم آورده زبان
بمدح ایشان بکشاد و گفت ای آنکه تو محیط جهان
و قدیمی و اول نبی و صاحب سلطنت ابدی با تو [illegible]

وبید و پوران مشتمل توصیف تست بر حقایق درون و
برون آگاه داری کبر و شترت راجه توئی و سنگ و گهر
گدا و بدم در دست تو میباشد و تمام راحت و
شگفتگی توئی که غم را در تو راه نیست و برارنده عالم
حاجات عالم توئی و همیشه بوده و خواهی بود و از درک ما
و ادراک بیرون رحمن چو برادر خود گفت خدا و بزرگ
سیتا توئی از همه بهتر توئی و برادر کلان بهرت و شترگن
توئی از سر تا پا بکمال حسن و جمال توئی و زیبائی در
که کامدیو هم بدان فریفته شود و بر سیتا گفت که توئی
که خواب امینگی توئی که بطاعت حلم و شترت باجه
پدر خود را لازم داشته با رحمن و سیتا در بیابان رفته
گذرانیدی و ترک سلطنت و حکومت نمودی و در
بیابان اکثر راجبان را کشته و عابدان و رکهیسران را
از شر و آسیب آن ظالمان امین ساختی و دشمن راون
صاحب لنکا حقیقت ترا شنیده بلباس گدایان برآمده
و سیتا را بفریب برد و بدست خود دشمن بر پای خود نمو
و سگر بو میمون از تعدی و ایذا میمون پیش تو آمد و او را
ظالم را کشتی و سگر بو را حکومت بخشیدی و هنومان را نیز
داخل خدمتکاران خود ساختی و جمیع لشکر از میمونان
و خرسان را همراه گرفته بجنگ دشمن راون رفتی
چون بر لب دریای سمندر رسیدی و سمندر بنابر
بیدانشی ساعی در تلافی خدمت و درنگ کرد تو خشم
در آمدی تا آب دریا خشک شدن گرفت جانداران
آب را معاینه نمودند و دریا بکمال عجز و فروتنی در پای

او افتاد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

عذر تقصیر بجناب التماس کرد که کرم کرده منزل ما را به
قدوم خود مشرف سازند تا از فرط رحم و کرمی که داری به
بخانه او رفته او را سرافراز ساختی او ترا در منزل خود بر
تخت مرصع بنشاندی و انواع جواهر نثار کرد و گهواره
مرصع و بار و بند جهود رکتابی حمایل زنگوله دار که در کمر
و بر جز مرصع و مکلل با نواع جواهر بپوشانید و خود را سرافراز
دارین گردانید تو بر و کرم فرموده او را سربلند هر دو جهان
ساختی بعد از آن از انجا برآمده بر روزی و در بالکستی
و وشیش برادر زن زاده را ون آمده ملازمت تو نمود و او را
رگشته و جشن را بجای او نشاندی و سینا را با خود گرفته
باز وطن خود با آمدی یازده هزار سال در انجا سلطنت
کردی از انجا که ایام مرتبا بوک بود مرا امروز سعادت
ملازمت میسر شد من فوت و طالع خود را بیان نمیتوانم کرد
اکنون امیدوارم که کرم فرموده گوش به سخن تصدیق کنید دم
تا آنجا هست نیز کرمن حق فرمودند که آمدن برای این من العاق
او فتاده است که در دست دختر تست جام بکف جان و
مال من فدای تو باد این من با دختر سنگین تست ولیس سر کشش
من را با جامو تمی و خنجر دست گرفته بیرون آمدند در دار کاشیده
آن من را به بستر راحت دادند و بر مردم ظاهر شد که آن
همه گفتگو تانی همه افراد و ظن بد بود و بستر راحت از جهات
سر بالا نتوانست کرد آخر بعد ازین تقصیر شست با دختر
خود را به بستر پاکیزه جیو گذرانید و آن من را جهیز داد گرسنه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آن من را گرفتند و فرمودند که حالا آنچه در خانهٔ تو
از ما شد از آنکه ما را متهم ساخته بودی اند و گناه ما
از یو عاری ندارم از کسی که مال عمرو و والده بدخن میباشد

کشتن ستیه آجت را ست دیوا و کرت ببا و اکرور رفاع مرد بیا

بعد ازین ستر بکرشنه چون شنیدند که باندوان در شهر
برناوه با آتش سوخته شدند باتفاق بلیدر جی روانه
بستنابور گردیدند و در عقب ستر بکرشن جیو واقعهٔ عجیبی
در دوارکا واقع شد تفصیل آن اینست که ستیا و دیوا
و کرت بیرما و اکرور و باندوان باهم مصلحت کردند که
ستراجت بچندین جهت موجب کشتن است چرا که
تهمت کاذب ستر بکرشن جیو را بدنام ساخت و دختر
او را ستیه بها بدیهٔ الثان داد بهتر است که شب او
او را بکشیم این همه طلا که در سیمنتک من
فراهم آورده است با آن من لبتایم پس باهم
اتفاق کرده شبی در خانهٔ او درآمدند ستیه دیوا اندر رفته
ستراجت را بکشت این هر دو بیرون برآمدند
بعد کشتن او آن من را با هر چه میسر آمد گرفته آوردند
ستیه بها مال پس ازین واقعه آنده و بیگانه گشته پدر
در نیل نگاه داشت خود پیش ستر بکرشن جیو رفت و
ماجرا بیان نمود ستر بکرشن مهاراج تسلی او نمودند که قاتل پدر
ترا بسته هلاک ساخته انتقام ترا از او خواهم کشید بجای
او با گورزوان ملاقات کرده به تعجیل روان شد اما چو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ستدهنوا آخر معاودت شری کهگوان بشنید چون
بودن خود را در دوارکا از مصلحت دور دانسته
آن من را به اکرور بخشید هر چند او نمیگرفت سپرده خود
بر اسپ باد رفتاری که داشت بر اسپ سوار شده بگریخت
هابزور که او بدر رفته بود شری مهاراج بخیر و عافیت در
دوارکا رسیدند و هر گاه بجانب او مطلع شدند بدرون دولتخانه
رفتند و هم اند اکرور راه به تعقب او توجه فرمودند در راه
باو رسیده و سر او را به سدرشن چکر بریدند لیکن چون با
رخت او را جستند آن من را بدست نیافتند از
آنجا که در وقت کشتن او از بلبدر جی جدا شده بود
بعد از آن به بلبدر جیو گفتند که من از رخت ستدهنوا
نبرامد بلبدر گمان بردند که ایشان از برای اینکه بدست
ستیابا نیفتد از من پنهان کردند پس آزرده شده
تظاهر کرده به شهر نگری که از آنمکان نزدیک بود و به
بهانه اینکه آنجا مردیست که فن گرز بازی را نیک میداند
این فن را یاد میگیرم متوجه شدند و اتفاقاً در بودن
نزد بیشتر از ایشان همانجا بود و این فن را یاد میگرفت
و میان ایشان در آنجا عقد دوستی محکم شد شری
کرشن جیو از آنجا بدوارکا نزول فرموده به ستیابا با
گفتند که ستدهنوا را قصاص چون بدست کشتم لیکن
من از رو پیدا نشد ستیابا و رنگوکان میبرد که این
من را به بلبدر جی دادند و کرتبرما و اکرور که درین
کار رفیق بودند از شری بلبدر جیو هراس خورده گریختند
از آن هر دو اکرور چون من باو بود بیشتر هراس خورده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گفت که اگر این من را به شهر بگشته چو بدیم شک حاصل از آن
خواهد شد که قاصد این کار من بودم اگر نمیدیم این من
پیش من ماند به نیست آخر ظاهر خواهد شد اگر او را
این خاصیت بود هر جا که مسعود باران ها مناسب مسعود
میبارید یعنی افراط و امساک باران نمیشد آفات
دیگر هم در میان نمی آید و یاد وان شری بهگوان چو گفت
اگر او بزرگترین ما مرده است از شما گریخته است
کرم کرده او را باز طلبید راجه بر حقیقت پرسید و گفت
ای سوامی هرگاه اگر او این خواص داشت با وجود
بودن آن ستراجت را کشته وقت و مواجر به
قصاص او رسیده او خود برای چه گریخت شکید بود و
گفت که بیشتر گفته ام بسبب اینکه شری مهاراج آن من
را طلبیدند او نزد خواص خسته او شد بلی یافت دیگر
شادی وغم نتیجه افعال اینکس است فرق در زن و
لازمه آفرینش است بنیادی که با وجود تولد شری کرشن
وشنو راجه ود لوه گیه مانا چندر حسب آزار رسید
این همه نتیجه فعل بود که از آن کسی را گریخت باره
راجه پرسید اگر او این خواص را از کجا یافته بود و شکلدو
گفت که تای در کاشی امساک بباران شد در آن
ایام روزی سوبهلک نام او پدر او کرد و در بعقوبی
در انجا رفت مجرد و داخل شدن او در آن شهر باران
بارید و مردم را فرحت و شادی حاصل شد حاکم
کاشی او را مبارک قدم دانسته و دختر خود را باو داد
اگر او از روی زاید و خاصیت پدر در وی اثر گرفت

بی الز

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پس سری بهگوان جمیع اکرور را کس فرستاد و طلبید
و گفت ای اکرور دانم که اندوهگین مباش اگرچه این فعلی که از
تو ما در شده خیلی قبیح بود ولیکن بسبب بزرگی تو و پیله
ادبیل میکنیم عفو کردیم آن منی را بخشیدیم پیش ما بیار تا
تا شبهه خاطر بلبهدر جیو و ست باما مرتفع شود و ما باز بتو
خواهیم بخشید اکرور آنرا بیاورد و بهدیدن آن منی ستیمنه
ست باما و بلبهدر جیو که دران ایام از متهرا تشریف آورده
بودند برطرف شد و هردو عذرخواهی کردند آن منی
را به اکرور بخشیدند و خواص اصلی او باز بجا آمد هرکه این خواص
قصه را بشنود روز بدنامی نبیند از تهمت افراد و الزام این با

در بیان آنکه زنان کرشن جیو نزد پاندوان و باز کشتن
آمدن و در راه کردن زنها که شمار آنها هیچ است مذکور

در انوقت سری کرشن جیو بسبب اضطراب بسبب با
از هستناپور بر دوی متوجه آنطرف گشتند و متیله نزد
رسیدند راجه بدهشتر و دیگر پاندوان که همیشه ارعناب
التفات سری بهگوان بحال ایشان بوده
باستماع این مژده همه باستقبال برآمده ایشان را
در یافتند و اصفاء و آش مهاجرت کو فرندو سری
کشنه جیو از کمال مهربانی راجه بدهشتر را از کلان سالی
دانسته بپای او افتادند او از خجالت عرق عرق شد
سر در پای ایشان نهادند هردو هم آغوشی کردند و
بیکدیگر را دریافتند بدهشتر بهمان راج بنا بر رسم همه کلان
سالان مرا تواضع کردند و خوردان را در کنار گرفتند بعد آن
نزد کونتی ماتا رفته در پای او افتادند و کونتی ماتا بر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اشک شادی بسیار بوسید و هر دو را در کنار گرفت نهاد
از چشم او روان بود پس از آن خبر خیریت و تندرستی
و دلبوه بگیه ماتا پرسیدند و گفت ای مهاراج از فضل و کرم
شما چون بیان کنم که پیش ازین اگر چه برای خبر فرستاده
بودم و بار تشریف آوردند ازان بار دیدم که بیکس شده ایم
و مثل شما کسی ندارم شما را دفع غم و اندوه شنیده ام
و لقمان آورده ام که هرکه در دنیا شما باشد او را از
هیچ چیز آفتی باک نیست و غمخواری پسران من و
بر شما است حالا تشریف شما و من و پسران من
شده ام راجه بدیشتر زبان بمدح ایشان بکشاد و گفت
ایسری بهگوان چو من میدانم که در جنم سابق صاحب
کردارهای نیک بوده ام که پای مبارک تو که برای
در کهیتران میرسیت خانه مرا معمور ساخت شکر الطاف
شما چسان توانم نمود ما عاجزان و مسکینان درگاه
توایم و تو بزرگ مرتبت جهانی پس شری کرشن جیو برای
دلداری و پاندوان مدتها بود آمد و یک سال در انجا
گذرانید روزی باتفاق ارجن دیو بر رتهه سوار شده
بشکار رفتند و آن روز ارجن دیو جانوران بسیار از شیر
و پلنگ و خرس و خوک و دد و دوارنه و نیله گاو و
صید کرده گوشت آنها برای راجه بدیشتر فرستاد در
روز از پس کشتن شکار تشنگی بر ایشان غلبه کرد و
از بیرون دشت بسیار بر کنار جمنا جی آمد و آب شیرین و
و خوشگوار نوش فرمودند آرام کرده از ماندگی و گرد
بیارامیدند دران اثنا دختری ماه سیما بنظر در آمد

کنه ۱

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کنار جمنا جی نشسته بود و سری کشن جیو به ارجن دیو
فرمودند که رفته ازین دختر خبر بیار که از کیست چرا در اینجا
ارجن دیو نزدیک او رفته خبر پرسید دختر گفت من دختر
آفتاب و خواهر جم ام و کالندری نام دارم به طلب شوهر
میگردم لیکن با خود مقرر کرده ام که شوهر من سری کشن جیو
باشد چون اوصاف ورا بسیار شنیده ام با خود
قرار داده ام که غیر او شوهری نخواهم اما آن صاحب والا قدر
و عالیجاه خدمتگاران و پرستاران بسیار دارد از من بیچاره
کی یاد میدهد مگر او از راه کرم و اخلاص مندان خود را خود
یاد میکند ارجن دیو این سخن شنید و برگشته خندان نزد
سری بهگوان آمده و گفت این دختر خورد میخواهد که شما را
محبت عالی دارید که هر جا میروید زنان در دنبال شما می
باشند مهاراج این معنی را شنیده بر خاستند و متوجه او
گشتند ارجن دیو پیشتر رفته او را آگاه گردانید که اینک
کسی که او را طلب میکنی آمد و دختر با دیدن برخاست
بگرد سری مهاراج گردیده سر بسجده نزد سری کشن
دختر را بدست گرفته برتهه نشانیده بهستناپور
متوجه شدند بعد رسیدن راجه یدهشتر التماس کردند
میخواهم که عمارات عالی داشته باشم سری مهاراج هم
به بسکرما فرمودند که عمارتی عالیه از عمارات دارکا
بسازد چنانچه در اندک فرصتی عمارات عالی موجود
و نمایان گشت بعد از آن ایام روزی اگن دیوتا یعنی آتش
بصورت انسان آمده و گفت که مرا علت ناگواری و
هیضه جاری شده است اگر کهاندو بن جنگل را که

بسیار دارد و آنرا به محافظت آن مینماید لیکن زمین و از
علت نجاست میبایم از ارجن دیو بعد و بشر بکشتن جیو تن
را چو زدن آتش وا داشت انگه انقضای در مهابارت به
تفصیل مذکور است و دفی نام دیتی از آتش بمحافظت
ارجن دیو باقی مانده بود برای راجه یدهشتر عمارات عجیب
و غریب ساخت چنانچه اگر صحن خانه را بنوعی از بلور
مصفا ترتیب داده بود که بشبه آب مینمود و بعضی جاهای
حوض ها ساخته بود که آب نمایان نمیشد راجه دریودهن
در آن مکانهای بشبهه آب ناک غلط رفته خجالت کشید
بیشتر واسطه حسد و خصومت او با پاندوان این حرکت
بود آتش بعد رفع علت و حصول صحت و [illegible] کاندو
نمایان و دوست [illegible] و ترکیبی که هر گز [illegible] شده [illegible]
با ارجن دیو داد سری بهگوان جیو بعد تسلی و دلداری
پاندوان متوجه دوارکا شدند و در راه با [illegible]
[illegible] رسیدند و در آن [illegible] حاکم آنجا بود
خواهری صاحب جمال سبهدرا نام داشت [illegible]
راجه ها را از اطراف طلبیده بود راجه دریودهن نیز آنجا
آمده آن دختر ارجن را سری کشن جیو اختیار نموده هر چند
برادرش با آن دختر دوستی داشت [illegible]
فایده نکرد بعد آن سری کشن جیو در [illegible] رسید
و لشکر بسیار همراه داشت ارجن دیو نیز در آن
رفیق بود [illegible] نام راجه آنجا خبر وصول سری
شنیده باستقبال برآمد و به کمال ادب و تواضع
ملازمت کرده و پیشکش بسیار گذرانید [illegible]

برحمت

بهجت مصلحت دید و موافق بید و شاستر تو جابجا
آورد اول پای مبارک ایشان را بشست و آب
باشویه بر سر خود افشاند و بعد آن بصندل و برگ تلسی
و گل خوشبوی تو جا کرد و قشقه بر پیشانی ایشان کشیده و
مالای مروارید در گردن مبارک انداخت و پیتامبر
یعنی پارچه زرد و زعفرانی بر دوش کشیده از فرط محبت
و چندین بار بر سر میخاست و گرد ایشان میگشت و خود را
قربان میکرد و مدح رطب اللسان میشد و گفت ای آنکه
بهمه اوصاف موصوفی که نقص و زوال را در آن راه
نیست و خاکپای مبارک را که برهما و همه دیوتا بر
سر خود افشاندن شرف میدانند و شیش ناگ با هزار
زبان مدح ترا میگوید هنوز حق مدح ترا نمیگوید و لچهمی همیشه
پای ترا میمالد و نارد همیشه در مدح تو میباشد زهی
سعادت من که امروز شرف بوسیدن پای مبارک
تو که پاک کننده تمام عالمست مشرف شدیم در هر حال که
پا گذاشته و من فدای آمدنت شوم و این راجه دختری
داشت ستینا نام که بحسن و جمال سرآمد جهان بود آن دختر
را نظر بر چهره مبارک سری بهگوان افتاد و از دل و
جان عاشق شد با خود میگفت که درین جنم یا جنم سابق
از من عمل نیک صادر شده باشد و به نتیجه آن امیدوارم
که شوهر من سری کرشنجیو باشد آن سری بهگوان
بفراوان عیش و کامرانی بسر بردند و چون صباح شد
راجه آمده و بدستور گذشته بار دیگر بدستور روز گذشته باز
بانواع اقسام پوجای شبها تاراج نمود و گفت از من

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خدمتی بر نیاید امیدوارم که نظر بر کم خدمتی من نکرده کرم
خود را کار فرموده و مرا بخدمتی سرافراز کنند چون محبت
سابق آن دختر در دل سهر کهماراج سرایت کرده بود تسلیم
کرده فرمود که دختر را من بده راجه گفت چه بهتر ازین
که دختر ما کنیز شما باشد لیکن من عهدی کرده ام که این
که هفت روز گاو بزور و جنگی دارم با خود قرار کرده ام
هر که بیکمرتبه این گاوان در بینی سوراخ کند و رام سازد
دختر ازو باشد تا کنون حال کسی برین امر قادر نشد اینکار
از شما می آید سری کرشن جیو فرمودند چه بهتر ازین ما این
کار را میکنیم تا عهد تو بر جا بماند پس این هفت گاو را
که پیدا می امانند فیل مست بودند بحضور حاضر کردند و همه
از صورت مهیب شان سخت ترسیدند و بمجلس
راجها بودند که هر دیک رو در سری بهکوان هفت صورت
کرده و همه یکمرتبه بینی سفتند و رام کردند کسی که
عالم در حلم اوست رام کردن گاو پیش او چه قدر کار است
لیکن این کارها را بارادت خود که در ان محل اسفار
و چون وجه اینست میکند و راجه مشاهده این کار بسیار
خوشوقت شد آرزوی خاطر دختر پیش برامد جشن
عظیم برداشته این دختر را به کنیزی ستر کهماراج داد و
دو هزار ماده گاو که شت جنای آن ها در طلا و سیم ناد
نقره گرفته بودند و سه هزار کنیز با زیور قیمتی و هزار فیل
و گهور سپ لک رتهه و ده چند اسپان
و کنیز و غلام و دیگر اموال و اسباب بعضی در جهیز داد و
به کمال عذرخواهی و فروتنی از سری بهکوان رخصت شد

اما راجه ملم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اما راجها یکه که بخواست کماری در دختر جمع شده بودند و
بجوشیدند با خود گفتند که چه کنجایش دارد که باوجود
ما همه صاحب سلطنتان و قوی بازو این جادوگر
دختر را بر ده همه یکجا شده وراه برش بگرفتند چون گرفتند
درانوقت ارجن دیوکمان گاندیو خود را زه کرده برگشت
جاجه همه گوسفندان از گرگ بگریزد و همه بدیدن
او بگریختند لشکر مهاراج بجنور شعادت در دوارکا آمدند
بعد رسیدن انجا بهدر را نام دختر راجه سوکرت را آوردند
و منت نام راجه دختری داشت لچمنا نام سوگمور کرده
بود و برآمد و سوشیر آورد ندانجمله هشت زنان شریک کرد
که آن هزار شست نالکا داشت هشت رانی گویند شادی
آنهان مگر در انجا نوشته شد رکمنی وستیه بانا و جاموتی
وکالندری وشبنا و بهدرا و لچمنا تمام شد اد یای نجاه و دوم
آمدن اندر از فریاد بهوماسر و رفتن کرشنه جیو در شهر بهوماسر
یک دیوجی فرمودند روزی شری مهاراج نشسته بودند اندر
آمده و دست بسته بسیار ندوت کرد و زبان بمدح ایشان بکشاد
و بفراوان عجز و التماس نمود که بهوماسر دست بر دلوتایان
خیلی تعدی مینماید چنانچه گوشوار مادر مرا کشیده برده
و مرا از شهر گوکت بدر کرده و نیابت خود نشسته
امیدوارم که بر حال من مدد فرمایند و انتقام من از آن
ظالم بکشند که غیر از شما پناهی ندارم شری بهگوان موافق
از خاطر خود جمعدار و بخانه برو که اورا بکشم خواهم گرد بعد آن
شری بهگوان برگرد و سوار شده چون ستیه باما التماس نمود
میخواهم که تماشای شهر بهوماسر ببینم بنا بران اورا

کشتن اورا

با خود درفتن ساختند متوجه لشکر بهومامر شدند
بهومامر بر آنکه خود گنه داشت و در غایت استحکام
گذشتش قلعه بر دور گرد یکدیگر بودند از این ترتیب قلعه اول
سنگین بود و در کمال محکمی و استواری و قلعه دوم
از آلات حرب و اسلحه جان گزا مرتب ساخته بود
و قلعه سیوم همه از آب بود و قلعه چهارم از آتش
و قلعه پنجم از دام و رشن و گلونید بود و قلعه ششم
مسکن بود دشمنان را و همه قلعه ها را اشکستند
بقلعه مسکن او رسیدند و انجا شستند چون درا که بچه جن
نام داشت نواختند شنیدن این آواز بهومامر از
خواب بیدار شد و با خود گفت من در شش قلعه
نگذاشتم که با من حریف تو اند شد ام وزینت که مرا
از خواب خوش بیدار ساخت این بهومامر برادر
داشت مر نام گفت با وجود من لازم نیست که
تصدیع تکشید امن بجنگ میروم پس گرز در دست گرفته
بیرون برآمد و ششم بر شانه چو را دیده و گرز را بر ایشان
انداخت ایشان گرز را بگرز خود شکستند و اوفیخ دمن
داشت تیغ پنج وا کرده بجانب ایشان دوید شش
بسوی درش چکر فرمود تا سر او را برند از آنجا نام مرا
یعنی دشمن مرضه از بفتح اول و را مهمله بمعنی ارشش
و آن تیغ صفت ستر قوی بازو داشت همه با نقاره
پدر لشکر بسیار جمع ساخته بجنگ آمدند و از دو
شر مهابلج تفنگ آمدند بعد از ان بهومامر چون
لشکر خود را گشته دید خود فیلان بسیار را همراه گرفته
بجنگ آمد

بجنگ آمد شری بهگوان تمام همراهان و اسلحه بسیار
از شمشیر و خنجر و نیزه و گرزها را کار فرمودند و همراهان او نیز
در تردد و تلاش تقصیر نکردند اما شری بهگوان همه را
بقتل رسانیدند بعد ازان چون بهوماسر این را عیان
و افواج خود را کشته دید لشکر بسیار و فیلان جنگی همراه
گرفته بجنگ آمد و شری بهگوان همراهیان او را در
اندک فرصتی مقتول ساختند و او تنها ماند و نیز تول
تمام سلاح بدست گرفته مقابل شد در ینوقت سر مبارک
از ستباما پرسیدند اگر بگویی این را بقتل رسانم
ستباما گفت البته این بی ادب باید کشت پس
شری بهگوان هم سر او را بریدند بسبب جارت او
آن بود که ستباما او تازیانه زده است در وقتی که شری
بهگوان و راه او تا کرده هر ناخن را کشتند و زن پسر او از
تصرف او آوردند زنان از هر ناخنه حامله بود خواستند که
حمل را هم قاتل سازند و زنان التماس کرد که از کرم شما
امید وارم که این طفل بماند و فرمودند هر گاه تو خود بگویی
و این را نخواهم کشت بنابران اینجا از ستباما اجازت
خواستند و کشتند از کشتن او همه دیوتاها خوشحال شدند
و از هوا گل باریدند زنان که از زن او همراه بود و در انوقت
با مرد و جواهر قیمتی پیشکش آورده سر در پای شری کرشن
... و هر دو دست هم آورده و زبان بمدح این
بکشاد و گفت ای آنکه اول و اوسط و آخر نداری و
ای آنکه صاحب معبود همه رکهیشران و عابدان توی
ای آنکه نعم و ادراک همی آید از من ترا سجده است

ای آنکه بالاترین همه دیوتاها توی ای آنکه هر چه هست الوهی
ای آنکه محیط همه اندرونها توی و با وجود دیگر داخل
همه و از همه بیرونی و ترا زوال و فنا نیست و از مجاهر
نرس و بیم نداری و از عدد و مقدار منزه و مبرای و صاحب
لچهی توی و قدم مبارک تو از گل نیلوفر نازکتر
و سر میادیو در بیناه قدمهای تو اند و فرخ همه عالم توی
و گل نیلوفر از ناف تو بر آمده است و بر همه مشفق
توی و چشم تو مانند گل نیلوفر زیباست در شینه
استراحت میکنی و بر گرد هوا سوار میشوی و از رجوگن
آفرینش میکنی و به ستوگن پرورش میکنی و به تموگن
فانی میسازی و خاک و باد و آب و آتش و آکاش
و حواس عشره و دیوتاها همه آفریده تست اینها
تو واسطهٔ پیدایش عالمست و تو از همه اشیا
فارغ و آسوده ازین کارها تشویش و تصدیع بجناب
کبریای تو لاحق نمیشود و انتهای ترا کسی نمیتوان یافت
صاحب قوتان را قوت و زور از تست بر مخلصان
و پرستندگان خود همیشه شفقت داری و بالتماس
پرستندگان در عالم اوتار میگیری و بصورت آدمی
میشوی از همین گرد نقص بر دامن کبریای تو نمینشیند
و این ظهور تو محض برکت که مردم ترا باهمه
میکنند و افعال ترا در بدن از تو صادر میشود و همیشه
بدکار و تکرار کرده و ناحق و رستگار شوند و ترا مردم
عقیده و آیین خود باقسام و انواع میپرستند من
... تو توام گفت و زبان من غلط که حرف از

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نتوانند راند مگر هم تو خود در ستایی از من هزاران
سجده است بعد از آن شیر نیز بر آمده در پای لشکری
گرسنه چیو اند است التماس نمود و امیدوارم که برین
پسر نظر شفقت بکنید و امان دهید پسر من شمار الحشت
و لسه الحو در رسید اما این طفل که بهگدیب نام دلدر فدر
حکم و اطاعت شما خواهد بود لشکری گرسنه چیو دست به
پشت آن پسر مالیده او را امان دادند و بجای پدر
بحکومت نشاندند بعد از آن داخل شهر شدند چون
بوماسر هر جا که دختری صاحب جمال میشنید بزور و تعدی
گرفته می آورد چنانکه در حیات خود شانزده هزار
و یکصد دختر جمع کرده بود و میگفت هرگاه بیست هزار
جمع شوند در عقد خود همه را یک مرتبه خواهم آورد لشکری
گرسنه چیو این معنی را شنیده بدان خانه ها که دختران بودند
در آمدند و آن همه را که در لباس چرکین مثل سوگواران
نشسته بودند ایشان را دیده برخاستند و گفتند که خلاصی
ازین حبس بد بقوت کرم و توجه شما ممکن بود و صد شکر که
بکام دل رسیدیم اگرچه قابل خاتونیها و مصاحبت شما هستیم
لیکن داخل خدمتگاران و پرستاران خواهیم بود لشکری
بر ایشان التفات و رحم فرموده از آنجا بر آورده با
غنیمت بسیار رخصت و چهار فیل سفید و چهار
و جواهر بسیار بدوارکا فرستاد و خود باشت با متوجه
اندر پوری گشتند اندر راز کشان نو ماسر با کمال شادی
... و شنیدن خبر ایشان باستقبال بر آمد و
بپای ایشان گذاشت و موافق رسم و آیین پرستش

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

کرد و مهمانان نیز بر بیت آمده در پای کشن بر گرفتن
افتاد و ایشان گوشواره‌های مرصع که بهوا
پیلکش گذرانیده بود بما درانیدند و دادند از هر گونه
پارچات نام در تحتی که هر چه از و بخواهند میسر شود
بر پشت نهادند و بطا انیدند کرده بود و از کار آمد
و بر فرق این درخت را که انیدند راز دیوان بر ده بود
گرانی کرده بود آن بید اکنون متعرض حال کشته
شد تا لشکر جیو او را مغلوب و منکوب ساخته آن درخت
را آورده در خانه نشست با ایشان نشسته و نشان زنده
و یک صد سیکت خشند جدا جدا با آن همه دختران که
فرستاده بودند کتخدا شدند و هر شب با هر یکی جدا جدا
عیش میکردند چنانچه آن زنان همه در وصال خود
دیده خشند نمیبودند و در خانه آن زنان صبحی بر میخاست
داتون یعنی مسواک را در دست گرفته پیش آن
می آورد و خود ظرف آب در دست گرفته
بر دست ایشان میریخت و تیل بر بدن ایشان
مالید و موی های سر مبارک را شانه میکرد و بدن لطیف
غسل میداد گهراون یعنی که بغلان خوبان باشند
میگذاشت بعد از آن که رسوئی تیار میشد شری
در آنجا تشریف بردند و بر آسن قالیچه و زربفت
مینشستند و انواع طعام لذیذ در ظروف طلا و نقره
کشیده شد و شش مهاراج بذوق تمام تناول میفرمودند
و زنان مگس میراندند بعد فراغ حلیه مرصع می آوردند و
میشستند و پس از سوی بجوا ایگاه خاصه تشریف میبردند

دراگاه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در انجا برگ تنبول تناول فرموده استراحت میفرمودند
و زنان پای مبارک آنحضرت را میمالیدند و شبانروز ریحان
اخلاص خدمت میکردند با وجود این آن پیغمبر که عالم
مطیع اوست مطیع ایشان نشد از جمال زنان بشری
هیچ میتوان گفت که شرح راست نباید روزی سیر کنان
در انجا گذر افتاد با وجود آنکه کام مغلوب کردن بیقرار شد

نزول کردن کرشنه جیو در کمنی را و گره آمدن ادهو و باز

روزی سری کرشنه جیو در خانه رکمنی تشریف داشتند آنجا
همه از طلا بود و انواع جواهر گران بها در ان بکار رفته بود
و فرش نفیس و قیمتی گسترده و سقف میانه های سپانه
مشعل های مروارید بهار بود جا بجا کشیده و حمایل گل
پارجات که هیچ عطری بخوشبوی آن نمیرسد از درها
آویخته بخورات معنبر در هر جا میسوخت و نسیم خوشبوی
بمشام میرسید و انهار جان فزا در هر محل روان بود و
طاوس های رنگین بال در باغ ها رقص میکردند و دود
بخورات را ابر سیاه خیال کرده با وجد و از دلکش غلغله مینمودند
آن صدا در محل های پیچیده عجب شورشی میشد که گوشها
از هوش میرفت از بسکه جواهر بیتاب در دیوار ها
بکار رفته بود وقت شب ها بچراغ احتیاج نمیشد در ان خانه
پلنگ مرصع انداخته بود بر پلنگ تختی بر ان استراحت می
فرمودند و موی های مجعد بر مه الشان جلوه داشت و
زنان مبارک در خنده بود و تاجی مرصع بگوهر کشیده
بر سر مبارک بود و گوشواره های مرصع بگوش کشیده
و پارچه زرد در بر دوش داشتند و همچنین مالا در گلو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و سه خط بر گلوی مبارک ایشان کمال زیبائی داشت
و گلو بسته من جواهر در گلو و گردن آویخته بود و بر سینه
زیبا مینمود و تابشی داشت که هزار آفتاب بیک مرتبه
طلوع کرده است و زلف مشغول اند و بر پیچ و تاب
و دل بنده گان را صید میکرد و بهر کی لتا بر سینه مبارک
موی بود و نهایت خوب داشت و صندل بسیار و تا مالیده
بودند و ناف مبارک گویا گرداب حسن بود و بر آن
نیلوفر داشت با شمسه کف مبارک در کمال خوبی و
زیبائی داشت که عابدان و زاهدان همیشه تصور آن
در دل دارند و رکمنی در خدمت ایشان بوده که سیاهی
چهره ایشان را جلی میکرد و گوشواره های مرصع افتاد مهتاب
میتافت و انواع عطریات بر بدن مالیده بودند که
آن لفر رشک میرسید و بارها مروارید قیمتی در گردن
آویخته و یاره مرصع در دست داشت و خلخال مرصع
در پا کرده بود دلفرا و ان صدق و اخلاص خدمت
میکرد و در یکدست زری داشت مگس میراند و در
دست دیگر بادکش داشت باد میکرد تا دنیای دل
خاطر ایشان را خوش و خورم ساخت چون ادا های
محبوبان در وقت خشم و غصه آید دیگر دارد
خواستند که او را خشم بیارند لهذا فرمودند ای رکمنی
با این خوبی و زیبائی چه دوست گرفتی صحبت
دادی من صاحب سلطنت نیستم و از ترس دشمنان
در اینجا آمدم و نا متولد شدم و هیچ ملکی از من صادر نشد
هر که عبادت من کند من او را گدا کنم و روزی تا رام

در بزه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

میروم و با هیچکس اختلاط و آمیزش ندارم از همه
بیگانه و دل گرفته میباشم چون در ایام خوردسالی به
گدایان چیزی میدادم آنهان چنانچه رسم است ما را
سعادت شوند و تو آن حکایات را شنیدی و فریب
خوردی و ترک شوبال و جرات شد و مثلی که تمام
راجه تا نی دیگر که صاحب سلطنت و مال بسیار بود
دادی و با من که گاوبانی کرده‌ام و عمر در گاوبانی و شیر فروشی
بسر برده‌ام و در فقر و فاقه نگردی و خود را رسوا نمودی
کار نیکو نکردی ازان ننگ و عار باشد کردی الحق بر
من فرستادی آنکه عقل زنان ناقص میباشد من
مبتلا نمودم محض برای امتحان تو در راجه بار آوردم
حالا هم وقت است اگر همه از من بی‌اختیار گشتی جا
چون این سخنان شنید از گرسنه خجالت فرو شد رنگ
چشم او جاری شد و گریه در گلوی او گره کرده و هیچ
نتوانست گفت و سرنگون مانده و متحیر وار زمین را میکند
لرزه بر اندام او افتاد و رخسار زرد گشته و هوش از
سرش بدر رفته و ستر بکشن چو احوال او را چنان دیدند
نتوانستند تحمل کردند زود به چهار دست بر خاسته و
یک دست اشک از چشم او پاک کنند و یک دست
موهای ژولیده و پریشان او را فراهم آوردند یک دست
میلرزند و یک دست سینه او را میمالیدند و میفرمودند که
ای ... من با تو استهزا و هزل میکردم و توجه دولت
مرنجیدی من عزیزتری از تو ندارم باید که همیشه خود را
مطلوب و مطلوب ما دانسته خاطر را رنجه نداری و مرا معذور

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

حال خود بیداری و رحمی را از کلمات مهرآمیز و عنایت
انگیز شری بگوان تسلی شد و گفت ای مهاراج
چه خیال بخاطر گذشته بود که من استغفر حرفهای ناشایست
گفته و من خود را از راه صدق و اعتقاد کمینه کنیز تو میدانم
و برابر تو کسی را نمیدانم تو بزرگ همه و تو تابای و سری
پرماتما شماها بود در آرزوی تو لایق و من هرچه ترا ناگوار
شرح دهم و غالبا در من دیده باشی که جناب تو موجودی
چون عفو را و رحیم و ستار العیوبی امیدوارم که عیب های
مرا پوشیده عفو کنی و من پشیمان خود دیده ام که ششپال
و جراسند و دیگر راجه ها که لاف غرور و مردانگی میزدند
مانند خواهش خود زبون ساختی ازین راجه گان میدانم که
بزرگ و صاحب قوت ترین مردم تویی اینکه اقبال کش
دولتمندان خود میفرمایی آنهان در محبت تو نیستی و
دنیای دون زده اند و الله دنیا آرزو دارد که آنهان
اقبال کنند چنانچه راجه انبرک و پرهبت و برلعه و
ملکهادرت ترک سلطنت کرده و دل در عبادت
بستند اینکه فرمودی که من خواهش مند آنستم که ترا
باشند عای تو آوردم و در واقع مرا کجا آنست
که قابل مقبول هم بستری تو باشد از کمینه
کنیزان توام و دل و جان من فدای تست و بان
هم یکی از آفریده های تست و من ترا گذاشته خیر او را
اختیار میکردم و راجهای نامدار که ترک سلطنت کرده
و مال و حکومت را گذاشته داخل دولتمندان تو
شدند تمام آنهان ابد الآباد باقیست و من هم از جهت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

منت‌دار تو شدم و برکت اخلاص تو نام من هم تا ابدالآباد
یافت و من این جمع و هرکه سر از خاک درت
برداشته بهر رهگذر رفت خاک مذلت بر سر خود ریخت
عزیزی که از درگهش سر بتافت ۵ بهر در که شد هیچ عزت نیافت
و من اگر منشور بال را اختیار میکردم که همیشه از زادن
و مردن گرفتار بودم حالا به برکت مصاحبت شما از این
غم و اندوه رهایی یافتم و به مرتبه همت رسیدم شکر بگزاشتن
فرمودند که به صدق و اخلاص و اعتقاد تو آفرین باد
و من ترا آزموده‌ام و تمام عیار یافتم که شیوهٔ مخلصان
و پرستندگان که مراحل مقصود و مطلب میرسند و
چنانچه تو یی بسی چندان از سخنان زشت من رنگ زرد و
تو تغیر یافت ولیکن در اخلاص تو تغیری نیافت اگرچه
طوایف بسیار از جوگی و سنیاسی مرا میپرستند اگرچه
اخلاص کامل نصیب همه نمیباشد اکثر در ریا و موده
که عبارت از دلبستگی و فریفتگی با دنیا باشد گرفتارند
و هر یک خود را ازینجا قیاس کن که در تو تا او در میان
صفت من میگویند و من صفت ترا میگویم و از اخلاص
تو شرمسارم روزی برادر شما سیر ترا شنیده در
توجه عجز و مسکنت با من گفتی در وقتیکه بلندرجی بر سر علم
برادر ترا جدا کرد اگرچه دل تو خیال اند و گمان شد اما بد
تلفی کرد ما و امن به هر دم بست و در تا همان است که
رضای شوهر را بر همه مقدم داند و منکه بمحض رسیدن
بمقام تو متوجه شدم از برای احسن و جمال تو نبود بلکه
صدق تو در دل من سرایت نمود هر که این حکایت مرا خواهد شنید

بمرتبهٔ اخلاص و محبت تو خواهد رسید تمام شد ادبار شصت

تفصیل پسران اشت ناگها و حکایت کشتن گرم برادر رکمنی

شده بود فرمود ای راجه برهمنیت بشر بلکه زن جون بات
هزار و یکصد زن عیش و عشرت میکردند و رسوم
بجا می آوردند و بر زنی قوه ده پسر صاحب جمال
دختر زایید و همه زنان بشر بلکه شته خود را در رشتن
خود میدیدند و نام پسران اشت ناگها اینست
بردمن و جادرمن و جادقه و بستو جار و جار کوت و نبهد
جار هشنده و بجار جار پسران ها ستوبهان مان و جیند ربهان
بهربهان و بشتری بهان بهربت بهان الک پسران جاموتی
شو میر و بهرحیت و بهرحیت و بجی و جرک و شمان
کرت و بهچ مان و پسران کالندر تمک بهان و بهر
بنک و شوبه و شو بجندر و شوکاین و رکهو بیر و شو
بهدلا رکل پسران دیگر هم در رشته نمها با گوت اصل
مذکور است درینجا بسبب تغیرات خوانندگان زبانه
برین نوشته نشد دیت مان و نابر دیت برادران
حقیقی بلدر بودند که از رونی متولد شده بودند و راجه
پرسید که شنیده ام که گرم برادر رکمنی دختر خود را به انرود
پسر بردمن نسبت کرده بود چون گرم از دل و جان
با سری بکوان خصومت داشت با این نسبت
راضی شد و بوجی فرمود واقعه چنان است که دختر
خود را بسمور کرده بود بردمن بزور ازانجا وا دند آن
دختر را ازانجا آورده به انرود پسر خود نسبت کردید آن
گرم موافق رسم و آئین نگن و ... بشر بکرشنه جو با

بلبدرحی و بردمن و امرو و برای کتخدایی رفتند و لطایف

لطیفه و جشن شادی بمیان آمد و دراینجا بعضی از

مخالفان با رکم مصلحت کردند که با یادوان نزو

گفتن بمنوان آمد اگر مجلس قمار درمیان آید آنها را

مغلوب خواهم کرد پس رکم با بلبدرحیو گفت میخواهم که

با شما قمار بازی کنم بلبدرحیو قبول کرد و طرفین ببازی

مشغول شدند و رکم دو دفعه بازی را به بلبدر باخت

و مخالفان خوشوقت شدند و بعد آن چند بازی را برد

لیکن رکم دیگر راجه‌ها و خصوصاً راجه کلنگ نسبتو حی برخاست

و فریاد برآورد که بازی را رکم برده است و دیگران همه

دروغ میگویند باوجود اینکه آنها همه از خنده و هزل لهو بازی

ها بستافتند راجه کلنگ گفت ای بلبدرحیو از حرف راست

آزرده نباید شد و شما عمر خود را در بیابان و صحبت

گاوبانان بسر برده اند و راه و رسم بازی را که خاصه تاجدارانست

و بمیدانند و شما را با امثال خود بازی باید کرد و بلبدرحیو

تاب این کلمات نیاورده و موسل که حربه ایشانست

بدست گرفتند اول راجه کلنگ را هلاک ساختند بعد آن

رکم را کشتند و دیگر هر چه از راجه‌ها پیش آمد کشته شدند هر که

بگریخت بسلامت ماند و بسیاری گریختند چو این ماجرا دیده

بنابر ملاحظه داری رکمنی راجه‌ها هیچ نگفتند بعد آن عروس را گرفته بدوارکا آمدند

گفتن قصه اوکها دختر باناسر و انرود نبیره کرشن

باهم عاشق شده بودند و مردن چند لشکرها و یک وقت

راجه پرکهت پرسید که ای سوامی شکدیو قصه که

عجب ما فوق اند مکرر بر شنیدن بهار نمیرسد امیدوارم که

ترا هم از مکرر پرسیدن من رنجی نباشد بنا بران چشم
دارم که قصهٔ اوکها دختر باناسر و انرود نبیرهٔ سری کشن
بشنوم وسوکه دیوجی گفت راجه بل دا او صد پسر
و پسر کلان او راجه بان بود و این پسر عبادت مهادیو
بصدق میکرد و مهادیو چون بر وی خوشنود شده هزار بازو
کرامت کردند و بالتماس او گوتواید شهر اختیار نموده بود
نگارش بکمال اخلاص استقلال و غرور حکومت میکرد
و هر روز بخدمت مهادیو آمده عبادت و پرستش
می آورد و همه راجه های روی زمین را مغلوب ساخته
و دیوتا ها را نیز محکوم خود ساخته بود روزی پیش
مهادیو حضور رفته گفت که من هزار بازو دارم کسی
با من جنگ نتواند کرد و فیلان نوکپال را شنیده بجنگ
آنها رفتم تاب حملهٔ من نتوانستند آورد و دیگر
سخت و محکم را تاب نبرد داشت زور من نیست من
ملیک مشت آنها نیز هم از هیچ بر کند و این بازو های
من خارش میکند بنا بران میخواهم که با کسی جنگ
مرا چنان کسی را نشان دهید که حریف من باشد مهادیو
این لاف را از وی شنیده فرمودند که برق که آن زاد
گویند روزیکه بیفتد خواهی دانست که حریف رسید
بانا سر این معنی را شنیده در کمال خوشوقتی بخانه آمد
جانب برق دید که کی بیفتد و انتظار حریف میکشید بانا
دختری داشت اوکها نام در کمال حسن و خوبی
انرود نبیرهٔ سری کشن را چون بخواب دید عاشق او
چون از خواب برخاست احوال او شامل فراوان

اضطراب

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اضطراب و بیقراری بود و از نام و نشان بیخبر بود
و خدمتگاران ایشان حال او چنان دیده هر چند به لفایح
و اندرزها برداختند سودی نه بخشید این دختر خدمتگار
دانست چتر لنگها نام که در رسم و تصویر بی نظیر بود و او
متعهد چاره کار ایشان شد و گفت من تصویر خوبان
کشیده پیش تو میآرم تا از آن میان معشوق خود را از
بشناسی چتر لنگها گرد عالم برآمد هر روز تصویر مردان
خوبرو کشیده می آورد و به اوکها مینمود تا خوبان عالم
بالا [illegible] گندهربان و دیوتاها و راجه های نامدار و عامه
انسان کشیده می آورد و اوکها مطلوب خود را نه دریافت
چون در تصویر مردان شبیه سری کشن و پردمن بود
اوکها به دیدن این دو شبیه شرمگین شد چنانچه زنان
قابل را از بزرگان قبیله شرمگین شود و گفت غالباً
مطلوب من از اولاد ایشان خواهد بود بعد آن چتر لنگها
تصویر انرود پیش آورد و اوکها از مشاهده آن از
هوش رفت و چون باز بشعور آمد و گفت دل من ربوده
این جوان است حالا شما را فکری باید کرد که باعث وصال
من باشد و الا شمع حیات من بگرداب بلا خواهد افتاد
[illegible] دیده وران که اهل هوشمند در چاره [illegible] کار
من بکوشند جانان مرا بمن بیارند این مرده [illegible]
[illegible] چتر لنگها گفت که مطلوب من و تو در
جایی است که کم کسی را در آنجا دخل میسر است و صاحب
[illegible] جوا است که بی رضای ایشان باد هم در
نمیتواند وزید و من از طرف خود فکری میکنم و دیگر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

طالع و بخت شناسیت لپس جیتر لنگها بصورت
علو غلیوازی برامده و بدوار کار شاید و در انجاه
دید که سوراخ جگر بمحافظت آن شهر قیام
و کنیت بلا دخل میتوانست متحیر ماند در ضمن تار
در انجا وارد شد و او را شناخته احوال پرسید و تفصیل
نقل کرد و تار دستار افسون بیاموخت تا از اثر مراحمت
سالم ماند و در محل های سنگ رخنه در امد بجای که از
بود در رفته دید که ادهم اوکها را در خواب دیده زار و
بیقرار است جیتر لنگها عرض کرد که ماجرا باز نمود و گفت
میخواهی که ترا پیش اوکها هم اغوش کرده گفت
بر من ثابت کرده باشی لپس او را در بالهای خود
برداشته به پرواز امد در اندک فرصتی تر دل اوکها
طالب را مطلوب اتصال داد و خود برد و باهم عقد
باهم نقش و نشاط پرداختند تا چهار زمستان
زایه و لخشی بسر بمی بردند و انچه در پرده مخفی
اوکها اطعمه لذیذ برای سر انجام مینهاد آخر الامر
نهفته کل است مخالفان ابواب ترسیده به بادشاه
خبر کردند که مردی در محل خاص استقامت دارد
معلوم که راه کدام راه در امده است و ما خود بهیچگاه غافل
غافل نمانده ایم او با تاثیر نعمت برخاست فی روفتنی
آنهانات بحوبر بارای استقال دارند رسید دید که مرد
خوبروی و صاحب جمال بصحبت دختر من قیام
و آل آورا معاینه کرده خوشوقت شد که چنان جوان
لایق این دختر است اما بعد آن نعجب آمده مع

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

امرود هم دست بسته کرده روبرو شد و باناسیر
مردم خود را طلبیدند و تا امرود را پیش خود در میان
گرفتند امرود بر هر که حمله میکرد او را از پا می انداخت
تا همه را مغلوب ساخت آخر چون باناسیر که جوان بر همه
غالب آمد کهنا کهن نام کمند که شر کهنادلو جیو با
عنایت کرده بود طلبیده بر امرود انداخت و چون
امرود در رفع عاجز بود و بآن کمند گرفتار آمد او کهنا از
دیدن این ماجرا بی کشید که شرح آن مقدور رحامه نیست

آمدن گرشنه جیو بجنگ باناسیر و جنگ کردن
با شر کهنادلو و غالب آمدن گرشنه جیو و بریدن ...

چون بر حقیقت امرود مدت چهار سال گذشت
و پدر و مادرش در جای او گرفتار بود اگرچه از شر کهنادلو
شنیده و بنیان بود اما مقتضای مصلحت و حکمت که
آن نتوان بر ظاهر ساختند تا روز منتظر در
دوارکا آمده خبر گرفتاری امرود داد و شر بلرام جی
استماع این دوازده اکهوهنی لشکر جمع کرده کشن دیو
با این بجنگ باناسیر متوجه شدند مجرد رسیدن لشکر را
غارت نمودند و محافت برق با تاسیفتا و شنیدن
خبر او هم دوازده اکهوهنی لشکر جمع کرده بجنگ برآمد و
شر کهنادلو لوگال شهر او بود حاضر آمد و ...
بر تاکال و ... گنه و راکهشان و بتاخان ...
... و بحمایت باناسیر مستعد پیکار شدند و مردو با مرد
تا بحشری بلوان و کشن کهنادلو باهم جنگ میکردند
... با گهنا و وزیر و وقت اکبر شر بلرام ...

باکونگر نام و زیر دوم با ناشر و بیردمن باسوام کاذرک
پسر مهادیو و شتانک و یادوان با ناشر در
جنگ بود و شش مهادیو بر شتر کیشنه چو انداختند
ایشان همه را از خود دور کردند بعد آن بر شر مهادیو
تیری انداختند آخر آن جمبارة و قازه بود که جا بجا
شر مهادیو کاهلانه بر زمین افتاد و جمبارة کشید
و مغلوب شد و همچنان بیردمن بر سوام کارنک عادی
آمد و بکیدر چیو وت باشت و ز بر سیک ...
با نامر شتند در حصین با ناشر جنگ که گذاشته روی
شری بهگوان آمد و با لشکر کمان در دست و نت
که یک دفعه با لشکر رنا میکرد ما شری شر مهاراج
آزاری نیافت ایشان بیک مرتبه کمانهای او
او را بریدند و بیلبان او را با اسپان انداختند با
پیاده شد شر مهاراج بیخ جن نام مهره سفید را
و غلغله آن زمان و زمان را فرو گرفت در حصین
مادر با ناشر بشفاعت بر آمد از کمال اضطراب
خود را برهنه ساخت چون دیدن زن برهنه
و کفارت آن بستان چشم و نه بار تیل
بنابران لشکر چو بهر با ناشر انداختند و باناشر
در حالت فرصت یافته گریخت و لشکر مهادیو
و اکثری بقتل رسیدند و بقیة السیف رو بفرار
آوردند اما شر مهادیو باز بر خشم آمده تب مجرف
سوزان فرستاد و شری بهگوان مقابله آن تب
بر گماشتند این هر دو تب باهم در افتاده اعوذ بالله

برآمده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تب لرزه بشری بهگوان غالب آمد تب محرق
شری مهادیو در پناه شری بهگوان آمده زبان بمدح
الشان بکشاد و گفت ای مهاراج اپهلت رتادیی
ترا زوال و آخر نیست و بدون ذکر نام نامی شما
حرفی که بر زبان آمد هرزه و بیهوده است و صاحب
کهیشران توئی و شناخت ما و دیگر مجلس نمی آید
از خواهش قدرت بلباس الشان جلوه گر شدند
و صاحب همه صاحبان توئی و قدیم توئی و خداوند
لچهمی توئی و آفریدگار عالم توئی و جانبخش توئی و نگهدار
نیکوکاران و ادب دهندگان بدکاران توئی و
سنگ بار زنده باز زمانی از بار شراره توئی ترا
از من هزار سجده است و من در پناه توام و از
تب تو عاجز آمدم امیدوارم که مرا امان دهی شری
شری بهگوان بر و مهربان شده او را امان داده و
فرمودند که بجناب ـــــ که هر که این حکایت ما و تو خواهد شنید
آزاری بجلوه از تب نخواهد رسید تب محرق خوشوقت
شده با ناسر که گریخته بود باز تمام لشکر جمع کرده
در برابر دست سلاح گرفته بجنگ برآمد و شری مهاراج
نیز در شستن جلد فرمودند تا همه دستهای او را بریده
بخاک و خون انداخت و شری مهادیو چون این حالت
دیده بصد تضرع و زاری آمد و زبان بمدح الشان بکشاد
و گفت ای قدیم و ای صاحب همه و ای از همه بیرون
و ای در همه داخل ای آنکه کارهای بیشمار از تو ثابت
انجام آنکه همه آشکار و پیدا توئی و ای آنکه پنهان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ناف تو و ده طرف گوش تو شمر شکم تو و زبان
های تو و موهای سر تو و آتش دهان تو و برگ ابروی تو و آفتاب
و مهتاب چشمهای تو و پاره رو و درختستو و نباتات
موهای تو و نیز حیا هوش تو و کوه ها استخوان تو و بیدها
گناه تو و همه رگها خوشبوی تو و اینقدر بار ز دیوانگیم
شمردم و نیز برات هر روز است که بدان روز بر حال
محیط شده از من ترا آب آن روز ترا سجده نماید
توئی که بار زمان را دور کرده و به نهایت کار تو
نرسیده و نیز اگر نشناخته یا آنکه تو نیکم خود بیشمار
خود کرامت کنی توئی آدمی فرمانده هوا و هوش
هرگز دل بجانب تو میل نکند هر که میل بجانب تو
میکند من و نیز همه در حق او دعا مخیر هم میکنم و مستجاب کنند
آن توئی و بانا سر ترا از راه غفلت فراموش کرد
و مرا بجای آفرید کار پرستش میکرد گناه گار است چون
الحال مرا شفیع آورده است و شفاعت من او را
امان ده و بخاطر من چهار دست و بگذارند و
منعم عجز و ثنا لش بجا آورد و شیر بهار هستیم
فرمودند که بخاطر تو از خون او گذشتیم که چرا این
بر بلا دار مخلصان و پرستندگان تو و با بر بلاد عهد کرده
بودیم که اگرچه دیتان همه ابواب مستحق کشتن باشند
لیکن ما او لله ترا امان بخشیدیم لهذا تو هم اگر مستغاثی
نمیکردی او را میکشتم چون غرور و تکبر بسیار بهمرسانیده
بود و گی را برابر خود میدانست و بازو هایش او را
افکندم جستن توبه کردیم پس نماید بانا سر

دادبار

[illegible] شد چو انداخت و استغاثه جرائم آورده
و التجا به بر او مهربانی فرمودند و امان دادند و آنگاه
بانگ زد که [illegible] آن زن بیوه را آورد و او کنارها با آن زن بیوه گنج اشرفی
بسیاری از جواهر نفیسه و امتعه جهیز داد و سری بهگوان
آن زن بیوه و عروس را گرفته بفتح کامیابی در دربار کارگاه
آمدند هر که این قصه را بصدق دل و اخلاص بشنود همه مطلب حاجات او برآید

کشیدن آن چلپاسه را کرشنه جیو که او یکی از
[illegible] می بود و به جناب [illegible] کهنه چلپاسه [illegible]

بشکل [illegible] دیوجی فرمود روزی پردمن و بنات
و دیگر اطفال یادوان برای سیر و بازی بیرون
رفته بودند و در آنجا تشنگی بر ایشان غلبه کرد بعد تفحص
بر سر چاهی رسیدند که آب نداشت و در آنجا چلپاسه
بزرگی دیدند در نهایت بزرگ چنانچه تمام چاه
را احاطه کرده بود چون او را بآن حال دیدند و در دل
ایشان رحم آمد و ریسمانها جمع کرده خواستند که او را
از چاه برآرند هر چند جهد کردند نتوانستند برآورد
لا علاج همه برآمده حقیقت این [illegible] ظاهر نمودند انجاح و
التماس در برآوردن او کردند و سری بهگوان
التماس آنها خود را بر سر آن چاه رسانیدند و
دست خود را در چاه فرو هشته او را بیک دست
گرفته بیرون کردند اما فوری که او را با دست مبارک
ایشان مساس شد بدن چلپاسه رها کرده بصورت
آدمی برآمده و در کمال زیبایی تاج بر سر و گوشواره
مرصع در گوش و سری بهگوان فرمودند که احوال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ظاهر نما کنی در بنجاه چون افتادی در وقت
راجه برهمت پرسید که شما طالع در همه حال آگاه اند
در اینجا پرسیدن چه باشد سوای شک دیو گفت این
پرسیدن بنا بر رسوم ظاهری بود مکرر گفته اند و حکایت
کارهای ایشان را نمیتوان یافت و پرسش و جستجو نمیتوان کرد
او دو دیده بر در پای ایشان انداخت و گفت از شما
پوشیده نیست لیکن چون میفرمایید عرض کنم من پسر راجه
الهواک ام نرک نام دارم راجه کلانی بودم میل من
به خیرات و سخاوت بود خصوصا ماده گاوان بسیار
به برهمنان میدادم چنانکه شمار دانه ریگ و قطره باران
نشاید ممکن نیست شمار گاوانی که من بخیرات داده ام
ممکن نیست و گاهی از خیرات بسیار سیر نشده ام هرچه
دادم برغبت و خوشنودی و دل نموده ام و همه گاوها
شیر دار و با گوساله های خورد و سال کرد شاخهای
آنها همه از طلا بود و سم های آنها از طلا و سم ها
در نقره گرفته بودند و پشت آنها طوق مس بوده
پارچه های زرد بر آنها افکنده بودند تا برهمنان
نیک کردار و قبیله دار دادم و همه خوش و خرم
بودم که جز و نقدی را در ان مد نظر نباشد و غیر آن
خانه های غله با محتاج و طلا و فیلان و اسپان هم
بسیار خیرات کردم و دختران برهمنان را کتخدا ساختم
و خانه های نفیس و ارابه های چهار اسپه و گنج های
غله و سبزیها و الوان و اقسام عطریات
دادم و کواله و چاه و باولی و تالاب بسیار

ساختم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تا ختم تمام مرد آن متقی مشهور در تمام عالم بسخاوت
علم بودم آخر الامر قصهٔ عجیبی اتفاق افتاد و یکی از
برهمنان ماده گاوی بمن داده بود مشتبه گاوی از آن
گاوان در گاوان من داخل شد و من صباح نادیده
آن گاو را با گاوان دیگر به برهمن دیگر دادم برهمن اول
گاو خود را در پیش آن برهمن شناخت و هر دو دعوی
کنان نزد آن برهمن آمدند هر چند بهر دو گفتم که بنا در غلطی
از من واقع شد در یک [illegible] عوض یک گاو ده گاو دیگر
بهتر از آن بگیرید و هیچ یک از آن دو راضی نشد هر دو برهمن
گاو را گذاشته رفتند و بعد از آن نزدیکی من از عالم نقل
کردم و چون مرا در پیش دهرمراج بردند و در ملاحظه
نظر من کرده و گفت عمل خیر تو بسیار است و لیکن
عمل زبون هم داری که گاو برهمن نگهداشته اکنون
اگر مشغول باشی اول سزای عصیان بردار یا اول
جزای خیر گفتم نمیخواهم که سزای کردار بد در یابم لیکن
فرمود تا ترا بعوض این گناه در بدن حلبائی باید
بعد از اینکه شری کرشنجیو ترا از چاه برآرند باز از آن
قالب برآمده جسم دیو تا خواهی یافت از آن باز در بحیا
افتاده بودم تا مشرف ملازمت شما شدم چون مرا
تحقیق گذشته همه یاد و محفوظ است انتظار قدوم
شما میکشیدم اکنون برخصت شما میروم امیدوارم
باز شما از فضل ملک بدر برزد و دو لشکری بگوان او را منظر
التفات مخصوص و منظور ساخته رخصت فرمودند
در آن حالت و پالکی از آسمان فرموده آمده بر آن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

سوار شده متوجه دلوه لوک شد و شری مهاراج بعد رفتن
او بیابان دوان فرمودند که ای برادران و عزیزان بدانید
و آگاه باشید که فرقهٔ برهمنان همه جهت واجب التعظیم
برهمانش یعنی مال برهمن اللازم الاحتراز که در نگاه
آن اگر همه بنادانستگی گرفت از نجاست پدر و مادر
بدو رخ میبرند هر که دادهٔ خود را از برهمن بستاند تا شصت
هزار سال کرم نجاست میشود بعد آن در قالب جنس
انسانی می آید و در آنجا از قوم زنان تولد باید بلکه
اسقاط حمل میشود اگر متولد شود با انواع فلاکت و افلاس
بسر باید گرفتار شود و گواه این راجه نرگ است از
گناه واقع شده بود ای هر کس گرچه نادانستگی مرتکب عصیان
شود اگر برهمن تیغ آخته بقصد کشتن بیاید مبادا
که سر در پای او گذارد و شنیده اند که بهرگ برهمن
برهمن لگد زد و من پای او را مالیدم مگر آزاری رسیده
باشد و از اینجا التعظیم برهمن قیاس کن و از برهمن
شود نباید گرفت فرزندان او را همیشه باید گرامی
خشم گیرد و ناسزا گوید و مسکینت و عجز حرف با
و خوشنودی او را سعادت دارین است باید که
این نصیحت را بگوش شنیده بران عمل نمایید و این
شری مهاراج بیان فرموده بدولتخانه مراجعت فرمودند

رفتن بلبدر در گوکل نزد نند و جسودا و
رفتن نزد گوپیان و عیش و عشرت کردن با ایشان و

روزی بلبدر رجو بندر این را یاد کرده آن عیش
با گوپیان کرده بودند و مهربانیهای نند و جسودا

که بجا طرادادر

بجا آورده متوجه بندر آن شد و چون نزدیک رسید
بنده گو جستجو و اخبار بهجت اثر آمدن ایشان شنیده
از خانه بدر آمدند و چون جان در آغوشش گرفته گریه
بنا دی بگریستند و ایام گذشته را بیاد آورده
بهتر و روی ایشان بوسه میدادند و در کنار گرفتند
و بر گرد سر میگشتند و بعد آن نشستند و گفتند ما در
فراق شما یکساعت برابر سالها بود و سالها گذشت
اما صد شکر که باز از ما خبری گرفتند و ما را ممنون ساختید
و بر خلاف شیر بیگ سنه جیو که اصلا پیامی هم نفرستاد
ازان شما وفا نمیتوان داشت تحقیق که راجه ملک
دولت کاشف یاد ما مسکینان بخاطر او میگذرد و یاری
بر حال بگو که شیر بیگ سنه جیو بحیرت است اگرچه در
انجا در رنج میبود لیکن ما را دیدن او میسر میشد بعد آن
همه گو الان آمده بلبدر را دریافتند احوال پرسی میکردند
بعضی یاران بان را آورده پیش بلبدر نهادند و گفتند
بعضی ازین که خوب میداند چون فراموش کرده
مشتاق نواخت بلبدر جیو به تکلیف آنها خوش شد نواخت
همه محظوظ شدند و آفرین کردند که فراموش نکرده بعد آن
بلبدر جیو از اینجا بر خاسته بگوکل رفت و در انجا همه
زنان جمع آمده در دل خود گفتند و احوال شیر بیگ
گفتند ولی آن سیه فام و دلارام بحیرت است که
دربار میکند اما اینکه در رحمت اصلا بخاطرش نگذشته
ان دل داده گان بچه حال هستند هیچ رحمی بر حال
ایشان ندارد و معلوم شد که تنها سیه فام است بیش ازان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یاد ایام های گذشته کرده به های و های گریستند و
رفتند بلند ز جوب کرده بحال آورد بازی را
و داد عیش و نشاط دادند و گویان بنا بر اخلاص که با
شتر گشتن چو بودند هر کدام به طعنه های دوستانه و
سخن های مخلصانه زبان بر گشودند و یکی میگفت ای
برادر تو خیلی بیرحم است اگر میدانستیم که با ما چنان پیش
خواهد آمد هرگز جان و دل را باو نمیدادیم دیگر بگفت
در هیچا بودند غیر از چرانیدن گاوان مشغول کار نشدند و
صاحب مال نشدند و حالا چرا مارا یاد میکنند از نام
میکشنده باشند و دیگری گفت ما هم مثل شتر گرسنه
دل خود سخت کرده ایم که دولت و جاه ایشان
یاد شنیده میشود که بر دامن مثل پدر صاحب زر
استعداد است و عمر ایشان و لیسیران است بر دم
یکصد و شصت زن درا پیر دیا فریاد و دیگر بگفت
شتر گرسنه چو بهر طرف که رو می آورد وقع
همه راه های زیر دست مطیع خود ساخته است
او که بر دل ما مشغول است و همیشه مارا در آزار
او را نمیتوان مغلوب کرد و نیز او را از ما دفع
دیگری گفت که بحرف ما رنجه نشوی است که
تا برده های او یکصد و شصت زن بگفتار او اعتماد
و دیگر گفت اگر و که او را از ما برده و او
دادن ما بود این دو صحبت و عاقبت است و
گفت هر که عاقل خواهد بود هرگز بگفته او اعتماد
و دیگر بگفت با شیبو بگو که افسونگر است می بینی

جلوه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

جلوهٔ مرتبهٔ خود ساخت و دیگر بگفت آیا درپیش آن
زنان گاهی یاد میکنند ای بلبدر ستاده بگاه ما این که ای
خاطر هیچ کسی که هرگز یاد ما نمیکنند از خانمان و بنگ فرزندان
خویش و قوم خود گذشتیم و گویا هرگز آشنا بود و گویان
همین قسم سخنهای طعنه آمیز میگفتند و آه سرد از سینه
میکشیدند و بلبدر آنها نزات داد و روزی بلبدر خود
باتفاق آنهان بر لب آب رفته جمنا رفته بودند و عیش
وقت طا میکردند دران هوای فرح انگیز که نسیم بزم و بنام
عشرت و سرور پیدا عنا میبخشید و وزن زمو گل آب سنت
برای الیشان تیر شیراب نفیس میفرستاد و بلبدر جی نور
جان فرمودند بهت اطر برافتند و بدرین حالت شتری
جمنا که نزدیک بود آواز بلند گفتند اندکی نزدیک تر بیا
میخواهم که در آب تو بازی میکنم و جمنا ساعتی توقف
کرد و بلبدر خود بخشم رفته و چون اهل و موصل که سلاح
الیشان نیست در میان آب گذاشتند و فرمودند که چرا
توقف کردی خواست که آب ترا پاره پاره کنم و جمنا
ترسید و پشیمان شده الحاج و عجز بسیار نمود و گفت من
شما را نشناختم و شما اوتار شیشناگ اید و ستر و میان عالم
برسینه شما خواب میکند و زمین را بر سر خود برداشتند
مثل آنکه کسی گل بر سر خود بگذارد و هزار سرداری و تمام
عالم بر یک سر شماست امیدوارم که تقصیر معاف فرمایند
بار و ندوت میکرد و عذر خواهی مینمود بعد آن که بلدت
بسیار کشید بلبدر خود از تقصیرات او گذشته در آب او
جمنا ناز بازی میکردند و چنانکه فیل مست با ماده فیلان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بازی کنند بعد نشاط و بازی از آب بر آمدند و بر آن برای
ایشان رخت نفیس فرستاد تا پوشیدند و تارهای
مروارید در گردن کردند و ایشان را در کمال عیش
و نشاط دو ماه بهار در بندر آن گذرانیدند بعد آن متوجه
دوارکا شدند و در وقت رخصت تیره تو جر و حسنو دا
ایشان را به کمال الم و گریه فرستادی چنانکه رسم باشد

فرستادن راجه کاسی ایلچی که من اوتار نراین هستم نزد یادو

بعد از چند گاه بلبدر جیو در دوارکا رسید ایلچی پوندرک
فرمان روای کاسی پیش سری کشن جیو آمد بعد نیاز
و پرستش ظاهر کرد که هر چند حرف گستاخانه در پیش
شما گفتن همچو منی نیست لیکن بر ایلچی ادای پیغام
لازمست او را از ارباب دانش معذور فرمایند اگر
در صورت خلاف پیغام نگذارم و سری کشن جیو فرمود
پیامی که داری بلا ملاحظه بگو که بر تو گرفت نیست آن سخن
گفت راجه پوندرک نام چنان گفته است که برای
کردن بار زمین من پیدا شده ام و شست نالکا در جهان
منست و سنکه و چکر و گدا و پدم با من است و صورت
گرده در علم منست و در پیش و ارت واسدیو منم شما
خود را غلط واسدیو میگوید و دعوی همسری است
از این دعوی بیهوده بگذرید و نشان ها که از چکر و غیره
دارید از خود جدا کنید و بلا میان ما و شما بر زبان و شمشیر
حرف زدن اتفاق خواهد افتاد و در آن زمان معلوم
خواهد شد اصلی کدام و جعلی کدام چون ایلچی این حرف تمام
کرد و همه یادوان که در مجلس نشسته بودند بخندیدند

مرتهلی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وشیر بلکشن جی منع فرمودند که بر کسی بنا بد حنت بد ها
خصوصا بر ایلچی بعد از ان در جواب او فرمودند که براجه
بگو آفرین باد بر شجاعت و همت تو ما از سخن مرهنه ها
تو محفوظ شدیم و در این اثنا میدیم و نزاع و زعن و سنگ
و سنغال زگوشت تو سیر خواهم کرد از سر انجام غافل
مباش ما را رسیده و آن شیش ایلچی را رخصت فرمودند
بعد از جند گاه متوجه ~~ماک~~ کارستان شدند پس شیر بلکشن جیو
متوجه آن طرف شدند و چون نزدیک رسیدند به جهت
نام محفوظ نگه سفید خود را برافراختند راجه صدای شنیده
بشنید هیچ اکهوت لشکر جمع کرده دو اکهوت از خود
و سه اکهوت از برادر شوهر که باوی دوستی داشت
بجنگ بر امد و بعد مقابله تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر و گرز
و دیگر اسلحه که بر خود داشت بینداختند و شیر بلکشن جیو
بتسوده گشتن حکم فرمودند که تا همه جا آتش برافروخت
فیلان و اسپان و ارابه ها و پیاده ها و سوار همه سوختند
و شیر بلکشن جیو براجه بوندریک که بر سر ان تاجی
مثال تاج الخلایق داشت و گوشواره یاقوت مرصع پوشیده
و بر علم خود صورت گرز کشیده بود فرمودند ای راجه
بیجا ما را که ایلچی فرستاده بودی بیاد داشته باشی
حالا اگر این علامات را از خود جدا کنی و گناه خود معترف
شوی لهذا اسرا او را جدا کردند و چون در بر او واقعات تصور
جمال با کمال شری بهگوان در خاطرش مستور گردید
ملک رسید و زنان او را ابریشم و آبان خود سوختند
اینها بوندریک لنسری داشت سوخت تمام بعد گشته شدن ها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پدر بقصد انتقام عبادت ستر مهادیو پیش گرفت و
مدتی ستر مهادیو بر او خوشنود شده وگفت چه مطلب
داری وگفت میخواهم که قاتل پدر خود را معدوم سازم
وستر مهادیو فرمود برو جگ کن پس سودرشن به جگ
مشغول گشت بعد اتمام جگ زنی با صورت در کمال
مهابت وموهای ژولیده ومیگون و دندانهای
دراز از آتش بر آمده سودرشن گفت بگو دشمنت کجاست
وسودرشن بجانب دوارکا اشارت کرد آن زن که
کرتیا خوانند بجانب دوارکا روانشد بهیبتی که اشجار
وکوه ها از صدمه او میلرزیدند از چشم او آتش میبارید
چون بدوارکا نزدیک رسید همه مردم ترسیدند و فریاد
کنان پیش سری کرشن جیو آمدند التماس محافظت
وامان دادند وسری کرشن جیو فرمودند هرگز غم نخورید
که این بلا زود دفع میشود پس به سدرشن چکر
که همراه او بود فرمود سدرشن چکر بجانب او متوجه شد
آفتاب [illegible] نیاورده گریخت وبکاشی رفت از همان
خشم سودرشن را بسوخت وتمام شهر را بسوخت
سوختن وخراب کردن [illegible] هرکه این قصه را [illegible]
دل شود و هیچ آفتی با وی نخواهد رسید تمام شد ادهیای [illegible]

احوال منشر دیو که جنگ بلدیو و [illegible] او را [illegible]

منشر نام دیوی با بوماسر دوستی داشت وچون خبر
کشتن او شنید سخت بجوشید بقصد انتقام او متوجه
دوارکا شد ودر راه هرچه پیش آمد خراب میساخت
وکوه های گران از بیخ برداشته بر ده ها وشهرها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

انداخت و در دولتکاه دریاها برآمده آب بسیار برآورده
روان میکرد و شهرها غرق میشد و طفلان مردم بغارها
غارها پنهان میشود و گاه سنگهای گران هم و روزه
بر در وازه میشود آمد و رفت بند میکرد و درختان را از
بیخ برکند و در این ایام سری بلدر جو برای سیر و تماشا
بوت نام برت رفته بودند از انجا با گنده بانان و
زنان نشاط و بازی میکردند و شراب میخوردند مست و
خود را در انجا رسانیده و عیش ایشان منغص میکرد
و گاه بر درختان برامده و شاخ و برگ را بر کنده بر
میانداخت و گاه بر زبان صدای ناخوش میکرد و گاه
بجانب زنان بول و غائط می انداخت و گاه سنگ
میفرستاد و ظروف شراب را میشکست و چون صورت
بوزینه بود اول بلدر در دست به گمان برد که غالبا
بوزینه از بوزینه های این بیابان خواهد بود بجانب او
روان شد او را بدست گرفتند از میان دست ایشان
چنان بدر رفت که گویا نگرفته بود و در این وقت معلوم
کردند این بوزینه بیت دست است خواستند که او را
بضرب بل و موسل هلاک ساختند او بر ایشان سبقت
کرد و درختی از بیخ بر کند و ایشان ضرب موسل بر سر
او زدند و خون جاری شد مثال آنکه در ایام برسات
آب سرخ از کوزه مغره که گل سرخ باشد آنرا ابلند ریزی
بند جاری شد لیکن آن بوزینه درختها از بیخ بر کشیده
درختی دیگر کند و حواله کرد میخان هم همه درخت های
آن بیابان را کنده می انداخت و چون درختان تمام

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تمام شدند سنگهای کلان را هر می یافت بعد از خرد شدن
سنگ ها جنگ مشت در پیش گرفت بلبدر جواز
مشت زدن او بغضب رفت مشتی بر زور بر او حواله
کردند و هلاک شده بر زمین او فتاد دوازده فنار زن او
زمان بلرزید و دیوتا با هر بلبدر گل باریدند بعد از آن
او شدی بلبدر بر رام متوجه دوارکا شد تمام شد داستان

آوردن دختر دریودهن از وقت هندپور کردن کوروان
او را دادن بار دختر به کرشنه جیو و آمدن بلبدر جلدی

شنری باشند و پور منو در راجه دریودهن دختری داشت
لچمنا نام سوئمبر کرده بود راجه های نامدار در آنجا جمع آمده
و شاهزادگان بسیار بکشنه جیو که از بطن جامونتی بود در
آنجا رفت و چون آن دختر لباس عروسانه دید در
مجلس در آمد و شاهزادگان عاشق جمال او شدند با خود
اما این دختر هر که میل داشته باشد اگر دیگر را اختیار کند
بدست آمدن مشکل است پس بهتر آنست که حالا فرود
او دست ندهم و دست او گرفته بر رتهه سوار کرده
روان شد و بحکم والد او ارجن و دریودهن و کرن و نهم
از این واقعه خجل شکید بر هم خشم و غیرت آمده که کامستی از
راجه های نامدار کسی جرات با یکبار میکردند و یا دوان
دختران خود همیشه در قبله ما داده اند آنگاه که به جامونی
که دختر خراش است چقدر حیف است که او از میان چندین
دختر را به بردن ننگ و بدنامی همیشه بر ما خواهد ماند
بیرون نشست که بلکه شنه جیو بکرد واو خواهد آمد چه ازین
که او را بتر خواهم گرفت و دیگر با دوان چه میتوانند کرد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دریودهن و کرن به مشورت درته راشت و بحکم تعقب
پاندوان کردند و چون نزدیک رسیدند و پاندوان خبر
خبردار شده بایستادند و تیر و کمان بدست گرفت یا دریودهن
و کرن گفت که مرا از نسبت با درجارت نه بهندی از
اصل شهر بلکه جوشتم و از شما زبون بخواهم کشید کرن
پیش آمده و گفت که بیا امیدام زود زبون خواهند شد
اما آخر کار از ما بدر رفتن خیلی دشوار است خبردار باش
که تیر تیز من نیز معلوم است کرن تیر بسیار انداخت پاندوان ازجا
جسته همه را ... ساخت آنگاه به چهار تیر چهار اسپ
رتهه را کشته جو انداخت و به تیر دیگر بهلبان کش را کشت
و یک تیر در پیش هر ستر داری هر سه نیازمندی فرستاد
و کوروان از همت و تیز دستی او خیلی محفوظ شدند و به
آفرین گفتند اما آخر کار از دست کرن محفوظ ماند و کرن
اسپان ارابه اش کشته پیاده ساخت و خود را با ورن بند
بگوفر ... ارابه خود رت بنده و به بستنا پور مراجعت نمود
و فتح جوش سر ساخت و شهری نار منیشر که همیشه در شید
مینا شد و در همین مطلع شده بدوارکا آمد و حقیقت گرفتاری
بیلن پاندوان بیان کرد و شر بکشته جو کچه دو جول
انجیر نقاره کوچ در نواختند و عزم جزم بهستنا پور نمودند
بلدر جیو نزدیک آمده گفت که چون پاندوان با کوروان لشکر
خویشی در میان است یکباره شتاب کردن و کار بجنگ
رسانیدن مناسب نیست و من میروم به صلح و مقولیت
کار را با صلاح میرسانم اگر احتیاج کار از آدمیت بگذرد برای
سزای با جانی کا بیا امر و لشکر کشی جیو بر همین رضا دادند و

کرن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وسواری خود را موقوف کردند بلبدر با برهمنان و دانشمند
و پاندوان خردمند روانه گردید چون در انجا رسید
باغی توقف فرموده اودهستر دکوروان فرستاد
کوروان و پاندوان در آمدن ایشان خوشحال شده
باستقبال او برامده و بر طبق مراسم دوستی و برادری
دریافته بلبدر جیو باعزاز تمام بشهر بردند و اداب مهمانداری
بجا آوردند بعد آن بلبدر جیو گفتند که چون خبر فتنه کردن
پاندوان به دوارکا رسید و سری کرشن جیو با تمام یادوان
عزم آمدن کرده بود و من بر همین آگاه شده التماس کردم
ما را با کوروان نسبت خویشی و دوستی در میان است
بوضع نزاع و جنگ باید رفت و من میروم سلوک و
پاندوان را بما آرم و بنا بران ای بهکم و دهرتراشت را
پیش شما آمدم هرچند از ان خورد سالی ایلی ادبی بوقوع
آمده بود بزرگی شما را لازم است که نظر بر بغض نهانی
او ناکرده از و میگذرانند چرا که ما و شما را عداوت و
خصومتی در میان بود آخر دختر انها چون ان و غیر ان
باید داد چه به ازین که چون ان قدیم داده شود و ازین سخن
دریودهن سخت بجوش شد بجانب بلبدر نیت کرده
گفت هی بیرنگی زمانه را تماشا باید کرد که یادوان که همیشه
محتاج ما بودند و هوش دختران ما بهم رسانیدند زمانه
چون بر پیو سنگ لیس است که مردم یادوان بنام ما
عزت میکنند و میشناسند وی جایی ایشان بالا باید
که از سیور میخواهد که دختر ما را بر دباستی که او را برای عبر
دیگر بگشتم ما را رحم خویشی مانع آمده لهذا بلبدر جی برای

ودرت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ملامت آمده است یکی گناه از جانب بزرگان است که با نادانان
همه تواضع میکنند و آدمیت و اهلیت با اینها از ایشان مطمع
ناخته است و بزرگان گفته اند عوام را گستاخ نباید کرد
در بودن ایشان مقیم اثر کرده از مجلس برخاست و بند رجو
بهلم و دمنه را است گفتند که در بودن نادانست او را
طلبید که جواب گفت خود را از ما شنو و دانستم که کار از
نرمی و ملایمت گذشته البته به نزاع و آزرده گی بسیار
خواهد کشید و بهلم و دمنه را گفت و در بودن را طلبید و
چون آمد بهلم حکی گفت که ای نادان و دانا همین قدر سیاحت
می شود در هر کار مستقل رای الکه نادان و دور اندیش می باشد
آخر شرمسار و پشیمان شده مرا که کرده خود را ی باید و الگاه بسیار
می شود خالصه است نارون تا تا از یانه دست بخورد و اختیار
هواری نمکنند توامی در بودن هیچ اندیشه نکردی من چه
میگویم و با این سلوک هر صبح سلام ور خود هیچ دست و نشد تو
نرخند منخهم هم مبارک باد و شما تیره گی نشود
تو مرا هر روز بر غصه آوردی او میانه گفتن ما را خوش می آید
حالا ایزا کفار هه هی زد بعد نشنید هیچ هلا دوم
دیگران گفتن با او هیچ فرق آید کار مردم با الب تا که اخر
دادن به هر کس نحیح عادی آید قدر ایشان بهلا شیه ایشان
ماند که است دروست لو کیال بد ربانی او افتخار هر بند تحور
با ها ی او را امبالد و تری برهمان و برهمن قدم ایشان مبالد آزرد
دار و باری بگو و در میان شما این رتبه کرامت است و

بعد از گفتن اینحرف بغضب رفته شهر هستناپور را
چوب قلبه که حربهٔ ایشان است بر داشتند خواستند که در
آب گنگا میدارند و غرق کنند و درین حالت بهکم و
برهمنان و رکهیشران و پاندوان برخاستند و العجز و
زاری التماس کردند که شما صاحب الطاف و
بندهٔ دهرم و نکوکاری اند حیف که در نوردن شهر
و تمام شهر را غرق میکنید و التجا و التماس بلبدر را از غضب
فرو ماند شهر بجای خود گذاشتند بعد در بودن دو
کوروان سانب را با لچمنا آوردند و برسم آیین هر دو
عقد باهم بستند و در بودن و واندوه هزار اسب و فیل
هزار رتهٔ مرصع بجواهر قیمتی و یک هزار کنیزک صاحب جمال
و دیگر اجناس بسیار جهیز داد رخصت نمودند بلبدر
سانب را با عروس گرفته بعیش و نشاط روانهٔ
دوارکا شد ای راجه تو بدان که شهر شما از طرف جنوب
بلند و از طرف شمال از ابنار پست مینماید تمام شد

حیران شدن نارد از دیدن که کرشن جیو در
خانهٔ هر زن کرشن جی دیدن و در هر خانه جدا جدا حضور

شکدیو فرمود چون نارد منی شنید که سری کرشن جیو
شانزده هزار و یکصد زن را یکدفعه در عقد و ازدواج
در آورده است و سوای آن هشت نایکا جدا اند و
بخاطرش رسید که سری کرشن جیو با اینهمه زنان چطور
سلوک میکرده باشد الله تعالی قرار داده باشند یا
بخانهٔ هر کس میرفته باشند یا همه را یکجا در خدمت میطلبد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باری بروم و خبری بگیرم باین اندیشه متوجه دوارکا
شد و در سواد شهر رسیده چمنی یافت بغایت زیبا
مشتمل بر انواع اشجار میوه دار و گلهای خوشبو دید
و مرغان خوش الحان از طاوس و کوکو کلا و غیره آن
آواز میکردند گرداگرد شهر را خندقی عمیق بود و قلعه
و اقسام جواهر از آن صرف شده و محلات تمام شهر
از طلا بنا یافته و بالای هر بام گلشن مرصع نمایان شده
و دکاکین و بازارها همه در کمال خوبی ترتیب یافته و
در هر خانه مجاهد و مدایح بسیار گشته چون هر زبان داشتند
تخت شهر بلکش چون که خانه رکمنی بود در آمد و تخت های
دروازه و خانه از بلور مصفا بود و در هر بام و در هر جا
جواهر آبدار بکار رفته بود و بر حجره ها و اقسام جانوران
از فاخته و کبوتر ساخته بودند که کبوتران صحرایی آنها را
اصلی دانسته برابر شان رفته مینشستند و فرق نمی
توانستند کرد و انواع بخورات معنبر میسوختند و دود
از آن بر می آمد و طاوسان آنرا ابر گمان کرده نشاط
در می آمدند و آواز طرب میکردند و در همه دیوارها
طلا و مرجان و یمن و لعل و زمرد و دیگر جواهر بکار رفته
بود و در هر محل فرش قیمتی گسترده و سنگ های
مروارید از قندیلها آویخته و گلهای یا رجات در هر جا
گذاشته که بانچه آن تمام خانه را فرو گرفته بود و در یک طرف
پلنگ زرین ترتیب یافته که پایه های آن از عاج بود و
از انواع جواهر در آن بکار رفته بود و مسلسل های مروارید
از هر چهار طرف آویخته و بالای آن فرش قیمتی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گسترده و بر آن پلنگ سرپرنهار بیچ تشریف داشتند و تاج
مرصع بر سر ایشان زینت داشت و قبا مبر بحرنی پارچه
زر در دوش کشیده و موهای مجعد و گیسیار ولغزیده
افتاده و بر پیشانی مبارک قشقه زعفرانی کشیده و در
گوشواره های مرصع از نهایت درخشانی قمر را خجل
میکرد و دهان مبارک که آنرا گل نیلوفر تشبیه داد
میتوان داد و همیشه تبسم میفرمود و یک تبسم عالمی را
بدار نجات رهبری میفرمود و مالای مروارید و قیمتی از
گردن آویخته بود و بر گلوی مبارک سه خط تبار و در
افتاده بود و باعث نجابت تمام تن بود و همه اعضا
و اندام در کمال خوبی و زیبائی و دلربائی نظاره
گشته و در پیش ایشان رکمنی ماتا ایستاده و چتر
و هزاران کنیز در پس رکمنی ماتا ایستاده و چون نارد
از در درآمد و نظر مبارک شری جیو او را دیده بتعظیم
برخاستند و دست او را گرفته بر پلنگ نشاندند و
و پای را شسته آب پاشوبه را بر سر خود انداختند و گفتند
خیلی کرم کردند که تشریف آوردند و ما اهل لقا
نجات از دیدار شماست که ترک دنیا کرده اید
دیدن شما بدون مدد و طالع میسر نیست نارد گفت
که برای قدمبوسی شما آمدم و نجات جانداران از
دامگاه دنیا بدون اینکه در پناه قدوم شما در آیند
ممکن نیست و لیکن آب پاشوبه شما است که عالمی را
پاک میکنند و من حقیر دفعه چه حساب میباشم که
مدح شما توانم گفت بر حال من کرم کردند که بیجگاه

میکنند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

عبادت و ذکر نام نامی شما غافل نمیباشیم و بدین وسیله
از زادن و مردن خلاصی یابم این گفته بشری نارد جی
بخانه ست و بخانهٔ ستیابها رفت و در آنجا دید
که اودهو حاضر است و شطرنج گشته جو بازی چوپت
مشغول است و نارد منی را دیده تعظیم کردند و فرمودند
که آمدید و کرم کردید که تشریف آوردید و نارد منی
ازانجا بخانهٔ دیگر رفت در آنجا دید که سری کشن جیو را
طفلی در آغوش دارند و با او مشغول اند از آنجا بخانهٔ
دیگر رفت دید که تیل بر بدن میمالند و در فکر غسل اند
و بخانهٔ دیگر رفت که از غسل فارغ اند و در خانهٔ دیگر
دید که به پوجا و عبادت مشغول اند و در خانهٔ دیگر دید
که هوم میکنند و در خانهٔ دیگر دید که طعام در پیش
میکشیدند و در خانهٔ دیگر دید که طعام تناول میفرمایند
در خانهٔ دیگر دید که با بهولها بازی میکنند و در خانهٔ
دیگر دید که ماده گاوان به برهمنان خیرات میدهند و
در خانهٔ دیگر دید که کتها میشنوند و در خانهٔ دیگر بیان
ملاحظه میفرمایند و در خانهٔ دیگر دید که در حوض آب در آمده
با زنان لت و بازی میکنند و زنان دیگر سرود میگویند
در خانهٔ دیگر دید که رتهه راجی بیند و در خانهٔ دیگر
فیلان را مینگرند و اینجا نشسته تماشا میفرمایند و در خانهٔ
دیگر کار زر و نقره میشود و در خانهٔ دیگر فکر قتل دشمنان
دارند و در خانهٔ دیگر خزاین موفور را بیشمار میشمرند
در خانهٔ دیگر دید که برهمنان بسیار جمع اند با نهایت
ارزانی میدهند و در خانهٔ دیگر به فیلداران زرها میدهند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

میفرمایند که فلانه جا با لذت و جاه و باویلا اجرات
و در خانهٔ دیگر تمسکات قرض را ملاحظه میفرمایند
خانهٔ دیگر آنها را در حرابط میکنند و در خانهٔ دیگر
که با پلید رنجور نشسته اند و مصلحت میفرمایند که فکر
کرده که هیچ یکی از مخلصان و پرستندگان بیهیچ جه آزاری
نکشند و در خانهٔ دیگر پیش دستی و دیوه یک ماتا
اند و میفرمایند که برای طعام بفرمایید که چه تیار کنند
شنیدها میکردند و عرضک در هر خانه که بار رفت
خانه از شری بگوان خالی نیافت و بعجز خود اعتراف
نمودهایشان شد که من با این کسی چون چنان گمان
کردم و پای خود را پیش بردم باید دست مبارک
شستند و عذرخواهی بسیار نمودند و در خدمت
بهگوان بکمال عجز عرض کرد که من ناتوان میخواستم
که انتهای کار شما دریابم چه خیال خام پخته ام
که تقصیر معاف فرمایند و شری مهاراج فرمودند
که ماهیت کار من رسیدن مقدور کسی نیست و
محلی از من خالی نتوان یافت و پیدا کننده عالم
حافظ دهرم و چهار آشرم منم و ظهور من در عالم
نیست بواسطهٔ حضرات او وید و رفاهیت خلق
از ارتکاب افعال حسنه از ذکر عبادت برای
که تا مردم مرا در کار دیده بفعل من اقتدا کنند
ترا باید که در آن کار خود من اقتدا یعنی بعلم دریافت
ماهیت من بعضی و نارد منی از مجلس برخاست
از شری مهاراج رخصت یافته بدستور آئین معهود

بیا

بیان گویان مهاراج شیر مدایح و محامد گرفته تا در دست
تسخیر عالم رفت اکنون سوای سنگه ولیو ذکر حقایق شبانروز
شری نگر سنگه جیو بیان میکنند و میگویند که وقتیکه دو گهری
شب میماند و مرغ سحری بانگ میزند و شری [?] جیو
از خوابگاه بیدار میشوند و زنان شری [?] جیو حضور مهاراج
رکمنی ماتا بر مرغ سحری دعای بد میکردند که واسطه
جدایی شری [?] جیو بانگ او بوده همان وقت از آب
صاف و پاکیزه غسل میکردند و بعد آن پیراهن قیمتی
و صاف و نرم پوشیده مانند مردم عوام خود را بصور
خود دیانا باشند میکردند چنانچه بالله گورشت [?]
المقال باین قسم چیزها بود وجهت اقتدای خلق است
الاعز ایشان موجود است که اینها را دیده و بیان او
بیان کرد و بعد فراغ پوجا و دیان و وقتیکه آفتاب طلوع
میشود و بدرون محل تشریف میبرند و بر چوکی مرصع می
نشستند و در آنجا بر بدن مبارک تیل میمالیدند و بعد
فراغ تیل با آب گرم غسل میکردند و نزدیک تلسی رفته
می نشستند و جپ گایتری میکردند و بدیوتاها و پیتران
آب میدادند که عبارت از ترپن باشد بعد آن
برهمنان حاضر میشدند و شری مهاراج ده گاوان شیرده
و شیردار که شاخ و سم های ایشان از نقره و طلا
گرفته بودند به برهمنان میدادند و کمال فروتنی
و تواضع فرمودند و برهمنان دعای خیر میکردند و
روز روز بر هر خانه چهار لک و چهار ده هزار [?] گاو
خیرات داده میشد بعد آن عطیات می آوردند

و نذر مهاراج اول به برهمنان داده بعده
و بعد آن رخت نفیس می آوردند و میپوشیدند خود میگر
و شری بگوان خود را می آراستند و روی مبارک
خود را معاینه میفرمودند و برگ تنبول را تناول
بعد آن پشت دست بر پیشانی ماده گاوان میمالیدند
و باد فروشان که بر دروازه ایستاده مدح ایشان
آواز بلند میگفتند برای آن مردم خیرات میفرستادند
و مردم و اعیان دیگر از چهتری و ویش و غیره بر دروازه
می آمدند برای هرکدام جواب عنایت آمیز میرسید
مذکور است چون در هر خانه برمی آمدند و بر دروازه
ایستادند آنجا هیکلها را ملاحظه میفرمودند و در آنجا مجرای خاص
و عوام میگرفتند و از گرد پهلوانان رشته خاصه را که از
طلا مهیا شده بود انواع جواهر در آن بکار رفته بود
اسپان با در رفتار و خوشرنگ و در زیر آن بسته مهیا
کرده می آوردند و شری مهاراج بر آن سوار میشدند و
را با خود میبردند تا یادوی پشت با
پیش کرده آهسته آهسته راه میسپردند و کتب
مدح ایشان میخواندند و زنان ایشان از غرفه
ایشان دیده بر بخت موافق خود شکر میکردند و
مجلس پیری و مرگ را راه نبود و چند است
نشسته و با زید و لتخانه تشریف می آوردند و اطعمه
لذیذ تناول میفرمودند و بخشی از آن برای مخلصان
خود میفرستادند و تنها مینشستند و گاهی مسخره کار
هزاران بر می آمدند و لطایف افزودند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اصلا گردی بر دامن کبریای ایشان نمی نشست و نه
جمع اوصاف وجوه از افعال فارغ بودند تمام شد داستان سفیر بانو

ادای سیزدهم رقعه نیاز فرستادن راجه ها که در
قید زندان اسکندر بودند مشتمل بر عجز و زاری حرف و حکایت ایشان

روزی اسکندر با آن همه جیو در مجلس نشسته بودند که مردی
اجنبی فراز آمد بعد بوسیدن زمین دعا و ثنا و التماس کرد که
هشت هزار و هشت صد راجه از مدتی در قید زندان
افتاده اند آنها عرض کردند ای شهنشاه پادشاه
دور کننده غم و اندوه تمام عالم اند اگر بر حال ما هم
توجه فرمایند از قید این ظالم خلاصی بخشند این نادان
مغرور معتقد باطل است اگر بخشش شما شامل حال ما شود و شما چون
بنابر آزادی او یکبار گرم بخشند این معنی باعث عجب
غرور او شده کسی را برابر خود نمیشمارد و شما برای
دور کردن بار زمین و دفع ظالمان او تولد گرفته‌اید در این
صورت دفع این جفا گستر و خلاص ما بیچارگان از
چنگ ستم او بر ذمه همت والا واجب است ما پادشاهان
نام شما آمدیم و غیر شما فریادرسی نداریم و شکر کنیم
به پیغام او را تسلیم احضار نموده در بخالت تا که دمنید
ارشاد فرمودند و تکریم به تعظیم او برخاسته فرمودند
که شما بیتمام عالم میگیند خبر تازه که یافته حضور ما
بیاید و آن که مخاطبان ما اند بگوید تا رد منیند گفت از
شما هیچ پوشیده نیست با وجود اینکه به من میفرمایید
از راه فضل و اکرام است هرچه میدانم بگویم
راجه‌ها و آن بخیریت و عافیت اند شب و روز در یاد شما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بباشند و درین ایام میخواهد که جنگ راجپوتان بکند و هم
انتظار تشریف شما میدارند درین صورت آنطرف
متوجه شدن ایشان ضرور است مهاراج فرمودند
راجه‌ها چنین پیغامی فرستادند و بار و چو چنین میگویند
و ما را چه باید کرد و یا دو اینکه در مجلس نشسته بودند بعضی
گفتند اول قلعه جراتشند باید گرد و بعضی گفتند اول به
مجلس پاندوان باید رفت مهاراج فرمودند که مخلص
هواخواه امید هر چه او میگوید خواهم کرد پس ان
بابو فرمودند که آنچه بخاطرت میرسد بگو تا

رفتن کهر شتجو بهستناپور و مصلحت کردن با پاندوان

او عرض کرد اول باعتقاد من مجلس پاندوان
باید رفت ولی خاطر هواخواهان خود کردن آنهند
هم افزا کونتن شاخان بهتر است بعده از آنجا باتفاق
بهیمسین و ارجن بود متوجه ملک جراتشند باید کردند
و چون زور ده هزار فیل دارد از کمال غرور و تکبر
کسی را بخود برابر نمیشمارد بهتر است که او را با بهیمسین
بجنگ اندازند و بهیمسین او را خواهد کشت فی الحقیقه
فاعل همه چیز باشما یند و بهیمسین واسطه پیش
نخواهد بود و راجه‌ها یک در قید از راتشند بودند هرگاه
خلاص شان گریه میکرده باشند و مادران ایشان میا
لشکر کشته جو برای دور کردن بار زمانی آورده تا
و زین روزی جراتشند را کشته مجبوسان اخلاص
خواهند کرد ایشان همانند که راول راکشته سیار
آورده و نقد یا درنج آیند رفیع الغدر رسیدند و از جنگ

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گاه خلاصی دادند که سنگه جورات را کشته گوبیان را آورند
در یصورت ایجی مهاراج خلاص کردن راجه‌ها عظیم
امریست لیکن چون راجه یدشتر فکر جگ راجسو محض
بتوفیقات و مهربانی و لطف التفات شما کرده والا
اول قوت خود را در مطلع ساختن راجه‌ها را آزموده
از شما اجازت میخواست اکنون اول مجلس پاندوان
رفاقت و سر انجام کار ایشان دادن ضرورست و در
انجام جگ حقدر ضرورست او را لقا و مغلوب باید
ساخت و جگ راجسو هم وقتی خواهد شد که جراسند
مقتول و مغلوب گردد و چون او همه این کلمات گفت
و بشر مهاراج مصلحت او را پسندیده از راه عنایت
خلعتها و بخشیدند به ایلچی فرمودند که پاندوان خبر کنند
ایلچی راجه‌ها را رخصت کردند و فرمودند که خاطر جمع دارید
زود خلاص خواهند شد و ما را از فکر خود غافل ندانند پس
بلدر را به نیابت در دوارکا گذاشتند و در ساعت
نیک بر ولق آمدند اول سواری مستورات کمیان
آمد و همه زنان سری کشنه جیو به تجمل سوار شدند و
رتهه‌های سواری آنها همه از طلا و با اقسام جواهر قیمتی
مرصع بود و سواره و پیاده‌های بسیار با اسلحه حرب همراه
ملبس مستعد چندین هزار اسپ و فیل همراه بود بعد آن رتهه
خاص سری کشنه جیو که تمام از طلا و جواهر بها مکلل بود
و چهار اسپ خوش رنگ با ساز زرین که بر آن علم بسته
بودند حاضر ساختند و سری مهاراج با فراوان زیب و
زینت بر آن نشسته اند و نقاره کوچ بلند آوازه شد

بیست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چنانچه صدای آن زمان و زمان را فرو گرفت و
وارث پهلوانان اسپانی که بر باد سبقت میبردند و به
نرمی و ملایمت میراندند اکثر با فوجان بکمال شان و
شوکت از پیر و جوان همراه بودند و چندین هزار اسپ
بساط زینهای طلا و مرصع در جلو میرفت همچنان چندین
سنگهاسن نیز همراه بود و از اردو تا بازار لشکر این
ترتیب و آئینی بهمان طور میشد که در هیچ شهری عظیم
آنچنان نباشد در هر شهر که میرسید و تمام مردم
آنجا باستقبال بر می آمدند و پیشکش می آوردند
و شترهای مهاراج بر همه مهربانی فرموده و همان بعنوان
عظمت و جبروت از راه هندرچوت بجلد و دوسو
رسیدند و راجه بدسنگه خبر ورود مقدم سعادت توام
ایشان شنیده با برادران خود باستقبال برآمد و زنهای
و سرود خوانان و زنهای شادی که از نفیر و کرنا و غیره
با خود آورده چون نزدیک رسید فرود آمده سر
در پای سنگه چو انداخت ایشان از کمال لطف
او را در آغوش گرفتند و محو آن التفات شد اشک
شادی از چشم او روان بود و هر بار سر مهاراج
را در آغوش میگرفت از شادی در جامه نمیگنجید
بعد آن سنگه چو بمقتضای نسبت عمه زادگی
و بزرگی سر در پای راجه بدسنگه و بهمنیان گذاشت و
از جس و دیو را بجا و در بغل گرفتند و بغل و شهید نور العین
انوان که سر در پای ایشان گذاشتند بر دو نشستند و بغلگیری
بغلگیری نمودند تا مردم دیگر هم که اندر بت همراه راجه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بدیدن شتر بگرشنه جیو آمده بودند بتفاوت درجات
سلوک اهلیت نمودند بهاشان و لوازم تمام داخل شهر
ایندرپت شدند و بحکم راجه بتشتر در راهها گلاب و
صندل پاشیده میفشانند و شهر را آیین بندی نمودند
و زنان شهر بر بامها بر آمده تماشا میکردند و از بالا گل
و مروارید نثار میکردند باهم میگفتند زهی طالع شتر بگرشن
که شب و روز با ایشان همصحبت میباشند برهمنان که پیش
آمده چیوا پوهت نذری آوردند و دیگر مردم هم از قسم
جواهر و قماش بقدر وسعت پیشکش گذرانیدند و شتر مهاراج
همه را منظور نظر التفات ساختند بعد آن درون محل
در آمدند و گوهتی ماتا دویده آمده شتر بگرشن جیو را در بر
او گرفت گوهتی ماتا مر ایشان از هر دو پستانها و در آغوش
گرفت و اشک شادی از چشم او روان بود و در
آمده در پای گوهتی ماتا افتادند شتر مهاراج افتاده
ایشان دست بر سر او گذاشته مهربانی فرمودند گوییان
شتر مهاراج درون آمده در پایی گوهتی ماتا افتادند
گوهتی ماتا همه را بدست التفات بر داشته ولدتا و ولدار
و دهوان [illegible] شوند تا آمده ایشان را دریافت و شتر مهاراج
[illegible] دست مبارک گذاشتند و گوهتی به دربدی ماتا و
بدرا گفت که کدام گوییان شتر مهاراج را جدا جدا صفا
کنید و پاندوان از نهایت اخلاصی که داشتند هر روز نوع
تازه ضیافت شتر بگرشن جیو میکردند و از شادی در
جامه نمیگنجیدند خصوصا ارجن دیو که اخلاص و دوستی
محتاج بیان نیست و همینکه شتر بگرشن جیو از چند بود هر

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

یک رتهه سوار شده بسیر و تماشا میرفتند همین منوال
چند ماه عیش و عشرت بگذشت در همدت اصلاح صرف
جگ بیاد گشته بنا مد تا روزی اکثر برهمنان و کهتریان
در مجلس راجه بدشتر جمع بودند راجه بر خاسته
دست بسته بشما همه التماس نمود که من فکر جگ
راجسوی دارم و سر انجام این مهم بدون توجه و التفات
شما ممکن نیست و چون ما بر بنده گی شما در عالم
مشهور شده ایم تصور عظیم چیز ها هم از اثر بندگی شماست
یقین که بهمین عنایت شما سر انجام خواهد یافت و مردم
خواهند گفت تقسیم جگی پاندوان بتوجه خاص شما ها مهیا
کردند و شما با همه کسان مهربانید هر که در پناه شما آید
بمراد دل میرسد امیدوارم که ما هم بکام دل برسیم این
جگ را بانصرام رسانیم و سر بلند شوم بهیکهم نمود قدر دان
ای راجه آنچه گفتی قبول دارم که دیوتا و بشر آن از تو از صمیم
در خوشیت دارند و در انتظار اند که تو جگ بکنی و شما
از راه اخلاص و دوستی ما را مطیع خود ساختی کسی را که
من مطیع باشم هرچه خواهد میتواند کرد و شما این جگ
چند راه مثال آهن در کار است و تو مثل ارجن و بهیم
برادران داری از تو این امر به بهترین وجه سر انجام خواهد
یافت و برادران خود را به اطراف بفرستی تا از هر جا
مال جمع کرده بیارند بعد آن باجازت و امر شما ها بفق
سهدیو جانب جنوب و نکل بسمت مغرب و بهیمسین
جانب مشرق و ارجن بطرف شمال رفت و این چهار
برادر در اندک فرصتی راجه ها را مغلوب ساخته خفند

مال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و مال بسیار آوردند و بهیم آمده گفت که تمام راجه ها را
مطیع و منقاد خود ساخته لیکن جراسند را در اطاعت
آوردن سخت و مشکل است و سری کشن جیو فرمودند
فکری و تدبیری که او در خود گفته بود باید کرد تمام شد احوال

رفتن ارجن و کشن جیو و بهیم بجنگ جراسند و کشتن
او را بهمت ایشان و بازگشت آمدن نزد راجه یدهشتر

شنکه دیو جیو فرمود که ای راجه پس سری کشن جیو ارجن
و بهیم را همراه گرفته خود را بلباس برهمنان بیاراستند
و بخانه جراسند رفتند و جراسند مهیای آن بود که
طعام خوردن برود و برهمنان تازه رسیده را دیده
خوشنود شد و گفت خوش آمدید و صفا آوردید
و کرم کنید و طعام بخورید تا من سعادتمند شوم و سری کشن
فرمودند که ما از راه دور و دراز نام سخاوت و جود ترا
شنیده آمدیم میخواهیم که آنچه آرزوی ما باشد بدهی
و شنیده باشی که پیش ازین راجه هرچند ملک و مال
خود را براه سری بگوان داد و راجه بل بدن خود را
بخشش کرد و دیگر راجه ها نیز بودند که در جان و مال
مضایقه نکردند و نام نیک ایشان هنوز باقیست درین
صورت اگر تو هم مطلوب ما را بما بدهی و در دنیا و آخرت
نیکنام خواهی بود جراسند این کلمات شنیده با خود گفت
اینها اگرچه خود را برهمن میگویند لیکن برهمن نیستند
غالبا کهتریان کم زور اند که بجر خواستن آمدند بهر حال هرچه
بخواهند ما را باید داد و پس گفت هرچه مطلوب شما است
بخواهید که در دادن مضایقه نخواهم کرد و بیتوقف خواهم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

داد و شری کشن جیو میفرمایند اگر چنان میگویی بشنو که
من شنیدم که بهیکهن جیو ام این هر دو بهیم و ارجن توانند و
خواهش ما آنست که با یکی از ما تنها جنگ کنید و
جراسند گفت بسیار خوب است قبول داریم لیکن شما
از ما گریخته متهرا را گذاشته در دوارکا آمده باشید
گریخته باشند جنگ کردن مناسب مردانگی نیست
این ارجن خورد سال است با او هم جنگ نمیتوان
کرد و بهر حال با بهیم جنگ خواهم کرد پس دو گرز
آهنی طلبید یکی را به بهیم داد و یکی بدست خود گرفته بیرون
شهر برآمده هر دو دلاور دیگر بر بازی در آمدند و حمله
یکدیگر می آوردند و هیچ یکی پای کمی آورد تا آنکه هر دو
گرز شکست و بجنگ مشت افتادند و چون همچنان به
جنگ کردند هیچ کدام غالب نشد بهیمسین در خدمت
شری کشن جیو التماس کرد ای شری مهاراج قوت و زور
جراسند از من بیشتر است و من در کار در مانده ام
توجهی بفرمایند شری کشن جیو بهیمسین را در آغوش
گرفت و تنش را از زور و قوت خود با دو دو قوت
که فرق جراسند را نیک میکنم تو آنرا دریافته جراسند را
خواهی کشت چون آن هر دو دلاور بجنگ مشغول شدند
شری کشن جیو خسی را گرفته در نظر بهیم دو پاره ساختند
و او اشارت را دریافته هر دو پای جراسند را گرفته
بزور کرده از میان دو پاره ساخت و او در اصل
دو پاره بود که باهم واصل کرده بودند چنانچه این قصه
در جای دیگر مفصل مذکور است تعدادی جنگ ها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بیست و هفت روز گذشته بعد آن سهدیو لبهر جرا شدند
راجای بدر بنشاندند و خود بجاییکه هشت هزار و
هشت صد راجه که در رهند بودند و رفتند و دیدند که غا
کلانی در کوهی واقع است آنهمه محبوسان درون
غار در آورده سنگ کلانی بر در آن غار گذاشتند
و شری مهاراج فرمودند تا سنگ را دور کردند راجه ها
را از میان غار برآوردند آنهمه مرده با حالی تازه یافته
سعادت دیدار برکت آثار سری بگوان مستفید شدند
و ندوت کرده همه هر دو دست بهم آورده و زبان
مدح ایشان بکشادند که ای صاحب همه مخلوقات و
ای آنکه ذات تو احدی و بی نهایتی است وای آنکه
دور کننده اندوه و قلقلت توئی ای آنکه صاحب
هر دو و صاحب همه دولت توئی وای آنکه معبود همه
عالم توئی وای آنکه خلق را سازنده محبوسان و رهائی
بخشنده مغمومان توئی ای آنکه بخشنده همه آرزوها
توئی از ما تو امروز آن هزار سجده شست حالا دل ما از
راج سیر شد که راج کردن سرمایه دوزخ است لهذا
و الیوم امید وارم که غیر از ذکر و عبادت شما مشغول نشویم
باسم جرا سند هر چند ما ها را قید کرده بود لیکن بر ما
حق عظیمی ثابت نمود که دیدار شما نصیب ما گردید و در همین
این حبس برای ما عبادت و ریاضت عظیمی بود که با
ملازمت شما ثمره داد و سری مهاراج فرمودند که در
واقع غرور سلطنت همین کشم بلائی و آفتی بود دست
که بزرگ که آدمی بزرگ اشتغال میکرد و چندین راجه ها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مثل بهینگ و بهرکاهر و باین ازعرو رسلطنت افتادند و
آنها بیشتر ترک کبر و منی کرده در رعایا بهانه در پناه ما آمدند
مثل بهنگان و بهوما کامیاب مراد شدند و دائما در وصال
ما باشند در صورت آنچه بشما گفتند درست است باید
همیشه مشغول و ذکر و پرستش باشند راجه ها گفتند که
امید داریم ما را طریق عبادت خود نمایند و سنتر بکشت جیو
فرمودند که هیچ نفسی بدون ذکر ما نگذارند و همیشه کتها
میشنیده باشند و تصور قدم ما در دل دارند و دنیا
خواب و خیال دانسته دل خود را وابسته و فریفته هیچ چیز
ندانند و به بینید که جگ میکرده باشید همین آن که گفته
شد اگر سلطنت میکنید و شما را هیچ وجه عیب و ابلی نخواهد
رسید و حالا بخانه های خود بروید و بمحبت و حلم ابا بینید
و فرزندان خود را به بینید و رعایا را بداد و عدالت مشغول
کنید بعد سرکشن سنتر جراسند را فرمودند که شما راجه ها را غسل
بدهید و خلعت فاخره بپوشانند سنتر جراسند فرموده
شده مهاراج بجا آورده و راجه ها جامه تازه ها هفته و روزی
دیگر [illegible] بخدمت سنتر مهاراج آمدند و شکرانه عنایت
واقعه بقدر مقدور ادا کردند و سنتر مهاراج فرمودند
که راجه یدشتر جگ راجسو تیار کرده است و شما را در
مجلس خود دعوت نموده است حالا شما باوطان خود
بروید و در آن جگ البته حاضر خواهند شد راجه های
مذکور قبول کرده مرخص شدند و آن چند روز که آنها عطا نمودند
رسیدن ارجن و بهیم و کرشن بسوی خود راجه یدشتر و سنتر جانب
سنتر بکشته جیو بعد ازان جراسند متوجه اندرپت شدند

چون

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

چون نزدیک شهر رسیدند بهرتجی نام سنگه خود بنواختند
مهمانان ارجن و لوردت نام سنگه خود و بهیم بونذر نام سنگه
خود بنواختند آواز این سنگها مردم شهر رسیدند همه خوشوقت
شده باستقبال برآمدند و بشتر بمهاراج بحرمت و خوبی داخل
شهر شدند بدستوریکه سابق مذکور شد در پای راجه بدهشتر
افتادند بعد آن ارجن دیو و بهیم سین قدمبوس راجه کردند
و دلهای همه خوشوقت شده و راجه بدهشتر وضع تمام
جراسند شنید بشکر عنایات التفات بشتر بمهاراج بجا
آورد و بزبان مدح ایشان بکشاد و گفت توجه
کرم شما فتح جنگ اشنو با جسن وجوه صورت نا پس
یافت یعنی است که انجام ما آغاز بهتر خواهد بود درین
بهیم از راه شوخی با بشر بکشن داشت خنده کرد و
گفت مادر ایشان از زیر کار رمح میکنی جراسند را من کشتم
ایشان اندوه را اشاره تماشا میکردند و در حق
منم و نه ایشان بشتر بمهاراج فرمودند که در واقع بهیم
راست میگوید لیکن من اندو را اشاره کردم که جراسند را
دو پاره کن و بر مهانان از قسم بیجد و دو پاس و کتب
و نشست مانند وقعج وانرو و برسرام و دهوم برونت
و برک و وسامتر و پراشر و گوتم و همه دیوتاها و برهما و
مهادیو و همه لوکپالان در انجا حاضر شدند و ملازمت
بشری بهگوان نمودند و راجه بدهشتر همه را التعظیم کرده پرسش
نمودند و راجهای تمام ممالک آمدند و اثر اشت با همه
پسران آمده و گشتم بنامه و بهدر رتیر آمدند و مردم خوب
از هر چهار و دن جمع ایشان از حد و شمار بودند اینجا

شنیدند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ازان باجازت بشن بهاراج راجه بدلشتر رخصت از خود کرده
دوتی بر تمرست در ساعت مختار زمان راهی گشتند و برهمنان
به بید خواندن مشغول شدند و راجه بدشتر یکی گوش کرد
از طلا داد و اسباب و آلات جگ از قسم نقش و انواع
آنقدر فراهم آمده بود که مردم به تعجب فرو میرفتند که آیا
اینهمه مال و دولت در خانه از کجا فراهم آمده است و
دربانان گفتند که راجه مثل بشنتر گفته جو تمربه دست
باشند او را از مال و دولت چه کمی است راجه در آن محل
نشسته بود بشن بهاراج میدید و تسبیح میکرد و اینهمه دولت
گفت راجه بدلشتر از بزرگان قبیله و راجه با پرسید
که درین جمله مردم اول شروع پرستش که بود جای از
که یاد کرد و بشور بزرگان لب بجواب نکشوده بودند
شهدیو برخاست و گفت ای راجه آیا تا دیده و نا دانسته
این سوال میکنی تا پرسیدن ضرور افتاده در همه
جهان جای پرسیدنست قابل پرستش غیر از بشن بهاراج
نیست از پرستش ایشان پرستش همه دیوتاها
میشود چنانچه در بیخ درخت آب میدهند همه شاخ
و برگ میرسد و ایشان آفریدگار تمام عالم اند هرچه
در دنیاست از ایشانست و به مقتضی هرچه خواهند کرد
داده ایشانرا با ایشان خواهید داد و گنگا آب پا شوینده
ایشانست که تمام جهانرا پاک میکند و آفریننده و پرورش
و فنا کننده جهان ایشان اند و شنیدن کتابهای ایشان
و ذکر نام نامی ایشان همه گناه برطرف شد و کیفیت
ایشان خود حاضر باشند مگر دیگری لا یعقل بود جانست که

مبیرل

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بیسی که اول کرا پوجا کنیم و سنبر بکرشنه جیو بجانب شهید کو
اشارت کردند که هیچ مگوید اما همه راجه‌ها و برهمنان که نشسته
بودند همه بر شهدیو آفرین و تحسین گفتند زهی بر عقل تو بار
همچنان دانائی بتصور میتوان کرد آفرین بر اوستاد که ترا
تعلیم کرده است راجه بدشتر بسیار خوشوقت شد این همه
موافق آرزوی خود یافت پس سنگاسنی مرصع آورده
و شری کشن جیو را بر آن نشاندند راجه پاهای مبارک آنحضرت
شسته آن آب بر سر و چشم خود انداخت و پارچه زرد
که مرغوب ایشانست پوشانید و زیورهای مروارید و
بازوبند وغیره بر آن مرید کرد و در آن وقت از آسمان
گل باریدند و دیوتاها بآواز بلند بر راجه بدشتر آفرین میکردند
و هر مردم دعا بخیر میکردند و سنبر مهاراج از بسکه زیبا میتوقف
راجه بجانب ایشان کمند بدکرم اما از ما چشم رحمی برسته تمام شد

دشنام دادن سیشوپال به کرشنه جیو گفتن که شنه مهراوتا

چون پوجای سنبر بکرشنه جیو کرده شد همه دیوتاها و راجه‌ها
خوشوقت شد اما سیشوپال راجه چندیری سخت تافته
شد و گفت ای بدشتر مگر عقل همه شما از رفته است
که بگفته طفلی از جاده راه برآمدند و پوجای سنبر بکشن کردند
اهمیز و عمر را در گاو بانی گذرانیده و گاه بلباس زنان در آمده
بحلم بیدوست تمنا میکرد و در دل هر چه می آید میکند و عمل
خرمی از و صادر میشود و شیر و مسکه از گوپیان دزدیده
خورده است وطن مالوف خود را گذاشته از ترس دشمنان
در کنار سمندر مانده است و در غیب او اکثر مردم مهترا
که مولد اوست هزار قصیده بگفتند و او را مدیح و ردی

بمیرند و در ایام بودن بند راین رهنمایی بیگانه را بر
میکردند و رخت ایشان می دزدید از دست کولدن صنم هم بیند
ما را ازین گفتن حاجت که مدعای پرستش خود باشد آنچه
حق است میگوییم که پیشتر این بزرگ مثل ویاس وامثال
و پراشر و غیره آن برهمنان و غیره دیوتا ها گشته اند و با
وجود ابنای بوجای او کردن کدام حساب است این
بدان میمانند که آنچه در آتش هوم باید کرد آنرا کسی در
دهان زاغ بدهد و نشنیده که بادشاهان را پیشتری دعایی بد
کرده است که از سلطنت بی بهره باشند و در صورت
امید اعتبار حکم دارد و درویشان که میباشند پیش
رانجگی بدزدی گرفته است و در زبان را بممالک میفرستند تو
ای بدنهاد حرف طفلی را شنیده که این کارست از بزرگان
رسیدی آری طور زمانه و اچکونه است باری بگو همه
بکدام وجه لایق بوجا است چون پنتان حرفات را
گفت اکثر مردم تاب شنیدن آن نیاورده از مجلس
برخاستند و بهم با برادران اسلحه بدست گرفته بجنگ
ایستادند بعضی و شتوبال تیر و تبر و بعضی بانگ برزد
که رنگ از روی مردم پرید در هر وقت بکلی مجموع
برخاستند طرفان را جنگ باز داشت و فرمودند که از
هر چه بخواهد بگوید آنچه او میگفت بسر کشیدن و فرمودندی
بشنوید او یک عیب این هزار باد میکردند تا شمار نقد
رسید وانگاه بنور درشن جگر خود دیدند تا سر او را بریدار
سر او نوری تابان برامد و ساعتی در هوا غایب گشته با
در دهان مبارک ایشان داخل شد حقیقت این

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

که بجهت دربارهان جنت بودند و بدعای بدتسکاو کسته با
بدین متولد شده باشد بمهاراج مخالفت کردند و بدار النجات
رسیدند اول بهار ناخته و برانه کشف و دوم دشرات اون و
کمبه کرن سیوم ششوپال و دنت بکر بود کیفیت اینکه کنس که پسر
بعد آخر شدن شمار بعد کشیدن چنان است که وقتیکه ششوپال
در خانهٔ دمرم گهوش متولد شده بود سه چشم داشت مادر او
که خالهٔ کرشنه جیو داشت منجمان گفته اند که این طرفه پسر
صاحب زور و قوت بسیار خواهد شد و مرگ او از دست
کسی است که این پسر را در کنار گیرد و در کنار کسی چشم سیوم
این غایب شود از بنا ز در کنار هر کس مینهاد و اینجا بار روزی
سری کرشنه جیو در آنجا وارد شد در کنار ایشان چشم سیوم
او غایب شد و مادرش دربارهٔ ایشان افتاد و
که این پسر را بهیچ جنگ بکشی که پسر حال الحلم برادر وارد
ایشان فرمودند که تا صد گناه از و عفو خواهم کرد معهذا
تا صد تمام شد او را کشتند و گفته های او را این وحج
الگاختند و جگ راجه بشیتر به بهترین وجوه اتمام یافت
همه راجه ها خوشوقت شد الا در بودن از غایت خشند

گفتن سنکه دیو قصه جگ متعلقات براجه برکهیت میکرد

راجه برکهیت پرسید ای سنوای سنکه دیو چه مفصل بگوی
از خدمات جگ چه نوع بود سنکه دیو گفت که بر صدق
و اعتقاد و شوق تو آفرین باد میگویم و ششو برادران راجه
بلکه از دل و جان خدمتکار بودند و هر چه راجه میفرمود
بالکمال ارادت بجا می آوردند و در کارهای عالی
مینگرفتند اما سرانجام جمیع امور باصلاح و مشورت ایشان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تعلق داشت و اهتمام طعام پختن به برهمنان سپرده بودند
و بخش کردن طعام بعهدهٔ دریدهی ماتا و اهتمام خزاین
به زر بودن و خرج آن به کرن که بسخاوت مشهور است
و خبرگیری احوال مهمانان ارجن دیو میکرد و ترتیب مجلس
و ندر میداد و پوجا و شستن برهمنان نکل و سهدیو می
کردند و پای برهمنان کرشنه جیو بدست مبارک میشستند میشستند
و چون جگ باتمام رسید و راجه مال بسیار به برهمنان
و زوجه و جهنا داد و همه را خوشنود کرد و باتفاق همه
برهمنان و راجه‌ها برای غسل گنگا رفت و در آنجا هر
و آئینی که بابت غسل نمود و برهمنان بید میخواندند و
و گل از هوا بر سر راجه بارید و انواع ساز و سرود مینواختند
و خورد و کلان رخت‌های خوب پوشیده عطریات بر خود
مالیده باهم بازی و نشاط میکردند و دیوتاها نیز در هوا
اجتماع داشتند و همه بر طالع راجه یدهشتر آفرین میکردند
که اینچنین جگ از دست او اتمام یافت و یادوان چیله
مردم و هستناپور را دیده با خود میگفتند تا میدانستیم که
هیچ شهری بخوبی دوارکا نخواهد بود و هستناپور زیباتر است
بعد آن راجه از غسل فارغ یافت و به برهمنان خیرات
بسیار داد و به راجه‌ها که جمع آمده بودند تواضع و عذرخواهی
بسیار کرده رخصت کردند و آنها همه براجه دندوت
کردند و به رضامندی و خوشنودی مرخص شدند مدح راجه
میگفتند و همه محتاجان کامیاب گشتند و از سلوک
آدمیت راجه یدهشتر هیچکس نمیخواست که از وجد سعد
مفارقت ورزد لهذا سخت اثر کرده بود هر که هیچکس

بلکه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

جگ بصدق دل وشوق تمام لشود وصواب این جگ
باید ازینکه بر زبان هرکه دمی ذکر اوصاف راجه یدشتر
جاری بود ور بودن از حد مستوجب وسشر بگرشته چو
برای سشوجان او بهشت تا بکار نمودند که در بهری ماتا
را خدمت میکرده باشند آواز یکه از زنگوله ها وچهو ور گهنتا
خلخال پای ایشان برمی آمد و بودتا ها بهوش میشدند و
عمارتی که مندپت برای راجه یدشتر ساخته بود وخوبیهای آن
بشرح راست نیاید وهمه جا بلور مصفا وجواهر آبدار بکار
رفته بعضی جا صحن از بلور چنان ترتیب یافته بود که بعینه
آب مینمود وبعضی جا حوض آب ساخته بودند که زمین
خشک بی آب میان مینمود ازینجا چنانچه روزی
دریودهن بسیر عمارات برامد آن مکانها را حوضها گمان برده
پاچه برآمد و بهیم در آنوقت بقهقه بخندید هرچند راجه اورا
از خندیدن باز نماند دریودهن ازین معنی خجالت فراوان شد
وازانجا برگشت بیشتر در درون بزرفت ابتدای خصومت او
همان بود ازانباز در فکر انداختن پاندوان شد چنانچه
در مهابهارته بتفصیل مذکور است اینهمه بارادت وقدرت
سری کهنالیچ واقع شد بدان زمان از بار گران نجات یافت تمامه

آمدن سال در دوارکا وجنگ کردن به دشمن بابل

درینگاه میکه ششوپال برای کتخدایی خود حسب الطلب رکم
بکندن پور رفت وسری کشن رکمنی را با حضور او ودیگران
گرفته آوردند وراجه سال با ششپال کمال دوستی داشت
همراه آنجا بود وتیر یدشتر راجه ها از دست مهابلیچ هزیمت خورده گرفته
ازانبار قسم یاد کرد که اگر نام ونشان یادوان در جهان باقی

منع کرد

گذارم چندی نباشم بعد آن از کشته شدن ششپال عدو
آن اندوه گشت و کمر انتقام جست لیکن بخاطر آورد که
بی مدد و اعانت یکی از دیوتاها بر یادوان دست نمیتوان
یافت معهذا بعبادت سری مهادیو شروع کرد و ریاضت
شاقه اختیار نمود چنانچه تا یکسال روزه داشت و
بمشت خاکستر افطار میکرد بعد آن سری مهادیو بر او
خوشنود گشتند و فرمودند بطلب هرچه خواهی او گفت
انتقام از دشمن خود بگیرم فرمودند که تیار خود
بکن پس به وی دست گفتند برای او کمانی ساخته بود
و در غایت متانت و استحکام یکی را دخل در وی
میسر نیست هر جاکه اراده میکرد میرفت و مثال جهازی
که بران سوار شده و بهادران نامی خود را در آن آورده
بردوارکا آمد اول نهال اشجار بیرون شهر را برید بعد از آن
عمارات شهر برانداخت و افسونی خواند که سنگ از
آسمان بارید و باران تند و شدید هم بارید و گردباد
و بادهای سخت پیدا شد و هر چیز فیها آمد بجد
و در دوارکا سخت خلل و آشوب روی داد همه مردم
مضطر شدند و پردمن پسر سری کرشن جیو آنجا بود همه
نالش میکردند و خود بجنگ برآمد و بر دشمن [illegible]
انداخت از اثر آن همه اطراف تاریک گشت چنانچه
هیچ نظر نمی آمد و پردمن بمقابله آن آدیت استر انداخت
تا آن ظلمات بروشنایی مبدل گشت و یکدیگر را دیدند
بعد آن پردمن یک تیر علمدار و یک تیر پهلوان و یک تیر
اسپان زده او را انداخت و اکثری لشکر زخمی شدند

لشکر

چنانکه همه متعجب شدند و سنبال قوت دست برداشتن
نماند لاعلاج ترک اسلحهٔ جنگ نمود و به فسون و بازی
درآمد گاهی خورد و گاهی بزرگ میشد و گاهی پیدا و گاهی
پنهان میگردید و گاهی بر آسمان رفته آتش و سنگ و آب
میبارید و پردمن بدفع هر بازیچه و افسون او افسونی
خواند و آخر پردمنا این سنبال را دو دست تام و زهری
داشت او گرز بجانب پردمن انداخت و پردمن نیز
تیری حوالهٔ او کرد چنانچه بیهوش شد چون بهوش آمد و
گرزی بر سینهٔ پردمن زد پردمن از آن ضرب سخت
بیهوش شد بر رتهه افتاد و در آن وقت دهرمت
پسر دارک پهلوان رتهبان شکسته بود و رتهه را از معرکه
بکنار برد و چون پردمن بهوش آمد خود را از جنگگاه
بیرون دید و بر پهلوان خود خشم کرد و گفت چه بد کردی
که مرا از اینجا بیرون آوردی حالا در پیش پدر کلان چه
رو خواهم آورد و عالمی بر من خنده خواهند زد و
برادران مرا نامرد خواهند یاد و رم ازرا دون من افسون
خواهد خورد که تو بد رتهه را ستر منده ستاجی و مراهم
مطعون خلق کردی اگر در آنجا کشته میشدم بهتر خواهد بود
دهرمت گفت ایشان و زن چنان کرده اند که مردی و
کار و بار بیهوش کرده و رتهبان اول لازم است او را
از معرکه بیرون برد و تا آنکه آن مرد باز بهوش آید بنابر آن
من فرموده بزرگان را کار کردم خطا نکردم الا اگر در جلد
روی ایشان پیش خورند یا به رتهه گسکند یا ریسمانی
را گسلد گناه بر پهلوان است و در این صورت گناه بر من نیست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

برهمن گفت اگرچه بفرمودهٔ بزرگان کار کرده
لیکن بر من سخت عاری شد اکنون قسم بخور که با هیچکس
این راز نگویی که رتهه را از معرکه بدر کردم و درم
قسم یاد کرد و برهمن دست و روی شسته باز بهمان
چستی و چالاکی و دلیری بجنگ گاه آمد تمام شد

آمدن کرشنه جیو از هستناپور و جنگ کردن با
و کشتن او را کرشنه جیو به سودرشن چکر میگویند

و همراهیان برهمن از بردن او سخت غمگین شده
چون برهمن باز آمد همه جا طلب تازه یافته خوشوقت شدند
و برهمن همه را تسلی داده بجنگ مشغول شدند و بجهت
تیر ایشان و رتهه ستال انداخت و بر نیز دیگر
و چتر او را برید و تمام لشکریان که رسیدند لشکری
خود را بدریا انداختند و تا بیست و هفت روز جنگ
درمیان بود و همه مردم یادوان بر شجاعت سال
آفرین میگفتند که تا این مدت جنگ کرده و الا هیچ
زبردستی زیاده از نیم جهور قایم نماند اما شر بکرشنه جیو
را در هستناپور از شگونهای بد معاینه شد که در دوارکا
شورشی بهم رسیده باشد بنابران بسرعت تمام بجو
دوارکا شدند چون نزدیک رسیدند و ستال علم
ایشان را شناخته دانست که خود کرشنه تشریف آوردند از
جای خود حرکت کرده روبرو شدند و نیزه بر دست
خواست که بر سینهٔ کرشنه جیو حواله نماید و سینهٔ مهاراج
را بشکند بعد آن القدر تیر ها انداختند
که او را فرصت دست برد ایشان نماند آخر الامر در

بمحالت بچلدی و چابکی تیری انداختند و کمان از ناز
بکست از نکشتن آن صدائی برخاست که تا به آسمان
برخاست که تا به آسمان رسید و سنبال در ربوفت
گمان برد که غالب شدم بلاف زبان در آمده گفت که
ای شهریار کشته چو دمنی را که نامزد سنبال دختر
من بود به بدی وصمه از مردم گرفته بودی و سنبال
را کسی امروز نبرد و هست که انتقام آن از تو گرفتم
اشهر بکشته چو دمود که ای سنبال جوهر دستان
مردان هرگز زبان بلاف گزاف نمی کشایند هر چه دارند
بیرون می کنند بعد آن مستر کمهاراج گرزی بر سر او زد و زد
ضرب گرز خورده تا دو ساعت غایب ماند که از آن
خود را بصورت قاصدان منصور نابود و روی خاک
مالیده عرق ریزان نزد ایشان آمد و باضطراب تمام
ظاهر ساخت که مرا وشد تو راه پدر شما فرستاده و گفته
نزا به ورنه و نگه دارند چه نهان میدانم سنبال مرا
گرفته میبرد و چراخر من بمیگری مجدایند که فرصتی و سبله
پاز تا ساخته پر دانشن آورد آن وشد تو خیلی
اضطراب تمام کرد ای پسر ما سنبال گرفته آورده عذاب
تمام میدهد ما خلاص کن حیف نیست که ما با وجود
چون تو پسری من بدست این ظالم گرفتار باشم و از
همان وقت سنبال تیغ برکشیده همراه آن وشد تو بر برادر
نگفت میدی که پدرت چگونه گفتم و سر کمهاراج
والسئلا این همه تعبیه و افسون او بود اگرچه در
ابتدا واهمه بخاطر عاظر گذشته بود در انجام کار همه از

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

دانا گفتگو در آرند که واهمه در ذات ایشان چه دخل
داشت از یاد قدم ایشان جمع واهمات فرع میشوند
چه گنجایش که در آنجا تام واهمه توان برد اما باعتبار
جسم و قالب چنان هم میتوان گفت که فی الحقیقت
کارهای ایشان جای دم زدن نیست القصه کشان در
بغضب تمام دنبال او کرد و بهوا میرفت تا بر رسید
گرزی با و حواله کردند [illegible] و آن گرز را پاره پاره کرد
ایشان گرز دیگر بدست گرفتند همچنان چند بار واقع
شد که ایشان میزدند و از ضرب گرز بر زمین میافتاد
باز بر خاسته گرز را میشکست و جنگ میکرد آخر الامر
نیزه بر آوردند که از سینه اش گذشت و تا مفتاد
و دیگر نجاست بر او ریختند و در دریا انداختند از
کشتن او دیوتا ها شادیانه نواختند و گل بر سر آن
افشاندند و در همه جا شادی روداد تمام شد ادهیای

کشتن گرشنه جو دنت بکرما بدر او در شهپال که ...

ستری شکدیو فرمود شنو ستری بگوان بعد کشتن
سال متوجه بدوارکا شده بود که دنت بکر برادر
شهپال با جمعیت فراوان بانجا آمد از آمدن او باد
و مردم دیگر هراس خورده او گرز گرفته رو بروی
شد مهاراج آمد و بر فور تمام گرز بر ایشان انداخت
ستری بگوان فرمودند ای دنت بکر زوری که
صرف کردی حالا خبردار باش که نوبت منست فقط
از آن گرزی بر سینه اش زدند که بهمان ضرب جان داد
و شعله نوری از تنش بر آمده و بهوا رفت و باز

درود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

529

در دهن مشتری گشته جیو در آمده فرو رفت و از کنار تن
او در هشت عالم ثنا دمی شد و از هوا گل بر سرش می بارید
بنگو اجیو بارید بعد آن بید و رهته برادر خورد او جنگ آمد
و هتر او را به شو در شن جکم بردند و در همین وقت رکهیشران
و دیوتاها ستایش شستر یک شته جیو نمودند و همه تار اند
جمعیت ده آسوده گی بهم رسید و شستر مهاراج بفتح و
نصرت متوجه دوارکا شدند اهل دوارکا را جان تازه
در بدن در آمد انا با شستر مهاراج ترک جنگ نمودند
قرار دادند که بعد ازین قرار کرده سلاح بدست نگیرند

کشتن بلبدر رکهی نام شاگرد بیاس که هر همین
کتها میگفت مجلوجود و کشتن بلوف دبت تا و برامده

در هنگامیکه شستر مهاراج باستماع اخبار جنگ پاندوان
و کوروان متوجه آن سمت شده بود بلبدر برادر شستر تنها
برآمدند و به هر باس تیرتهه و هر سو تیرته و تیر و دک و
گنگا و جمنا و گشتن جاهای دیگر به تکهار تیرتهه رفتند و
در اینجا جماعه از رکهیشران برای جگ جمع آمده بودند
و رقم رکهی نام سوت از شاگردان بیاس هستی پران
کتها میگفت و بدیدن بلبدر همه تعظیم کردند اما سوت
بغرور علم بجا ساکت و آن نا شناخت بلبدر بغضب
بر خاسته فرمودند که او تار را بجهة تادیب و تنبیه بد
کاران و ملیاد بان است که آن در پیش ما به راه نا شنا
برود و تحمل نمیتوانم کرد و می بیند که این مرد هر چند
علم خوانده است اما آن عمل نمیکند و لعنی خویش را
مغلوب نشناخته کسی را که واجب التعظیم باشد نمیداند

[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بنور علم مانده است لازم لهذا برهانا دیت او لازمست
بعد ازین گفتن بلبدر رو بشما بجانب او انداختند و محروم گردید
آن شنر او جدا شد افتاد و از گشتن شدن او عز بود و
فریاد ازینها در کهتران بر آمد و همه گفتند ای بلبدر جی
شما بدکردید این مرد کهتا و محامد ستری نگو ان میگفت
و خود را و شنوندگان پاک و کرتارتهه میساخت و
بر جایی و پاکس نشسته بود و شما را جنان نبایستی کرد
اما جون شما ایشر اید لیکن جون بخواهش خود در وجود
انسانی در آمده و بر همه شما لازم حق شد و کفارت لازم
گشت میدانند که برهمن کهتر را واجب التعظیم است برادر
خورد شما سنربلک شنه جو را برگ برهمن نگذید و بود
و الان پای او را باید که میان آزار یافته باشد و
بلبدرجی گفتند در واقعه از ما خطایی واقع شد حالا
کفارت آنرا بیان کنید و کهتران گفتند شما را اتهتار
باید کرد و به تیرتها را باید رفت پس ایشان پسر او بجای
او نشانده و فرمودند که تو از فیض الوهر برهمه علم بید یا پوران
حاصل شود و بحر و فرمودن ایشان او را علم کامل حاصل
شد و بر جای پدر نشسته و همان دستور کتها گفتن گرفت
و کهتران خوشوقت شدند و به بلبدر التماس کردند
بلول نام دیت همیشه در جگ ما خلل اندازد و بکم و
خون میبارد او را اگر بکشید ما را جمعیت تمام عطا کرده
باشید بلبدر فرمودند البته او را میکشیم تا آنکه روزی
باد تند و زیدن گرفت و باران بشدت تمام بارید و رم
و خون با باران می افتاد و کهتران گفتند این از آمدن

بلول را

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بنول دیت هست و بلند رستا رسیده نشستند تا پس از
از بستاعتی آن دیت بقامتی تا بنهایت بلندی و درازی
جسمی چون منقال آهنی سوزان و دندان دراز و روئین
نمودار شد بلند حوبل و موتل گرفته بجانب ایشان متوجه
شدند با فسون و لعبه گاهی غایب میشد و گاهی هویدا و با
انواع جنال بکار میبرد آخر الامر رامجی او را تیر ناوک
بر دو انشته موتل بر سرش زدند که جانش بر آمد از مو
او همه رکهیشران خوشوقت شدند چنانکه از تن ایشان هر مو
اندر رو دیوتا ها خوش شدند و بعد آن رکهیشران برای
بلند رو دعا بخیر کردند و تحفه مالا در گلوی ایشان انداختند
و دیوتا ها تیر خلعت قیمتی و زنتورهای اعلی آوردند و نوید
از آنجا بلند ر گفته رکهیشران تیسر تیرته تا بر آمد اول در ته
مکان بکه رکهیشر رفته غسل کردند از آنجا در دو و بال
نام تیرته بر آمد تیرته بر آن نمودند و از آنجا بکوهی
و گندکا و پناستا و سوئن رفته و درگیا تیر آن را از خود
خوشنود ساخته اشنر یاد و دیوتا ها و تیر آن حاصل نمودند
از آنجا بستانک سنگم رفته از دوارکا گذشته بر دوار آمدند
و آنجا غسل کرده او به بجه گوه و گوداوری و شبا و
و بالکی و مقام سوام کارنک و دسنری ت و
کام خو نسی و کانجی و رکبه مان و بر جهتر و مهتر اوسنت بند
رفتند و در سنت شد و بر از ماده گاه و حکم هیدو
ستا بیتر ته بر همنان خیرات کردند از آنجا مهلد گر نام
جای اگست موئن در آنجا عبادت میکرد رفتند از آنجا
بمقام درکا و جادمانی و بهو سینی و بیندا و جاک دند

و بتوا الشریف بردند و همه جا غسل کرده و در هر جا
میرفتند و مردم انجا آرام می یافتند و ستا و میت بر
و بتحنان دو از ده ماه به سیر تیرتها بودند بعد آن بدوارکا
آمدند و انجا خبر جنگ مهابارت شنیده در وقتیکه
بهیم سین و دریودن به جنگ گرز اشتغال داشتند
بلبهدر رسیدند و همه حاضر الوقت در خدمت ایشان
نمسکار و ندوت کردند و بلبهدر فرمودند اگرچه هر دو
در زور و قوت برابر اند اما بهیم سین را در وقت
جنگ و حمله بعض گویایی میکند و دریودن علم گرز را
به ازوی میداند حیف است اینها با وجود حاضر بودن کرشن
بگوان از خوبی رجوع و بیموالتی بر نیامدند اگرچه هر دو
خلاصه موجودات اند و کرشن جی بلبهدر و انجا بدوارکا
تشریف آوردند و باز در نیمکهار رکهیشران
آمدند و نا پاکی گناهان از غسل تیرتها بهشان واگماید
و رکهیشران بدید ایشان شاد گشتند و بشرباد دیده
گفتند که حالا شما از گناه پاک شدید و بلبهدر رام جیو بعد
آن متوجه دوارکا شدند هر که این حکایت بتصدیق دل
شنود محبت کرشن مهاراج در دل او قرار یابد

حکایت سوجهر نام برهمن که با کرشن جیو دوستی داشت

راجه پرکهشت بشنوایی شک دیو گفت که مگر کافر شما
میگفتند که ما را از شنیدن کتها و محامد کرشن جی بگوان
سیری نرسیده باشد زیرا که حصول این دولت
بجز مدد طالع میسر نیست در ... سکهی
در یافته بود ... شریف شما اتفاق افتاد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بعضی از آثار طالع مشرف است در جاییکه ذکر و محامد
شری بگوان و سری بیهم سائیده باشد در میان آمده
و و بوتا تا از مرله بوک شنیدن آن می آیند و تا روکه
در هیچ جا قرار نمیکرد و در آنجا توقف میکند اگرچه پیران
من با فعال نیک بمقام اعلی یافته لیکن از زبانِ من شری
باگوت شنیدم هر زبانی که نام شری بگوان [illegible]
حیوان هم انسان را شرف دارد و گوشی که نام بگوان شنود
شنوائی [illegible] مادر گردم دارد و سری که بجناب شری مهاراج
سجده کنند بار نیست بر گردن تحسینی که دیدار شری بگوان
بظاهر و یا بحضور حاصل کنند آنرا چونکی و مبارک تو انگفت
که [illegible] صاحب تعلق اگر محبت شری بگوان در
دل او نیست [illegible] بروی ایان هر است و [illegible] شرف دارد
ای سوامی میگویم نظر و بتشریف خود منظور نظر عنایت
شری بگوان ام امید دارم که مرا کامل ندانسته دیگر هم
آنچه بخاطر رسد از مدایح شری مهاراج به تفصیل تقریر نمایند
سوامی گفت ای راجه بر شوق و اعتقاد تو آفرین باد
حکایت سوداما نام برهمنی که دوست کرشن جی او تار [illegible]
باقی دو دولت و نعمت رسانید میگویم و بشنو در شهر
نام شهری سوداما نام برهمنی سکونت داشت با فقر
نهایت افلاس و نادارئی بود چنانکه هیچگاه در [illegible]
بارچه لوهم نرسیده و طعام هم تا گلو سیر نخورده اکثر
اوقات بفقر و فاقه میگذشت خلقی [illegible] آید که در دست
باشد در دست بود تا آنحال بمقتضای قناعت
همیشه خوشوقت میماند و زنی داشت سوشیلا نام و [illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

در کمال عصمت و پاکدامنی که از شوهر فارغ بود و این
هر دو زن و مرد دایما مشغول عبادات ستر مهاتماج بود
و دنیا را خراب و خرابه میدانستند و یکی الفت و محبت
میکردند هیچکس زبان و سؤال نمیکشادند بلکه چیزی
طلب نمینمودند روزی آن زن با شوهر گفت که شنیده ام
که شیر بکرسنه جوو یا وران که کسی در دست ایشان است
باید و دستی دارند چرا که در پیش ایشان نمیروی تا از این
فلاکت و افلاس خلاص نشویم بلکه این غرض من نه
برای طمع و مال و منال دنیا نیست بل از آنجا است
که دیدن بزرگان و سعادت و برکت بازیچی آرزو
واتن برهمنان بسیار مشغول و رضا اند و کلام
ایشان تر الجمع وجوه کامیابی حاصل کردد و شوهر با
گفت که در واقع مرا در خدمت ایشان اخلاص و
غلامی است لیکن میدانی که من در خدمت ایشان
بروم و مرا مفلس دانسته دولت دنیای خواهند داد
چون بخشنده دولت و ملکت اند و دولت دنیا بعد
است که از آن ان توانگر شده و بر تقدیر دولت تسلیم کردن
دولت مند شوم از عبادت باز خواهم ماند و بهوا و هوس
گرفتار خواهم شد و آن حضرت خود را خراب خواهم کرد
چه آبادی دنیا آبادی عاقبت جمع نمیشود و من با این
وضعی که هستم محفوظم و مرا آن تکلیف مکن و شوهرش گفت
این مرد و زن نهایت قناعت و استغناست و دنیا را
وجودی نمیشمارد لیکن گفت مطلب من برای زن و
مال نیست چون ایشان برهم برهم تا از این اند تراهوای

ولاکی

١٤١

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

درپیش ایشان باید رفت و گفت بدین تقریر و تحریر
میروم اما در پیش بزرگان دست خالی رفتن از عقل
و دانائی دور است و من خود هیچ چیز قابل در پیشکش و زن
شان و نند و گفت سر انجام نذر من میکنم پس مشتی
برنج که ظاهر میبود در خانه ایشان افتاده بود در غایت
آورد و در ریگه کهنه که از غایت کهنگی تاب گره زدن
نداشت گره بست و بشوهر داد و گفت
بلجی پیش سلطان بردن عیب است لیکن هنر است از باری
موری از ما مسکینان این نذر آن بزرگ عالم قبول
خواهند کرد و شوهرها از انجا بدروازه کار روانه شدند و با خود
میگفت که شگرفته چون در کمال جاه و جلال اند و ازین نفر
هزار و یکصد و بیست رانجه محل دارند و دربانان و سپاهیان
بسیار خواهند بود و من محقر را با حشمت چرا کنی و کهنه در
جاییکه راجهای عظیم است زر اذخل نیست جز ما که خواهد
رسانید و آن عالیجاه را چه پروا که بجانب من نگاه
کند حالا من از خجالت بخانه هم نمیتوانم رفت
ای وای کلبه گدائی از حاجت هم انجا رسیدن
هم نمیتوانم ببینم در همین فکر اندیشه میرفت و
تا بدر کار رسید که هر طرف تجارتی رسانید نزدیکهای الح
جهان بحجب حکم ایشان برهمن لواحد مسلح و فوت
منع نمیشود دربانان هیچکس را مانع اوشا مذاهد زمان بیتحاشیت
دربانان دیده ایدر بند و النست مرا حم نمیشود

ترسان لرزان اندرون رفت هر لحظه بعقب
میدید که مبادا کسی از حاجبان ببیند یا خبر کرده باشد
از عمارت بخلوتخانه که از همه بلور طلا منقش بود و حوض جواهر
آبدار بکار رفته چشم تا به او افتاد لحظه آن خیره بیند میبند
تخت نشسته و بجانب آنجا رسید که شهزاده گلرخ چون بار …
زلف دراز نشسته هم که شهزاده گلرخ شوق او را دید بدو
برخاستند و دویدند در پای او افتاده آورا بکنار گرفتند
التفات در آغوش گرفتند تا دیری در کنار داشتند
او از این عادت غیر مرغوب جهان متعجب شده و
با خود گفت نظم انشاء فی منهم بیدار است یا رب
با گلاب و بیداران دست او را گرفته در پلنگ
خاصه نشانیدند دست مبارک خود را از روی او
افشاندند او را نشستند و آن آب با شوربه لازم سر خود دهند
هر چند است تا کی … استند که پای او را الشو بند
… نشسته … او قیام نمود او را از جا
دست و پای او … ایشان در التفات می نمودند
زیدن او میمالیدند و خارها که در راه بپای او خلیده
… کندند و به آب … دست هر …
… نشسته … کردند و … لذیذ کشیدند
شغل آوردند در موقت دلوه تا تمامت در نمود
کرده … با آنان ایستاده که … میراند …
… ما … ارکین شو …

بار نی دو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

537

وبا زنان دیگر رفت که شنیده بگشته چون باما همیشه بناز
و غرور میباشند حالا دوستی ایشان را نه ببیند بتعظیم
دوستان دارند و زنی دوست تو آنکه گاهی رخت
تو بخوابت ندیده باشد اما در کدام ملک و دیار میباشد
که باین فلاکت بوده است چه فن داشته باشد که این
مفتون او شوند یاری حیلهٔ طالعمندیست اینقدر در دل
ایشان جا کرده پیش ازین احوال بنده مهر و جستجوا
بدر و مادر ایشان شنیده بودم که گاه و بیگاه میگویند
و آن ایشان جواهرات و مشکه گوشهای دزدیده میخوردند
حالا دوست شتر تماشا کج هم ندیدم و شنودم با بحرت فرو
رفته با خود گفت که شتری بگوا بخود دارشتا جان من غلطی
افتاده و الا من لایق اینهمه تعظیم نبودم شتری بگوان که
بر اسرار ضمایر آگاه بوده اند این اندیشه او دریافته
فرمودند که ای سنوده ما بخیر و عافیت در تخته بالیتی که
من و تو پیش استادان علم میخواندیم در همان ایام تو
تنهدا شده و باری بگو آن زن صالحه تو بخیر و عافیت
و تو ازین راه بصحت و سلامت آمده و مرا شوق دیدار
تو بسیار بوده حیاء شرم کردی که ما را از دیدار خود محروم
ساختی مبدا هم که تو را الوقت هم با وجود خورد سالی
جدان مبلغه تعلق نداشتی حالا نگو که چون میگذرد
و مرد دانا هرگز با سباب ظاهری دل نمیبندد و با وجود
تعلق آسوده و فارغبال میباشد چنانچه من شانزده
هزار و یکصد و هشت زن دارم از همه آزادم
آن شنید ملای معلم چه مرد بزرگ و صاحب الله

اندیشه

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اما چند التفات میکرد و ادای حق او خیلی وسعی او درست
فی الحقیقت از هر درسی که یکحرف خوانده شود حق او را
ادا نمیتوان کرد و فیلسوف تمام عالم خوانده باشد هر که خدمت
اوستاد بجان و دل بجا آورد من از و شنودم ای سعود
حق تو بر من است و در خواندن و نوشتن با ما در کار
میفرمودی اگر احیانا مرا اوستاد خدمتی میفرمود و عوض
من آن کار را بر خود میگرفتی و قصد به من روا نمیداشتی
بخاطر داشته باشی که روزی اوستاد طفلان را برای
هیزم فرستاد و در بیابان رفتیم هیزم جمع ما و تو شکسته
و جمع کردی و من گفتی که و سنگ تو پر ام است تا ب آن
کار سخت ندارد آمد باران شدت باریده
و شب در بیابان گذشت بخانه نتوانستیم آمد صباح
آن اوستاد خود را بجا رسانید از غایت اضطراب
و الفتی که داشت و نام مرا و دیگران گرفته فریاد میکرد
ای عزیز ما و خود آن کجا بید زود جواب دهید و مرا از
حال سلامتی خود آگاه کنید نزدیک است که طایر روح
از قفس کالبد من پرواز میکند شما تن تا لبای زار میکرد
تا بجای ما رسید و دید که از سرما در لرزه ایم و دوید
ما را به صفت در آغوش گرفت و سر و رو و بوسید
و گفت آفرین باد بر خدمت شما که مرا خشنود ساختید
و تمام علم روزی باد ما را از آن باز رخصت کرد ما
عالم العلم شدیم هر کدام بخانه رفتیم از امروز که جدا
شدیم امروز ملاقات واقع شد هزار شکر از آنکه
دیدیم گویا اوستاد خود را دیدیم زهی سعادت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri

که قدم تو بخانهٔ من افتاد و مشرف شد اما چون ایشان همه التفات
و عنایات بدید و مشرف شده این همه مهربانیها دید
و گفت ای صاحب همه و ای آنکه صاحب همه دیوتاها
توئی ای آنکه ترا دیوتاهای عالم میپرستند و بر چهار بید
القاب تست و بکنه ماهیت تو کسی نرسیده و تو
از همه بالاتری و معرفت ذات تست اقسام عجوبه‌ها که
در عالم واقع میشود و ترا ابتدا و انتها نیست از زوال
و فنا بری و مبرائی و پدر و مادر عالم توئی و هرکه
بذکر نام تو اشتغال کند و مرتبهٔ او از همه بالاتر است
و در کمتر زمانی ناجی و رستگار میشود و همه دیوتاها بذکر تصور تو مشغول
باشند شیشناگ با هزار زبان بذکر تو اشتغال دارد و هنوز
بنهایت آن نرسیده و بچشم زدن تمام مخلوقات می‌آفرینی
و پرورش میکنی و فنا مینمائی از افزونی و کمی فارغ میباشی نه
پراگنده یا از علم شوی نه افزوده تر یا کم شوی نورانیت همه از نور
تست خود که چون و چرا را درین راه نیست و ز خالق البلاد در
بردی رهنمای خلق گنهکارها که لازم این خالق است آنقدر مهربانی
والا تو در زنان و مردان مرتبه زیر تر سجده است احوال برآکهاننی
نیست ای آنکه سکینه و شکیب کدام بدم و در دست داری ها
بنابر بخشی پارچه زرد بر دوش بخشی مالا در گلوی تو میباشد
با همه میباشی از همه بری هیچ عیبی و نقصی را در تو راه نیست گرو سوی
تست و بر همه مهربانی بر همه عاجزان مهربان ای آنکه ترا اندازه و
انتها نیست از سحگش نرسی و هم مست شکننده غرور منکران توی
بدن تو مانند نیلوفر سیاه از کمال ملاحت و در نهایت زیبائی است

و چشم تو چون برگ نیلوفر سرخ و دلربا شست
اند فوه را دران مدخل نیست از من ترا انتظار آن
و من چه حد داشته باشم وصف ترا توانم گفت
طالع که بدیدار تو مشرف گشتم شکر این نعمت عظمی
بکدام زبان توانم گفت جان مرا هیچ آرزو در دل
نماند همه کار من تمام شد میخواهم که دائما در ذکر تو باشم

آمدن سوداما بخانه خود و بجا دیدن عمارات

چون سوداما این فضل برخواند و مدح سری کشن جی
بر زبان راند و سری کشن جی فرمودند العزیز بر گفتار
ما را نیاز خوشوقت ساخت حالا بخانه تحفه که از خانه
برداشته بودی بده سوداما از فرط حجالت در خود
فرو رفت و در دل میگفت که چقدر بد ناشست که
مشت ریزه برنج را در پیش ایشان عرضه دهم آنرا
از نهایت شرمندگی پنهان میکرد درین اثنا آن بار
کهنه و فرسوده را پاره شد و برنج فرو ریخت سری
بگوان برداشته بدست ناتکاه فرمودند که یک دانه
از زمین چیده بمن بدهند و احتیاط کنند و هیچ دانه
نماند و در زیر پای کسی نباید از آن برنج کف دستی
گرفته بدهن مبارک انداختند و فرمودند که همه دیوتا
و رکهیشران هشت عالم ازین برنج سیر شوند و به سوداما
گفتند که ما را اخلاص و ارادت منظور است و الا چه
دنیا چه مقدار است شنیده باشی که طعام های لذیذ
در تراشت راگذاشته لبری شتهنه که در خانه ویدر
او از راه اخلاص می آورد و میل ها بار در رفت

خورد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خوردن میگفتند این برنج چقدر لذیذ است ما در
مدت العمر چیزی باین مزه نخورده ایم صبحا میکه حبشو دا
و دلو پکا میدادند و هرگز باین لذت نمیبود و باز شیر کهاج
مثنی دیگر ازان برنج بر داشتند چون خواستند که در رو
بیاورند و رکمنی ازانجا که شهرت زنان است و مشت
این گرفت و گفت بیک مشت آنقدر بخشیدی:
که دروپدی و قیاس نگنجد حالا اگر میخواهی که تمام عالم
را بان تمکن بدهی و ماهم دست بدامان تو داریم لیکن
کن شتر بمهاراج حرمت دیوکی ماتا رکمنی را نگه داشته لیکن
کردند و دروپدیکه سری بگوان تعریف لذت این برنج
نمودند و ستلوناجه و دلوه پکوا و دهو چنده میکردند
کمقلیتی زیاده ازین نباشد که از بعد زراه دور مست
برنج همگی آورده است و مفلس تری سنگلته چو
نست که تعریف آن میکنند و تنها میخورد و سری بگوان در
جواب ایشان گفتند که شما لذت این برنج را چه دانید
از من باید پرسید و شمارا از من باید پرسید و شمارا
همان سعادت که بدیدار ایشان مشرف شدند آن روز
تا نصف شب با سدواما بحرف و حکایات مشغول بودند
بعد آن همانجا نشسته بیکدیگر استراحت نمودند هر بار
که سدواما از پهلو به پهلو میگشت و شر مهاراج از کمال
بزرگی و محبت و رنگین او دعا بخیر میکردند چون صبح شد
سدواما از ایشان جای رخصت کرد و سری بگوان تا دروازه
دولتخانه بمتابعت او بیرون آمدند و فرمودند که جیب عظیم
بر ما منت کردی که ما را بدیدار خود شاد داشتی بعد ازین

میخواهم که فراموش نکنی و شود اما ازانجا بخانه روان شد
و در راه با خود میگفت که شری نگوئی با خود میگفت
که شر با من اینقدر کردند که زبان در شرح آن عاجز است
لیکن بما چیزی ندادند و همان افلسی که از خانه برآمده بودم
مرا همین در روبست است بس چه دولت به ازین خواهد
بود که بدیدار البنات مشرف شده ام و دیگر مراحجه میهایند
و همین با خود حرف و حکایات داشت و با مکان خود
رسید و در انجا از خانه خود لستانی بنا یافت و دید که
عمارات عالی از بلور مصفا و طلا بجواهر قیمتی و مرصع است
و باغهای دلفریب مشتمل اشجار میوه دار و مهیا است بر
مرغان خوش الحان از طوطی و سارق و کوکلا و ...
و غیره آواز دلفریب غلغله در زبان و زمان افکنده بود
و حوض های پر آب و گلهای نیلوفر دران شکفته و زنبور
سیاه و مست بر آن گلها هجوم کرده و رایحه جان
از گلهای خوشبو وزنده و باغهارا معطر ساخته و پریان
در آن خانه و زنان بلباس فاخره نشسته و کنیزان
زیبا حور پیکر و ماه روی و عنبر بوی در درون و بیرون میگردند
و شود اما با دل متحیر در امکان آمده بایستاد و با خود گفت
درین کمتر مدتی این عمارات در اینجا طرح انداخته است
آیا من غلط کرده در اینجا آمدم یا خوابست که میبینم این
خانه کهنه مراجه شد آن زن عفیفه من کجا رفت ای
وای من باید نقش از خانه برآمده بودم حال الخانه را هم
از دست دادم حال الامراجه باید کرد و کجا باید رفت
چون شود شنید با کنیزان گفته بود که صاحب این خانه

بابی در کی

مشتر مهایوران

که با این لباس و علامات است از آمدن او خبردار
باخبر خواهد بود و در حالتیکه مسعود اما متحیر و متفکر با خود
ایستاده گفتگو داشت کنیزان او را دیده با آن علامات
شناختند و دربانان و خادمان دویدند یکی پای او را
میبوسید یکی گرد از دامن او می افشاند یکی پاره پارچه صاف که
آب پاشی میشود و مسعود اما از حیرت بیشتر افزود هر چند
کنیزان و خادمان با او مدارا میکردند او خود را عقب میکشید
~~و [illegible]~~ تا که من عزت را در خانه هر کجا
چه یکنم اگر چه آنها همه میگفتند که این خانه تست باور نمیکرد
هر کس خورد و بزرگ خود مبلغ زر بدتا که مسعود شنید خبر رسید او
دویده آمد و در پای مسعود اما افتاد و چون با انواع جمله
جلوه و لباس قیمتی آراسته بود و فلاکت او بدولت
مبدل شده و حسن و جمال او و فا بالا داشت مسعود
او را بدیدی بشناخت و آنگاه شکر فضل ستیز مبالغ
بر زبان رانده حیران آن شده بخانه در آمد و دید که سقف
های عمارت بجواهر آبدار و مرصع و در پرده های زربفت
از در دری آویخته و سلسلهای مروارید که بر آن آویزه
و کرسی های طلا و مرصع با بستر ها در هر جا افکنده و بخور
معنبر در هر خانه سوخته است و خانه ها را معطر ساخته
و مسندهای قیمتی از زربفت بوم و طلا امثال
آن مسلسلها پرباشنده و کنیزان بسیار با قطاس های
دسته مرصع و لباسهای فاخره برای خدمت او ایستاده
در هر طرف شانه و هر دو و لباس از زر و ظروف
طلا و غیره افتاده با زن گفت که شب گذشته چه بود در حق

چقدر عنایت کردند مرا ازین چیزها هرگز جز بود ازین ره
بر خانهٔ کهنه خود ایقدر افسوس میخورد دم بدم بلی بزرگان
چنین کنند میدهند و بر زبان کمی آرند حیف از وفایشه که در حریم
ملازمت سری بگوان گذشت و سوامی بعد رحمت تازه
بیاوردند و بسوداما بوشانیند و عطریات مالیدن
و مرد آنچه در مدت عیش بر آنها گذشته بود با هم
راندند و بکام دل نشستند و سوداما باقی عمر خود را در دیار
سری کهاریج گذرانید بعد کداشان فالت سری کهاریج ز اندر

زیارت کردن سری کرشن جیو بهر بارت کورکهتر و درشن کردن با نند و هم

وقتی جنسوف آفتاب اتفاق افتاده و سری کرشنجیو
بر قامت و شد بوراجه و دیوکی و بلیدر و همه یادوان
و تمام یادوان باستوالت و عظمت بسیار از فیلان
و اسپان و رتهه های بسیار متوجه کورکهتر شدند
و کورکهتر جای عظیم و متبرک است پیش ازین یک
نام داشت و بر سرام خون جهاتریان از چهتریان جا بجا
میساخت اسپی را آورده در آنجا بکشت و بچون
بیقران را ازین میکرد و حوضی از خون ایشان جاری ساخته
بود و دران سرزمین عابدان و زاهدان بسیار ریاضت
کردند و غسل کردن در انجا در ایام کسوف ثواب بسیار دارد
چون سری بگوان نزدیک رسیدند پیاده شدند و چه گفتند
که اگر تمام راه تیرتهه پیاده نتوانند رفت از جایکه تیرتهه
نمایان بود پیاده باید شد و سری کهاریج پیاده گاوان
بسیار روبه برهمنان خیرات میکردند و در جستجوی برهمن
گوشه نشین بودند و هر جا بجایی میشدند دیدن او

[illegible]

میرفتند

میرفتند و همه پسران و برادران تا کد بیگروند که التعظیم
بر همنان بجا آرند و در جاهایکه در انجا جمع آمده بودند
و همه کلانتت شری بگوان رسیده خوش شدند و پسیم
و دهتراشت و کرن و دریودن و کنتی ماتا و پسران
گاندهاری نیز انجا آمدند و شرف دیدارشان دریافتند
و کنتی ماتا با شری بگوان گفت که من میدانستم که شما
عمه زادهای خود مهربان اند لیکن هرگز در بهمدت از حال
ما خبر نگرفتند که بر ما چها گذشت چه رنج از دریودن
کشیدیم و بسدیو راجه گفت ای خواهر این پسران هم دی
با رام کم اند و در خود شناسایی کس چه فکر با بر آنها اندیشند
بعد از ان از ترس جراسند وطن خود را گذاشته در جای
دور شکوفت اختیار کردیم و بعد آن نند و جسودا و گوپیان
و گوالان خبر آمدن شری کرشنه جیو شنیده باتفاق تمام دوو آمدند
آمدند و شری بگوان آنها را دیده بشوق وافره بر خاستند
در پای نند و جسودا افتاده و با گوالان بغلگیری نمودند و
و گوپیان را احوال پرسیدند و همچنان و نندلو نند و گوجر
یکدیگر را دریافتند و بسدیو راجه گفت ای نند گوجر
اینهمه ناز و نعمت که مرا میسر است بدولت و التفات
و توجه تست که پسران مرا در کنار عاطفت پرورش داده
و دیوکی ماتا و جسودا و روهنی یکدیگر را دریافته بگریه زار
بجا آوردند و گفت اگر تمام عمر صرف نمایم از عهده ادای
شکر شمه از لطف تو بر نمی توانم آمد در همین جا بخشی
پسران من تو کرده که اگر بدست کنس ظالم می افتادند
جان بر نمیشدند ایام حبس بر ما باامید زندگی این

ها بما گذشت بعد آن گوپیان بمقتضای کمال محبت
که با سری کرشنه چو داشتند با ایشان جداگانه گشته دیده
هجران دیده را بدولت دیدار کامیاب ساختند
گستاخانه حرف میزدند ای کرشنه جواب همه دولت
و مال از کجا بهم رسانیده این فیلان و اسپان بغارت
آورده یا از نفت یاد داشته باشی که برای کتخدائی یک
زن با تو چنده میکردیم اکنون شانزده هزار و یکصد و شصت
زن در تصرف داری بخاطر تو خواهد بود که چیو و اقرا
بهاولن چو با این گرسنه و شیر و چغرات ماد زدیده
میخوردی همان قسم با صحبت های قدیم کرده و داد عیش
و انبساط میدادند و سری کرشنه چو تیز اسباب عظمت
و جبروت و سلطنت را یکسو گذاشته با ایشان بکمال
دلداری و مهربانی حرف میزدند و حکایات جور و ستمها
بیاد می آوردند و خوشوقت میشدند و میفرمودند که
آن ذوق و عیشی که ما با شما در گوکل داشتیم هرگز در اینجا
اقبال و دولت نداریم و من همیشه با شما ام چرا که شما
در یاد من باشید ما هرگز از و جدا نیستیم جدای ظاهری
نزدیک کسی که همیشه با من است من با او دم اعتباری
ندارد آمدن من باینجا محض برای ملاقات شما بود گوپیها
گفتند در وقتیکه اودهو تعلیم گیان کرده بود بخاطر ما قرار
گرفت اکنون مزه آن ندانستیم و خود را از شما جدا نمیدانیم
و ذوقی که کامیسر است به تو لیکن ... ان ... درم و ...
ارتهه و کام و موکه کا حاصلست ما مثل مردم بیکو ... نمیدهد
ایم آمدن ما برای دیدار شما است حقیقت المطلب ما از

بسته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شما پوشیده نیست و زندگی ما وابسته بیاد شماست
امیدوارم که دست التفات خود بر سر ما بگذارند تا برکت
این قدم مبارک شما در دل ما باشد و محبت ما روز بروز
بیفزاید و کلشیر بهالیج نمودند که چنان باشد و لیسیا و
دلداری گوبهان نموده بلکه آنها نیز از نو زندگی بخشیدند
از انجا بر خاستند و بنابر فرط مراتب بزرگی و آداب
در رعایت همجنسی بجایکه راجه ها فرود آمده بودند تشریف
بردند راجه ها چهرهٔ سعادت دارین در آیینهٔ جمال
دیده باستقبال بر آمدند و بر کرندا لبسان گرویدند
ونده دست کردند و شیر بهالیج چنانچه رسم بزرگانست
و هر کدام را احوال پرسی و دلداری نمودند راجه ها
گفتند که همیشه محامد و مدایح شما میشنیدیم آرزوی
ملازمت داشتیم حالا بمقتضای کمال سعادت کامیاب
این دولت شدیم لیکن برابر خود نمیبینیم امیدوارم که
بعد ازین هیچگاه محبت تشریف شما از دل ما کم نشود و تمام روز در کمال

سخن کردن دمینتی نالکها و دربدی باهمدیگر و دل [illegible]

روزی پاندوان و کوروان در خدمت شیر بهالیج
بودند دمینتی نالکها و دربدی فرصت یافته باهم نشستند
از هر دری سخن میگفتند و دربدی با او گفت که
شنیدن اشتیاق شما در سلک ازدواج شیر بهالیج
دل من بسیار راغب است آنهان هر کدام استعداد
این سعادت را چنانچه در محل خود گذارش یافت
بتفصیل بیان کردند همچنین شاهزاده هزار افسون زبان
از قید یوباسر خلاص شده بود نیز احوال خود گز

داده‌اند و گفتند که ما همه کهتر کنیزان شری کمهاراج ایم امیدواریم
که در هر جنم داخل پرستاران شما باشیم تو هم ای درویش
تو هم دعا بجهر کن که چنین باشد بفهمیدن این حقایق
در بیدی ماتا و گاندری و جسودا و سوبدرا بر کارهای عجیب
و غریب شری کمهاراج تعجب نمودند و همه طالع است تا کجا
و حرم محترمه را میستودند بعد آن کهتران بارها منزل‌ها
و باغ‌ها منتشره و ناردمینشر و چمن کهتر و قبول و رسها
ستانند و بر دوازده گوم و بغشت و گالو و پهرگ ازوا
و مارکاندی و بهیشت و اگست و واشن و لوبیر اشر
برای درشن شری نکوان آمدند ایشان استقبال کرده
پوجا نموده و در جای مناسب بنشاندند و با اهل
مجلس فرمودند که زهی طالع ما و شما که این کهتران
از دنیا وارسته باینجا آمده‌اند و ادای شکر چنین دولت
عالی نمیتوان کرد هر که شرف قدمبوس ایشان مشرف کرده
بمقامیکه اینها رسیدند میرسد و صحبت ایشان از طوایف
تیرتها و معبده‌ها فایده بیشتر است و پرستش ایشان عین
پرستش آفریدگار است و بدل و جان خدمت
باید کرد چون شری کمهاراج این قسم فرمودند و کهتران
خجالت ورزیده گفتند ای مهاراج ما قابل این همه
ستایش نیستیم و قدر ما زیاده از آن چه که تو از شفقت
فرمودی آیینه رسم بزرگان چنین است چون هر کسی
مهربان شوند هر چند صادق القول میباشند متعاقب
او را محاسن یاد میکنند و مطلب خاص شما ازین گفتن
رهنمایی خلق است بالفعل شما اقتدا کنید و تعظیم کا

اوبد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آرید و الا ما در چه شماریم که قابل شنودن ستایش شما باشیم شرف
سعادت ما همان که بشرف تصور جز ان کمال شما از ما جدا
نشود بکنه ماهیت شما نمیتوانیم رسید و شما را نمیتوان شناخت
تا کرم شما شامل حال نشود از شما ما را بغیر ازان هزار سجده است
شما که در قبلهٔ یادوان ظهور فرموده اند و وشندیو راجه
که پدر شما است در شناخت شما حیران است تا بدیگران چه
چه رسد و شما از زادن و مردن و بدر رفتن یا در رفتن بعد
امید داریم که محبت شما هیچگاه از دل ما کم نشود و شنیدن
کتابهای شما بفراوان ریاضت و عبادت برابر است و
رکهیشران خواستند که بعد ازین کلمات بجای خود عازم شوند
و همدران حالت وشندیو راجه برخاست و گفت ای عارفان
شما بمن طریقی بنمایند که از استعمال آن دست تعلق
بریده شود و از زادن و مردن نجات دست دهد و ناز جهد
نصیبی کرد و گفت که ای پاکتری بگو ان چند رسالت
نجات بخش جهانیان در خانه وشندیو ظهور فرموده است
او را ازما میپرسد بلکه ان گنهگار قدر گنهگار میدانند
شکل دیو گفت ای راجه شناخت ستریمها راج بسیار دشوار است
همه ما نمیتوانند دید و اینکه ابنکس را شوق کامل بهم رسید
و ستریمها راج خود کرم فرموده خود را بشناساند اگر چنان
نمیشود و ستری برهما و استر مهادیو او را نمی شناختند
حال انکه همه در کنه ماهیت او عاجز آمده تمام شد ادهیای شمار

بیگ کردن وشندیو راجه گفتهٔ رکهیشران او را موت گنیان

پس آن رکهیشران بوشندیو گفتند که ترا
میباید که بصدق و اخلاص درست جگی بکنی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تمام آنرا در خدمت شری بهگوان پیش کش نموده عمل
صفای سینه خالص از زنگ کدورت تعلق
آئینهٔ تو محو گردد بدرجهٔ اعلی واصل خواهی شد
بعد از آن واقعه دو یودهشتر و همان کهتریان برای جنگ اختیار
کردند و در جنگ شروع نمودند آنچه بوقوع پیوسته باهم
زن جمع در وقتی که اند مشهای کوتاه کهتری اختیار
کرده برای جنگ نشست کهتریان و برهمنان و دیگر
متعلقان تمام یادوان با زنان جمع خدمت میکردند
اکثری از راجه‌ها حاضر بودند و خواهش‌های خود
بر فق میگفتند و زرهای بی‌حد برای صرف میشد و جنگ
بعنوان گسند صورت انجام یافت بعد اتمام آن
وشد یودهشتر مال بسیار و گاوان بیشمار و جواهر آبدار و
قماش بسیار به برهمنان و کهتریان بخشیدند و
غیر برهمنان هر که آنجا بود و اگر مفلس بود غنی میشد و
کهتریان و عاجز و حق وشد یودهشتر رخصت کردند
و کوروان و پاندوان و غیر گویان نیز وداع شدند
حالت وداع شده مهر و وشد یودهشتر چشم پر آب کرده
گفت حق تو بر من بسیار است که راجه ام و اگر شن
تو پرورش داده از من خدمتی در برابر احسان تو
ادا نشده امیدوارم که الحال چند گاهی بنشانی
جمعیت خاطر او قایل اند ازین شده مهربان تکلیف
وشد تا راجه چهار ماه در آنجا گذرانید در شهر تشریف
خدمت و ضیافت‌های ایشان با خلاص تمام میکردند
و شکر گذشته جو و بیدر خدمت فرزندانه میکردند

از الوقف

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

از انقضای مدت معهود زنده مهر با دیگر همراهان بوطن خفت
وسنتر بمهاراج بعظمت وشوکت تمام بدوارکا متوجه شدند
چون نزدیک شهر میمنت بهر رسیدند وجمیع مردم بجا
باستقبال برآمدند وشهر را آیین بستند و دیوتاها
گل باریدند و فرحت وخوشوقتی تمام در دلها راه یافته

وادیای هشتاد و پنجم مشتمل بر توتا کردن وسدیو بلا
بکرشنه جیو وبلبدر آمد وزادن کرشنه جیو شش پسر را که دیوکی

شکدیو گفت که شری کرشنه جیو وبلبدر هر روز منجات
نزد پدر و مادر آمده کورنش میکردند و دعا میکردند
لیکن درین روزها چون دل وسدیو راه از جاگ کردن
وکنکا اشنان شری کرشنه جیو نمودن صفائی دیگر بهم رسیده بود
روزی که شری کرشنه جیو وبلبدر بدستور معهود آمدند وخواستند
که سر بر پای وسدیو راه بگذارند وسدیو گفته برخاست
شفقت کرده پای ایشان بگرفت و بر دو دست بهم آورده
وزبان بمدح ایشان بگشاد که ای شری کرشن جیو وای
بلبدر شما هر دو صاحب تمام عالم اند ولیکن ماهیت شما
بهمه کس نمیتوان رسید واز زادن ومردن فارغ اند از همه بیرون
و بر همه درون اند و ظهور عالم از شماست و تفصیل
این بر همین منوال است که حیات جمیع جانداران بآب و آب
از شما و ظهور قیام او از شماست و آفتاب عالم را از فروغ
خود منور دارد و نور عالم از شماست و مهتاب که در معه
بود ست و حرارت است وقدرت او در تن کار را از
شماست و ابر ها بیاریدن باران زمین را سیراب میگردند
وابر از شماست و باد را که در عالم میوزد و بروایح

جان فزا مردم را آسوده دارد از فضل شماست و برق
درخشنده از شماست و نبات و استحکام زمین از شماست
و دریاها که همیشه جاری میباشند و خشک نمیشوند بقدرت
شماست و هفت شهر و هفت اقلیم آفریده شماست
و عالم را که باختلاف اشکال و اصوات مخلوق شده است
که باین خوبیگی شما آفریدید و شب و روزها که عالم را می آرایند
و شبهای روشن جی پرورش میکند و شبها دیو که قایل میدارند
همه بحکم شماست و شما از همه برتر اند و پایه حسن شما
به زور و قوت است که همه را مغلوب خود میدارید هر که
خود را در پناه شما آورد از بلاها دور گذشت و قطع تعلقات
نموده بشما واصل میتواند شد غیر این علاجی برای شما
ممکن نیست اینهمه مردم مثل شمارش است که در دست مردم
سازنده میباشند و سازنده بهر مقامی یا آهنگی که خواهد
بنوازد او در صدا آوردن بی اختیار باشد من کی یا بقا
چه قدرت دارم که مدح شما توانم گفت که کسی بلند
او نتواند رسید و مدح او گفتن چه نوع باشد شما بیدار
به یک چشم زدن چندین برهما اند آفرینند و فالیه بازمیدار
اول و آخر و اوسط همه شمائید و برای رفاه عالمیان بار
دور کردن بار زمین اوتار میگیرند از همین گروهی بر دامن
کبریای شما نمی نشیند و من شما را از راه نادانی پسر خود
میدانم امیدوارم که این واهمه از دل من بدر رود
شما را بزرگ بود که دلبسته ارشد الفت دنیا خلاصی یابم
و خود را فاعل مختار دانسته در مقام رضا و تسلیم باشم
و غیر از پرستش و عبادت و ذکر نام نامی شما شغلی با من

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نماند زرها یا فارغ کام و مغلوب او شوم چون وشسٹ لوراجه
این فضل بر خواند و سر بگردانیده چو تبسم نموده فرمودند که
ای وشسٹ لو آنچه داشتنی بود داشتی و آنچه گفتنی بود گفتی باید
که بر همان گفته استوار باشی و باز وشسٹ لوراجه گفت ای مهاراج
تمام عالم بشما اختیار دارند و هر قسم که بهر باید اگر کار اشتغال
دارد همه عالم در حکم موت است آن موت در حکم شما است
و شما همیشه بیک حال اند و از زوال و فوت مبرا و منزه
اند و بعد آن وشسٹ لوراجه اعتقادی را که بود از و بر داشته
ایشان آفریدگار دولت و درین عقیده راسخ بوده در دریا
محبت غرق شدند و بدرجه جیون مکت رسید بعد از آن
دیوکی ماتا مادر خود را فرمودند که ای مادر مهربان حق تو بر من
چیزی از ما بخواه و دیوکی ماتا گفت که شما صاحب تمام عالم
و قادر بر حق آمده و پسر مرده استاد خود را آورده
داده میدانید که شش پسر مرا کنش ظالم ناحق کشته میدوم
که آن مها بهتر نیز کس آورده بدهید و شری مهاراج فرمودند که
بسیار خوب است البته پسران شما را آورده میدهم و
پس شری کرشنجیو و رامجی و به منوتل لوک که طبقه از
زمین است انجا بلی داناوراج میکند تشریف بردند بلی داناو
باستقبال بر آمده سر در پای ایشان گذاشت و بخانه خود
و سنگاسن بتکلیف بنشاند و بر دو بر آن نشاند و خود
با ادب بایستاد و پایهای ایشان شسته بر سر خود داند و
و بر تمام مردم قبیله و اطراف خانه پاشیده و به گل
و بو پوجا کرده و رخت نفیس آورده و پوشانید و جواهر
گران بها پیشکش نمود و عطیات لطیفه آورده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و بخورات معنبر بسوختند و بخشش مال در گردن کردند و طعام‌های
لذیذ خورانیدند و جوهر بدست گرفته مگس می‌انداز شادی‌های
خود نمی‌گنجیدند و دست بهم آورده التماس نمودند که من
بی مقدار در حساب باشیم که معتقد و بیت ایم شما چه قدر کرم
کردند که کلبهٔ ما را بتشریف همایون خود منور ساختند و دیدار
شما که به نوبت گران میسر نیست بمن میسر شد و من صفت
طالع خود را نمی‌توانم کرد و شری برهما و مهادیو امیدوار لطف
شما اند لیکن شما بمن رستگاری کردند از من شما را هزاران هزار
سجده است و من وصف شما چه توانم گفت که گشته تا که
به هزاران زبان بیان نمی‌توانند کرد امیدوارم که تمام خانه مرا از
زن و فرزند و مال و اسباب در پیشکش قبول فرمایند و مرا به
غلامی خود افتخار دارند و ارشاد کنند که سبب قدم رنجه
شری بگوان فرمودند که مریچ رکهیسر را شش پسر [illegible]
پسران روزی با برهما جهو استهزا کردند و برهما ایشان را دعای
بد کرد که شما در قالب جگت دیت متولد شوید آنها بر آن
دعا در خانه هرنکشف متولد شدند و چون مردند از بطن ماد
ما دیوکی ماتا تولد یافتند از دست کنس هلاک شدند در خانهٔ
تو قدم بعالم وجود نهادند حالا مادرم آن پسران از من
طلبیده است باید که حاضر کنی بلی اطاعت امر نموده محض
الگانشته پسران را حاضر آورد و شیر بگرشنه جیو آنها نزد آورده
از آنجا غایب شدند و در ساعت بدولت کار رسیدند
پس آن حضور دیوکی آورده و دیوکی ماتا آنها را دیده
خوشوقت شد و شیر از پستانش جاری گردید لستان
در دهان گرفتند در آن حالت آنها بتوجه شری بگوان

بلها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

گیتان بهم شید چشم گذشته خود بیاد آورده‌اند و از خدمت پدر و
مادر شری کرشنه جیو و بلبدر جیو رخصت شده به گوکل خود رفتند
و دیوکی ماتا از دیدن این حالت اندوه تمام بهم رسید اما در دیار
آخر خوشحالی و خندانی و بسته دل خود را تسلی داده بیاد گوان مشغول شدند

رفتن ارجن دیو به سیر تیرتها و آوردن سوبهدرا خواهر کرشنه جیو

ارجن دیو به سیر تیرتها برآمده بود چون در دوارکا رسید
شنید که سوبهدرا را خواهر کرشنه جیو را میخواهند که پدر لودن
بدهید بلبدر به همت [illegible] داشت ارجن دیو بدل خود بجد آمد که
خوب باشد که سوبهدرا بمن میرسید چون شری کرشنه جیو بر
اسرار قلوب مطلع بوده‌اند پس ارجن دیو با این اراده خود را
بلباس سناسان برآراسته در نزدیکی بدولت خانه
شری کرشنه جیو آمده مربع نشست همه مردم او را دیده بمواضع
و اهلیت پیش آمدند و خبر او به بلبدر جیو پیش فرستادند او را
بخانه طلبیدند و [illegible] مهمان نشاندند و پوجا کردند در آنجا ارجن دیو
را نظر بر سوبهدرا افتاد از دل و جان مایل او شد و سوبهدرا
نیز عاشق او شد بعد از آن که ارجن دیو از آنجا برآمد و شری کرشنه
او را نزد خود طلبیدند با وجود یکه بر اراده وقوف داشتند
احوال پرسیدند ارجن دیو با فحوای ما فی الضمیر خود را ظاهر ساخت
شری کرشنه جیو فرمودند شما را چند روز در اینجا باید بود بعد چند روز
مردم اینجا به زیارت [illegible] خواهند رفت سوبهدرا نیز خواهد رفت ترا
باید که رته خاص من همراه بوده در آنجا رفته حاضر شوی و قابو
یافته سوبهدرا را از آنجا بگیری و بر رته سوار شده بگریزی اگر
کسی به جنگ برخیزد با او جنگ بکنی ارجن دیو این همه سخن شنیده
گور عظیم دانسته شکر عنایت شری کرشن جی بجا آورد و بعد از

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تعلیم ماند تا آن روز موعود رسید چونکه ذکر یافت بر رسته
سوار شده بر سر راه ایستاده و شوهر را بقا بوی وقت
دریافته بگرفت و بر رسته نشانده راهی شد تو قوع همچه
شور و غوغا در تمام خلایق افتاد و همه یادوان جمع شده پیش
بلبدرجی رفتند ظاهر ساختند که این ستمگار از جن و دیو بود
چنان امر قبیح شده است قسمیکه سبکی و ننگ و ناموس نشود
در زبان مردم نهفتیم و فکر باید کرد سر بکشته چون قسم نموده فرمود
از چند تو شریف ترین اهل زاده گور رفت و شرافت
حسب و نسب افتخار و امتیاز دارد آخر دختر هم کم مردم
بزرگ باید داد چه بهتر که از جن دیو را داده شود معهذا امروز
در شجاعت و شهامت و خصوصاً علم کمانداری خوب
میدانند از یادوان میبینیم که کسی حریف او خواهد شد
الفت که آنچه واقع شد بر زبان نیاریم او را با عزاز و
اکرام طلبیده شوهر را موافق رسم و کتخدای کنیم بلبدرجی چون
این سخن شنیده همه دانست که همه کارها از گذشته چون
این نزالت آن آنقدر مطیع مخلصان خود تحقیق معلوم
از جن و دیو اند که زیاده بر آن نباشد خود از جن و دیو تعلیم
داده باشید تا او چنان کرد و بلا چه مجال داشت که قریب
چنان ناشایسته میشد بهر حال اکنون لا علاج بحرف ایشان
راه باید رفت بروید از جن دیو را بیابید پس چندی از یادوان
رفتند و از جن دیو را بعزت و حرمت در دوارکا آوردند
چنانچه شایسته بزرگان باشد بر دور الکحد اگر دید از جن
شوهر را گرفته بخانه آمد بعد آن چندگاه سری بگوان بلبد
خود بخانه آمد بعد آن چندگاه سری بگوان و بلبدرجی

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

باندوان آمدند و نفایس بسیار از هر قسم آوردند و چون
پیشکش کردند و عذر بسیار خواستند که از ما خدمتی نشد از
شما چشم عفو داریم و التماس مینمائیم که بر کم خدمتی ما
نظر نکنند و سوء بدرا نگیزند برادر زاده راجه ازین کلمات
عجز آمیز گفت که دختر چه بلاست که همچو شما صاحبی را به
مقام عجز و الحاح آورده است از کرم شما امیدوارم که
در قبیله ما دختر تولد نشود و گرسنه جیو فرمودند که چنان باشد
پس ازان رخصت گرفته بخیر و سعادت در وطن دارالملک شد
ملکه و بوگفت ای راجه بصحبت شنیدی که گرسنه جیو مهاراج
از راه کرم که بر مخلصان خود بقدر مطیع آنها مبا [میباشند]
حالا حکایتی دیگر میگویم بگوش هوش بشنو حکایت جیو جی بسیاحال که در
مستقلا نام نگر راجه بود بهوج لال نام که خود را همیشه از
غلامان و خادمان گرسنه جیو میدانست و کمال اخلاص محبت
داشت همدان شهر برهمنی بود سورت دیو نام که او هم از
مخلصان و پرستندگان خاص گرسنه جیو بوده هر چه داشت
از گرسنه مهاراج میدانست که از کسی سوال نمیکرد و هر چه میرسید
بآن قانع و بکمال استغنا روزگار میگذرانید و همیشه بذکر نام
الهی و ستایش اشتغال داشت این برهمن با هم بیجا نشسته هر
شب ابلاده میکردند که خود را بخدمت سری گرسنه جیو
رسانیده شرف ملازمت سعادت دیدار فایض شود
هر بامداد صبح میگفتند که ازان مهربان همه دان جه عجب
که خود کرم کرده تشریف آورده مارا بدیدار خود مشرف سازند
آخر الامر اخلاص آنها در دل آنها سرایت کرده از
دوارکا سوار شده متوجه مستقلا نگر شدند و بار و بنه و...

وچندی دیگر از مخلصان همراه گرفتند و من هم در رکاب همراه
بودم و غبار مقدم. چون نزدیک شهر رسیدند و همه مردم
باستقبال برآمدند و نذرها و پیشکشها گذرانیدند و راجه و برهمن
از همه رسیده به نثار جان و مال و سعادت خوبها مال
حاصل کردند و پیاده در رکاب شده و غبار مقدم صاحب
عالمیان کحل دیده گردانیدند در آنوقت بخاطر فیض مآثر
شری مهاراج رسید که این هر دو مخلص صمیم‌اند مارا خاطر اینها
عزیز است بخانه هر دو رفت آمدن محض محض برای دلداری
اینهاست اما اول اگر بخانه راجه برویم برهمن خواهد گفت
که مرا عزیز نداشته اول بخانه من نیامد و خاطر راجه از
من عزیزتر است اگر بخانه برهمن برویم راجه گفت که عزت
و حرمت مرا هیچ نگاه نداشته اول بخانه من نیامدند بنابران
شری کرشنه جیو خود را دو پیکر نمودند همان قدر رنگ و
و پیکر آن آفریده بودند و بخانه رفتند تا خاطر هر دو عزیز خوشوقت
شد اما چون بخانه راجه تشریف به تکلیف آوردند اول
شری مهاراج گفت که این آب پاشویه بر سر خود افشاند و انواع
پیشکش گذرانید و لوازم پیشکش بجا آورد بعد آن چرن
کمل مبارک در آغوش گرفته بر پیشانی خود میمالید و میگفت
که ای امروز به طالع خود تبسم و یا نیکه به توکشر آن تمکن است
و آب پاشویه این گنگاست که عالم را پاک میکند آن پا
در آغوش منست شری مهاراج چقدر لطف و کرم
فرموده‌اند که کلبه من حقیر به تشریف همایون خود مشرف ساختند
و در آنجا شری مهاراج تا دیری تشریف داشتند تا خاطر
راجه بهمه وجوه از ایشان خوشوقتی یافت اما چون بخانه

برهمن

برهمن تشریف بردند آن بیچاره چیزی نداشت از کاه آتشی
بگیرد و انگوچه خود بر آن بینداخت و شری مهاراج برکت
تمام بر آن نشستند و برهمن از نهایت شادی برقص آمد
و چرن کمل ایشان شسته آن آب بر سر خود افشاند گلی را
که بآب گنگا خمیر کرده بودند آورده نشاید و برنج را
مبارک شری مهاراج از آن قشقه کشیدند و تلسی پیش کرد
آب بخش معطر و خوشبو کرده بیاورد و چون هیچ نداشت
پا سه ای فل کم لست گرد مزه ترش و شیرینی آمیز وش
آورده و شری بگوان برغبت تمام تناول فرمودند همان ستم
رکهنه آن را بوجا کرده برچه در بساط داشت نثار شری
بگوان نموده برچه در بساط داشت و دست بسته التماس کرد
که ای شری مهاراج اینقدر کرم فرمودند که بر هیچو من بیکس
اینهمه التفات فرمودند و خانه فقیر از قدوم میمنت لزوم خود
منور ساختند و منکه از ابتدا الشعور آمده ام و غیر از تصور
چرن کمل شما شغلی ندارم و همیشه درین آرزو بودم که بدیدار
مبارک شما مشرف شوم و صد شکر که بمراد رسیدم ای
مهاراج این سعادت بهر کس میسر نیست کسانی که تعلقات
دنیوی الفت زن و فرزند گرفتار ندارم و هوا و هوس
اشتغال فرمایند آشنایان این دولت هرگز نمیتوانند دریافت
گر یک ساعت جماعه لیلها و اصغا و لیلای شما مشغول میباشند
و همیشه بوجای شما میکنند بدون آنکه اول شما را طعام مجورا
و هنجر نند و ابا همدیگر نشسته کز لیلای شما مید دارند و او
شما بزورکی ناد شما بگیرد راندند و همچو کسان مهربانند
با انسان دیدار مسرت بار شما بند و برای خلاصی از تعلقات

دیگر علاجی غیر ازین نیست شری بهگوان باید از من ترا هزار
سجده است امیدوارم که خدمتی در خور به حال تو نمانده و
شری مهاراج از راه کمال مهربانی به برهمنان گفتند که این
برهمن بما نهایت اعتقاد و اخلاص دارد و من این را بسیار
عزیز و محترم میدانم و در اصل برهمن برهمن از همه عزیزترست
معهذا اگر حضرات خواهنده باشند هرجا که قدم این برهمن مبارک
منسوب آن مکان پاک میشود و هر مردم لازمست که اول تو
کسی را پرستش کنند بعد از آن مرا پرستند ای سوریت دیو
تو همین رسیده از واصلان میبی باید که همت در باره من
بخوبی که تو جای من در بید مذکور و مسطور است همان نوع
مرا پرستند ای سوریت دیو همچنین پس پرستش شری بهگوان
چهار ماه در خانه برهمن و ما تقسیم چهار ماه در خانه راجه
مانده آن هر دو کمرا دل کامیاب ساخته به دوارکا آمدند تمام شد

تفاصیل سکهدیو محامد و مدایح نراین که در بید مسطورست

راجه پرکهت میگوید که ای سوامی شری سکهدیو جیو برهمن
فرمودند که مرا بر طبق آنچه در بید ارشاد رفته است پرستش
کن پس میخواهم بشنوم که در بید در باب چه مذکورست آن
سکهدیو گفت ای راجه محامد و مدایح شری کرشنه جیو در بید بسیار
مذکورست و من آنرا با تو به تفصیل بگویم بشنو که سنک و سناتن
و سنندن و سنت کمار و چهار برادر قبل از پیدایش خلقت
بمحض اراده شری برهما تولد آمدند آورده زتا گویند
آنهان از جمله اوتارهای شری بهگوان اند و سناتن بحث
اند که راجس و تامس را دران دخل نیست آنهان غیر از
ذکر شری مهاراج مشغول و کاری ندارند و هیچ یکی از آنها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مدامح شری گوان سگفت و سه و کر میشنند هر چه او گفته
نه نار ان آنرا به تاره و تنبه سفر مایند و من آنرا تو گویم لیکن
تمام مخلوقات از ان ذات مقدس پیدا میشوند و باز
فانی میکردند مثل عنکبوت که از دهن خود تار می آرد و
باز در خود فرو میبرد این عالم را در یک چشم زدن پیدا میکند
و هر چهار بید انفاس مقدسه اوست و چون یکی از
بیکرهای او در سینه بشبناک چهار ماه خواب میکند و
بیدهای اربعه که بصورت مجسم اند از انجا رفته زبان بمدح
میکشایند الحان و لد و برالتماس بیداری مینمایند و میگویند
که ای از ازل و ابد بیرون تو خواب و بیداری مبرای فنا
لا زوال و ای پاک و بی عیب و ای همیشه بیدار و ای
بهمه امور آمر و تمام و ای قدرت تو حصر نمیتوان کرد و
ای آنکه بتو نتوان رسید و بیدار شوی و ای آنکه از ابتدا و انتها
و اوسط مبرایی ای همیشه شاد و بشاور ای مایه شادی
و ای مهربان و ای لطف و ای مایه آفرینش و جمیع جهات
و ای پرورنده عالم و ای دانا و ای در همه و بی همه و ای
صبور و علیم و ای از مقدار بیرون و ای از گن فارغ و ای که
نام نامی تو واسطه قطع تعلقات و ای آنکه جگت و ترتیبه و
پیدا کننده ها نام نامی تو کمنر بد و همه دیوتاها در بنا و توانند
ازینکه نالی ندارند ای آنکه جدایی از مایا بدون کرم تو میسر شود
ای آنکه بعضی جوکیسران بعمل یوگ و حبس نفس و ضبط حواس
و دل تصور حرن کمل تو نمو و اصل بتو و بعضی مثل سنوبال و
سنکابون و راون و بنکتف و امثال آنها بتو خصومت
برخاسته تبرکت یابند بعضی بذکر نام نامی تو همیشه مشغول:

میباشند از همه بهتر و افضل جماعه اند که تصور جز آن کمال شان
همیشه در دل آنهاست آنها را قسمی میپرستند که غیر از تو
هیچ چیز در دل نمیدهند آنها با هر چه گذشته بجناب تو جای
میرسند و بجایی واصل میشوند که آنجا آفتاب و مهتاب را
در آن دخل نیست و آنجا از نور خود منور است و تعریف
از ادراک حماقت و دیگر دیوتاها را میپرستند بدین سبب از
زادن و مردن خلاص نمیشوند ای مهاراج هر اسرار همه ضمایر
آگاهی داری و مخلصان خود را با به اعلی میرسانی همه خبر را
میدانی از فهم و عقل میرا از هر تن مویی تو چندین برهما
میآیم چه باشم که مدح شما توانم گفت تا آخر کار بعجز و نقص
اعتراف مینمایم دیگر را مجال باشد که تر اتوانستی ستود نیز ارجن
به نارد منی منظور ماند که سنکادک با هم ذکر میکردند که سری مهاراج
که با شما گفتم شنیده و او گفت که نارد منی از بیاس شنیده و واقع
شد از آنکه [illegible] بیاس پدر من آمد و [illegible] شنیده بود و
باز راند و بیاس مینه بمن بیان کرد و من با تو گفتم این خلاصه
جمیع اقوال است و شنیدن این بدرجه نجات میرساند تمام شد

پرسیدن راجه پریچهت که بهگوان مهاراج که اسباب و سیکار
مهادیو وغیره میباشند چون تمامی در دولت شد این است نیز ایشان

راجه پریچهت از سوامی سوکه دیو پرسید که من در دنیا میبینم
که مخلصان و پرستندگان سری مهاراج اکثر مفلس و افلاس
و گرفتاری میباشند با وجود که ایشان صاحب تجمل اند و
تجمل و به بهکتان و اخلاصمندان خود نمیدهند و سری مهاراج
سری مهادیو که مردی حجمیه وضع است مار را در گردن
دارد و مالای کله آدمی در گلو و پرستندگان او غنی اند و

و افاینه

میگذرانند همه مقدمه بر عکس دیده میشود امیدوارم
این شنیده مرا دور رسانید شکر دو گفت ایراجه خوب
پرسیدی بدانکه مال و اسباب دنیایی که تو اینرا غنیمت و با کمال
بکمال است و درین از وقت بستگان شری بگوان قدر
و اعتباری ندارد و سر بهارج همیخواهند که خوانندگان خود
را آن آلوده سازند شنیده باشید که پرستندگان شری مهادیو
بعد از اینکه چندین کس تغافل یافتند و هم باشر مهادیو حقوق
سنبره بنیاد نهادند و بسی شیر نمارج هیچ و ولیتی که منتا
عصیان و کفران نعمت است برای محتاجان خود تجویز میدادند
همین سوال که ایراجه تو کردی بدرگلا نتوانند راجه بد شتر و روت
شنر [illegible] کرده بود و گرسنه چو [illegible] کرده فرمودند که
که چون مال و منال دنیوی یکصد هزار وبال و علت معصیت
آلوده است هر که بدان مشغول شود از من باز ماند و بنابران
نمیخواهم که مخلصان من بدان آلوده باشند و محفوظ قایله
دل بد انکه [illegible] از لذات جاودانی آن جهان محروم اند
بهرین تقدیر هر که خود را در پناه من آرد و من از مال و اسباب
ظاهری که منابذ بهر است میکنم تا او ازین علایق خلاصی یافته
بفراغ دل و جمعیت خاطر بعضی تا آن میان من میرسید تا
از صحبت ایشان او را صفایی دل و جلایی حاصل شده و من
واصل گردد ظاهر است که ثمره ازله پرستش تو تا حاصل مقصود
فانی است عبادت من که ملت باشد و جاودانی یافت است
که از زادن و مردن میرا اند ایراجه بهر جهت حکایت دیگر
میگویم بشنو دیهه بود السترنکر نام ده
و در آن ده ناهمبده کی و جهالت بر کاشیر نام روزی به

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بخاطرش رسید که ریاضت کنم باین اراده از خانه برامد و در
راه با یار درویشی ملاقات شد او در پای یار دمید افتاد و
والتماس کرد که خاطر من بریاضت و عبادت است مرا ره
دیده کرد که عبادت کنم که بهتر است گفت که از شیر مهادیو را عبادت
کن که ثمره آن هر دو خواهی یافت گفت هرگاه شیر مهادیو نمونی بار و
به گذارد رفت آنجا در پیش مهادیو چنوبه آتش افروخته گوشت
خود از بدن میبرید و مهادیو را در آتش هوم میکرد و مدت شش ماه
بر همین حال گذشت و در تمام بدن او همان سر ماند و پس غسل
کرده مهیای آن شد که سر را بریده هوم کند در همان اثنا مهادیو
از آتش بر آمد بر او ظاهر شد فرمودند که بس کن ریاضت را
بکمال رسانیدی حالا چیزی از ما بخواه گفت از ما بخواه گفت
که بسر هر که دست بگذارم سر او از بدنش جدا شود شیر مهادیو
بخوف تأمل کردند که شخصی بدین عجب بقا ولی خواسته است مطلبش
غیر ازان نیست عالمی هلاک سازد و چون وعده کرده بعهد
خلاف مناسب ندانسته فرمودند که چنان باشد پس چون
دست چنان بقا ولی حاصل کرده بسیار خوشوقت شد پاروتی
بنظرش در آمده و کمال حسن و جمال او را دیده و با خود
گفت بهتر ازان نیست که دست خود بر سر شیر مهادیو بگذارم
هلاک سازم بعد من پاروتی را بگیرم و شیر مهادیو بر اراده
او واقف یافته از آنجا گریختند هرگاه که گرد دنبال ایشان بود
در هر طرف گشته و هیچ جا پناهی یافتند آخر الامر للعلاج
بناه گرفته چون آمدند ماجرای خود گفتند و گفتند مرا از دست
که تا بهم که از ماست که بر ماست بشنوی مهاراج فرمودند که خاطر
جمع دارید که ما علاج این میکنیم بشنوی مهاراج خود را

بصورت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بصورت برهمنی مرتاض بیاراستند در وقتیکه دیت دوان
می آمد نزد یک او رفتند و گفتند ای آزاده برو تنها این
جنتی و حالیکه دو دیده بیرو ای اندگرسا کن شو خود را رنجه
مدار ماجرای خود بگو و حرف بشنو بر کاسر گفت که مهادیو خود
همین تقاضا کرده‌اند که بر سر هر که دست بگذارم سر او جدا شود
و چون این ارتباط با صاحب جمال دارد میخواهم که عطایی او را
بالستان بخشم سر الشان و شر بمها لع فرمودند که تو عجب
مردیست ده هستی که حرف چنان کس را معتبر داشتی همینی
که شر مهادیو در نهایت مقدسی و ولیه حفاظی است و در جسم
این فیدوشاستر برکنار دارد و مالای از کله آدمی در
ماران زهر دار در گردن دارد و خورش او زهر است در محل
سوختن مرده ها میباشد و گاهی میخندد و گاهی میگرید و گاهی
بیمقصد سخن چنان مستنجه زه رفتن و گفته او را معتبر داشتن
از عقل بعید است باید که اول آن تقاضا را آزمایی و دست
خود بر سر خود بگذاری اگر با منحان در آید اختیار باقیست
در آن وقت هر چه دانی باشد مهادیو لیکن اگر با آن تقاضا نارست
باشد بر زه دیدن و خود را رنج دادن چه معنی است بر کاسر
همین استفسار دانسته دست خود بر سر خود گذاشت و سر او همچنان
معلق با بعضاد و شر مهادیو نجات یافته از نهایت شادمانی نزد همه
آمده و نوبت ها را از نو اگل باریدند و شر بمها لع لشر مهادیو گفتند
بچنین بد اصلان و بد کنشان اسم تقاضا دادن از دانایی
دور است شر مهادیو گفت حافظ ما کسانند ما با عنقا و کرم سما
عطا هم میکنیم شما را از آن محفوظ و نگاه میداریم از تمام شدادها و شمارا و

در آزمایش کردن برگ کهینه پرستش کار ده لاو

لکد زدن بسینهٔ شنه بهارج و بوتا کردن نزاین او

شنه دیو گفت که ای راجه حکایتی دیگر میگویم بگوش دل بشنو
وقتی هفت رکهه در کنار رشیی شر سوتی باهم نشسته اند و گفتند
ما را مستحق باید کرد که از برهما عالم دیوتاها و آن برهما و بشن و مهادیو
و کدام یکی افضل و اکمل است و باعتقاد ما افضل کسی باشد
که خشم و غضب محکوم خود ساخته هر که با او بدی کند او مقابل
آن به نیکی پیش آید و برک رکهیشر از آن میان برخاست
و گفت که من مرد هر سه را می آزمایم و پس از انجا برخاسته
اول در مجلس سنگهی برهما رفت بی آنکه اداب و وندوت
که شیوهٔ خورد سالان است بجا آورد رفته بر مسند شیری برهما
نشست بی آنکه و تمام مجلس انبیا اولیا تعجب کردند و
شری برهما بخشم آمده نگاه تندی در روی وی دید چون بهرگ
شری برهما و ارباب محفل را متغیر دید از انجا برخاسته در کوه
کیلاس بمحفل مهادیو جو رفت انسان بهرگ را دیده
به تعظیم برخاستند بهرگ اصلا متوجه و ملتفت نشد و بر مسند
انسان نشست شری مهادیو را ازین ادای بی ادبانه او خشم
تمام در بغل گرفته خواست که او را بزند در ان حین پاربتی
آمده شفاعت کرد که این برهمن است و برادر شماست چند
خطایی عظیم کند لیکن سزاوار کشتن نیست و شری مهادیو
بشفاعت پاربتی از خون او در گذشتند بهرگ از انجا که
خود را در بیکنته رسانید آن مکانیست پر نور جمال با کمال
شری بکوان روشن و نورانی است آفتاب و ماه را در
آن دخلی نیست انواع اشجار میوه دار و ریاحین خوشبو

در انجا موجود نمی باشد و چندین طیور و وحوش الحان
الحان بآواز دلربا غلغله انگیزند و تلبیسه که گرسنه چون بسیار عزیز است
در کمال هنرمندی و خاطر فریب بهرگ دلربایانه که در محله
شری بگوان بر پلنگ مرصع استراحت داشتند و نجمی پا
مبارک انشان نهان لیدوی مچها با در آمد و بر سینه فرخ
شنه بمهاراج لکدی محکم زد شش چو بر خاسته بر در پای
او گداخته می بود و گفت که سینه ما در غایت درشتی است
البته پای مبارک شما آزرده شده باشد من از آمدن
شما خبر نیافتم والا باستقبال بر می آمدم خیلی کرم کردند که
مرا بشرف قدوم خود مشرف ساختند این لگد که بر سینه من
زدند همه زینت این سینه خواهد بود آنقدر کلمات
شیرین بیان فرمودند بهرگ شرمنده شد
و اخلاص و اعتقاد او بدان بهار رسیده از انجا ره
مدح گویان بدر کهنه ان آمد آنچه گذشته بود باز راند آنها
استماع این مقدمه و شش بمهاراج را نجیع و خود قابل طاعت
دانسته از اطاعت دیگر دیوتاها دست باز داشتند و بذکر نام
نامی شری بگوان اشتغال ورزید بعد آن سوامی ننکه دیو گفت
که حکایتی دیگر از محامد و مدایح کرشنه جیو در میان آورده
میگفت در دوارکا برهمنی بود که طفلان او در خوردی
میمردند بنزد راجه ادگره شاکی می آورد و میگفت که از اثر
اعمال بد شما طفلان من میمیرند این خاصه کلجوگ است که
پسر من از پدر بمیرد و در حکومت دیگر این معهود است
در دواپر جوگ نیز این اثر کلجوگ است محض بسبب افعال
راجه ها است همان قسم هشت طفل او وفات یافتند برهمن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هر بار نزد راجه آمده فریاد میکرد و حرفهای زشت میگفت
با او چون دیگر فرزندی نبود برهمن و اثر و میشنید مجلس
جواب او نمیداد اتفاقاً ارجن دیوتر پیش راجه حاضر بود چون
بر شجاعت خود اعتماد داشت گفت حیف است که بر راجه
بر راجه که دفع رنج برهمن بکند او راجه نیست بلکه مقلد است
ای برهمن اهمیته اگر پسر در خانهٔ تو تولد شود بیا بما خبر کن
بخواهم گذاشت که اجل بروی دست نهد برهمن شادمان
بخانه آمد چون زنش را وقت وضع حمل رسید نزد ارجن دیو
آمد ارجن برخاسته خود را بخانه برهمن رسانید و کمان گاندیو
را جانب کرده تمام اطراف خانه اش به تیرهای خود چنین پوشید
چنانکه باد مجال دخل در وی نبود و خود نیز کمان بدست
گرفته بر دروازه بایستاد تا چون بزاید بعد از ساعتی پیدا
شد که کسی او را ندید آن زن برهمن بشنود گفت که تو گفتی
شجاعت ارجن دیو میکردی بارکی اطفال پیشتر راجه
ساعت بچشم خود میدیدم این طفل را نتوانست که همه بینیم
برهمن بچشم تمام نزد ارجن دیو چندین زشت تا ملایم گفت
که ارجن دیو از بسیار منفعل شده برخاست برهمن بهمراهی
او بمجلس راجه آمده در حضور مردم گفت که این ارجن
جاهل چقدر لاف زنده بود آخر پسر مرا نتوانست نگهداشت
این کمانداری و بهادری او بهانه از دور واقع که بر ترد راجه
و بیرات بوضع مخنثان گذرانیده باشد از وجه بهادری
می آید باید که در کمال شرمنده گی بمیر و ارجن دیو را حرف
او را بر خود گذرانیده برآمد و گفت ای برهمن حق است هر چه
گفتی راست است حالا من عهد میکنم که در هر جای عالم بگردم

اطفال

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

و اطفال تن را همه سازم والا خود را در آتش بسوزم پس
بخاصیت تیر و کمان دامن دشت گرفته راهی شد اولاد او
تمام زمان را سیر کرد بعد آن هفت طبقه پایان زمان
پیموده لیکن بهشت مکان بودن هوکیال تفصیل دید
در هیچ جانب نشانی از آن اطفال نیافت لهذا از غم
بسیار رنجید و صباحی آنکه خود را بسوزد در همانجا
مشکل تر گشته جمعی حاضر شد از کمال کرم که بر وی داشتند
نتوانستند او را با آن حالت دیده فرمودند که ای ارجن
در شجاعت و مردانگی تو شکی نیست اما حالا این بالک را
آن طفل برهمن مینمایم از جهات بری آرم پس با هم بر رته
سوار شده بجانب مشرق متوجه گردیدند دریای شور را
در نوردیده اقلیم هفت دریا که گرد والسالت در بلند
به لوکالوک پربت رسیدند آنکوه به بلندی دوازده هم کرور
جوجن آن کوه را طی کرده به محلی رسیدند که در نهایت
ظلمت و تاریکی بود در هیچ منظر نشان نمی آمد و کرشنه جیو به
سدرشن چکر فرمودند که پیش رفته راه روشن شود بروشنای
خود راه نموده باشد و سدرشن چکر روشنی پیدا
کرد که روشنی آفتاب و مهتاب با آن کمتر نسبت آن
ظلمات را تا ساعتی طی کرده بمکانی و محلی رسیدند که گویا
بوقوع روشنائی آنجا چندین هزار آفتاب بیکمرتبه افروخته
شده بود چشم ارجن دو از آن روشنی خیره گشت بهیچ وجه
چنانچه نتوانست دیده هم پوشیده از آنجا بجایی هیچ نشنیدند
که آبها در غایت بلندی و خوش آنجا بود و موج ها در رهها
هیبتگی بر منجاست و صدای میداد که گویا کوه ها با هم میخوردند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ورشته بمهاراج دران داخل شد بعد آن در عمارت
میان آب عمارتها داخلشد در نهایت زیبایی که روی
آن هر چند بن آفتاب فوق است جواهرهای آبدار در آن
بکار رفته بود و در ایجا نشست ناگاه استقامت وقت
که بدن او در کمال ملایمت و صفای است هزار مهر دارد
در هر یک منت که بزبان هندی جواهریست که در هر مار
بهم رسد و بهر سری موکت یعنی تاج است مرصع در هر دهان
و دو زبان دارد بهر زبان نام تو از نامهای نامی …
کرشنه جو ذاکر میباشد و دو مهار انگد طلی یعنی گوشوارها …
مرصع در گوشها دارد و پارچه نیلگوئی میپوشد و از …
او رشته بکرشنه جو قیام دارد که هشت بازوی زیبنده دارد …
و رنگ مبارک ایشان ملیح است و در کمال زیبائی
و خوشنمائی و تاج مرصع بر سر دارند و موی مجعد ایشان
در نهایت دلربائی است و دهان چون گل نیلوفر …
نسیم و دلاویز و جانفزا است در هر دو گوش کوندل
که گوشواره مرصع باشد مبارک ایشان چون …
طوطی بسیار زنگان و خوشنما است و زنخدان چون غنچه
نیلوفر بسیار دلفریب و سه خط در گلوی ایشان بخوبی
دلربا افتاده است که مشاهده آن از تعلقات هر سه عالم
فارغ میسازد و کوستبهمن در گردن ایشان زیبا است
شعاع هزاران آفتاب را بهش روشنی او ذره است
و پارچه زرد و زعفرانی بر روی ان است و لمعانها
از لمحی بر سینه مبارک است بر یک طرف سینه مبارک ایشان
و بیخبتینی مالا در گردن تا پا میرسد و پوشیده اند که …

تمت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خوشنما چون گرداب دریا بسیار زیبا و جوی در رنگهادار
و جاهای رنگوله دار گلدسته اند و طاق و بالا بسیار زیبا است
و بابی بلور و در کمال ملائمت و نزاکت است و فضل حسن ها
نادره و کمال روشنی با هم نشان شنکه و دو جا قفس ها
و گلکاری و شجر در بابی الیشان است از کمر تا بازوها آنکه
هر جا که عشق و دامن دل جا انجا است ه هر چهار استالحه الیشان
دسته و چلر و گلدار و بیدم باشد بصورت مجسم ساخته شده
الیشان حاضر نه همه تنها تبعی مصاحب بر تر و بلند
الیشان افتخار و آئند و نام الیشان است و نشستند و ستوانند
کمر زر جند و مهاتل کوامندل و کمون و نکهیش و
گرسنه جو نزد آن بیلو خود الیشان بودند رفته تمسکار
کردند مثل آنکه کسی بعاشق خود تمسکار کند و آن بیلو و مو
که شما ایست و بخیال باشد که در عالم تشریف دارند
برای کاری که ظهور کرده بود باید با انجام رسانیدند و زمان
انبیا ر ظالمان تنگ شده بودند که طفلان برهمن را من اینجا
آوردم سبب آنست که مرا اشتیاق دیدن شما بسیار
غلبه کرده بود اند نشدم که الیشان بر مخلصان خود لطف
بسیار مهربانند و [illegible] نمی آمدند لهذا
چنان کردم که از حسن دیدار محافظت طفل برهمن بر ایزدان
چون از و کاری نشد و خجالت یافت ضرورت گشته
اینجا تشریف آوردند حالا همه اطفال حاضرند و گرسنه
آنها را گرفته بروند پس خود با خود و آداب و دندوت
و تمسکار بجا آوردند آن طفلان را برجن دلو لشکر فرار حسن
آمده بر همین سیر و غرور که کرده بود از آن معلوم شد بهرور
بابی گرسنه جوانند حت دانست که زور و قوت من محض

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بتوجه و عنایات سری نراین است تمام شد او با قبال رفیع

تولیف دوارکاجی و شمار لشکران کرشنه جیو که از سائر بیگمان بیشتر

سوامی شکدیو گفت که حکایتی دیگر مستمع باید که هر چه همه
هزاران شکر که مرا از گفتن و ترا از شنیدن از محامد و
مدایح سری کرشنه جیو سیری نیست که من و تو از آن
بهره مند شده ناجی و رستگار گشته ایم لهذا شمهٔ دیگر
از بلدی مهاراج میگویم بشنو که کرشنه جیو در دوارکا
استقامت داشت آن دوارکا نوعی زیبنده بخوبی آراسته
بود که شرح آن نتوان کرد و محلات آن همه از طلای آب
دریای شور بر گرد آن قلعه محیط اطراف اربعه آن
بوده گلزار لطافت آثار در نواح آن مرتب شده جران
را در روضه بیخته و خواهد بود بر انواع گلها چندین
زنبوران سیاه مست هجوم داشتند و اقسام جانوران
رنگین و خوش الحان از طاوس و کوکلا و امثال آن
بصدای جانفزا غلغله در زمین و زمان افگنده بود و مدایح
کرشنه جیو بر زبان داشتند و چندین پهلوانان شجاعت
نشان که مثل دمان ناپیمان برابری نمیکرد حاضر تنخواه مینمود
شانزده هزار و یکصد و هشت زن حرم و مخدرمه در دو
قیام داشتند و عمارات آن خانه همه مرصع بود چندین باغ
دلفریب و باغهای فرحت انگیز در آنجا قرار داده بودند
و کرشنه جیو در آنجا عیش و عشرت میکردند و چندین گلدسته
و کنیزها و انواع سارها و هر روز می بو خشند و شربها و راج برای
تفرح خاطر با هر یک یک جا متصل هر کدامی ساخته که جدا جدا
عیش با هر کدام داشتند آنها بخوبی محبوب جمال با کمال

شرتهاراج

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شه مهاراج میشوند که گاه باوجود حضور لشکر افاغنه
هاشته احجف میرمنشی از آن جانوران حاضری میرسید
که کرشنه جیو کجا رفتند چون بحضور می آمدند و کرشنه جیو را در
آغوش خود میبافتند بمساعدت طالع هزاران شکر
میگفتند که ابراجه هرکه حکایت و کتها شری بگوان کشن شنود
و ملت شود فکیف آنهان که همیشه باشر مهاراج بکجا بوده
طالع آنهان و وصف ایمیتوان کرد والحاصل کرشنه جیو افزود
دست کرور روپیه شافزار روپیه برهمن معلم بتعلیم اشتغال
اطفال ونیت انجا کرده اولاد یادوان فیاضی عکس
ولان کهو و کرشنه جیو دایم الاوقات بمحافظت ایشان
توجه داشتند اقسام خیرات به برهمنان میدادند تا آنکه
تمام یادوان را به شاپ درواشا رکهه هلاک ساختند
وجه منوجه و کیفیت شده چنانچه در صدر این کتاب مسطور
بتفصیل مذکورست امید که همه را به یمن و توجه کرم سنری
مهاراج محبت و اخلاص درست
اعتقاد راسخ با آن
جناب فیض مآب
منبع عشق و ... سکندر ...
الکاد ... اسکند یازدهم ...
... تمام شد

الکاد سکندر مشتمل بهگوت درم کهامن
نارد به وسدیو باچه و کهان کرشنه جو کنبا تمام شد
زبان منحود به و کیفیت ... دیو

میفرمایند

آغاز اسکند یازدهم مشتمل بهگوت درم گیان نارد بوسدیو
و گیان کرشنه جیو کیان بادو و ستعت ... جو لکهه خواهد

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri

شنیدی باشد کوگفت براجه جدهشتر فرمود که روزی
کرشنه جیو بخاطر آورد که ما از بیراگی و ترک کردن بار زن
و فرزند اختیار کرده بودیم تا براین دنیا بپرورد و در محل کنش ماند
خوشحال نمودیم اما یاد آوردیم که بکثرت عدد اولاد و
و فراوانی مال از همه ممتاز بود باید اینها بر زبان بشارت
اگر قصد هلاک اینها کنیم شگفت بی انصاف و ادهرم باشد
من اینها را پرورش کردم و همه مرا در این و خویشان
و فرزندان بنظر ظاهری من آمدند و بدست خود اینها را
چه قسم فانی میسازم و گذاشتن اینها بر روی زمان
از مصلحت دور است که مردم متفرقه را آزار رسانند و
بهتر آنست که از بهر شاپ بدنام همگی دیوان تو را بکی
در واشارکیه و وشسنت و برگ و جندی دیگر از کهیشران
بالقایی آن منقلب القلوب آقدس در دوارکا نزول
کردند و در دوارکا تا هنوز تعظیم آنها بجا آورده
گفتند خوش آمدید و صفا آوردید و خواهش ما برای
آنست که چند گاه در اینجا باشند آنها در جواب گفتند که
اینجا عبادت بفراغ میسر نمیشود و در دوارکا تا هنوز فرمود که
که پیر تهاسن نام چهتر از اینجا نزدیک است در اینجا باشید
و رکهیشران قبول کردند پس آنجا رفته ماندند تا روزی
روزی گرسنه جو پیر دهن و شانت خندها جانب پیر تهاسن
رفتند آنجا دیدند که رکهیشران مذکور بعبادت مشغول اند
و باهم گفتند که عبادت این همه برهمنان ریا و مکر است که الحال
میفرستند اگر چنان نباشد میباید که از گذشته و آینده خبردار
باشند آن خود کجاست و شانت گفت ما را جفت زنان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

بپوشیدند و چند پارچه در شکم پیچیدند از بینایان پرسیدند که این زن
حامله است پسر خواهد آورد یا دختر ببینید چه میگویند
همه ایشان را بشنیدند چنانچه تدبیر کرده بودند آن زن را پیش
ایشان بردند و گفتند که ای برهمنان آگاه دل این
زن حامله از راه حجاب حرف نمیتواند زد و ما تکلف
کرده ایم که از شما بپرسیم چون از شما احوال گذشته
و آینده معلوم است نظر نمایید که از شکم او چه خواهد برآید
و رکهیشران دیگر گفتند که شما فرزندان و خویشان ما هستید
مناسب نیست که شما استهزا کنید اما چون طفلان
ابرام کردند و فرو نشستند از جمیع ایشان خشم آمده گفت که
از شکم این چیزی خواهد برآمد که نسل شما خواهد برانداخت
و طفلان از آنجا ماندند و تمام برآمدند با یکدیگر گفتند که ما
بد کردیم که رکهیشران به حق رنجانیدیم و دعای بد بر خود
گرفتیم و پیش از شکم شناخت وا کردند از میان آن فرزند
ها ولد آهن برآمد لشکران از آنجا بخانه آمد و در مجلسی که
اگرسین جیو و اوگره سینان و یادوان نشسته بودند آمده حقیقت
بیان کردند آن دسته آهنی نمودند و همه ماندند و رفتند
و یادوان برآمده گفتند که بهتر آنست که این را به آهنگر باید
که سوهان کنند و بعد آن ریزه آن در دریاهای شور باید
انداخت تا اصل این آفت از میان برود راجه
اگرسین جیو پسندیدند چون ایشان بر حال کار آگاه
و موقوف خوب گشت همچنانکه میگویند بکنند و یادوان به
بکنار دریا رفته آن دسته را سوهان کردند و ریزه را انداختند
بعد آن که سوهان کردند بقدر یک ... مانده بود

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

مقیم شده همچنان بدریا بر تاب کردند آنرا ماهی فرو برد
آن ماهی را صیاد بدام آورد آن آهن که در شکم ماهی
برآمد بیکان تیر ساخت و در جایکه آن دشته را شکوهان
کرده انداخته بود از انجا که نوح که آنرا لوبر با میساز زند
و میدورین ایام در ذوالکفل گوسنای بد ظاهر میشت
و گرسنه چون بخاطر آوردند که همه با ذوالکفل از شرارت
در واز شارک گرسنه خواهند شد بهتر آنست که بدر رفته ماذ حقیر
یعنی دشید بود و دیو که ما گنیان گفت ملت لنم اما اینها را
تیر چو دمید آنند و گستان من ذمین لنفس اینها نخواهند
اگر ما ذر میگوید سوار میشود پس ما ذر دشنه را یاد کردند
و ما ذر حی حاضر آمده ما ذر دالشان را دعوت کرده گفتند
که چند گاه اینجا باشید و ما ذر دشنه گفت بر شما معلوم است
که در خانه حاجت شتاب دارد که زیاده ازین دوری در
جائی نمیتوانم بود والشان فرمودند که درین دوار قابو
که ما میباشیم آفتاب را دخل نیست و شما بخاطر جمع باشید و
ما ذر خود رخصت اقامت برداشت و روزی بدیدن و سیر
راجه رفته بود و رستو ناخه تعظیم ما ذر حی بجا آورده
گفت زهی طالع من که در خانه من تشریف آوردید
ما مردم در جاه تاریک الغت زن و فرزند افتاده ایم و عذر
از جهل الشیاطین گیتیان بیرون آمدن ممکن نیست اگر بگویند
که تو طالع مند بوده که گرسنه خود در خانه تو آفتاب گرفته است
من متعجل بودم که در چشم سابق عبادت بسیار کرده ام و
نه تری نگوان مرن ظاهر شد و التماس کردم که شما بین
من باشید و الا مطلبیدم که مرا ملک بدهید و میخواهم که از زبان

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ستایش بهاگوت دهم شنیده ملتمس شود تمام شد ادهیای پنجم

گفتن نارد منیسر جی بهاگوت دهم بود براجه میگوید

و نارد جی گفت که بهاگوت دهم نهه جگ بیر براجه جنک
گفتند آنرا هم بگویم بشنو که رکهبه دیو نود پسر داشت
از الجمله هشتاد و یک پسر برهمن و بید خواندن مشغول بجای یک پسر کلان
که بهرت نام داشت راجه بود و نه پسر برهمه گیانی بودند
هر جا که دل ایشان میخواست سیر کنان میرفتند ناگاه روزی
در محفل راجه جنک که مجمع برهمنان دانا و بیدانتی
بود وارد شدند شعاع چهره آنها مثل آفتاب نور افکن بود راجه
برخاسته آنها را استقبال کرده گفت آمدن شما بحسن
بطالع من شده بنابران چند چیز از شما میپرسم و لیکن آنرا
قبول کرده که هرچه میگویی بخواه راجه جنک گفت میخواهم
که بدانم عاقبت و جمعیت دایمی که آگویند اگر گفته شود که
کسی در خانه مال بسیار و فرزندان قابل و رضاجو داشته باشد
او را جمعیت است هرگاه نقصانی در آن واقع شود جمعیت
هم منشود جمعیت نیست که همیشه باشد و نکاهد روز بروز
افزون باشد معنی جمعیت لاکن آنان نرسید از آن
نه کس کرب نام داشت گفت ای راجه جمعیت دایمی
کسی را هست که دل خود همیشه بیاد هری بهگوان مشغول دارد
و مال و فرزند را فانی و ناپایدار داند دیگر جمعیت دنیایی
را اعتبار است و اهل دنیا را روز که کامیابی حسن اتفاق
و نهه معدن عیش و کامرانی آید و میگویند که مرا جمعیت دایم
چونکه ایام کسب اندوهی و مکروهی برسد میدانند که جمعیت
آنکسی از اهل دنیا بر نمیگردد که تراخرت و حقیقت او میگوید

مراست باینست هر دو حمق اند چه جای جمعیتی که نامش
و قرار ندارد و بودن و نابودن آن یک حکم دارد رسنده
و خواب دهنده آن هر دو احمق بود الگفت پس تقاضا
که کسی از ستر نماز اج غافلست او را گاهی جمعیت نیست
و هلوت در تو غم نمانست که گذشته جو بر زبان مبارک درسری
گناه بار حق نو بیان فرمودند خلاصه آن انست که هر که
خود را غافل بداند که همه کار نیست او تعالی و تقدس
مشغول و دل خود را همیشه با ستری نگوان نگهدارد و
یاقان است نماز اج بدون ذکر و اشتغال و عبادت که آنرا
نهلت در تو غم تان خواتدمیست این شغل بدون آنکه
صحبتی بدان که هموشد بدست نمی آید لهذا اول طلب نماید
صحبت باید اپوحت آن است که آنچه ستری نگوان در
او تار ها نبلد فرموه اند و مثل کاری کرشنه جو که از سر دلشان
گوردن بر نب و کشن گیش و بهرو بانو بان و غیره
آن همچنان او تار های دیگر بصادق و خلاص تمام تمنای
آن شنود و اصلا منکر آن نباشد و بدلکه آیات معتقد
در همه جا حاضر و ناظر است ۵ نذیر بالو رسم بانعته گفت
مارا بهر مقام که جو بند حاضریم او تار گر فانی الله تعالی
محض برای نجات حاصل نیست بلکه های آن شنیده
حجی و رستگار شوند باید که آدمی دمی از یاد ذکر نماز اج
غافل نباشد اگر چنان کنند که بند تسبیح و در دل و
صحبت بد بدخواه آمد چنانکه کسی قصد منزل دور نماید
اگر روزی فرضا یک قدم هم بر دارد و وقتی بمنزل
میرسد بر خلاف کسی حرکت نکند اچون کی تمام جو کشته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

این فصل بر خواند راجه جنک بر خاست و او را دندوت
کرد و باز پرسید که ای مهاراج آنکسی که او را مرتبه مکوتی
حاصل شده بدانم که چطور او را میبرد و صورت او حقیقت
او را چه طریق توان شناخت جوکیسر دوم گفت که مری
نام داشت گفت او گاهی خنده میکند و گاهی گریه خنده
او بهر آنست که از راه خوشنودی میگوید ای مهاراج شناخت
اند یعنی بعقل و تصور نمیتوان کرد و از کمال کرم خود برای بهکتان
یعنی پرستندگان اوتار میگیرد و سبب گریه آنست که حقیقت
او قابل گفتن یا دانستن مهاراج گذشت و بهکتان شری دو
حتی قسم اند اوتم و مدهم و ادهم یعنی اعلی و اوسط و
ادنی اول علامات اوتم آنست میگویم و بشنو که او شر مهاراج
را در همه جانداران از آدم و بهایم و وحوش و طیور
یکسان باشد از این راه نه باکسی دوستی است و نه با کسی
دشمنی همیشه بذکر مهاراج مشغول و محظوظ میباشند چنانکه
آدم مست و مخمور از پارچه های خود خبر ندارد همچنان از
وجود بیخبر است و علامات مدهم بهکت آنست که با بهکتان
شر مهاراج صحبت دارد و از صحبت غیر آنها احتراز کند چرا که
هنوز رسم دو رنگی نشده و برهم آنها در همه جا و همه کس
یکسان دانند و بهکت ادهم از صحبت با برهم آنها نیست و بدر کسی
دوست نمیدارند و دل او نه مالتیه کشت راجه جنک
پرسید که مایا از برهم آنها جدا است یا یکجا صورت آنها بیان
فرمایند جوکیسر سوم گفت که ابر جتیه نام داشت گفت ای راجه مایا
و حقیقت عدم از مایا است مایا عبارت از قدرت و ارادت
شری مهاراج است که عالم را نمونه آن مایا گفته اند در ابتدا

اوتم مدهم ادهم

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

که بشری است حق خواستند که عالم را پیدا کنند و لطف ما با گناه
کرده از وجود بشر رسید که آن ذات گویند این عالم
بهدایت برپا یعنی قیامت از ما باشد ابر اینجا آدمی را
لذت است که وجود عدم را بازیچه ما با دلها در قلبی خلاصی جهد و
از ما با ما باشد لا اخبر رسید که ای کسانی که پیش علیه
لیک همانند که ما با خود از قدرت و ارادت بشری بگوید
غلط آدمی انسان جمع ممکن باشد بر بوده نام خویش عالم
شد و گفت ابر اینجا گاه مشخص شد ما با از قدرت و
و ارادت مهاراج است آدمی هر کاری میکند با ارادت و
هز دی بدان تعلق گرفته باشد و با انصرام نمیرسد کسی لازم
است که بشری بگوید آن را در همه حال فاعل و مختار و خالق
وجود را بازیچه ما باشد کاری که شروع کند حواله بعقل
البشر کرده در دل خود اعتقاد کند که این کار اگر مهاراج
خواهد با انجام خواهد رسید و خود را و سیقله هیچ نیز نگرد و
بدین سبب دل او از محبت تعلق دنیا بی تعلق میشود اگر
بگوئی که ما بشر معصوم را دیدیم که تردد که گرد درست آمده
همه خوشحال مانده اند این همه بقدرت و ارادت حق است
اما بدانکه مردن حق است وقت مردن کسی با او نخواهد رفت
که نام فرزند و مال و فیل و اسب نگیرد بلکه میگویند که نام بشری
بگویان بگیر و پس از ایشان چرا او را با در یکی که آخر کار با او
اگر بگوئی جان عیش و کامرانی بکنم وقت آخر یعنی مردن
مهاراج را یاد کرده میگویم که چون دل شخصی بمحبت و جمع
مال و عیال آموخته باشد آن وقت هرگز بجانب بشری تو
نخواهد رفت اگر از ابتدا اشتغال و اشتیاق نکرده ممکن نیست

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

که در آن وقت در شمردن معارج میسر شود باید که محبت شر معارج
قبل باشد چنانچه کسی نمی در زبان ذوفنون کنند و عزت
بخاطر نمی آید گاه از کمال شوق و خطره بمحافظت مرجع
آمراوین میرود و بلحظه فراموش میکند و همچنان در یاد حق
با شغا دورست بل راسخ باشد فراموشی یکساعت دوری
صد ساله راه داند چنانچه گفت آنچه فرمود ذکر و عبادت
و استماع محامد و مدایح شرعی ما ان آنچه بزرگ فرموده
خلاص مینمو میخواهم که شمه از وصف سر شرعی را لاکن بیان
فرمود بیلامن نام ابوالسنج گفت که ابر آجبه بدا کننده و
پرورش دهنده و فانی سازنده عالم اوست و در تمام
جانداران بر نالش رب اوست و بر اکار اوست و
حرکت و جنبش و فهم و ادراک و عقل از وست او را بچشم
نتوان دید و بدست نتوان گرفت والله از روی گمان
لو اگرفت و چنانکه آتش در سنگ پنهان است و دید مشغول
گر و چنانکه آن را شبه بر آنچه آدمی را چهار حالت است و جاگرت
و سپن و سکهپت و تریا جاگرت حالت بیداری است و سپن
حالت خواب سکهپت حالت خواب آرام یعنی از خواب
و بیداری بیرون چنانکه اکثر اوقات واقع میشود که کسی از خواب
و میگوید عجب خوابیدم نه بیدار بودم و نه در خواب و تریا حالت
[illegible] که بر تر آن محو شدن است در بحث ذات و در همه حالت
صد رشته [illegible] را این حاضر و ناظر است و با نیز او نیکی سکار ها
میکند [illegible] صادق بر معنی است که چون او بر حق و را
[illegible] همه دارد و هیچ کاری کم نشود و حکم سنگ و کلوخ
دارد [illegible] که در همه جانداران حاضر و ناظر به بیدار ما

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خلاصی میابد اگر کسی پیش آید که هرگاه او در تمام جاها و جانداران
محیط و حاضر است چرا دیده نمیشود میگوییم که این نقصان عاجز
و قصور ذهن ماست نه نقصان او اما با خواندن و بلا او محیط است
راجه جنک گفت وقتی که تو مارا در خانه پدرم آمدید
و من ها خورد سال بودم از آنها پرسیدم که بهگت و عباد
سری هر این حقیقت است اینها بجانب من خنده کرده
و جوابی ندادند ظاهر امر الا لایق شنیدن آن نیافتند بلکه جس
نام تو گفتن شنیدم گفت ای راجه شما لایق شنیدن آن ها خورد نبودید
تو دیدن شما نگفتند حالا من با شما میگویم و بشنو کرم یعنی عمل
نه نوع است کرم و بکرم و اکرم که برهمن و چهتری و ویس و
شودر هر طریقه که برای هرکس در شده گفته شده آنرا
تفاوت و تجاوز بعمل کند و بکرم آنست که طریقه یکی را دیگری
پیش گیرد و اکرم آنست دیده و دانسته تغافل و بی جی
ارتکاب نماید مثل زنا و دزدی باید که همیشه تو جای هر جا
یعنی صورتی از صورتهای اوتار مثل سری رامچندر و
کرشنه جیو و نرسنگه و غیره آن بطریقی که مرتب بگویند کنی حصر
و انحصار در یک اوتار است هر اوتار که دل شخص مایل
تو جای همان اوتار کند راجه جنک گفت که چون تو جار اوتار
گفتند میخواهم که تفصیل اوتارها بشنوم در بیان نام خودش
هفتم میگویم ای راجه کیلاسی اوتارهای سری بگوان که بجان
دار که حصر و شمار کرده آسمان و آفتاب و مهتاب
و چهارده طبق همه محاط است او محیط از گل نیلوفر ناف
او سری برهما تولد شده آمده است از و عالم پیدا شد و بعد از
اوتارهای نر و نرائن است که در طرف شمال بعبادت و

تخصیص یعنی خاص کرده
منحصر نیست

مکان یعنی
او محیط

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

لوک و اشتغال دارند و عبادت نراین کہ هر دم بروی
ایشان کرده و ناجی و رستگار گردیدند و اندر اینچه چون از
بزرگی ایشان بیخبر بود و عبادت ایشان دیده بر خود هراس
خورده که مبادا ایشان اندر لوک ما را بگیرند لیکن کام و
بسنت را فرستاد و کام عبارت از عشق و شهوت منظور و
بسنت عبارت از موسم بهار مصور است تا ایشان را فریبند
لشکر عشق انگیز با ایشان همراه کرده تنها تنها آمدند و دیگر نراین
با طنبار سرهای خود در ساختند نراین چشم وا کرده بجانب
ایشان دید و ایشان از صورت های نر و نراین ترسیدند
که ما را از شاپ بسوزانند و نر و نراین هراس ایشان دیده و
فرمودند که شما مترسید شما را خطایی و گناهی نیست که
شما را اندر فرستاده است اندر را چه ترسیده که مبادا
اندره لوک از ما بگیرد ما را با اندره لوک چه کار بعد کام و
بسنت گفتند ای مهاراج کیست که فریب ما نخورد و ما شما
نراین اند شما را فریب نمیتوانیم داد که بقدرت شما ما و
زمین و آسمان هستیم کسی که در محبت و عبادت شما
راسخ و قوی تر است فریب ما نمیخورد و با بر سر ما لگد
زده و بیکنت نمود و بعد آن شری نراین بقدرت خود
هزاران زنان صاحب جمال که هیچ یکی از اپسرهای اندره
یک جمال از ایشان نداشت پیدا نمودند و کام و بسنت آنها را دیده
حیران ماندند و با خود گفتند که ما گاهی اینچنین زنان در اندرلوک
ندیدیم نراین گفتند ای همه ها را به اندرلوک ببرید و کام و
بسنت گفتند ای مهاراج اگر این زنان به اندره لوک بروند همه
دیوتاها میان خود ها جنگ خواهند کرد و فتنه خواهند شد اهم

بسنت
عبارت از موسم بهار ...
انواع گلها شگفته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اینها نیز همین جا نگه دارید پس این چو فرموده که هر یکی که
بصورت پدید باشند بزنید پیش یکی بلا با خود گرفته رخصت شدند
که نام او اوپرشینی بود امیندر بدن جمال او چراغ شده او
هزار اسپر شناخت باز خود گفت میگوید که پیش او تار
که بستری این در پیش جانور که مرکب سری مهمارست
اوتار کرده جواب گفت او مار گفتند که باز اوتار سه کروت
هر است و بدن آدمی انسان پدید آورده و باز هرمان
اوتار است براجه بهرت کشان تلقین کرده بار کرم اوتار
یعنی اوتار کشب بار موهنی روپ شده دیوتاها را امرت
داده باز وراه اوتار و پرسرام و باز اوتار نرسنگهه و
باز اوتار کرشنه چو نموده و بار زمان لعنت و نشان و
و بلا حسان در جنگ مهابارت بر داشتند
که دهرم بیاید کلنگی اوتار گرفته دهرم چوک
خواهد او زین اوتار هر که دل شخص مایل شود تو جای
بگیرد و نگیرد راجه جنک گفت ای بو تسران آنکسی که از
ذکر و عبادت سری بگوان غافلست حال او چه خواهد بود
حلمک نام بوگیشر گفت که ای راجه همه از سری هر است
است باز او روح میشود رزاق اینها سری ناراین است
هر که سر این بلا آفرید کار و فنا ساز نیز دلش و دل خود
یاد او مشغول دارد او ملک میشود و هر که در جسم انسان
را یاد کند بعد از مرگ در دوزخ میماند و بغیار
و چهار لک ابدان مختلفه سرگردانی میکشد راجه جنک
گفت بفرمایید که در هر چوک اوتار سری بگوان چه
مهاجن نام جوگیشر گفت در ست جوگ اوتار سری بگوان

شعفند بود و مثل مهتاب جهان روشن داشت و مردم آن کوه
هم در حرم آسمان و زمین گردا گرد بودند و در میان حرم آسمان
میکردند هر جها [illegible] رهای در حرم قایم بود در که مهیمن ومکث میکند
در وقتی تا جوگ در حرم آسمانها داشت او تار ستری بگوان
برنگ سرخ تابان بود مانند نور آتش که لکشمی زن اوست بقیه
عطر بر همه جاری داشتند و بنام واسدیو دیگر میکردانید یعنی
واسدیو محیط عالم است در دواپر جگ برنگ سیاه او بود
و مثل مینا آن جواهر است سبز فام در کمال تابش و روشنی
بود جای [illegible] یعنی صورت ستری بگوان را تاج مرصع بر سر
گذاشته میبود در کلجوگ اوتار بگوان سبز فام با [illegible]
شعاع و زیبایی روشن است چون در این کلجوگ هم مردم
در کمال کثافت و امساک و ضلالت اند چنانکه هرکه زر دارد
دل بازی بحرف نقد میدهد خیرات نمیکند بنا بر آن در این
جگ تنها ذکر نام نامی ستری مهاراج التفا نموده اند هرکه نام
اشلوک شری مهاراج را خوش میکنند مضمون اشلوک این است که ای
مهاراج من چرن کمل شما را یاد میکنم و تصور مینمایم و بحضور
چرن کمل شما دیگر چیزی نیست و در یاد کردن و میان [illegible] بود
نیست [illegible] که چرن کمل شما را در میان [illegible] عبادت او را
هم [illegible] از این جنس نیست در [illegible] حلم دل و هوا و هوس هر دو
نمیباشد و خلاص میشود در وقتی که چرن کمل شما را یاد میکنم تمام
آرزوهای من حاصل میشوند در وقت تمام تیرتها و گنگا و جمنا و
و نربدا وغیره هم باشند همه در پناه شما اند آن چرن کمل
شما تمام عمر و اندوه مخلصان و بندگان شما دور میکنند
شما [illegible] که آفریدگار تمام عالم اند همه گناهان [illegible] گفته باز میگوید

ای راجه در ست جوگ ستر مهاراج بعد عبادت ده هزار سال
خوشنود شد در تریتا جوگ بعد سه هزار سال و در دواپر
بعد یک ماه در کلجوگ بعد از یک روز و یک پهر خوشنود میشود کرشن
نراین فرمودند که هر که جو دل این تیناتو را از پیچ
عذاب و ترس و هم و هیبت و خون تو گشتران این حکایات
تمام کهه راجه بر دوهن گرد یعنی بر گرد ایشان گرد جوپد جگ
کمک و نجات رسید آن جو گستران باز نجات آسمان
رفتند نار د منتر و بعد بو راجه گفت تو هم همان کشنان
و شنواد که گفتم در دل خود استوار دار که مت خوای شد
ای وسد لو راجه کرشنه جیو اوتار گرفتند و در ستکاری تو هیچ
شبهه نیست لیکن الکنان بد الستی در دل شناخت کرشنه جیو
را بسر خود میدانند و بعد بو راجه و دیوه کی ماتا را از گفان
گیان یعنی نقصان تمام بهم رسید و الکنان و هر دو
در پای کرشنه جیو افتادند بعد آن روزی کرشنه جیو در مجلس
نشسته بودند شری برهما و مهادیو و اندر تمام دیوتاها از آسمان
در دوارکا نزول کردند التماس کردند که ای شری مهاراج خاطر
آورده چالد در بیکونت تشریف آرند و مهاراج فرمودند شما
روید ما نیز زود می آئیم دیوتاها رخصت شده رفتند و
مهاراج بخاطر آوردند حالا به بیکونته باید رفت و تمام یادو
بنسی کرشنه جیو تیار شدند که بر پرباس جهت برهمه و
همدریگ اتنا او دهو دار یادوان که از خدمت کرشنه جیو
میکرد مخلص خاصه ایشان بود برگیرد کرشنه جیو گردیده
دندوت کرد چشم پر آب کرده گفت ای مهاراج شما که
تمام یادوان را به پرباس جهت میفرمایند امیدوارم که

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اینها را از وجود لعنا رسند ازانجا به بیکونته خواهد رفت
والا از باد و جرن کمل هزار ستاره به طرف میشوند در انجا
زفاف جه معنی دارد و بصورت ما راهم با خود ببرید
عوض تولد دم جو اپنی خویش ؛ ونهگام هیری مرا هم زرشی
ازو دهرم که در جنتی که در دنیا بیایم بی جرن کمل اینها
باشم سرکشنه جیو فرمودند که ای اودهو در واقع بمجاز
بعد ازهفت روز دوارکا در سمندر غرق خواهد شد ما
توگ ابیاس قالب را خواهیم گذاشت ترا باید که تنها
از ان مجرد شوی تا حیات خود جمال ما را تصور میکرده باشی
از نشاط بهمن خلاص حیم از روزیکه ما به بیکنته
تو صه شویم [illegible] هم از دنیا خواهد رفت اودهو گفت
ای مهاراج تو بسیک تعلق کردم و گیان حاصل شده فایده
[illegible] فقد لطف کنید که همت گیان در دل ما باشد کهاجن
گذشته جیو گیان باودهو سرکشنه جیو فرمودند مهاراجه ای اودهو
کمخت به بینی و بیوی [illegible] شوی و همه را در دروغ و فانی بود و
دل خود را مشغول کردان جه هرچه بینی در معرض فنا است

بیتعلق

والذات مقدس را فنا و نقصان را در و راه نیست با و
بپیوند از دیگران بگسل تا هیچگاه خود را از ما جدا نه بینی از
تهروتات دنیا خلاصی یابی ای اودهو در زمان پیشین
راجه بود [illegible] نام جون او را شوق خان گیان در دل
استقلال یافت هر جا رکهیسران و عابدان را میشنید صحبت
آنها میشتافت روزی بر کنار رود روزی بر کنار گنگا بهیری
دتاتریه نام برهمنی دید که بتازگی او از نور گیان و معرفت
چون خورشید تابان میتافت راجه از تو گیان با یان آمده

او را دعوت کرد و گفت که ای شیخ کو ما رحمی بار بگو
که با وجود دیدار تو بار شما بزرگ که طالع ما باور نشد کرم
کنید و کرم فرمایند آنچه گفتن ولد را که قاری ند بیچ اسم
به ما تلقین است فرمایی که از همه بو الحجا بو آوردم تا
ای راجه بشنو من هشت و چهار مرشد اختیار کردم و گفتم
از آنها آموختم آنرا به تفصیل بتو بگویم از انجمله مرشد هفتم
من زنان است و چو دمن است چه وقتی که بر خود خود نگاه
کردم تعمق کردم دریافتم که چندین کثافت و نجاست آلوده
با بکه آن بحر حصول معرفت متن هست چرا عمر خود را برباد
دهم پس بقصد عبادت مجرد از خانه برآمدم و دیوانه وار
بسیار گردیدم طفلان در دنبال من افتادند گاهی سنگ می
انداختند گاهی دشنام میدادند هشتم صاحب ملک [illegible]
یعنی جاهی و وشاه زانکه سبب طفلان جدال وا زندیادی
اول مرشد من زبان است بدانکه آن مرشد یکه تلقین مرا
کرده گو رمنت وا و دیگر این هشت و چهار مرشد اند آن
قیاس بکنی اما از زمان سه چیز جدت اخذ کردم یک آنکه
کوه را دیدم که از زمان بر خاسته بود کثیر مردم بالای آن
می آمدند باد و باران می آمد کوه از جای خود حرکت نمیکرد
و با خود گفتم که عارف مثل کوه باید بود که باد و هوا و هوس
نفسانی از جا نجنبد بعد آن دیدم که درختان از زمان برآمده
برای کار خلق بیک پا ایستاده بگرم و سرد از جا نمیجنبد
نشستم و تماشا کردم و جمعی در سایه آن نشسته بود و از
میوه آن بهره برداشته با و چه آن در بریدن و شکستن
شاخ و برگ با کلش العصر نمیکرد و با هیچکس در هر حال

با هیچکس نگفت

هیچ نگفت با خود گفت که یعنی عارف چنان باید که وجود
او محض برای خلق باشد حتی از جان دریغ نکند یا
خود مغرور کند که این قالب خاک نشسته است چه به ازین که
بکار کسی بیاید دیگر زبان را دیدم که مردم او را لگدکوب
میکنند او بیچاره هیچ جواب نمیگوید و گفتم عارف را میباید
که اینچنین [illegible] داشته باشند که از مدح و ذم خاطرش خرسند و
و غمگین نشود و مرشد دوم من بادیست که دیدم از میان
هر گیاه و گل چه خوشبو و چه بدبو گذر دارد آمیزش از هیچ
یکی با خود نمیدارد دانستم که عارف مجرد را این صفت باید
که هرچند شیرین و تلخ و مزه و بیمزه موافق قسمت آنچه هست
آن خورند و رضامند به از هیچ رفع فارغ باشند و
مرشد سیم من آکاش است و آن عبارت از خلا و بعد است
چنانکه در عوام مشهور است دیدم که آکاش در ظروف و
خمره و طلا و سفال یکسان است بلکه هیچ یکی از ینها اختلاط و
آمیزش ندارد اگر ظروف را بشکنند و آکاش ظاهر گشته
از ینکه در ظروف آمده و حضره در کلیت او راه نیافت که مرا
آمد که هم اینها را مثل آکاش ساری و محیط است از جاها
گو تا کو آن قصوری و مزری ندارد از ینکه در مظاهر متعدده
ظهور دارد در کلیت یگانگی او اختلاف نیست مرشد
چهارم من آب است که در غایت صفایی و لطافت و
پاکیزه که در اصل طبعت اوست اینکه بعضی جا تیره و گرد
ناک است از صحبت است اما بذات خود صاف و پا
کننده هر کس است گفتم عارف هم میباید که مثال آب
خود را صاف و پاکیزه نگه دارد هرکه با وی نشیند او را

صاف کند و آب صفت در همه مذاق و شیرین باشد
مرشد پنجم من آتش است در روز و هر چه میاند بلکه میسوزد
ازاین رو که دیگر نگاه نمیدارد هر که در وی شوم کند او را
پاک کند گفتم عارف را هم هرچه بشنود و بیند اثری در دل او نگاه
نمیدارد هر که او را چیزی بخورانند از گناه پاک شود
مرشد ششم من مهتاب است روشنی او نزدیک و دور
همتاب کم و زیاد نمینماید او در اصل همه نور است
همچنان دانستم که تغیر و تبدیل حالت در وجود نیست
هر دم آنها همه یکسان است و بقرار و مرشد هفتم من
آفتاب است از دو احد گرفتم یکی آنکه او بیش تابه
آبها را در خود میکشد و چهار ماه میبارد هر کرا بوده
انجه را همیده ره دوم آنکه اگر ظروف علیحده برابر
کرده روبروی آفتاب گذارند عکس آفتاب در همه
مینماید اما آفتاب یکیست و به بسیاری عکس بسیار نمیشود
ازین نظر دریافتم که هر دم آنها اگر در همه جا نیز ان
ظهور کرده است اما یکیست بگفته بعلم واحد در همه جا گرچه
کرده است ظهور مانده است هر الگ از وی بیش دور
روشن بود آن نقطه که مطلع شود جمعیت مستمع للوری
نور مرشد هشتم من فاخته است که تسبیح گویان
بدام صیاد آمد تا صیاد همه را بر داشت و گفتم تو ول این
بلای فاخته بواسطه کثرت محبت که با قرینه ان بود گفتم
که عارف را نباید که با کسی دیگر دلبستگی نشسته باشد تا تکلیف
نکشد چون حال فاخته را فهمیدم که نزد رسالت عشق او و یک رو
اندوه میرسد لهذا مجرد و فارغبال میباشم مرشد نهم من

ازو یافت او را دیدم که در نهایت بزرگی وجسم
در جاییکه تولد یافته بود و از آنجا کمال با کمان شده بماند
بطلب بر نیامد آهوان دیگر و جانوران صحرای بر سر شکار
میجایند و بیدار شده از آنجا نیابد و فرو میرود خود را سیر میکرد
قسمت رزق او با بطریق میرسید دانستم که عبث برای
روزی در بدر گشتن آبروی خود ریختن است نظم خود
مگس آید بدام عنکبوت ه رزق را روزی رسان پر میدهد
از الف روز بار آنجا نه کسی نرفتم هرچه از غیب میرسید و
بر آن قانع و خرسندم مرشد دهم من دریای عمان
او را دیدم که بر حالت بلاهت که در نهایت کمال که همه دریا
در و میرود او افزون نمیشود و در زمستان آب دریاها
کم میشود او کم نمیگردد نهایت او کسی نمیداند و نهایت او
کسی نمیداند همچنان عارف را میباید که از آمدن مرغوب و مکروه
خرم نشود مرشد یازدهم من پروانه است که بر حسن و جمال
فراوان شمع بلی تا با نه است میپرد و جان میدهد گفتم همچنان
شوق باید که البته عاشق مشتاق گردد جان بجانان دهد و گرنه
از تو لست تا نداجل خود تو منصف باش حافظ این نیکو
با آن نیکو مرشد دوازدهم من زنبور سیاه است او را دیدم
که بوی از هر گل میگرفت و بر یک گل نمینشست پیش از این
بطلب خورد بهر جا میرفتم بعد آن که زنبور را دیدم از هر جا
اندکی گدایی کرده بسر گرایانیدم مرشد سیزدهم من مگس
دیدم که او عسل بسیاری بمحنت و مشقت در راز جمع کرده
که با جمعیت خود بخورد ناگهان شخصی دود زده مگس را از عسل
جدا گشت و هم شهد گرفته رخت بو گفتم که ذخیره را نجاست

حال تسلیم رسید هرچه ذخیره کردم نزدیک یار می‌آرد
اساس که تمهیلش است قبل من هم چهار مرشد خاصم
را غلبان آمد عاجز بدام چون افتاد درجاه شهوت
آخر زن صحبت از عارف را کشیدم آمد بلا بعد زده
گوید [illegible] که مدها گشت هم او یار مرشد و است خود
تا مدت در خوران بچه آمد میکرد خوران زلاله شهد
را آورده مرد که گفتم خود با آورد می‌نند بود کرده جمع
خود بود برای وی رفته تعلق اهل یعنی گذشت نخانه که باید هم
است آن من هم کرد تن مرد خور و بگیرد بود کرده جمع آنچه
گفتم مرشد و میخورد تیر و میرود جا از نعمه بندن که
وقت شست هر که گشتی اندک طمع که است [illegible] من
که باید گذشته شخص همچنان شد خراب همه و دارد جان نیز
نفیسه و هر خورد آمد پیش قسمت نجیب لذا که قسم
ذات جنس خاص محکوم حواس همه از زیراکه شنود
صورت که فاحشه محبت من هجدهم مرشد است افضل
دیدم [illegible] جنگ چهره شهر در روزی که اوست حال
بنشسته خود طاق بر مالیده بدن بر عطر و عنبر کرده غسل صبح که
شد انتظار در است دیده شام تا چون است حریف انتظار
[illegible] هم بر امیدی با [illegible] از استغفار [illegible] بد شکاری صبح
[illegible] چون و کشید دیدار در تاب و پیچ با شب هر و خوار درد
تا رفت زر بد فراش و آرام و داشت شهوت غلبان
در حق بر حق حریف و گذشت بخیال بد جانش شب نصف
مستحق [illegible] و معرفت کرامت و معرفت گشتن مرتبه مستحق آن
من عمر که ضعیف صد گفت خود با عبادت که [illegible] رانجده

[illegible]

هر ره بباد بباد هوا و هوش رفت از شیر بمهاراج که بی
منت و مشقت رزق میرساند غافل مانده‌ام این خانهٔ حقیر
که از سنگ و گل استخوان و گوشت بنا شده است و رنگ
برنگ و ران بکار رفته نه دروازه دارد که از هر دری
کثافت میچکد و به بول و غائط انباشته است و درین خانه
چرا این خوشحال و مخمورم از بی قرار و ثبات امید چه دارم
ای وای برین عقل اکنون قرار دادم که از همه قطع کرده
به مهاراج بودم که مدار کار او است بزرگی درین مذکور
کرده است که هرچه خواهی از جز او بخواه که قدرت دارد که میدهد که خود
از آدمی ندارد میخواهد که اگر جوهای بخواه که اگر گویم که چون
امروز کسی نماند و رزقی بدست نقد داده ازین که آمده و
زیاده ازین چه دید که همه معنی شوق شیر بمهاراج در درون
سینهٔ کثیف من مشتغل شد و خورشید جهانتاب معرفت
و فهم را منور گردانید شیو آی همه کلمه گفته از همه ها برین از همه شیو
و بگو گوید میگویند این گیان است او را از ستایده جمع کنند
و تا هر به بهم نشسته او را زین تفحص است و تا هر به میگویند که اهرچه
آهروز دیدم که شیو آهمه قطع کرده شری نراین مشغول گردیده
و جمعیت خاطرش بهم رسید و من هم از همه بریده خوشحال و
فارغبال میباشم مرشد نورزدم من آعلیو آزرست که دیدم رو
پاره گوشت در دست داشت علیو آزان دیگر دیده چنگال
و منقار او را میزدند و علیو آز با خود گفت آی همه آفتی
است این برین پاره گوشت است اگر این ها دوستی و دشمنی
ندارم پس آن پاره گوشت را زد و بین انداخت و فارغ و
آسوده نشست آنوقت ترک همه اسباب وانداییشه

وخطره کردم و بجمعیت خاطر به شری نراین مشغولم مرشد
نهم من طفلک است که بحوصله خوردن پستان از طمع و عطف و
دلبستگی فارغ و آزاد از بنا نقدی و آراسته است که اگر خو
نعمتی در دست داشته باشد او را کسی بعوض میوه یا دانه
شیرینی بخواهد میدهد و ببازی مشغول میباشد ازین سبب
که چنین باید بود مرشد بیست و یکم من دختری که کنگن دست
آهن هست که روزی در خانه او رفتم و مردم آنخانه بیرون
رفته بودند غیر آن دختر در خانه اش کسی نبود درین اثنا مردم
برای نسبت آن دختر آمده بودند و دختر آنها را تعظیم کرده
نشانند و قدری شالی در خانه داشت اندرون رفت
که بکوبد چون بکوفتن مشغول شد چوری بهنگرهای دست او
صدا میداد دختر بدل رفت دانست که این مردم بیگانه
خواهند گفت که اینهان قوت یکروزه موجود ندارند و
بیک چوری میباشد و صدا کم میشود گفتم السلامت
فی الوحدت والآفات فی الاثنین که عارف را میباید
که تنها باشد کسی صحبت نگذارد مرشد بیست و دوم من تیرگر است
چنانچه روزی بر دکان تیرگر استاده بودم او بکار
تیرسازی مشغول بود که راجه آن شهر با حشم و خدم بسیار
از پیش او گذشت کسی آمده پرسید که راجه با این راه
رفت و دیدی گفت من ندیدم من با آن تیرگر گفتم که
ای آزاده مرد راجه با این شان و صدا از تو
گذشت ندیدی گفت من به تیرساختن مشغول بودم
ندیده باشم با خود گفتم ای طالب نفس بتیری
مشغول باید شد مرشد بیست و سیوم من مار است

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

او برای خود خانهٔ بمیب رفو گفتم که عارف از دنیا و از خانه
سازی فارغ بود مرحوم در گوشش بر گفت که شب آمد شرای
اوست و بر گفته که جهانرا می‌توان که تسخیر کرد تیغ و شمشیر
مرشد بست و جهان رم من عنکبوت است که تار را از خود بیرون
می‌آورد و باز بخود فرو میبرد ازین دانستم که باین نوع به
مخلوقات از سری نیز این مجلوه به ظهور شر منیزند و باز
در رو محو میشود چنانچه در حدیث در بیعت دلالت میکند و
که هیچ جا بندار ان از نیز هم پیدا میشوند در رو و ضمیر و نیز او
بخیال عدالت نسفه باید شد ای راجه تو که جالت را
رشیدی آنکه ازین بست و چهار مرشد اخذ کردم و
با تو بیان کردم اگر رشیدی یافتی بر و موظف اهمیت با نفس
دنیا ای راجه گفته به بیت تنها رفت راجه همان سخنان در شنود
در دل گرفته با اصل خود واصل کردید و گرنه چو باد و
زمعقولکه هر که ای مقیم کشان در دل داشته باشند او نیز لطف
ملکیت است که تو که مگو اهی که ما را با خود به بیاد با جدا ببینا شیم
بدانکه چون ان کشتان امر خدای را خط شبت اسمین
مخلوقات که می بینی از هر بهما تا مور چه همه تعظیم مرگ
و هیمه که عمر دلاز دار دار و فنا هم روز بهی وجود خود انداخت
بلکه ما که بواسطه دو گردن بار زمان ای تار کرده هشتم ما را
هم این وجود انداختنی است اگر من از از دق و مردن
مبرا ام نیز ا نمی‌باید که دل خود را همیشه بیار ما مشغول دا
باشد مکو لتصور شوق تا از مصاحبت و مفارقت فارغ باشی
ای راجه وجود در دنیا دو چیز موقوف است یکی آنکه کسان
و دیگر آنکه بیست کسی کیانیست که این وجود را مثل در حقیقت
تصور میکنند بر آن مقصود رفت که دو جانور گشته لکه یک میبند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

آندر جنت میخورد و دیگری نمیخورد اول عبارت از
حیوة آنهاست که با لذات و نفسانی محظوظ و مسرور و صل
آن لذات شاد و خرمان است آن حق لشانه الکنایت و
دوم عبارت از حرم آنهاست که از همه لذات و نفسانیه
منزه و مبراست و گیابی همت خود شوق نمی باشد و میلا
که هر چه واقع میشود موافق قسمت و خواهش ایزدی است
او و متوکف ابتهاج چرا همه کت میشوند که مطلق و مقید
برای جنت و گذشته خنوف مواقع که تا لقا گفته شد که بد
و الکنان دو واند اگر یکی میشود لغوی مطلق و مقید و قید علایق
بر منجانیه مجالس را خلاص از گرفتاری تا یکی ناید و چار
و نشستن و ذکر و فکر و بهشت و دوزخ و سعی افعال نیک و
بد و بهری و مریدی از میان بدر میرفت و انتظام عالم
بر همه میخورد اگر بر اصل حقیقت نظر تو میشود مطلق و مقید
همه ناقص محض الکنان است بدانکه مردم در عالم دو قسم
اند یکی آنها را مو دیگری ده آرام آنها آرام آنکسی است که
که همیشه با سری بران مشغول میباشد از آمدن مرغوب
و مکروه خورسند گردد و دوم ده آرام آنکه محظوظ نفسانیه
محظوظ باشد دیگر شنو که آدمی را میباید که در دم و
و آبان خود را شیخ باشد و هیچ چه از آن بر نگردد که از
در هم خود را گردان شدن باعث تباهی شخص الحقیقه
با همه تبا بر ابر است یعنی چون خود را بدست خود
با نه گذشته شوخ فرمودند که نست گو مار از همه بر شستند
که دل از خواهش ها چگونه جدا ماند ما غسل شسته اگر دیم
و کنها شستیم اما از دل آرزوها کس نماند و لشری
بر همه را جواب ابحر ف بر بنا مدد و دیو تا ها که در ان مجالس

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

نشسته بودند که شری برهما خندید و بسشت گومارا
غرور گرفته تمام دست و گفت و شری برهما متفکر شده مارا
یاد کرد ما بوسط خط و مرابت و از روی اشری برهما
بصورت شش آن جانور لسبت سفید کرده رنگ ظهور کرده
در آن مجلس حاضر شدیم چون بصورت ما شری
برهما و دیوتاها دیدند بودند تعجب کردند و بسشت گومار
پیش آمده از من پرسید که تو کیستی از کجا که
بسشت گومار خود را عارف و گیانی میگویند خود را ختم
لطف و غرور بهانه پید کنیم گفتم من و شما اخود جدا نیستیم
و شما در همه ما و شما یکیست پس از که میپرسید تو کیستی اگر
از وجود میپرسید وجود ما و شما باعتبار عناصر یکیست
پس در صورت هم پرسیدن نیست هرگاه شما بقدر
تمیز و شعور ندارید و سوال را فهمیده نکنند و سزاوار جواب
دل و هوش که از برهما پرسید شنیده بسشت گومار از بحر
خجالت کشیده غرور را از سر آنها فروماند بعد آن گفتم دل
از خواهشهای هوا اگر جدا نمیشود برای همان اوتار
لجه و بهم تا دل را به تصور جمال با کمال مشغول داشته
تیلدهای ما را تکرار کنند و از آرزوهای بیجا مل دف
باز داشته بطرف ما بیارند چون طبیعت در انهای مختلف
قرار دادند و هر کس از هر راهی که خواهد برود در همه راه
بمن تواند رسید و بشرط باکس مدارجه آن طریق و توفیق
استقامت کمال ایجی او در بوسیله از حسن و بزرگی
قدرت یعنی پرستندگان فهمیده با جود تو میگویم
بشنو او همه غیر از من به مجلس ممیز دارد و سلطنت

هفت اقلیم تو جه همینطور مانند بلکه کیست همچو اینها اگر بهم
بمکند من حیران وضع او میباشم که باهم وضع نهضوا
چه بدهم تا عوض خدمت او تو کلاه کند و من از خدمت
او شرمسارم و دنبال او میگردم و خاک پای او بر فرق
بر خود میمالم این برای آنست که ذات من جمیع و
مظاهر تمام مخلوقاتست از خالقهای او مخلوقات
و پاک و ناجی میشود تو بزرگ او از بیجا فاش کن
دستهای دروار کانا بهمه جی به او دهو معلوم کسمه از
مظاهر خود در شری گیتا با ارجن دیو فرمود و هم تو هم
میگویم اگر همه جا سبب قصور ادراک نتوانند دید در اینجا
مر تحقیق به بیند بدانکه در جمیع جانداران روح منم
اول و اوسط و آخر منم و آفتاب دوازده صورت
دارد و هر صورتی در هر ماهی طلوع میکند در صورتها
بشن نام صورت آفتاب منم در چهل و نه قسم باد
مریچ نام باد منم در ستارات … مهتاب منم در بید
در چهار بید سام بید منم و در دیوتاها اندر منم
در یازده حواس که یازدهم دل باشد و پنج حواس ظاهر و
پنج حواس فعل منم در یازده رودر شنکر نام منم در
هشت حصه آسمان منم و در کوه سمیر منم و در … تا
برهسپت منم در سپهسالاران سوامی کارتک که سپهسالار دیوتاها بود
باشند در دریاها عمان منم در … ان بهرگ … منم
در الفاظ او … منم در درختان پیپل منم در
عابدان نارد منم در … ان کپل منی منم و در آدمیان
در راجه منم … که … ساندن و …

تحقیق

ورعایانه

مرعانات آن شهوت منم در ماران واسک ار
منم و در ناگان سیشناگ منم و در دیتان پرهلاد منم
برن دونا که موکل آبهاست منم جم که عبارت از
ملک الموت باشد منم در شمار واو رنده ها شیر منم
در پرنده ها گرد منم و در سلاح بندان پرسرام منم
در ماهیان مگرمچهه منم در نهرها گنگا منم در علم ها علم
ادیاتم یعنی که توصف باشد و در کتابها که ... ایکی
باشها منم و نیکنامی و هوشیاری و عقل و حلم و
آهستگی منم در چندها که در سنای هندی است و گایتری
نام چند در ماهها ماه مگهر در موسم ها موسم بهار منم در
دغا دهنده گان قمار منم و در راست گوینده گان راستی
منم در قبیله یادوان وسدیو منم پسر وسدیو راجه باشد
منم و در پاندوان ارجن منم در منتران و بیاس منم در
در بیان ... و دانایان شکر اهنم اصل همه مخلوقات منم کسی
از ... ساکن و متحرک بی من نیست و مظاهرهای ما را حدی
بهایتی نیست اندکی برای خاطر تو گفتم و بدان که چون
در مظاهر چیزهای بسیار در ... نمی شود بلکه آنست که جمع
خواهشهای جوش خشمها را در آتش گیان بسوزند
صاحب هنر ذات است که ظاهرا هنر ... گردد و خود را
خوار و ... گردد بلکه آنست که هنر خود در ... از ...
و طالع من به تمکین و وقار است که صاحب شان و شوکت
... باشد بلکه آنست که درویشان همیشه بهم محتاج
و ... با ... من حسن نیک معروف داشته باشد
و صاحب شرم و ناموس واست که مستورات خود را ازار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

محرمان و مرد بیگانه بکمال احتیاط محفوظ دارند
بلکه صاحب شرم آنکه از بدکار حیا میکرده باشد شجاع بدان
آنست که در جنگ با مردم بسیار در آویزد از هیچ نه
ترسد بلکه آنست که شهوت و غضب و طمع را دشمنان قوی
بکند محکوم خواهشهای اینها نباشد لهم شمشیر سپاهی
دانکه که صف ها شکند شیر آن باشد که خود را بشکند
اوده و کرشنه جو از کسان دندوت کرد و رخصت شد
در بدرک آشرم رفته آن کتابرا در خاطر آورده
وجود خود را به یوگ ابیاس گذاشت و مکت شد
بعد رخصت اودهو همه یادوان فرمودند که بطرف
پروید همه یادوان در انجا رفته ساکن شدند بعد
روزی بر کنار سمندر نشسته بارادهٔ شراب خوردن هوای
زشت در دل شان اثر کرده به شراب خوردن
مشغول شدند چون مستی در آنها اثر کرده بیکدیگر مخف
افتادند کشنه جو تصدیق و افتخار بر یک میکردند آنها
آنها از گفتگو بجنگ کشیده آخر کار چون اسلحه از نزد
آنگاه از نوع که از زیره دسته‌ها که بر کنار دریا
رسته بودند که بالا او رسیده بودند گرفته بر یکدیگر
منند شمشیر کار میکردند تا همه کشته شدند بس کرشنه جو
بلدیو گفتند که حالا بار زمین بر طرف شد ما و شما
نیز باید رفت بلدیو را از زیستن و آمده رحیم
گو بابن بوشید بر کنار دریا به یوگ مشغول شد از نظر
غایب مستور گشتند در هوامت همه ما و مها دیو و اندر
گبیر و بیزن و ابیره القصه لگه کرشنه جو در میکوتته

از بوته

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تشریف آورده با هم همراه باشیم در هوا آمده ایستاده‌اند
گرسنه چون زیر درخت بلبل اگر برگشتند سمندر نو دیگی بر
درخت کرده پای هر پای دیگر گذاشته نشسته بودند
قصد آن داشتند که به ملکوت متوجه شوند و بعضی صیاد
که پی ایشان بلند بوده بود خوشحال کرده تیری رها کرد
مرغکان این تیر از همان دسته‌ها چون که از عالم نیست
بر آمده با هم آمده بودند چون صیاد بعد تیر انداختن نزدیک
آمد که شکار خود را در یابد دید که گرسنه چون نشسته اند و
بر پای شان خورده است و هر خود دلیر باز و رنگ
چهره او شکست از کمال ندامت بر پای شان افتاد
گفت که از من خطای عظیم واقع شد که دیگر هیچ شایسته نخواهد
شنو اگر از گرسنه چون نمودند که از تو نادانسته تیر وقوع
آمد این قباحت و ناراحتی برای تو و همان خواهد
آمد که از شده به ملکوت بروی در بعضی و همانی
از هوا فرود آمده گرسنه چون آن صیاد را به آن و همان
شده به ملکوت و شاید که دلو به راه بحث و متوکه
بر نهاد و روایت است بعضی میگویند که شتری بر همان
جا بود و دیگر دلوت‌ها و همان های خود را بهوا ایستاده
انتظار داشتند که گرسنه چون و ملکوت رونق محبت خواهند
نمود با او چاکر ده در رکاب میشوند و در همان اثنا شتری
گرسنه چون از نظر کس غایب و مستور شد که کسی ندانست که
کجا رفتند از آنجا بقدرت عجایب شتر به‌همراه کسی را کم
و خلاصیت الا آنکه با او هیئت بعضی میگویند که این عنقا
راست و آمده قد همت بعضی میگویند که شتری بگوان از کلک

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

ناف نیلوفر خود سنری برهما را آفرید بعد آن بقدرت
وارادت خود فانی میسازد چنانچه کوزه گر کوزه
را میشکند و میسازد نظم کسی نیافته که این پرده را
چه آهنگ است بلکه کتاب او حرف شعار او حروف
لبلد که در او بار ها گردند نیز واقف بعبارت او غیر از
راجه بار نظم ای همه هزار عالم از شوق تو مست هر
ذره جستجو جان بر کف دست این جامه سیاه گشت
ورق نخته شکست نقشی بنگاشتند را نگو نه که هست
هرکس بدر یافت و ادراک خود حرفی و حکایتی میزند
و دلیلی می آرد تا مدعای خود را ثابت کند و تکذیب
دیگران کند اصل حقیقت کسی نمیداند و میگویند که بکنه
ارادت آن ذات پاک کسی نمیرسد و اراده حق در چه
کار است که دیو براجه فرمود که چون از جنس دیو در سنگلاخ
هند و براجه پیوسته و دیگر برادران گفت که در راه وقتی
از درفشان کاهی کوبند بر ستان بود و طفلان خورد سال
ریختند همه را غارت کردند هر چند تیر آمد احشم و ترود
کردم فایده نکرد با خود گفتم که همه زور و قوت من از بیرنگی
بگوان بود من میدانستم که در مهابارت بسیاری از
بهادران کشتم حالا معلوم شد که نتیجه نبودم که آن همه
دادم و آنکه و شجاعت از سر مهاراج بود من یا شطه
هیچ نبودم لیکن از ان هیچ برادر و دروپدی ...
سلطنت کرده و راجه هستناپور بیره از جنس دیو افغان
راج اندرپست و متهرا به بحر تا به ... گر از ...
مانده بود و اقلی و خود از عالم رفتند که دیو میگوید که این

بحکت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

پریکشت ازان بار بسیار گریسته چون رکهشه شرف فرمود
دهرم و راستی از عالم برخاست شام شد سکند الکادس اسکندر

دور داوس اسکند منقلب گردیدن کلجگ شمار
راجه پریکشت را و حکایت نارگاندی رکهنه

راجه پریکشت میگوید ای سوامی سنا چون دور بموده
که ازان باز که کرشنه چون از عالم رفتند دهرم و راستی
از عالم برخاست چه مگر بعد ازان هیچ راجه چنان که
دهرم آتما باشد دهرم را نگاه ندارد شکه و گفت ای راجه
تا کرشن چون تشریف داشتند ایام دواپر بود بعد ازان
عهد کلجگ آمد در کلجگ راجه های شدید رانی
بجز راستی بوده و همه در از هم بدرشتند که کاری توان کرد
بعد ازین هم راجه ها خواهند که رای شان به ظلم و تعدی
خواهد بود تمام حاصل از رعایا خواهند گرفت باران کم
مردم از گرانی غله آزار خواهند کشید مردم طریق دهرم که
در بید برای هر کس گفته شده است ازان انحراف
خواهند نمود اگرچه عمر آدم کلجگ یکصد و بیست سال است
اما از سبب ادهرم و ناراستی به کمال عمر نخواهند رسید و هیچ
راجه حکومت نخواهد بود و هر کس خود را [illegible]
راجه خواهد گفت با وجود قلت عمر بر زمان با خود بر [illegible]
و جنگ خواهند نمود و زنان بر آنها خواهند خندید راجه
طریق انصاف عدالت گذاشته جانب [illegible]
که بر خواهد زد و خواهند کرد و مردم زر درم و زر و
اکثر مردم خود را شیخ نمایند بدزدی و دروغ گفتن هم
سبب خواهند آورد و شیر ماده گاوان بقدر شیر خواهند

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

خواهد بود بر همان از علامتی که آنها از اوان شناخته
نخواهد بود و به شنیدن معلوم میشود که برهمن است یا نه

حکایت مردم کلجگ و احوال چگونه خواهند بود

شکله دیو به راجه بر محبت گفت که در عهد کلجگ مردم را
جهار پا تو دو راست گفتن و عبادت کردن و خیرات
نمودن و دل و حواس را محکوم داشتن و دور کلجگ
همان بکار باشد که خیرات باشد آنهم و فتنه کلجگ تر و خود
خواهد رسید آن در شهرستان نام کشمیر در خانه
برهمنی کلکی اوتار خواهد شد با زعکه و او میگوید که راجه
های کلجگ با وجود قلب رنج و کجی و قدرت
در پی تلاش میباشند که راجه شفقت علیم باشد معلوم
کلجگ اگرچه بواسطه عمل بهتر ها خواهند رفت اما
هر بزرگی به ته عقیده ایشان صادق نخواهد بود و گفته
باشند که اجداد های ما معتقد بودند از آن حصن قوت دید
و رحم به یک قلم از دلها خواهد برخاست و رسمهای از
پوشیدن لباس سرخ معلوم خواهد شد و اخلاق و عادات
خواهد بود یک گرسنه بعضی ارباب تعلق مهمات و مطیع
الطمع باشند و به فقر غذا خواهند داد ایک چیز در کلجگ
خوب خواهد بود آن در کلجگ های دیگر مردم بسیار
در عشرت مشغول بودند با همه از عمل بهتر و حاکم کرد
بوجای ستری بگوان نا حق در ستکار بودند و در کلجگ
فقط نام ستری بگوان نیک خواهند کرد چنانچه آنجا
یک نام گرفتن ستر بهال راج به ملکوت خواهند رفت
بنیش از آن مردم گناه کم میکنند و کفارت میشود

پاک میشوند در کلجوگ چون گناه بسیار واقع میشود
که هیچ کس را کفارت گناهان در نام و شنیدن شری بهگوان
قرار یافته است آن باشد با وجود کثرت گناهان انسان
ناقص العقل بهوا و هوس فرو رفته در اشتغال زوری
کم طاعت هم یاد شری بهگوان کم میکنند و زبان را بهرزه
و بیهوده وا داده اند و بطرف شری بهگوان گویا نمیشوند و تمام بد و ...

سوال کردن شکه دیو راجه پریچهت را

چون شکه دیو گفتگو با تجارت بند گفت ای راجه پریچهت
حالا از عمر و زندگانی تو فقط هفت روز باقی مانده است دل خود را
در دهیان شری بهگوان استوار کن یقین بدانکه هرچند جمیع گناه
هر طرف میشوند در فکر مباش که قرار خواهد گذشت و همه
جا را بهم اکثر حاضر و محفوظ بدان در یصورت اگر تو
این سنه مهابهاگوت را تمام شنیدی در مکت تو شبه نماند
هر که شری بصدق و اخلاص و ارادت خواهد شنید مکت
خواهند شد هرگز از گزیدن مار اندیشه مکن این مهابهاگوت
تمام مشتمل بر لیلاهای شری بهگوانست هر که میخواند شنیدن با علم
مکت میشود برای او غیر از شنیدن بهاگوت علاجی نیست

گزیدن تچهک راجه پریچهت را و جنگ ماران کردن جنمیجی

سوت پوران که رشی سونک وغیره رکهیشران میگوید که اگر چه
راجه پریچهت از شنیدن مهابهاگوت بهر طرف شد و اهتمام در همه
جا حاضر شده و محبت و وجود دلی نمود و از دل بدر کرده
به شکه دیو گفت که امروز روز هفتم است که تچهک مار مرا
بگزد و وجود فانی را بگذارم حالا سراسر شری بهگوان میشوم
پس چشم بهم نهاد و دل را از همه کشیده بشری ... مشغول ...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

شد و چو از ان مجلس برخاسته تچهک مار که صورت
خود را تغیر داده بود بهمراه ان مجلس نشسته بود و فرصت
باز مار شده راجه را بگزید و از زهر او آتشی برخاست که بدن
راجه سوخته شد اهل مجلس همه از دیدن تچهک گریختند
بعد ازان مردم فراهم آمده ماتم راجه کرده جنمیجی نام
پسر او را که نه ساله بود بتخت و راج نشاندند چون دوازده
سال از حکومت او گذشت قصه گزیدن تچهک شنیده
گفت بعوض خون پدر جمیع ماران را در آتش بسوزم
هیچ ماری را در دنیا نگذارم پس برهمنان را طلبیده گفت
جگی بکنید که تمام ماران بسوزند برهمنان جگ شروع کرده
افسون میخواندند ماران بزور افسون از آسمان از هر جای که
بودند می آمدند و خود را در آتش انداختند بعد از
جنمیجی از برهمنان پرسید که تچهک هم سوخته شده است
گفتند که با اندر دوستی دارد و در حمایت او رفته است
راجه گفت که افسونی بخوانید که با اندر بیاید برهمنان شروع
بافسون خواندن کردند و افسون در اندر اثر کرد تچهک
را از خود جدا ساخت تچهک چون نزدیک آتش جگ رسید
همدران اثنا آستیک خواهرزاده واسک و تچهک که در ان
مجلس بود مدح راجه را بکلام فصیح نمود که در باره ماران
باقی مانده شفاعت کرد و گفت ای راجه تقدیر چنان بود که پدر
بهشت برهمن به سرگ لوک رفت تو امروز پادشاه هفت
هستی حکم الی ممالک در دست شماست و پادشاها ترا
فرمودند که با انصاف بوده باشید و در وقت کار بایکی
ثواب مایل باشد و حق شناسی و خداپرستی در دل اینها

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

تهلکه باشند به ثمره آن فرو کوفت میبینند و بهشت برین
تا خالی آشنایان و بی انصاف و حق ناشناسان را اند و زخم
میبرند و بزرگان شما که اهل جنت اند و شما از تخم راجه
های کلان عدالت شعار هستید اینقدر مارا که بی گناه در
آتش جگ سوزانیدید در حقیقت این ماران همه دیوتا
هستند اینهمه عذاب و فحش تیر نگاه آن پاک نهاد
رسیدند در چه بدست و شرح آن نتوان داد در زیر
عصا که از عهد تک مار مرده که با دشنه در گلوی یک
کهتری انداخته از دعای بد تیسر عابد که او هم نا فهمیده
درباره راجه کرده بود از زور تاثیر او تچهک راجه را
گزید در ضمن هیچ گناه ما گذرم نیست چون اینقدر خون
و معاوضه است اگر صاحب تقصیر است تیسر عابد است که دعای
بد کرده است و رسیدن تچهک تقصیری ندارد او بی
اختیار این کار کرده و شما دیده و دانسته بی انصافی
اختیار کرده و ظلم و تعدی در قلمرو راج خود روا
میدارید ایشان راج این خواست الهی است تا منتهای راج
بی آگاه نیست و تچهک در رسانیدن جای دم زدن
ندارد و هیچ حکم نتوان کرد هر چه هست از ارادت ایشر تچهک راج
است نظم هر عمل آخر بر کرده خرابی دارد :: ایشان راج
بود چند بسیار عاقلی آنچه عیان است چه حاجت بیان و از
التماس آستیک راجه جنمیجی قبول نموده و بپاس
خاطر آستیک جگ را موقوف نمود و فرمود که برای
رضای آستیک من بعد مارا نیز در آتش نسوزانند که و
معاف داشته از تقصیر ایشان در گذشتیم و گناه تچهک مار

دعای بد

موافق فرموده‌ایم بعد آن اشتنگ راجه بسیار توضیح
کرده و اطلاع نخست با حضورت حاصل شده سوت پوران
میگوید که شونک آنچه مقدمه حق شناسی از زبان
حق بیان فیض بید ابیاس جی شنیدیم و از ارشاد
ایشان در خاطر داشتیم شما اظهار نمود و باز شونک
پرسید که بید را چطور چهار حصه [illegible] کرد از حضور
تیر اطلاع بخشند و ارشاد نمایند سوت پوران گفت چون
سری برهما اندیشه بخاطر عاطر رسانیدند که مردم کلجوگ
کوتاه عمر و بد اندیش و بدخصلت و کم همت باشند کایک و چاره
بید را خواندن نتوانند چنانچه باید و شاید بید را اتمام و کمال نتوانند
حفظ نمایند آنچه دران ارشاد کرده است نمیتوانند آورد
بنابران بید را گذاشته مهاراج عرض کرده‌اند که آرزوی عجز نما
سری برهما نرائن جی اوتار بیاس گرفته و بید را انتخاب
فرموده از آنجمله مطبوع بطریق اختصار برای رهنمائی مردم
بشرح آورده‌اند که تا بینایان هم حق شناسی و بید و از آن
اوستاد و بدیت باری مرشد کامل باشند و سهولت
احکام امر و نهی بعمل توانند آورد با بحثه از یک بید چهار بید
قرار داد و از هر چهار بیدت کهابه آورده و ارت کتاب نمائند
ترتیب دهد

حکایت مارکنڈی رکھیشر جی مهکشا

سوت پوران میگوید که بید ابیاس جی شاگردان تعلیم
فرمودند که هجده پوران تصنیف کردند و در مارکنڈی نام
پوران مذکور است که در خانه مارکن عابد رکهیشر فرزند
بهم رسانیدند فرزند عبادت سری نگوان بدل و جان
بجا می‌آورد و شغل بکار نیکی ظاهری کلا نمیپرداخت

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

هاتف غیب الهام در داد که ای رکهیشر هو فرزند تو لد خواهد
شد اما فرزند زنده خواهد ماند و زیاده از دوازده
سال زندگانی و پایداری نخواهد داشت دعا بند مذکور شروع
بشارت غیبی اینقدر هم غنیمت داشته خاطر خود را خرسند
گردانید القصه در خانهٔ رکهیشر مذکور بفضل کارساز ازلی
فرزند شد و نام او مارکاندی نهاد چون بسن دوازده
ساله رسید پدر و مادر او بگریه در آمدند و در رحم او مشغول
شدند و شب و روز آه و ناله میکشیدند مارکاندی
از ایشان پرسید که موجب این آزرده‌گی و سبب هم
و اندوه بخاطر شما چیست پدرش گفت که ضرورت حال
بان موجب است که الهام غیب بدین نوع سروش داده
که بالا تشریح داده شد و مارکاندی بجد پدر التماس
کرد که آیا این وقوع را هیچ علاجی نیست پدر و مادر
نمود که بلی از طفیل عبادت کامل شری مهادیو خوشنود
میشود البته علاج هم دارد چون مارکاندی جی سامع این
سخن شنیده همان وقت راه بیابان گرفت و مشغول عبادت
شد لذا نیته تحت شری برحق نو معنی بالصرام رسانید که
شری مهادیو برو خوشنود شدند و آنها و از غیب در داد
هر جا مدعا و مقصد داری عرض نما تا بر آستانی او خواهد شد
مارکاندی جی التماس کرد که ای عالم الغیب فضل نمایند که عمر
افزوده گردد حکم شد که تا یک کلپ ترا از رهنما گویند حمت موجود
باشی عرض کرد که اینقدر مدت عمر را باشتغال گذرانیدن
مشکل خواهد بود امیدوارم که کرم فرموده ظهور شری
بابا جیو بر من منکشف ساخته ام ته که کشیار حوف خاطر ننها

رسید اما هشیار و آماده این ظهور باش خبر رسید
کن ما را زنهار فراموش نخواهی کرد که لکلکی متوجه گر
رشید در یک دفعه صورت حال معاینه خواهد شد بعضی
میگویند روزی مار کابدی در کنار دریا نزدیک سنگ
کلانی نشسته بود که روز زمستان رشید درین اثنا گرد و غبار
پیدا شده که او تمام عالم را در روز تاریک شد هوا تیره و
آب دریای عمان از هر طرف طغیان کرد و روی ملک
غرق شدن گرفت و مار کابدی هم که بالای سنگ نشسته بود
تا گلو در آب غرق شد و غوطه خوردن گرفت گاه در
آب فرو میرفت و گاه فرامی آمد نظم گاه اندر حضیض و
گاه در اوج گاه بود از دست تازیانه موج بهیات
هیبت تا دو ... شبانروزی میکرد مانند موج
بیرون در تلاطم امواج طوفان ما با گرفتار بود و از حمله
جانوران مهیب در آب میباشد آزار بسیار میکشید
و کارش از کار گذشته نزدیک بمردن رسید ناگاه یک
جزیره بنظر او در آمد یک درخت با شاخ و برگ معاینه
نمود بخاطر خود رسانید که در زیر درخت آید و مددگار
شد بمعارج التماس نمود اگر این درخت بدست من
نمود مقال الشراء مستری نمان به مار کابدی شود تو نیک گفت
که بهر تقدیر با هزار تضرع و درد بسیار از کثرت امواج
طغیان آب مار کابدی خود را با این جزیره رسانید
از حیات منقطع در خود دید بشاخ آن درخت بالید
اندکی نفس خود را درست نمود و اندکی از تلاطم امواج و
مزاحمت جانوران بر نهیب و تعلقات آسیب معروف شد

در یک ار

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

وهر یک برگ آن درخت طفلی شیرخواره وسبز رنگ
وسیه فام جوش کمال وخوب اندام وماه سیما دید
که در خواب است وعشوه ونفس میکشد وبفراغت تمام خواب
میکند وهر یک او شد وروی مبارک او را در زیر نگاه
بنظاره نمود وهمراه مادری که از بره بینی طلعت شد ودر
... ماما کاندی را در بینی خود دید وشنید چون در نام طفل
رسید آبادانی شهر وکوه های کلان مثل کشمیر ودریا ها
مثل دریای عمان ودشت وبیابان وغیره هم بنظر
آورد وخود را بر همان سنگ گذشته نشسته بود بر مدت
مدید در همان جا حیرت مشغف گذرانید وشیرینی که از لبش
را بنا در آورد در همان وقت چون طفل دم خود را از
بینی کشید ومار کاندی رکهیشر بیرون آمد وخود را بار دیگر کنار
دریا بر همان سنگ نشسته یافت واز آنهمه آب وطفل و
بیابان وکوه ها دیده بود هیچ نظرش در نیامد در دل
گذرانید که این مایا قدرت سری کرشن جیو است که نمی‌گاه
در حضرت رو بدید وبعد حکایت تا در ایام اثنا سری مهادو
تا نارد وتیه که حکایت تمام وطمال وشوکت وحشمت
با امثال دیوه تا ها بسیار همراه گرفته سیر کنان در الجا
گذر فرمود ودر آن با حیرت عشر فرموده ای وقصه مارکاندی
با حضرت معاینه کرد وانبساط فرمود چنانچه شاهان
ایشان هم بجا آورد بعد از آن گرد دیدند بعد جا اشته تعریف و
وتوصیف شایسته بجا آورده نهایت تیز زبان آن کلف
سری مهادو فرمود که همان ایشنو مایا میگویند وبدی

برآمده

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

اگر باز آرزو داری بگو ما رکاندی کهنه التماس نموده ای تا در
پای ها ملک وی پروردگار ذوالجلال ها پای شمار اشری بر تماما
واندرو ده نوه تا ها نمیتوانند بدود ور یافت از کمال
توجهه ظاهر و باطن از حادثه قیامت آزاد توت روز محشر نگهداشته
چون عمر ما را شما لحوق نو فرمهای امید وقدم ها از راه کرم شفقتی
تا آنکه در قید حیات باشم از خدمت و عبادت نمود غفلت نکنم
شما شری بر تماما و لیکن ها وحوضستند در قلب من همه نموده به
توفیقه الله ندهید تمام عمرش یک کلپ فرموده و در آن با
سوای رضا مندی شما است عادتش و نخواهم که کم کلگه سیوه
و مدام علی الدوام در ذکر و فکر شما دل من متمکن باشد و
شر بها دلتو التماس ما رکاندی قبول فرمود از راه بنده پرور
و پرستار نوازی بنجا جات مقرون جسنت که کمانند کنندگان
پر نیت تشریف داشتند شما دل بار رسیده ای توت نور آ
از توجهه خاص شما باکوت و تمام و کمال بگوش شنوش شنیدم
الحال التماس داریم ها عبادت و پرستش مها التلع بر روشنی
با ید کرد ارشاد فرمایید ها موافق آن العمل میتاریم اند
فرموده شما انحراف نوز دیم شوت نورنگ فرمودهم ها هر روز
بوقت صبح غسل از دریا ها و تربهه ها کرده باشید و دیده
مل بر درش مسرت یامین ها نعایت منور و فروغ بخش
و تابنده تر از نیر آن زر ماه خورشید لباس فاخره نمای
زیور و زیب برنگ سرکه ها شام رنگ و خنجر لوح ها در
یکدست بدهم و دیگر دوم گذاشت و دیهم و دست شکفته
و برجبا زم سجود رش حلیم اعلی کو شکنبه من تمام یعنی جواهر لقطر

دروگو

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

[illegible]

در دهن گلو و بحیثیت نالد و در گردن ماید آراسته و بهمان طور بهاول
و در تصور نماید که از سنگن و رحیلن و تموکن مبرا است
و از بهار ادروح آمیز نسبت نزد و هیچ گاه زوال ندارد
تعالی مبتوابی باشد که دیو فرمودند که در دل صورت شیر مهاکال
را در ساخته و تابنده بعقس نه مشغول شود و قف مدرسا
نشد و هیچ دیو تا اشتغال نماید برهمن و کهتری و ویش و
شودر را از دست کند عی شد دیو فرمودند حسب الفرموده
لچهمی بهما و بید آباس فرا گویند فرموده است از آن
خلوت ملت بجا آورده شد زیر عمل و دیگری دخل نکنند تا این
وسیله ملت خواهند و کلجگ برود جهت شغال گرفته
و توفیقات و عنایات نهایات
شیو مهاراج از مکروهات مبرا
شده بدرش شری
مهاراج و اجله
شواو شام سد ادبار سم
کتاب شر مهماتا گور بدیار شر کرش مهاراج
و بعض شریرام از دست فقیر الحقیر شود را کم
سنه ۱۹۴۶ ایوافت
تحریر بتاریخ ماه ۶ ر
بموجب تحریر با حق
این کتاب مستطاب برکه
نکاه ملت ور سکار مشو
گسترا عمل معمول
اسان

زندگی دنیا ها برالا برحرنهای بگوان دیدان در جهان خواهند ارلاهای اسمان در اما گرده

این پوتهی مهابهاران من تصنیف ویاس

وهمواد سوت پورانک منگوشد

پوتهی مہا [illegible] من تصنیف

ویاس [illegible] و ہمراہ سوت پورانک [illegible]

[illegible]

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

زکین انچهاز اکرده سایهٔ عاطفت برسر
بهٔ دهه و عفو بستی بایت نهایت انچهان خوشتر

همیشه هند هر کس هر دم از هر شهر و هر موکهه
همه باتو کهه بی دکهه در عالم آن کرم گستر

بزیرت ادهم شمن لگامت گوش از من
تمامی مملکت جنت همی بارا شنت خوشتر

فروغ لطف و جودت بشش جهت الا کرده پر در هر
خدمت چون خور ~~لب شکر~~ ذات انور بهٔ بر بادا زر و زیور

صغیر و پیر هر کس هر شب و روز بت دعا گویان
جوانت تخت ~~[illegible]~~ تخت بارعالی بار زر و هر

شمال و مغرب و مشرق جنوب و هفت اقلیمت
تحت از هر شهر زیر حکمت چون بر تهه و دگر گوهر

زیاد هر م و کرمت یا رشته تر برام حساب
شگفته تر ز مقدومت همه کشمیر چو نیلوفر

چو یک یک حرف شعر مصرع شد لوالف مهر
تران شمسوت شرار و نهصد و پنجاه و دو لشکر

دگر جود و دانشمند سموت زاقبال خوش
دگر چون سموت را شنود بغل و رسیدن

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

[illegible]

جو خورشید ذات
دلت انور بهر بادا
زر و زیور

نگهدار جهان کرده دایم نصرت ...

همیشه نهد هر کس ... از درگاه ...
همیشه ... در عالم ...

ز ... ...

این ... ...

چو ... دولت ... بر ...

تو از مهر ... ... اسکندر

ز ... ... عدلت همه عالم ...

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitzed by eGangotri

619

[illegible]

جو انقاث تحو ثمرات [illegible]

توان [illegible] حروف [illegible] جمع [illegible]

چو انقاش [illegible] بر آید از هر سطر ش

توان حروف [illegible] سطرش جمع کرده نود درای

[illegible]

۱۹۵۲

CC-0 Kashmir Research Institute. Digitized by eGangotri